هو

طریق معجون فلاسفه نافع فضول بلغم است و تقویت نفس میکند و مفرح است
و هضم غذا میدهد و حفظ و عقل را زیاد میکند و تسکین ریاح مینماید
و منی را زیاد میکند و زبان را گویا میسازد صفت آن فلفل سیاه
ده ماشه
دار فلفل زنجبیل دارچینی آمله هلیله سیاه بلیله سنبل هندی
ده ماشه ده ماشه ده ماشه ده ماشه ده ماشه ده ماشه ده ماشه
زراوند مدحرج بیخ بابونه موز چلغوزه نارجیل خطمی العلب
ده ماشه ده ماشه ده ماشه ده ماشه ده ماشه ده ماشه
مویز طایفی تخم دار رازیانه عسل کف گرفته دو برابر ادویه بعد از چهل روز
بقدر پنج ماشه [illegible]
استعمال نماید بعد از خوراک بقدر چهار روز میباشد

نسخه اخوان الصفا

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و سپاس و شکر بی‌حد و قیاس سلطانی را سزاست که سرادقات عز و جلالش
از سمت حدوث و امکان منزه است و حرم محترم کنه ذاتش از دیده
بصیرت و خیال انسان معرا و هزاران درود بر امیر دیوان رسالت و سند
نشین ایوان جلالت بیت خطوط رایتش انا فتحنا * چتر شکوهش انا کفینا *
و هزاران سلام بر وصی رسول و زوج بتول آفتاب سپهر کبریا و دریای
لافتا بیت حجت قاطع امام حق شه دنیا و دین * بحر مروت کان دانش لطف
رب العالمین اما بعد راقم این کلمات پریشان و محرر این مقالات بی‌سامان
حسن فقیر ابن امیر سلطان روملو که خود را خاک اقدام مورخان میداند این چاپار را
نیز باسم شاهزاده جوانبخت سلطنت شعار عمده خواقین عالی تبار وارث

سریر شاهی جالس مسند پادشاهی منظور انظار عنایت ربانی مظهر آثار
صنع یزدانی مهر سپهر سلطنت و کامکاری بدر مدار شوکت
و کشورگشائی رافع الویة العظمة والجلالة قامع ابنیة الظلم والضلالة
ناصر اولیاء المؤمنین قاهر اعداء المتمردین هژبر میدان صلابت تمساح
جیحون شجاعت اسمعیل میرزا نوشته شد این جلد مشتمل بر اخبار
و آثار جهانبانی کشورستانی حضرت فردوس مکانی ظل سبحانی الواصل
الی مراحم الملک الجلیل ابو البقا شاه اسمعیل و ایضا مشتملست بر وقایع
زمان سلطنت در درج خلافت و جهانداری نیر برج شوکت و کامکاری
السلطان بن السلطان ابو المظفر السلطان شاه طهماسب بهادر خان
خلد الله تعالی ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین بره و عدله و احسانه و نیز
محتویست بر احوال سلاطین رومیه و خواقین چغتای و خانان ازبکیه و شاهان هند
علما و صدور و وزرا که معاصر ایشان بوده‌اند و بعد ازین آنچه مذکور
خواهد شد تعبیر از خاقان اسکندرشان حضرت شاه اسمعیل است و مقصود
از شاه دین پناه شاه طهماسب و مراد از شاهزاده عالمیان اسمعیل میرزا

گفتار در وقایع سنه تسعمائه ذکر شهادت سلطانعلی پادشاه بفرمان
رستم بیک ترکمان و بعضی از حوادث زمان و انقلاب دوران

ودرین سال رستم بیک شاهزادگان عالی تبار را بدار الارشاد اردبیل
فرستاد که بطریق سابق درانجا متمکن بوده خلایق را از ضلالت بهدایت
ارشاد فرمایند و بموجب رخصت رستم بیک اردبیل را از پرتو انوار
هدایت آثار رشک خلد برین ساختند و چون خبر ازدحام اهل ارادت
بر سر شاهزادهای فلک رتبت برستم پادشاه رسید خایف و متوهم
گشته از زوال ملک اندیشید و کس باحضار شاهزادگان فرستاد و خاقان
اسکندرشان را با برادران باردوی خود آورده امر کرد که از صوفیان احدی
در خدمت ایشان نباشند و دران زمستان در خوی قشلاق کرده در بهار
به ییلاق رفت قصد نمود که سلطانعلی پادشاه را شربت شهادت چشاند یکی
از چاکران خدمت پیشه کیفیت این اندیشه را معروض داشت آن سرور آفاق
چون از کید ارباب نفاق اطلاع یافت با برادران بجانب اردبیل شتافت
صوفیان و غازیان که دران حدود بودند کمر خدمت برمیان جان بسته
و بموکب آنحضرت پیوستند رستم بیک بعد از وقوف بر فرار سلطانعلی پادشاه
و اجتماع غازیان کینه خواه از روی جهل و نادانی لشکر خاص خود را که سوم
بود بحسین بیک علیخانی باتفاق ایبه سلطان با لشکر گمراه بقصد سلطانعلی
پادشاه باردبیل فرستاد و سلطانعلی پادشاه بنور ولایت دانسته بود

که از دست

که از دست مخالفان شربت شهادت خواهد چشید تاج از سر خود برگرفته
بر سر خاقان اسکندرشان نهاده او را روانه اردبیل کرد و در آن اثنا
این حال عساکر مخالفان نمایان شدند ایبه سلطان جمعی را در کمین گذاشته
خود متوجه میدان قتال و جدال گردید و سلطانعلی پادشاه در برابر مخالفان
صف آراسته چون چشمش بر لوای ایشان افتاد مانند شیر خشمناک
که از هیچ چیز ترس و باک نداشته باشد بدیشان حمله کرده صفوف ایشان
کثرت را بر هم زده کارزاری نمود که داستان رستم و اسفندیار منسوخ
گردانید آنحضرت گاه به تیغ مصری سرها و گردنها از بدن طاق میکرد و گاه
به تیر قبضهای دلاوران جفت میکرد و از پیکان تیر بر پیراهن جوشن
چون صبا صد رگل چاک میزد و بنوک نیزه خونریز قبای بقا از ابدان
صرصر خفقان لاله میدرید و از شاخ بقا شکوفه حیات چون باد بر خاک
فنا میریخت و بجلادت از درون دل سنگ و سندان آتش میافروخت و سیلاب
زخم آتش افشان خون دشمن چون آب بر صحن خاک میراند ایبه سلطان
و حسین بیک علیخانی تاب آن نیاورده روی ادبار بوادی فرار آوردند
لشکر قزلباش و غازیان قلاش بجمع کردن کیسه مشغول گردیدند جمعی
از لشکریان ایبه سلطان که در کمین بودند تیغ خلاف از غلاف بیرون آورده

مردمی را که بغارت مشغول بودند طعمه شمشیر آبدار گردانیدند و دران حین محل
موازی سیصد کس با سلطانعلی پادشاه همراه بود و بر مخالفان حمله نمود و در
اسب تاختن بر سر راه نهری بوده افتاده و گردن آنحضرت شکسته یافته
مخالفان سر او را از بدن جدا کرده نزد رستم بیک فرستادند گفتار

در شمه از احوال خاقان اسکندر نشان و توجه او بجانب لاهیجان

بعد از آنکه خاقان اسکندر نشان از جانب برادر فردوس مکان جنت
آشیان متعلق مرتبه جلیله ارشاد و استاد مستوجب تاج و آتیناه الحکم
صبیا شده بود از ییلاق نغر و اقبال قبل از حرب و قتال به پیش سلطان
برادر فردوس آشیان با دیگر برادران بدار الارشاد اردبیل
فرستاده بودند که در حظیره مقدسه ساکن باشند بعد از وقعه
هایله پادشاه سلطانعلی والده ایشان علمشاه بیگم جسد مبارکش با آستانه
مقدسه آورد و علمشاه بیگم بتعزیه و سوگواری نشستند و دل بتدابیر اشتغال
و رشته گریبان شکیبایی را بدست جزع و فزع پاره کرده خاک عدم
اصطبار بر فرق سکون و قرار می افشاندند با وجود آن مصیبت این
وغدغه در خاطر داشت که مبادا بدست ظلمه گرفتار شده چراغ حیاتش
از تندباد جور اعادی منطفی و منتفی گردد چون لشکر نکبت اثر به سلطان

دست تطاول

دست تطاول و تعدی دراز کرده هرچه لوازم ملک گیری است
از اسر و نهب و غارت چیزی فوت و فروگذاشت نکرده بود
اما مخالفان را گمان آن بود که صوفیان و مریدان دودمان کرامت شاهزاده
والاگهر را از اردبیل بیرون برده اند و حال آنکه او در اردبیل متواری
و مختفی بود اما آخر الامر معلوم کردند که شاهزاده والاگهر در اردبیل است
و بعد از تفحص بسیار پیروی کرده بودند که عورتی او را نگاه داشته
اما راه باو نمی بردند و خصوص آنحضرت را نمی دانستند و در تحت عصمت
و صدف عفت و طهارت شاه پاشا خاتون که از مخدرات بنات سلطان
ولایت پناه سلطان شاه جنید بود و مرشد کامل او را با زدواج محمد بیک
در آورده او از کیفیت حال شاهزاده عالیمقدار اطلاع داشت و همگی
همت بر اخفا از آن در معدن ولایت و اکثار آن گوهر مخزن هدایت
مصروف میداشت سه روز آنحضرت در خانه قاضی احمد کاکلی بود چون
منزل قاضی مذکور نزدیک با آستانه منوره معطره و از تردد مخالفان
و عبور خلایق محل غدغه بود شخصی واسطه بل ادلکم علی اهل بیت یکفلونه
گشته او را بمنزل عورتی که به خانجان انسام داشت بردند و موازی یکماه
در منزل او بود و آنجا چشمه حیوان از انظار مختفی بعد از آن بشورت شاه پاشا خاتون

به اینه نام عورتی از قبیلهٔ ذو القدر که در ایام رضاعت شاه والاگهر را
در خدمت بوده سپرده بودند و خاقان اسکندرشان را از خانهٔ خانجان کوره
نقل کرده بمنزل خود در محلهٔ رومیان از محلات اردبیل برده روزی چند
نگاه داشت و از انجا بجوار مسجد جامع اردبیل در گنبدی که مقبرهٔ القده دیر پیش
اقامت برده نگاه داشت و علیشاه بیگم والدهٔ آنحضرت مطلقا از حال
فرخنده مآل آنحضرت اطلاع نداشت و روز بروز بنار فراق فرزند از چند
آتش غم و الم در کانون سینه اش بیشتر افروخت چون آیه از پریشانی حال
علیشاه بیگم اطلاع یافت او را بشارت لا تخف ولا تحزن انا رادوه الیک
مستبشر ساخت اما مردم ایبه سلطان روز بروز در تفحص و تجسس بیشتر میکوشیدند
و از جانب رستم بیگ نیز فرمان مکرر انفاذ رسیده بود که بهر طریق که باشد
اولاد مرشد کامل را از کوچک و بزرگ بدست آورده خرمن زندگانی ایشان
از شرر تیغ سیاست اثر محترق سازند عاقبت الامر ملجا شدند باینکه والدهٔ
شاهزادهٔ والا رتبه را شکنجه نمایند نص صریح لا تضار والدة بولدها
مانع شده ترک آن اراده کردند آیه نیز خائف و متوهم گشته قرار بدان
داد که بمحل دیگر نقل نماید شخصی از صوفیان و غازیانی که در حرب ایبه سلطان
در رکاب عالی شاه سلطانعلی بوده زخم خورده از آن معرکه فرار کرده بود

و در مسجد جامع اردبیل متواری و مختفی شده بجهت استعلاج جراحت خود تردد
بآیه آمده آیه او را از کیفیت حال خبردار کرده شاهزاده را بدو باز نمود
او از آن ماجرا بر بسیج دستور گشته بموجب صلاح آیه نزد رستم بیگ
قرامانلو عم پیرامر بیگ که از آن حرب گریخته در بغرو ساکن بود رفت
و او را از حقیقت حال شاهزاده خبردار ساخت رستم بیگ نیم شبی
برجب و دخل المدینة علی حین غفلة من اهلها خود را باردبیل بحوالی مسجد
جامع رسانید و شاهزاده را در عقب اسب خود گرفته بجانب بغرو برد
و بعضی گویند که هشتاد کس از جنگ ایبه سلطان فرار نموده در بغرو جمعیت
نموده بوده اند همراه رستم بیگ آمده شاهزاده را از اردبیل بقریه
گرگان آوردند و سه روز در خانهٔ خطیب فرخزاد گرگانی بودند و خطیب
گرگانی بوظایف خدمات لایقه اقدام نمود و بعد از آن منصور بیگ قبچاقی و لله
و قرق سیدی علی و حلبان بیگ و خلفا بیگ و کوک علی و سایر صوفیان
که از آن حرب سالم بیرون آمده بودند در باب شاهزادهٔ عالی گهر قرعهٔ
مشاورت در میان انداختند و هریک از این جماعت مصلحتی می اندیشیدند
تا آنکه رای همگی قرار بدان یافت که شاه را بجانب رشت برند و روزی چند
در انجا رحل اقامت اندازند بجهت آنکه میانهٔ محمد بیگ زوج شاه پاشا خاتون

واحدی بیک برادر او و امیره اسحق والی رشت سررشتهٔ رابطهٔ قدیمی استحکام
یافته بود و پیوسته ابواب صداقت و الفت بوسایل تحف و هدایا که
فیمابین متحف و ممهد بود افتتاح داشت چون خواطر برین داعیه عازم
شد رستم بیک و احمدی بیک و محمدی بیک خاقان اسکندرشانرا با هشتاد
نفر از صوفیان صادق الاعتقاد و راسخ الاخلاص مجرد داشته بموضع تول
آوردند بشارت **لا تخف نجوت من القوم الظالمین** بگوش هوش رسانیده
و روزی چند در خانهٔ امیره مظفر والی تول و داماد بودند و امیره مظفر مراسم
میزبانی و خدمتگاری چنانکه رسم و قاعده است بتقدیم رسانیده دقیقه
از دقایق خدمت مرعی نگذاشت چون ایبه سلطان در اردبیل واقف شد
از آنکه خاقان اسکندرشان در منزل امیره مظفر است کس نزد امیره
مذکور فرستاد که ولد سلطانحیدر بتو متوسل و ملتجی شده قاعدهٔ متابعت
و مطاوعت آنست که او را نزد رستم بیک فرستی با جمعی که رفیقند و او را با انواع
عطایا موعود ساخت و بعد از آن بتخویف و توعید کرد و بدانکه اگر درین باب
تخلف و تهاونی از و بظهور رسد بانواع عقوبات معاقب خواهد شد و جاگیر
بیک پرناک که حاکم خلخال و تول بود کس فرستاده برین نهج اعلام نمود
و انتظار امیره مظفر کرد و امیره از غایت اخلاص و اعتقادی که داشت بدین

دودمان

دودمان انکار بودن خاقان اسکندرشان در تول نموده و تجاهل عارفی
از مقدمات کرد و چون جاگیر بیک را نیز در مقام مخالفت و معاندت
دیدند دیگر توقف در تول کرده مناسب ندیدند از آنجا بیرون آمده متوجه
کسکر شدند و امیره سیاوش حاکم کسکر بود در موضع دنیاچار که از مواضع
کسکر است نوشی نام ملازمی از امیره سیاوش بود و امیره مظفر او را
طلب کرده خاقان اسکندرشانرا با رفقا بمنضم ساخت که نزد امیره
سیاوش برد و از تول محمد بیک و احمدی بیک مراجعت کرده کتابات
با امیره اسحق والی رشت در باب مراعات خاقان اسکندرشان و حفظ جان
رفقا نوشتند و اگرچه رجعت ایشان مرضی خاقان نبود و از آن رهگذر
بسیار مغموم و متألم گشت فامّا ایشان در آن مراجعت مجبور و مضطر بودند
امّا چون خبر با امیره سیاوش رسید که شاه متوجه کسکر است بتقدیم تلقی
استقبال نموده مراسم تعظیم و تکریم بجای آورده در مراسم خدمت فرو
گذاشتی نکرد و سه روز در خانه بودند بعد از آنکه کمرهای بر میان جان بسته
خاقان اسکندرشانرا برشت رسانید و چون امیره اسحق را اخلاص و اعتقاد
و تودد و اتحاد بدین سلسلهٔ علیه بیش از آن بود که در حیز شرح گنجد در عرض
سه روز میهمانی و میزبانی بتقدیم رسانید که تا خوان الارتضا قرص ماه و خور را

جهة اطعام ساکنان عالم بالا بر اطباق افلاک نهاده چاشنی بدان نوع و اجلا
بدان طرز وطریق ندیده بعضی از ثقات گویند که در ان سفر خیر اثر برادران
خاقان اسکندرشان در ازای خلاف آثار اشجار ولایت سید حسین
میرزا و سید سلیمان میرزا و سید داود میرزا و سید محمود میرزا رفیق
بودند و بعضی گویند که در رشت بخاقان اسکندرشان ملحق شدند و جمعی گویند
که خاقان اسکندرشان با برادران از راه اق داغ که به چیچلو معروفست
بسول رفتند و از انجا متوجه رشت شدند اما کسی که دران راه رفاقت
نموده باشد نبود که بر قول او اعتماد توان کرد و اصح انست که خاقان اسکندرشان
برفاقت برادران در رشت نزول اجلال فرموده و در رشت بمسجد
موسوم بمسجد سفید که بقاعده سابق معمور است ساکن شدند چون خاقان اسکندرشان
طرح و وضع آن مسجد و لطافت هوا و سعت عرصه و صفای آن دلپذیر بود
از انجا بمحل دیگر خصوصا بمنزل امیره نقل نفرموده و دعوة او را که در آن باب
که کرار زیاده از حد و حصر بود اجابت نکرده و در حوالی آن مسجد دکان زر
میر نجم زرگر داشت و بواسطه قرب جوار پیوسته در خدمت خاقان
اسکندرشان بوده و بوسایل تحف و هدایا روز بروز خود را منظور نظر عنایت
شاهانه میساخت و در توقف خاقان اسکندرشان در رشت اختلاف

نموده

نموده اند جمعی گویند زیاده از هفت روز توقف نفرموده و بعضی هفت روز
گویند و گروهی یکماه و چون کارکیا میرزا علی والی لاهیجان از ورود قدوم
خاقان اسکندرشان در رشت واقف شده دانست که از اردبیل
بجهة هر گونه حوادث فرار کرده و امیره اسحق از عهده محافظت خاقان
اسکندرشان در رفعت انچه ورن نمیتواند آمد استدعای قدوم خاقان اسکندرشان
بجانب لاهیجان فرموده و چون خاقان نسیم اخلاص و هواخواهی از جانب
کارکیا میرزا علی استشمام فرموده اراده خاطر بران مقصود داشت که
در لاهیجان باشد با انکه مقصد رشت بود بلا تامل متوجه لاهیجان گشت و
وکارکیا ازین معنی بغایت مبتهج و مسرور گشت زبان حالش گاه بدین مقال
مترنم بود که نظم منم که دیده بدیدار یار کردم باز چه شکر گویمت ای کارساز
بنده نواز و گاه بدین بیت متکلم که شعر بلند چون نشود قدر آستانه ما
که آفتاب قدم مینهد بخانه ما و انچه شرایط اخلاص و جان سپاری بود بتقدیم
رسانیده دقیقه از دقایق فرو نگذاشت و در میدان لاهیجان در برابر
مدرسه کیا فریدون منزلی جهة خاقان اسکندرشان مقرر داشت خاقان
نزول اجلال فرموده در ان منزل رحل اقامت انداخت و ایه سلطان
در اردبیل توقف نموده بود که خبر وصول خاقان اسکندرشان بلاهیجان

بدو رسید بعد از آن متوجه ملازمت رستم بیک شده مشارٌالیه را بدست
آورده همراه بدار السلطنه تبریز برد و رستم بیک فرمود که در میدان تبریز
مشارٌالیه مذبور را از حلق کشیدند و بعد از آنکه ایبه سلطان بملازمت
رستم بیک رفت و آنچه از حسن اخلاص محمد بیک و احدی بیک در باب
خاقان اسکندرشان تحقیق کرده بود معروض داشت آتش غیرت و حمیت
رستم بیک اشتعال یافته حکم کرد که اموال و جهات ایشان را ضبط کنند
اخر الامر قرار داده رستم بیک بتشفع زبان گشاده جریمهٔ ایشان از سی هزار
تنکه قرار داد و از رستم بیک استغفار گناه ایشان کرد **توقف خاقان**
اسکندرشان در لاهیجان بعد از آنکه خاقان عالیجاه لاهیجان را از ورود
قدوم سعادت لزوم رشک فردوس فرمود و رحل توقف و اقامت
در آن دیار فراغت آثار انداخت روز بروز مواد اخلاص و یکجهتی کارکیا
کارکیا میرزا علی درجه تزاید و مرتبه تضاعف می پذیرفت و بهر گونه خدمات
و مراعات خود را منظور انظار کیمیا آثار پادشاه عالی تبار می ساخت
و در خلال این حال صوفیان یکجهت از اطراف و جوانب سیا و دیار روم
و قراجه داغ و توابع شکین و غیر ذلک با نذورات و هدایا در لاهیجان
بملازمت خاقان اسکندرشان میرسیدند و هدایای خود را بنظر اصابت اثر

درآورده

درآورده بنا بر صلاح وقت توقف نکرده بسرعت مراجعت مینمودند و شاه
والاجاه نزد مولانا شمس الدین لاهیجی قرائت قران مجید مینمود و او
از کرکه در رشت بملازمت شاه رسیده بود با سلطان حسن و امیره هاشم
برادران کارکیا میرزا علی پیوسته بخدمت آنحضرت میرسیدند و شاه را
اقتباس تمام از مخالطت و مجالست ایشان حاصل و باعث مباسطت
و یکجهتی آنحضرت میشد تا آنکه مزاج مبارک از صوب اعتدال روی بوادی
انحراف آورده مرضی طاری شد و مولانا نعمة الله در علاج آن مرض مساعی
جمیله بتقدیم رسانید و با وجود آن تا یکسال آن مرض امتداد یافت بعد از آن
حکیم واثر الشفا **اذا مرضت فهو یشفین** شفا کرامت فرمود و بالکلیه مرض زایل
شده مزاج عالی رو بصوب اعتدال نهاده زبان روزگار بمضمون این ابیات
در ترنم آمد **نظم** منت ایزد را که ذات خسرو گیتی پناه ٭ در پناه صحت
از فیض الطاف اله ٭ بوستان بر دوستان الحمد لله بهجت نثار ٭ باد تا بان
بر سپهر انداخت زین شادی کلاه ٭ بعد از آن شاه عالیجاه امر فرمود که
از دار الارشاد اردبیل شاه پاشا خاتون که عمهٔ آنحضرت بود بعضی
تبرکات خصوصاً نان ریزهٔ کشته را بدان میل تمام و رغبت مالا کلام .
بود ترتیب داده بلاهیجان فرستد شاه پاشا خاتون حسب الامر مطاع

ترتیب هدایا و تحف نموده با جمعی از اقوام و مخصوصان بگیلان روانه
ساخت چون فرستادگان او برشت رسیدند و خبر ایشان بسمع
همیون شاه والا رتبه رسید کوک علی را باستقبال فرستاد که ایشان را
بدرگاه معلی آورد و میر نجم زرگر و میر حسن ولد میر موسی و امیر جهانگیر
رشتی که وکلاء امیره اسحق بودند رفیق ایشان شده متوجه لاهیجان
شدند شاه عالیجاه از آن هدایا بکارکیا و برادران فرستاده احتیاج مهمات
را امر فرمود که آن جماعت را مراعات و ملاحظه کرده آنچه شرط میزبانی و مهمانی
باشد بتقدیم رساند تا مدت سه روز آن جماعت در لاهیجان بودند بعد از آن
رخصت انصراف یافته معاودت کردند و سلاطین لاهیجان و جمعی که از
هدایای شاه و پاشا خاتون بهره مند شده بودند در مقابل انواع تحف و تبرکات
از امتعه نفیسه و اقمشه و مرغ ستن و ماهی و نارنج و سایر ارمغان گیلان
متحف داشتند و چون آن جماعت بقریه کوریم از قرای اردبیل رسیدند
شاه و پاشا خاتون و محمد بیک از وصول ایشان خبر گرفته متوجه قریه مذکوره
شده آن تبرکات و هدایا را برداشته بدار السلطنه تبریز متوجه ملازمت
رستم بیک گشتند باوجود آنکه شاید که استرداد جهات و املاک محمد بیک که
بطریق حق ترک مصرف اولیاء دولت رستم بیک در آمده بود نمایند وکیل او

به قراده

به قراده و ملتجی گشته بتوسط او هدایا خود را بنظر رستم بیک در آوردند
و باستحسان و قبول مقرون گشته املاک و جهات را بتصرف ایشان
داده و بخلع تشریف شدند و حکمی از دیوان رستم بیک نفاذ رسید که دیگر احدی
متعرض احوال ایشان نشود و **وقایع متنوعه** درین سال منصور بیک پرناک
از ایالت فارس معزول شد و ارایی آنجا بنور علی بیک تعلق گرفت و چون
چند وقت برین بر آمد سید علی بیک پرناک که رکن السلطنه بود معروض گردانید
که شیراز کوره خانه منصور بیک است بنابر آن مجدداً الملک فارس را بدو ارزانی
داشتند منصور بیک متوجه فارس شد مرضی بدو مستولی شد بحدی که از عهده
مهام بر نمی آمد و شاه علی بیک وکیل مهمات را فیصل میداد و قاسم بیک پرناک دیوان
از غایت رشک شاه علی بیک را بقتل آورده و بدان اکتفا نکرده بر منصور بیک
مستولی گشته مهمات را براسه سامان میداد و وکلاء او دست تطاول دراز کرده
خصوصا خواجه روح الله قرشی که وزیر بود بنابرین اوضاع شیراز تغییر یافت
متوفیات سلطان محمود میرزا ابن سلطان ابو سعید در ماه ربیع الاول سنه
مذکوره بعالم عقبی خرامید پادشاه ظالم و فاسق بود مدت عمرش چهل و سه سال
مملکتش سمرقند و بخارا و بدخشان پنج پسر داشت سلطان مسعود میرزا سلطان علی میرزا
سلطان حسین میرزا بایسنغر میرزا سلطان ویس میرزا درین سال سید رضی الدین

مرتضی بن سید شریف فوت شد و عمرش هفتاد سال بود وقایع سنه احدی
وتسعمایه گفتار در رفتن سلطان حسین میرزا بحصار شادمان ودرین سال
سلطان حسین میرزا بعزم تسخیر مملکت بدخشان وقندز و بغلان علم عزیمت برافراخت
در اوایل تابستان بصوب ولایت مذکور روان شد و از جیحون عبور نموده در ترمذ
پای نزول فرمود سلطان مسعود میرزا پادشاه آنجا چون از توجه میرزا ظفر لوا اطلاع
یافت قلعه حصار را بامیر باقی و امیر محمود برلاس و درویش علی سپرده
خود با معدودی چند بجانب شهر سبز گریخت سلطان حسین میرزا قلعه حصار را
مرکزوار در میان گرفت و چند روز میان اهل حصار و لشکر ظفر اثر جدال و قتال
دست داد و آخر الامر کار اهل حصار باضطرار انجامید رسولان چرب زبان
برسم امان بدرگاه خسرو گیتی ستان فرستاده درخواست جرایم خود نموده قبول
کردند که بعد از مراجعت انعطاف عنان بجانب هراة دختر سلطان محمود میرزا را
با یراق لایق و تحف موافق باستان فلک مکان ارسال دارند چون کار حصار
فیصل یافت عنان عزیمت بسوی قندز تافت خسروشاه حاکم آنجا نظر بهادر را
با پیشکشهای لایق باستقبال فرستاد و میرزا ایشان قناعت نموده متوجه تخت هراة
گردید و حکومت بلخ را بخلف صدق خود بدیع الزمان عنایت نمود وقایع متنوعه
ودرین سال که چهل روز از نوروز سلطانی گذشته بود مردم شیراز به میرزا

ردداده

رفته بودند امیر یوسف بیگ ولد خضر سلطان جولان با جمعی از امراء عظام که یکی از آنجمله
اسمعیل بیگ ولد صوفی خلیل و دیگری طیب آقا حاکم اصفهان بود بر سر قاسم بیگ
پرناک آمده در حوض مرون میان ایشان جدال و قتال دست داد و [illegible]
غالب آمده اسمعیل بیگ و طیب آقا کشته شده امیر یوسف بیگ فرار نمود
و بعد از آن قاسم بیگ متوجه ملازمت رستم بیگ شد و بعد از ملاقات خاطر
پادشاه و ارکان دولت بران بود که من بعد قاسم بیگ بجانب شیراز نرود
و چون بعضی از امراء پرناک بودند حمایت کردند قاسم بیگ خروج بسیار نموده
مجدداً ایالت فارس بدو متعلق شد اما خواجه روح الله وزیرش را بقتل
آوردند وقایع سنه اثنی وتسعمایه گفتار در آمدن احمد پادشاه از روم و کشته شدن
رستم پادشاه درین سال حسن بیگ ترخانی بروم رفت و بسلطان بایزید رسانید
که دیار آذربایجان و عراق از لشکری که پای مخالفت و مدافعت در میدان محاربه
تواند نهاد خالی است اگر رای عالی اقتضا فرماید احمد بیگ بن اغورلو محمد بن حسن پادشاه
که وارث آن مملکت با فوجی از سپاه ظفر پناه روانه آنجانب کردند که تسخیر آن
ملک بسهولت میسر است پادشاه روم را سلطنت آذربایجان و عراق موافق
مزاج افتاد احمد بیگ را با فوجی از زره پوشان سنگ دل برفاقت حسن بیگ ترخانی
روانه گردانید چون توجه ایشان در بلاد آذربایجان منتشر گشت امرای ترکمان

طریق موافقت پیش گرفته روی باحمد بیک آوردند حسین بیک علیخانی نیز بعد الکرم
لله را که از خاصان رستم بیک بود در حدود سلطانیه بقتل آورده در
غره رمضان سنه مذکور خطبه و سکه بنام احمد بیک کرد چون رستم بیک
این خبر ناخوش را استماع نمود با لشکر انبوه و گروه با شکوه بعزم ممانعت
و مدافعت احمد بیک روان شده در کنار آب ارس آن دو پادشاه عالیجاه
بلکه دو ملک کینه خواه در برابر هم صف آراسته کردن هر دو لشکر دلیران
هر دو کشور دست به نیزه و تیغ و گرز و تیر برده بهم درآمیختند از کثرت گرد
و خاک دیده افلاک تیرگی پذیرفت غالب از مغلوب و مقهور از منصور
تمیز نشد احمد بیک در همان مقام که در پای معرکه در تتوج آمده بود لنگر وقار
انداخت رستم بیک نیز در آن موضع که حادثه در دامن دولت او دست
زده بود پای ثبات بیفشرد و بهادران هر دو سپاه و دلاوران هر دو پادشاه
بار دیگر در ظل رایت آن دو سردار مجتمع گشته تیغ و شمشیر بر فرق یکدیگر
کوفتند نظم دم تیغ بر فرقها کنده جوی : دلیران از آن جو بهاشسته روی :
چنان ریخت کوپال بر مرد جنگ : تو گویی ز بام سپهر ریخت سنگ : در اثنای
ستیز و آویز ایبه سلطان باجمعی بی حقیقتان فتنه انگیز صف سپاه او را پریشان
کرده باحمد بیک پیوست بنابران رستم بیک دستگیر شده دفتر اوراق حیاتش

بباد فنا

بباد فنا داد چون احمد پادشاه از شر بیک ملک فارغ روی توجه به تبریز
آورد و بر تخت سلطنت نشسته قبه بارگاهش بمهر و ماه رسید و منجوق
رایتش سر بعیوق کشید حسین بیک علیخانی که بمزید قوت و شوکت از سایر
امرا امتیاز و مستثنی بود بواسطه کینه که او را با مظفر بیک در سینه بود که
عرق حیاتش تیغ بیدریغ منقطع سازد و مولانا ضیاء اردوبادی قصیده باسم
او گفته احمد پادشاه یک بدره زر باو عنایت فرمود چند بیت نوشته شده
قصیده چه سرو لاله عذار است اگر در چمنش : کسی نجوید و جوید میان انجمنش :
بود میان مجالس ستاده همچو الف : ز بهر آنکه ثنا کند مرد و زنش : ز دود
مجلسیان ماه میکند ظاهر : به مجلسی که چو ماه فلک بود وطنش : مگر نام شهنشاه بیرد
چو ضیا : که نور شعله زند لحظه لحظه از دهنش : شد یگانه روشن ضمیر احمد خان
: که شمع مجلس او چرخ شد لگنش : ز بهر خصم برافروخت شام تیغ اجل : چو آفتاب
زنگ بخون نوک رمح شعله زنش : گرفت روی زمین را به تیغ چون خورشید
چو حسن طالع او دولت حسنش : نهاد بدور تو آفاق سر به شاد و ند :
: چه گویم از دل محزون خویش و از حزنش : ز فقر و فاقه چنانم که مرگ خود خواهم
بود که باز رهیم از جهان و از محنش : بیک جو ار ضرر دستند صد من گندم :
بذات پاک خدا عاجزم من از ثمنش محاربه سلطان حسین میرزا با بدیع الزمان میرزا

درین سال بدیع الزمان میرزا با پدر خود سلطان حسین میرزا یاغی شده چون
خبر مخالفت او در هراة اشتهار یافت سلطان حسین میرزا با لشکر بسیار و گروه
بیشمار بجنگ پسر شتافت و از آنجانب میرزا بدیع الزمان با فوجی از دلاوران
بمیدان قتال خرامید و در میان دره پل چراغ تقابل فریقین و تلاقی انجامید
چون چشم بدیع الزمان میرزا بر لوای کشورگشا افتاد روی ادبار بوادی
فرار آورده و بمشقت بسیار از تلاطم دریای فنا بکنار رسید سلطان حسین میرزا
با غنایم بسیار بدار السلطنه هراة مراجعت نمود متوفیات شاه غریب میرزا بن
سلطان حسین میرزا بعلت فجاء در گذشت رستم پادشاه بن مقصود بیک
بن حسن پادشاه بغایت کریم النفس بود سیورغال و وظایفی که او بارباب
استحقاق داد هیچکس از سلاطین آق قوینلو و قرا قوینلو بکسی نداده درین
سال بقتل آمد چنانکه گذشت نقش نگینش نظم عادل کن که عدل کردی صفت نگین
رستم مقصود بن سلطان حسن سلطنتش پنج سال و شش ماه ممالکش عراق عجم و عراق
عرب و آذربایجان فارس و دیار بکر وقایع سنه ثلث و تسعمایه محاربه بین
ایبه سلطان و احمد پادشاه چون احمد پادشاه حسین بیک علیخانی را
بقتل آورده و در کمال حشمت و اقبال در دار السلطنه تبریز بر تخت سلطنت
نشست و ایبه سلطان را ایالت کرمان داده روانه آنصوب گردانیده ایلچی

بطلب

بطلب قاسم بیک پرناک که والی شیراز بود فرستاد و قاسم بیک ایلچی را رعایت
نموده و از رعایت و هم بران بود که از طرفی بدر رود و درین اثنا خبر رسید
که ایبه سلطان با جمعی لشکریان متوجه کرمانست و بحوالی شهرها در سلیمان
رسیده قاسم بیک پرناک او را استقبال نموده بشیراز آورده و ایلچی احمد
پادشاه را گرفته در روز جمعه خطبه باسم ایبه سلطان که ابراهیم نام داشت
خواندند و بدان قرار دادند که سلطان مراد بن یعقوب پادشاه را از شیروان
آورده بسلطنت نشانند و هر دو باتفاق وکیل باشند و از مردم زر بسیار
گرفتند خصوصا از مولانا جلال الدین محمد دوانی صاحب تصانیف و سیادت
و نقابت پناه امیر صدر الدین محمد بعد از آن آن بد اختر باتفاق یکدیگر علم
عزیمت بجانب اصفهان برافراشتند و چون خبر طغیان ایشان باحمد بیک
رسید با لشکر جرار و مردان کار بدفع آن دو نابکار متوجه اصفهان گردید
و روز چهارشنبه هفتم ربیع الثانی خواجه حسن قاضی بدیشان رسید جمعی
کثیر از لشکر ایبه سلطان باردوی احمد پادشاه ملحق گشتند چون ایبه سلطان
قوت مقاومت نداشت طوق را خوابانیده داعیه فرار داشت چون مردم
احمد بیک ضعف مخالفان را معلوم نمودند از حوالی پادشاه دور شده بتاراج
مشغول شدند ایبه سلطان فرصت غنیمت شمرده خود را بپادشاه رسانید

از اوج غوت نجاک نالتش انگنده سرش را از بدن جدا کرده بر سر نیزه
کرده نقاره بشارت فرو کوفتند لشکر احمد پادشاه قرار بر فرار دادند
نظم دلیران احمد شه فراز : گرفتند در پیش راه دراز : هزیمت غنیمت
شمردند زود : سراسیمه گشتند برسان دود : چون ایبه سلطان رایات
شفقت صبح فیروزی از مطلع بهروزی دمید و نسیم سعادت بر پرچم علمش
وزید روی توجه بقشلاق قم آورده سکه و خطبه بنام سلطان مراد غایب
زده خواند قاصدان سخندان بجهت آوردن الوند بشیروان فرستاد و در
قم بارگاهی نصب کرده مسندی در بارگاه نهاد و دستاری مزرر بر مسند
وضع نموده هر صباح بدستوری که امرا سلاطین را ملازمت کنند بدانجا
میرفت و سرانجام مهام پرداخته شیلان میکشید و هم درین سال
در بهار رعیار غیرت بجانب تبریز منعطف و قبل از رسیدن آن مردود بدان
حدود جمعی سلطان مراد را از شیروان بیرون آورده با او در مقام خصومت
بودند و ایبه سلطان با ایشان جنگ کرده غالب آمد و سلطان مراد را در
رودبار محبوس کرده مادرش را بعقد خود در آورده الوند بیگ بن یوسف بیگ
بن حسن پادشاه را به تبریز آورده بر تخت سلطنت نشاند مرتبه ثانی نزاع
سلطان حسین میرزا با بدیع الزمان میرزا درین سال سلطان حسین میرزا در

الکای

الکای نیشابور بپرسش جرایم وزرا مشغول بود که خبر تفرق عساکر وی در قندهار
به بدیع الزمان میرزا رسید باتفاق شجاع بیگ بن امیر ذوالنون ارغون
با چهار هزار سوار جبه دار از قندهار بطرف اردوی نصرت آثار ایلغار
کردند و در عرض شش روز بنواحی سبزوار رسیدند و فریدون حسین میرزا
با جمعی امرا در قلعه سبزوار متحصن شده مسرعی بدرگاه همیون روانکرد
و چاشتگاه دهم شوال این خبر محنت اثر به پادشاه والاگهر رسید
یساولان بهراة روانکرد که امیر علیشیر در هراة شده گرد محلات گردد
از عساکر هر که را یابد باردو فرستد و امیر علیشیر حسب الامر عمل نموده و
جانزور امیر محمد ولی بیگ و عمر بیگ و امیر بابا علی از جانب استراباد
رسیدند و بموجب حکم عمل نموده متوجه اردو گردیدند و قبل از وصول ایشان
قراولان اردوی ظفرنشان خبر رسانیدند که بدیع الزمان میرزا بمحاصره
قلعه التفات نکرده بسرعت برق و باد طی مسافت مینماید لاجرم اضطراب
سلطان حسین میرزا زیادت شده اگر امشب بدیع الزمان میرزا باردو رسیدی
ممکن که غالب آمدی بتایید نیافته در حوالی اردو بخواب شدند تا صبح طلوع کرد
بدیع الزمان میرزا و شجاع بیگ با سپاه کینه و مبارزان جوشن گسل
تیغ کین آخته و رایات جدال و قتال افراخته بمیدان نبرد آمدند و از انجانب

سلطانحسین میرزا بترتیب لشکر قیامت اثر مشغول شد درین حین سلطان میرزا
که بواسطهٔ عصیان امیر خسروشاه از حصار شادمان بامید مدد روی بدرگاه
پادشاه عالیشان آورده بود با پانصد کس در رسیده و همان زمان امیر محمد
ولی بیگ و عمر بیگ و امیر بابا علی از جانب استراباد و فریدون میرزا
و امیر عبد اللطیف و سایر امرا به ایلغار از طرف سبزوار رسیدند معسکر
ظفر شعار بدیع الزمان میرزا و شجاع بیگ بخلاف منصور اردوی میرزا را
از پیاده و سواره مملو دیدند از غایت دهشت و اضطراب دست باستعمال
آلت کارزار بردند **نظم** داده بر آذر هر دو طرف ؛ دو دریای کین بر لب
آورده کف ؛ فرو ریخت پیکان زهر آبدار ؛ چون باران قوس و قزح در بهار ؛
خدنگ از دو جانب روارو گرفت ؛ بروی زمین خون دو وادی گرفت ؛
غبار معرکه پیکار بالا گرفت و آتش قتال اشتعال پذیرفت عاقبت لطف ایزد بی
و عنایت سرمدی شامل حال سلطانحسین میرزا گشته نسیم فتح و ظفر بر پرچم
همایونش وزیده و آثار انکسار بر صفحات احوال لشکر زمین داور و قندهار
ظهور رسید بدیع الزمان میرزا از معرکه عاجز آمده بطرف جبال غور توجه
فرمود فوجی که از امرا و لشکریان او را تعاقب نمودند امیر عمر بیگ بدو رسید
امیر یوسف استقدیا نیزه را از دست بدیع الزمان میرزا استاده چنان بر دامان

امیر عمر بیگ

امیر عمر بیگ زد که چند دندانش شکسته از اسب سرنگون گردید و کذا علی
امیر انور از غایت تهور خود را به شجاع بیگ رسانید شجاع بیگ او را یک
ضرب شمشیر چنانکه دیگر محل جدل نیافته برگشت و بعد از رفتن بدیع الزمان میرزا
سلطانحسین میرزا با فتح و نصرت بتخت هرات معاودت کرد **توقیعات**
احمد بیگ بن اغورلو محمد بن حسن پادشاه بغایت رعیت پرور بود و در زمان
او ابواب اخراجات مسدود شده و مانع شرب خمر بود بحدی که امرا از منع
نمودی و در تعظیم علما کوشیدی و در مجلس او مباحثه علمی واقع میشد و خود
بدان میرسید و مولانا جلال الدین محمد دوانی و میر صدر الدین محمد بجای حکم
کتابت مینوشت و مهر بر عقب کتابت مینهاد و بدان بود که قانون عدالت
بدید آورده دست ترکان را از سر عجزه و رعایا کوتاه دارد و ازانجهت
بود که ترکان اگرچه بحسب ظاهر اطاعت امرا میکردند اما ضمنا با او در مقام
عناد بودند و این معنی برو ظاهر گشته هرچند روزی یکی را بقتل در می آوردند اما
امساک بر مزاج او غالب بود و در اجرای سیورغالات که سلاطین ماضیه مرحوم
انعام فرموده بودند مضایقه میکرد و این شیوه بروی مبارک نیامده و در زمستان
سنه مذکور مقتول شد چنانکه مذکور شد مدت سلطنتش شش ماه حلیه اش سرخ و سفید
قصیر القامت دست و پای کوتاه نازک موسوم بود و گویند احمد بیگ از شعرا

دران باب گفته نظم گلم روم که سلطان جهانش کردند * وقت دی آمد
در خاک نهانش کردند * نقش نگینش شعر لب خشک مظلوم که خوش بخندد
* که با تیغ ظالم بخواهیم کند * امیر صدر الدین محمد بن امیر غیاث الدین منصور
در روز جمعه دوازدهم رمضان سنه مذکور وفات یافت عمرش هفتاد و
پنج سال بود در ایام شباب نزد مولانا قوام الدین کلباری تحصیل علوم
نموده بدرجه کمال ترقی نموده در شیراز مدرسه ساخته در آنجا بافاده مشغول
بوده از جمله تالیف قلم خجسته رقمش * حاشیه احد تجرید و حاشیه جدید تجرید *
و اثبات واجب * و حاشیه مطالع * و حاشیه شمسیه * و رساله در تحقیق علم * هم درین
سال منصور بیگ پرناک حاکم شیراز وفات یافت فاضل نعطوی اوعلی
از روم آمده بود و احمد پادشاه با او بطریق ارادت سلوک نموده در محل قتل
احمد پادشاه او نیز کشته شد امیر خواند محمد مورخ صاحب تاریخ روضة الصفا
در دوم ذی قعده سنه مذکور وفات یافت عمرش شصت و شش سال بود
هم درین سال محمد مومن میرزا ابن بدیع الزمان میرزا بامر جدش سلطان حسین میرزا
بقتل آمد * وقایع سنه اربع و تسعمائه ذکر حرب محمدی با الوند * محمدی میرزا ابن
یوسف بیگ بن حسن پادشاه در روز جنگ ایبه سلطان در خدمت
احمد بیگ بود بعد از کشتن احمد بیگ به یزد رفته حاکم آنجا مراد بیگ بایندر

باتفاق

باتفاق اشرف بیگ او را پادشاه کرده متوجه شیراز شدند قاسم بیگ
پرناک با دلاوران بیباک در برابر ایشان در آمده در حوالی [illegible] میان
آن دو لشکر پرخشم و کین جنگ عظیم واقع شد بعد از کشش و کوشش قاسم بیگ
مغلوب شده بمشقت بسیار خود را بان قلعه رسانیده و قاصدان سخن دان
نزد ایبه سلطان روانه نموده استمداد کرده محمدی میرزا بشیراز آمده
حکومت آنجا را بمنصور بیگ افشار تفویض نموده با لشکر دیگر بجانب
عراق توجه نمود بعد از گرفتن اصفهان بطرف ری روانه شده در آنجا
قشلاق کرد و درین اثنا ایبه سلطان و قاسم بیگ و احمد بیگ بعراق آمدند
و محمدی میرزا از ایشان فرار کرده بنزد حسین کیای جلاوی رفت
ایبه سلطان و الوند بیگ در قم قشلاق کرده قاسم بیگ را روانه شیراز
نمودند و کزل احمد برادر ایبه سلطان را با اکثر امرا و لشکریان بقشلاق
ورامین فرستادند و درین اثنا میرزا محمدی باتفاق حسین کیای جلاوی
شبیخون بر کزل احمد آورده تمامی براقش را گرفته کزل احمد پریشان و عریان
نزد ایبه سلطان آمده الوند بیگ در میان زمستان بآذربایجان رفت
محمدی در عراق قوت گرفته لشکر بسیار ذکره و بیشمار بر سر وی جمع آمدند
بسرعت تمام در عقب ایشان روانه شده در غریزکندی میان الوند و محمدی

جنگ عظیم بوقوع انجامید محمدی بتاییدات ربانی غالب آمده ایبه سلطان
بر خاک هلاک افتاد امیرزاده الوند با معدودی چند بدیار بکر گریخت
دانی قاسم که حاکم انجا بود الوند بیگ را استقبال نموده بر تخت سلطنت
نشانید و محمدی عروس مملکت آذربایجان در اغوش گرفته در دار السلطنه
تبریز لوای حکومت برافراخت درین اثنا الوند میرزا از دانی قاسم
جدا شده عزیمت تبریز کرده محمدی میرزا از توجه برادر خبر یافت و بجانب
سلطانیه شتافت الوند بیگ در دار السلطنه تبریز متمکن شد و لطیف بیگ
را وکیل نموده و هم درین سال منصور بیگ افشار با جمعی اشرار متوجه شیراز
شد قاسم بیگ پرناک با فوجی انبوه باستقبال استعجال نموده در شولستان
آن دو لشکر بیکران بهم جنگ کردند و بعد از جدال و قتال بسیار دلاوران
افشار غالب آمده بسیاری از پرناک را بر خاک هلاک انداختند قاسم بیگ را
دستگیر کرده متوجه شیراز گشتند و در حوالی قلعه اصطخر قاسم بیگ فرار نموده
خود را بقلعه انداخته از دست مخالفان خلاص شد **محاربه سلطان حسین میرزا
با فرزندان در موضع حلواچشمه** هم درین سال ابو المحسن میرزا و کپک میرزا
خاطر بر مخالفت پدر خود سلطان حسین میرزا قرار داده چون این خبر محنت اثر
بسامع خسرو عالی گهر رسید لوای ظفر پناه بجانب مرو برافراخت ابو المحسن میرزا

در مرو متحصن گشت و خود پادشاهی بتایید الهی مرو را دایره وار در حوزه
متحصن گشت و خود پادشاهی میان گرفتند و چون محاصره بچهار ماه کشید
ابو المحسن میرزا از عجز چاره ندیده کس نزد پدر فرستاده معروض
داشت که اگر آنحضرت جرایم بنده را ببخشد و بطرف هراة روانه شود
از سر قدم ساخته بجاکبوسی درگاه گیتی پناه خواهم آمد بنابر ترحم پادشاهی
التماس شاهزاده کی عز قبول یافته موکب همایون بجانب مرغاب بحرکت
آمد و درین اثنا ابو المحسن میرزا و کپک میرزا رسل و رسایل بهم ارسال
داشتند و بعزم محاربه پادشاه در حوالی ابیورد بهم پیوستند چون این خبر
دربار عالی بعرض پادشاه والا گهر رسید بواسطه ضعف مزاج در محفه نشسته
بطرف ایشان روان شد و ابو المحسن میرزا و کپک میرزا از توجه والد خود
خبر یافته بصوب نسا شتافتند سلطان حسین میرزا چون بر فرار ایشان مطلع شد
مظفر حسین میرزا و حیدر میرزا و ابن حسین میرزا و میر محمد برندق برلاس را
در عقب ایشان روان ساخت در حلواچشمه بهم رسیدند مظفر حسین میرزا در قلب
لشکر جا گرفته میمنه را بحیدر محمد میرزا سپرده و میسره را با ابن حسین میرزا رجوع
نمود از انجانب ابو المحسن میرزا در قلب لشکر ساده و کپک میرزا در برانغار
جا گرفت انگاه طالبان نام و ننگ جنگ در جنگ زده آتش کشش و کوشش

نوعی برافروخت که تاثیر دخان آن کره زمهریر را بجوش آورد و شعلهٔ آن
خرمن ابر اسوخته درجرم فلک اثر کرد و هر خدنگی که از شست زرین
جنگی گشاد یافت آهنگ جان پهلوانی نمود و هر مرغ بتری که از دست روئین
ضمیری در پرواز آمدی در تنگ فضای سینهٔ امیری بخشود **شعر** ز مرغان چو
فولاد دم بسته : در هوا راه خورشید گم شده : سینه صندوق پیکان گران :
ز بس مانده پیکان بیجه وران : از جوانغار شاهزادگان ابراهیم برخان
بر برانغار سپاه نصرت نشان حمله کرده و حیدر محمد میرزا تاب آن نیاورد
عنان بوادی فرار تافت کپک میرزا از میمنه بر ابن حسین میرزا تاخت
و ویرا منهزم ساخت مظفر حسین میرزا که در قلب بود خواست که فرار
نماید امیر سلطانعلی از غایة پهلوانی و بردلی عنان بارگی شاهزاده را گرفته
از آن حرکت مانع شد گفت اگر فضای معرکه از موکب عالی خالی گردد مخالفان
دلیر شوند و این هزیمت بالجهت سرایت کند مظفر حسین میرزا ثبات
قدم ورزید سلطان حسین میرزا در آن اثنا چون از کرنکیان میمنه و میسره
خبر یافت از محفه بیرون آمده با وجود ضعف مزاج بر اسب سوار شده
بمعرکه بکار شتافت چون چشم شاهزادگان بر علم سلطان حسین میرزا
افتاد تزلزل در خاطر ایشان راه یافته هر یک از آن دو سردار بطرفی

گریختند

گریختند درین سال امیر حسین معمائی بمرض اسهال درگذشت و در گنبد
مدرسهٔ شریف اخلاصیه مدفون گشت یکی از شعرا بجهة تاریخ او گفته **شعر**
مظهر خلق حسن میر حسین : کرد رحلت بسوی خلد برین :
یافت از حادثهٔ دهر نجات : نور رحمت چو برو نازل شد : نور رحمت شود شش
سال وفات : از جملهٔ تصانیفش رسالهٔ ایست در فن معما
درین سال گزل احمد باتفاق
فرخشاد بیک بایندر بتبریز و سلطان مراد رفته و او را بر آن داشته روانهٔ شیراز
شدند قاسم بیک از قلعهٔ اصطخر بیرون آمده با ایشان پیوست و از گرمسیر آن
شیراز اموال فراوان گرفته بدیشان داد و چون این خبر بمحمدی میرزا آق
بالشکر بسیار و حشم بیشمار متوجه حرب ایشان گشت سلطان مراد با سپاه
بسیار جرار و خونخوار با صد غرور و ناز از دار الملک شیراز عازم اصفهان
شد و آن دو سپاه جرار و آن دو دریای ذخار در گرانگ بیکدیگر رسیده
شعلهٔ جدال و قتال گشته صف آراستند جوانان جانبین و نوخواستگان طرفین
حملهای بهادرانه مینمودند و از جام حسام شراب ناکام مرگ بر یکدیگر می پیمودند
در آن اثنا پری بیک افشار با فوجی از دلیران ستمکار بر قاسم بیک
حمله آوردند و شکست برمعرکه گردید تا شیراز در هیچ محل توقف ننمود

در اثنای قتال و جدال طوق سلطانمراد در زمین افتاد و پهلوان شاهی از غایت پهلوانی
و پردلی طوق را برداشت و از مردمان سلطانمراد که فرار نموده بودند در ظل
آن رایات مجتمع شدند چون ملاحظه کردند محمدی میرزا را دیدند که بخیل و حشم
در زیر علم ایستاده بود و بیاران سلطانمراد چون شیر خشمناک با جمیع مبارزان
بی باک حمله نمود و گرد از بار بر جهید و دولت محمدی میرزا پاشید و سپاه او که
شیران بیشهٔ هیجا و نهنگان دریای وغا بودند از مقاومت عاجز گشته روی بگریز
آوردند محمدی میرزا مقتول گشته پری بیک افشار و اشرف بیک بیرمیر
فا جیند و امرای او متفرق گشته پیر علی ساوه را مضبوط کرده پیر محمد در قم
اقامت نمود و قیا بیک در کاشان متوطن شد سلطانمراد بعد از اطلاع بانجا آمده
سوار و پیاده بساوه آمد پیر علی بیک در شهر متحصن شد و تا پنجاه روز وی را
محاصره کرده سلطانمراد بدین جهت مراد و فایز نگشت و قاصدان در میان آمده
مهم بر مصالحه قرار یافت بدل بیک پسر وی از قلعه بیرون آمده ملازم سلطانمراد شده و
کوچ کرده متوجه آذربایجان گشت امیرزاده الوند وی را استقبال کرده در حوالی
ابهر نزول نمود و درین اثنا درویشی نیکوخواه که موسوم بوده به بابا خیر الله بایشان
دو پادشاه عالیجاه ملاقات کرده دل هر دو را مایل بصلح و صفا گردانید مقرر گشت که
آب قزل اوزن میان الکاء آن دو صف شکن واسطه باشند و تمامی ملک

آذربایجان و اران و دیاربکر از امیر الوند باشد و ملک عراق و فارس
و کرمان متعلق بسلطانمراد باشد بعد از آن الوند بیک به تبریز رفته سلطانمراد
در قزوین قشلاق نمود و پیر علی بیک و پیر محمد بیک بملازمت آمده
منظور نظر گردیدند و منصور بیک افشار با فرزندان بخدمت سلطانمراد
آمده عذر تقصیرات خواستند سلطانمراد و پهلوان شاهی را که طوق برداشته
بود طلب کرد و گفت که از من چه طلب داری وی جواب داد که داروغگی
میلازجرد که قریه ایست از قرای منظر و پهلوان دو سال در آنجا داروغگی
نمود شیخی از وی سؤال نمود که چرا امارت طلب کردی وی جواب
داد که پدرم بزرگ میلازجرد بود و بنده داروغه آنجا شده ام

بیرون آمدن خاقان اسکندرشان از لاهیجان و رفتن بکوکجه دنگیز و ملاقات با سلطان حسین بارانی

درین سال خاقان اسکندرشان اراده
نمود که از لاهیجان خود را بدار الارشاد اردبیل رساند و از روح
پرفتوح اجداد عالیمقام استمداد کرده انتزاع ملک از اهل بدعت نماید
خاقان اسکندرجاه بعد از مشورت یکی از اهل اختصاص جهة طلب رخصت
نزد ایالت پناهی میرزا علی فرستاده و کارکیا بواسطه صغر سن و قلت
سپاه و کثرت لشکر و انصار مخالفان خاقان اسکندرشان را از آن

اراده باز پس داشت و نصایح و مواعظ آنحضرت از آن داعیه بازگردانند
و دلایل بر صدق مقال خود اجرا نمود مطلقا ترتیب مقدمات و نتیجه
مطلوب ننمود و نوبتی خود بنفس نفیس با میرزا علی ملاقات نموده در جواب جمیع
این مقدمات را مذکور ساخت و آنجناب در باب فسخ عزیمت
مبالغه نمود مؤثر نیفتاد و گفت شعر که زنهار ازین داوری زینهار ؛
عنان از ره این هوس بازدار ؛ تأمل درین داوری پیشه کن ؛ سرانجام
کار خود اندیشه کن ؛ حذر کن که گیتی وفادار نیست ؛ تو طفلی ترا وقت
این کار نیست ؛ هنوزت بود صبح عالم فروز ؛ نباید چنین کار با خیره روز ؛
بود در پس پرده دارت هنوز ؛ نهالیست در بیشه بارت هنوز ؛
مکن این هوس تا شود وقت کار ؛ نیابی ثمر جز بفصل بهار ؛ چو از قطره بود
بطن صدف پر شود ؛ محل تا نیابد گهر در شود ؛ صبوری صفات سلاطین
که تعجیل کار شیاطین بود ؛ لاجرم فایده بران مترتب نشد شرف رخصت
از زبان دولت خاقان اسکندرشان از لاهیجان عنان عزیمت
بصوب ارجوان انعطاف داد و کارکیا میرزا علی با جمعی از سالکان طریق
یکدلی موکب عالی را دو فرسخ مشایعت نمود و اجازت نموده جهت مراجعت
فرمود و خاقان اسکندرشان در دیلمان نزول اجلال فرموده و ازانجا

بطالم

بطالم شتافت بعد از آنکه طارم را مضرب خیام سعادت فرجام نمود
نظر در احوال عساکر نصرت مآثر کرده موازی هزار و پانصد کس از جوانان
روم و شام ملازم رکاب ظفر انتساب یافت و از جانب امیر حسام الدین
دغدغه‌ای پیرامون خاطر عاطر میگردید چون مذکور میشد که او سالک
طریق خلاف و دغاست از طارم بخلخال رفته در قریهٔ بیده رود
فرمود روز دیگر در مرغزار سرغت ... و آمده در قریه‌ای که از خلخال
نزول نمود و بدرورهٔ عرض رسیده بود که در مرغزار مذکور هر و بستان
خربزه است و آن بغایت شیرین و دلپذیر است خاقان اسکندرشان را
میل تمام بخربزه بود بنابران چند روز آنجا توقف نمود و شیخ قاسم
را از آن منزل ضیافتی نمود که ما فوق قوت و قدرت او بود و چهل گوسفند
بغیر اطعمه دیگر بریان نمود و از آنجا کوچ کرده در قریهٔ گوی خلخال در
ملک مظفر توقاجی سلطانعلی پادشاه که معروف بخلخال بیک بود نزول
اجلال واقع شده موازی یکماه در آنجا توقف فرمود و بعد از آن بقریهٔ
صفاباد اردبیل نزول کرد و از آنجا بقریهٔ الاورق شتافت و از آنجا
باردبیل بطواف آستان مشایخ عظام مشرف شد سلطانعلی بیک جاکرلو
که از قبل الوند حاکم اردبیل و مغانات بود کس نزد آنحضرت فرستاد که

در ارد و پل توقف نماید والا آماده جدال و قتال باشد پس روز دیگر از اردو
کوچ کرده در قریهٔ مرتی نزول فرمود و بعد از آن کس نزد میرزا محمد طالش
فرستاد که جهت نواب علی و غازیان عظام محلی تعین نماید چون میرزا محمد از
کیفیت احوال خاقان اسکندرشان واقف شد بدرگاه معلی شتافت
و ذرهٔ عرض اشرف اعلی رسانید که اسباب فراغت بهر صورت که
در صفحهٔ ضمیر ارتسام پذیرد متصور است بنابران خاقان اسکندرشان
در ارجوان قشلاق نموده و میرزا محمد بنوعی در استرضای خاطر اشرف اعلی
بجد تمام و دلجویی اولیای دولت کوشید که قلم و زبان از احصای آن نتوانند
کرد و اکثر اوقات خاقان عالیجاه بشکار ماهی اشتغال میفرمود و در آن
اثنا سلطان علی بیک چاکرلو کس نزد والدهٔ میرزا محمد فرستاد و او را
بمواعید بیکران مستظهر ساخته استدعا نمود که بهر نوع که داند خاقان
اسکندرشان را در کنار دریا که بشکار ماهی مشغول باشد بدریا اندازد
و حمزهٔ طالش که راتق و فاتق میرزا محمد بود با والدهٔ میرزا محمد و سلطان علی
بیک چاکرلو متفق شده انتظار فرصت میکشیدند و در اوایل حال
میرزا محمد ازینمعنی اطلاع نداشت اما از حرکات و سکنات والده
ازینمعنی اطلاع یافت والده را زجر و منع نموده حمزهٔ طالش را تا

داراز

داراز بسیار کرده پیوسته در اخفای اینمعنی میکوشید و امیره اقای گیلانی
ازین حکایات واقف شده بود روزی این سخن را با الله بیک خادم
گفت و ایشان بعرض نواب کامیاب رسانیدند میرزا محمد واقف گشت
که این مقدمه معروض اشرف اعلی شده بدرگاه عالمپناه شتافته بحضور
خاقان اسکندرشان قسم یاد کرد که مرا مطلقا ازین اراده خبر نبود
چون اطلاع یافتم والدهٔ خود را منع و زجر کردم و چون مضمون قسم
میرزا محمد بصدق اقتران داشت صورت قبول آن بر رای گیتی نمای اشرف اعلی
و بر ضمیر ارکان دولت قاهره پرتو انداخت **شعر** هر آن سخن که بود
مقترن بصدق و صواب : بود حقیقت آن نزد هر کسی ظاهر : و بعضی این
حکایات باین طریق نقل کرده اند که محمد برادر احمدی بیک در آن تاریخ ملازم
میرزا محمد بود و الوندبیک کس نزد میرزا محمد و محمدی بیک فرستاد و ایشان را
بایالت اردوپیل و خلخال موعود ساخته شرط نمود که خاقان اسکندرشان را
گرفته نزد او فرستند و میرزا محمد درین قضیه تأمل و تفکر بسیار داشت
محمدی بیک وی را گفت که غیرت طالش مقتضی آن نیست که جهت حکومت
دنیای فانی مرتکب این چنین امری شوی **نظم** هر که در کار با بد اندیشد :
روی نیکی دگر کجا بیند : هر که شاخ مضرتی کارد : میوهٔ منفعت کجا بیند :

و میرزا محمد خود را بسخن وی از ارتکاب آن فعل باز داشت محمد بیک این
خبر را در خلوت بعرض خاقان اسکندرشان رسانید و آنحضرت
از این رهگذر خوشحال شد که اگر غافل میبود ممکن که قصور بسیار واقع
میشد و بعد از آن فرخ یسار پادشاه شیروان کس نزد میرزا محمد
فرستاد که هزار تومان نقد از برای تو میفرستم که خاقان اسکندرشان را
با برادران گرفته نزد من فرستی چون خبر نزد خاقان عالیجاه رسید
بنا بر آن سالک طریق حزم گشت و در آن اثنا بمسامع جلال رسید که میرزا محمد
متوجه درگاه فلک اشتباه است و امرای قاهره مثل حسین بیک لله و ابدال بیک
دده و خادم بیک و بیرام بیک قرامانلو صلاح در آن دیدند که چون
میرزا محمد بمعسکر ظفر قرین رسید فرقه تاجیه سلاح در زیر رخت پوشند
اگر میرزا محمد و مردم وی در مقام غدر باشند ایشان تیر باطل اندیش
ممنوع گشته دمار از ایشان برآرند و بعضی از صوفیان روم و شام
که باراده طواف بدرگاه ملک مطاف آمده بودند مسلح و مکمل گشته چون
میرزا محمد بمردم بسیار نزدیک عساکر ظفر شعار رسید خاقان اسکندرنشان
خادم بیک لله و ابدال بیک دده را باستقبال فرستاد که تفحص احوال
وی نمایند و نقود دفاین الضمیر او را بمحک امتحان زده آنچه برای خیرت آرای

ایشان

ایشان واضح گردد بعرض رسانند چون میرزا محمد ارکان دولت
قاهره را از دور دید از توسن خلاف پیاده گشته با ایشان مصافحه
نمود و مجدداً صحایف اخلاص و دولتخواهی خود را بمطالعه ارکان دولت
شاهی در آورده دعوی یکجهتی و جانسپاری نمود امرای درگاه
صورت ماجرا را بعرض خاقان عالیجاه رسانیدند بعد از آن امرای
عظام او را بشرف سجده خاقان گردون مقام رسانیدند میرزا محمد بیک
بعد از شرف این سعادت مکتوب شیروانشاه را در آورده استدعای
وی را معروض داشته در مجلس بهشت آیین مصحف مجید طلب کرده مجدداً
قسم یاد کرد که غیر از بندگی و جانسپاری چیزی پیرامون خاطر من نگشته
و بدین مزخرفات نقصی در مبانی اخلاص من نشده و چون دانستم که ...
بعرض اشرف اعلی رسیده و گمان این غدر و بیوفایی در باب من فرموده اند
بجهة رفع انقیاد خود را برکاب مستطاب رسانیدم امید دارم که چون
نقود اخلاص و جانسپاری مرا بر محک امتحان زده اند خالص
و تمام عیار بوده اشتمال این حکایات در باره من قبول نفرمایند **شعر**
بگمان بدی در حق نکوخواهان :: روا نیست بگذر از این بدگمانی :: پناه عالمیان
میرزا محمد را بخلع فاخره مشرف ساخته و مردم او را بالطاف بیکران بیشتر

لایقه اعطا فرمود و بمواعید الطاف بدیع شاهانه و اعطاء بلانهایات
پادشاهانه مستبشر نمود و در همان روز رفیق موکب همایون بود
روز دیگر رخصت انصراف حاصل نموده بجانب بیشه کنار مراجعت
نمود شاه عالمپناه و میر صوفیانرا که بازداشته بودند رخصت انصراف
کرد که بجام مالوف خود روند و در ان سال بعد از نوروز سلطانی
که جهان از آرایش گلزار نمودار باغ فردوس گشته و اطراف بساط
غبرا از ریاحین درخشنده چون قبه خضرا پر کواکب شده فراش
ربیع بساط زمین را بفرشهای رنگ رنگ پیراسته و باغبان صنع
چمن را بگلهای گوناگون آراسته سرمایی بدید آمد و قهرمان برد سلطان
اقالیم افلاک را از تصرف در مداخل طبیعت معزول کرد و فراش سلطان
اقالیم افلاک برسم قشلامیشی سرادقات جلال را در گرهها نصب نمود
ریاحین از بیم لشکر سرما در زیر برف متواری شدند بیت
رخساره لاله پر زچین شد ٭ آیینه آب آهنین شد ٭ هر برگ که جلوه کرد
گستاخ ٭ در ریختن آمد از سر شاخ ٭ اگر چه باراغ گرمستان درختان
باغ و بستان از بان عاصیان صحرای محشر عریان ساخته بود اما فرمان
فرمای دی و بهمن را هم پوستین قاقم عنایت فرمود و قلل جبال از کثرت

برف

برف چون دشت و هامون در نظر یکسان مینمود چمن را که چندین
اطفال ریاحین در مهد زمین بود بجز نرگس قرة العین از و نماند و همگی
چون عارض گل پژمرده و چون شمع لاله دلمرده شدند شعر بجز مرغان
آتش تمنا نداشت ٭ که در زندگی تاب سرما نداشت ٭ ز برف اندران
وادی جان گسل ٭ زمین و فلک شد بهم متصل ٭ ز سردی آهن شرر
در گریز ٭ چون طفلان مکتب برون جسته تیز ٭ بسوی شفق دیدها سر گران ٭
٭ که پیدا ز گلش ز آتش نشان ٭ و طیارات سماوی از سرما بر روی
برف افتاده مجال گریختن و پرواز کردن نداشتند و مردم هر گونه
از آن طیور میگرفتند و بنظر اشرف اعلی می آوردند و خاقان اسکندر
نشانرا از آن حال تعجبات دست داده بود زیرا که در هیچ زمانی
از ازمنه شدت سرما بدین نهج نبوده بعد از آن آنحضرت فرمود
که عساکر نصرت فرجام و مردان و خادمان از برف قلعه ترتیب نمایند
و غازیان قلعه ساختند که در رفعت با فلک الافلاک لاف برابری
میزد و از سه جانب دروازه گشودند خاقان اسکندر نشان در زیر قلعه
بوده جمعی را مقرر داشته بود که اندرون قلعه باشند و جمعی دیگر را
از دو طرف جنگ گفته خود نیز از در دیگر یورش نموده قلعه را مسخر کرد

پس از آنکه سلطان ثوابت و سیار در اوایل برج ربیع منزل ساخت
آنحضرت علم عزیمت بصوب کوکچه و کمیز برافراخت و در لنگر کنان
در منزل شهپار بیک نزول فرموده یکشب در انجا بوده روز دیگر کوچ
کرده در قریهٔ ماتیان فرود آمده در خانهٔ نوشیر بیک طالش که
حاکم مغانات بود نزول اجلال فرموده و از انجا بطرف کنجه شتافت
در اثنای راه معلوم شد که یکی از اولاد میرزا جهانشاه موسوم
بسلطانحسین با رانی با جمعی مردمان فتنه انگیز در حدود کوکچه و کمیز نشسته
بجار رسیدار بکلاخ و باغ راه داده و اطراف اندیار را تاخته وجهی
وجهی را با خود متفق ساخته غافل از نیمعنی که پای ملخی که از دست موری
یا بند یابد و سلیمانی صورت نه بندد و از زاغ قیصری که بعارت برند
ورع داودی بهم نرسد و از دواج که از محتاج تاراج نمایند کسوت
پادشاهی مهیا نگردد و از مضمون این ابیات غافل گشته که بیت
ز قیصر ستان افسر عز و جاه ٭ نه از فرق درویش نشین کلاه ٭ برد
جم آور برون جام زر ٭ نه کچکول از دست دریوزه گر ٭ ز بال عقاب
بر تیر کیر ٭ بر باکیان نیست درخور و تیر ٭ توان نیزه کرد از نی قیمه نیست ٭
نه از خامهٔ کاتب تیره بخت ٭ ببرد از دوش هزبران رکیش ٭ چه موئینه

پوشد

پوشد کس از پشت میش و خاقان اسکندرشان در دفع استیصال او با
ارکان دولت قاهره مشورت نمود در آن اثنا قاصدی از جانب
مشار الیه بدرگاه معلی آمده نامه آورد و مضمونش آنکه اگر همای همایون
فال دولت شاهی ظل الهی سایهٔ اقبال بر مفارق مخلصان اندازد
غاشیهٔ اطاعت و فرمان برداری بر دوش گرفته بهر طرف که رایات
جلال نهضت فرماید چون سایه در قدم بوده آنچه شرایط خدمتکاری
و لوازم یکجهتی و جانسپاری باشد بتقدیم رسانیده خواهد شد چون
نشاء اخلاص و اعتقاد بندگان ظفرپناه در عروق کمینه بکیفیتی جاریست
که نقش ماسوی از لوح دل فرو شسته و جذبهٔ مودت و اختصاص
در مجاری خاطر بحیثیتی ساریست که نقش ماسوی بجای سمت منسوب
صفت اتحاد نشسته هر آینه محبت چنین از خلل تغیر خالی و از امل تبدیل
عاری خواهد بود ٭ شعر ٭ جان مقید اخلاص گشته مرغ دلم ٭ که هیچ جانب
دیگر نمیکند پرواز ٭ خاقان اسکندرشان دانست که تملقات بیفروغ
و تکلفات امیخته بدروغست از عنان انتقالات تغیر نمود زیرا که
ابنای زمانه بهر گونه دم محبت و اخلاص زنند و بهر نوع از تکلف
اظهار ارادت نمایند چون بنظر تأمل بر احوال ایشان ملاحظه نمایند

از منزل میتی بعد مرحله دور و از سلوک طریق یکجهتی بعد حیله نفور شد

شعر: وفا مجوی ز دوران که هیچکس نشنود ❁ بهیچ دور ز گلزار دهر بوی وفا

بعد از آن آنحضرت روزی چند در کوکچه دنگیز لنگر اقامت انداخته
سلطانحسین بارانی از توقف ظل سبحانی خبردار شده افسر مکر و فریب
بر سر و طیلسان خدعه در بر و سمند غدر و حیله در زیر ران بدرگاه
معلی شتافت و بعد از آن تمهید قواعد اتحاد و مسامع آنحضرت رسانید
که اگر خاقان اسکندرشان کلبه احزان مخلصان را بنور حضور شریف
مشرف گرداند هر آینه ازین شرف تاج مباهات و افتخار بطارم رفعت
قراقوینلو بذروه اخضر خواهد رسید و کدورات موروثی بصفا
مبدل گشته قاعده اخلاص بنوعی تاکید خواهد یافت که از وقوع حادثات
زمان تزلزل نخواهد یافت خاقان اسکندرشان و ارکان قاهره
بحسب اقتضای وقت مصلحت در اجابت دعوت دیدند و تکیه بر لطف
و ان یخدعوک فان حسبک الله هو الذی ایدک بنصره
و بالمؤمنین کرده متوجه منزل سلطانحسین بارانی شدند و در آن اثنا
لشکر اراوت بسو کرده فوج فوج بدرگاه معلی می آمدند چنانکه در وقت
توجه رایات نصرت آیات بصوب اردوی سلطانحسین بارانی

هزار

هزار سوار و پیاده همراه بودند چون شاه عالیجاه از غدر ایشان
مطلع بود مقرر داشت که خیام عساکر نصرت مآثر را علیحده نصب
کرده باردوی سلطانحسین ممزوج و مخلوط نگردد و موازی سه
روز در حوالی اردو توقف نموده و درین ایام سلطانحسین بارانی
در مراسم خدمتکاری و جانسپاری و فرستادن تحف و هدایا
بدرگاه معلی و اقامت ارکان دولت قاهره تعلل و تهاون
نکرد و خاقان اسکندرشان چون دانست که از سحاب مواعید نفاقش
قطرات مطرات متقاطره و متعاطر است ارتحال از آن منزل لازم
دیده با ارکان دولت صلاح نهضت و ارتحال دیده سلطانحسین
ازین داعیه واقف شده امرا و اعیان بارگاه عرش اشتباه را
طلب نموده در توقف نواب کامیاب بتشدد نموده امرا
قبل از آنکه حکایات توقیف را بذروه عرض اشرف اعلی رسانند
نوعی جواب گفتند که سلطانحسین اشتیاط نمود که توقف مقصور
نیست و این التماس در معرض قبول نخواهد افتاد و بعد از آنکه امرا متوجه
پایه سریر خلافت مصیر گشتند سلطانحسین بخاطر گذرانید که بهر نوعی که
تواند خاقان اسکندرشان و ارکان دولت را دستگیر و اسیر

بند و زنجیر کرده اند غافل از اینمعنی که طلوع تباشیر صبح صادق را غمام
ظلام در حیز تاخیر نتواند داشت و شموم شمایم فرخنده فرجام نسیم نافه مشک
اذفر را مشعبد ایام در نافه صبا مستور نتواند ساخت کمندی که از تار
عنکبوت سازند شیر ژیان را بدان بند نتوان و نشتری چوبین که صبیان
از برای ملاعب سازند پیل دمان را از پای نتوان در آورد سلطان حسین
بارانی بخیال محال و اندیشه باطل طرح صحبتی انداخت و از مقربان
درگاه معلی التماس کرد که منزل ظلمانی را بنور حضور خاقان اسکندرشان ر
رشک هو الجنة التی وعد المتقون سازند امرا چون غدر و مکر او را
معلوم داشتند خاقان اسکندرشان را به بهانه عارضه که فی الواقع
نبود منسوب ساختند و حسین بیک لله را در خدمت شاه عالیجاه
گذاشته با بقی ارکان دولت بمنزل سلطان حسین بارانی برسم ضیافت
حاضر شدند و عذرخواهی کردند که مزاج خاقان اسکندرشان از جوب
اعتدال روی بنهج انحراف نهاده میسر نشد که بصحبت شریف رسد
سلطان حسین این را بصدق حمل نموده لوای عیش و عشرت در آن روز
برافراخت و از مراسم ضیافت و مهمانداری چیزی فرو نگذاشت
و چون روز باخر رسید امرا عظام رخصت انصراف یافته و بملاز[مت]

شاه

شاه شتافته خاقان اسکندرشان صلاح چنان دید که بی رخصت
سلطان حسین از آن منزل کوچ کنند و متوجه چخور سعد شوند چون شب
ظلمانی پرده مشکین جو در انقاب ضوء آفتاب ساخت و در خیمه
بیستون گردون مشاعل ثوابت و سیار برافروخت سلطان
نمام حواس فرق انام را عاطل گردانید شاه عالیجاه امر فرمود که
هرکس از غازیان نصرت قرین خیام را از کثرت شموع و مشاعل
نمودار سپهر فیروزه فام سازند و کهبار گرده آتش در زیر
دیگها برافروزند تا از دور در نظر مردم چنان نماید که در معسکر ظفر
اثر طعام طبخ مینمایند بعد از آن شتران کوه پیکر و استران برق تگ
در زیر بار کشیده روانه شدند و سلطان حسین بارانی و مردم اردو
وی از نهضت و کوچ کردن غافل گشته از شموع و مشاعل و نیران
در تحت فیروز اسپند لال استقرار کردند روز دیگر که شموع و مشاعل
انجم از پرتو نور آفتاب منطفی و منتفی گشت سلطان حسین از نهضت خاقان
اسکندرشان واقف شد آتش غضبش اشتعال یافته از عقب شاه عالیجاه
ایلغار کرده نزدیک بمعسکر ظفر اثر رسید خاقان اسکندرشان از کثرت
مخالفان اندیشه نکرده پای ثبات در میدان محکم کرد و خوف در دل

مخالفان جای کرده رو بوادی رجعت نهادند بعد از ان خاقان
اسکندرشان بخور سعد رسید از انمنزل نیز کوچ کرده در دره قورالم
نزول فرمود ذکر وصول قراچه الیاس بدرگاه فلک اساس
چون آفتاب عالمتاب شاهی بامر آلهی از مطلع الطاف نامتناهی
باطراف واکناف ربع مسکون لامع و درخشان گشت هر کس
نسبت بخاندان امامت دم از اخلاص و اعتقاد میزد قدم از سر
ساخته بجانب معسکر ظفر اثر میشتافت از انجمله قراچه الیاس با فوجی
از صوفیان روم احرام درگاه فلک اساس که کعبه حاجات و قبله
مرادات است بسته و قدم در راه نهاده بعد از قطع مسافت و مسافت
در شوره گل فرود آمد که از انجا در خور سعد بشرف بساطبوسی مشرف
گردد و منتش که بهادری بود و پیلتن و سپهدار لشکرشکن در انجا
قلعه داشت محکم چون بر مرور قراچه الیاس و صوفیه مطلع شد ویرا
استقبال نمود و طرح ضیافت انداخت و چند نفر صوفی روم را بمنزل
فرود آورده و ملازمان خود را بغارت ایشان مامور گردانید و صوفیان
بقدر وسع و امکان بمدافعه درآمده جمعی بسیار از ان دریای خونخوار
خود را بساحل نجات رسانیدند و متوجه درگاه معلی شده صورت

حال

حال را بعرض رسانیدند آتش غضب قیامت لهب از استماع این ترک
ادب ملتهب گشته با فوجی از دلاوران بجانب قلعه منتش ایلغار فرمود
چون منتش از توجه خاقان رستم وش اطلاع یافت قلعه را بمعتمدان سپرد
بوادی فرار شتافت خاقان دشمن شکن با فوجی دلیران تهمتن فن بپای
انقلعه رسید و غازیان بنهب و غارت مشغول فوجی از مخالفان
بعزم جدال بمیدان قتال آمدند خاقان اسکندرشان بقتل ایشان فرمان
داد و جمعی کثیر از اعداء دولت بخاک مذلت افتادند خسرو ظفر ورود
با غنایم نامعدود از راه قاقران متوجه زنجان شدند و از انجا بسلطانیه
سارو قیه رفتند و رحل اقامت انداختند در انجا خبر آوردند که خرسی
بمغاره رفته و وطن کرده بمردم ازار میرساند خاقان شیرشکار عازم
دفع ان نابکار گردید سپاه انجم عدد ملایک مدد مسکن اند را پرگار
وار در میان گرفتند خرس از آواز ان لشکر ظفر اثر از مغاره بیرون
شتافته خاقان شیردل با وجود انکه سیزده ساله بود متوجه ان جانور
گشته بیک تیر ان سبع را که نمونه دب اکبر بود از پای درآورد و بمنزل
شریف تشریف آورده تا دو ماه در انجا بسر برده بعد از ان متوجه
ارزنجان گردید گفتار در قضایایی که در ولایات خراسان واقع شد

دران اوقات که سلطان حسین میرزا در استراباد بود بدیع الزمان میرزا
از سیستان و امیر ذوالنون ارغون از زمین داور با سپاه بلا اثر
بولایت هراة شتافتند از مواشی و مراعی ارکان دولت پادشاهی
هرچه یافتند تصرف کردند از شیوع این خبر امیر علیشیر و محمد ولی بیک
و سایر امرا باضطراب افتادند چون بدیع الزمان میرزا باوبه رسید
امیر ذوالنون پیشتر متوجه گردید مردم بلوکات ویرا تنها دیده
تصور کردند که بدیع الزمان میرزا مراجعت کرده و امیر ذوالنون
با لشکر اندک نزدیک رسیده است و اگر امرا بیرون روند غالب
ظن آنست که دستگیر گردد و مقارن محمد معصوم میرزا از جانب
چیچکتو بهراة رسید امیر محمد ولی بیک مستظهر شده با دو سه هزار جرار
در رکاب شاهزادهٔ عالیمقدار از شهر بیرون رفته در قلب
میرزا محمد معصوم را باز داشت و خود در میمنه ایستاده ضبط میسره
بعهدهٔ سید عبد الله میرزا و امیر بابا علی گذاشت از انجانب میرزا
بدیع الزمان با فوجی از دلاوران در حوالی لنگر خانه با امیر ذوالنون
پیوست در محل کشیدن شیلان قراولان عسکر ظفر نشان خبر رسانیدند
که یاغی نمودار شد امیر ذوالنون با لشکر ارغون بامی در رکاب اورده

ایشانرا استقبال نمود در نواحی النگ نشین ان دو لشکر پرخشم و کین
بهم رسیدند و از صرصر کین مردان جلادت آیین آتش محاربت افروختن
گرفت از دلیران قتال خرمن حیات دلیران بجز احتراق نپذیرفت
دران اثنا بدیع الزمان میرزا بمعرکه رسیده مردمان هراة را از مشاهدهٔ
انحالت دست از کار رفته نخست سید عبد الله میرزا و امیر بابا علی
فرار نمودند بعد ازان محمد معصوم میرزا و امیر محمد ولی بیک گریز بر ستیز
اختیار کردند محمد معصوم میرزا و سید عبد الله میرزا اردوی بازدهی
همایون آوردند و امیر محمد ولی بیک بشهر درآمده دروازه ها را
ببست بدیع الزمان میرزا شهر را احاطه کرده طمع میداشت
که بی جنگ شهر را مردمان بدو دهند سپاه را اجازت حرب
نداد و بعد از چهل روز خبر مراجعت سلطان حسین میرزا تواتر رسید
امیر علیشیر کس نزد بدیع الزمان میرزا فرستاده ویرا از معامله
پدر رسانید بنابران بدیع الزمان از پل مالان بطرف مرغاب
شتافت بعد از چهار روز سلطان حسین میرزا بهراة رسید **گفتار
در قضایایی که در بلاد روم واقع شده** درین سال سلطان بایزید
پادشاه روم با سپاه زیاده از حوادث گردون در ریگ هامون

متوجه دیار کفار گشته روزگار گردید جهت ترتیب آلات
جنگ توپ و تفنگ جمع آوردند و کشتی بسیار از هر دو جانب
مجتمع ساخته توپها و ضربزنها در سفاین گذاشتند از آنجمله دو کشتی
بود که باصطلاح ملاحان فرنگ و روم ایلی که کوکه گویند ساختن
آنچنان کشتی بجز ملوک مقدور کسی نیست زیرا که خرج هر کدام
چهار هزار اشرفی است و اسامی و اصناف کشتی بدینموجب است
کوکه ماونه بارجه قدرغه قالیان و درجه قسمی که موصوف بقدر رفتار
باد بان ندارد و حرکت او بپارو نیست اما از جمیع اقسام کشتی اسرع است سبکروان
شعر تو نیی در جای جا کمتر از باد صبا: مرکبی از تخته و صد رشته به از
اگر بکوکه معروفست بر مثال کمان و در میان تیر نیست بر عکس تیر کمان
هینه کمان او هیچ تیر روانست و تیر او همچون کمان همیشه بر جاست
شعر زیر این چرخ مقرنس بکه باشند سهمناک: بهر حفظ خویش دارد
در بحر کمان: و قسمی که او را ماونه گویند مانند حصار نیست وسیع و گنجا
ماهی از در صلابت اژدرهایی روش شعر لاک پشت و از کون سیر
سیماب هشیان: در تهور چون نهنگ و ز نهنگ اندیشه ناک
صفدر ابل بجنگ و سر در صاحب قران: شکلش تا حل کرده از بسم

پیش او آسان کرد و قطع بحر بیکران: ماونه دان تکلفست واستادان صنعت
بسته اند: بهر اطفا رهزن صد خانه بر یک ماونه دان: قسمی که بقالیان موسومست
بر وضع ماونه است اما کوچکست و درجه کوچکترین اصناف
کشتی است و سریع لکنه است شعر چند مرکبی بی پا و رهوار: چو باد بش
و میدم براب رفتار: چو اشتر کوه کوهان و سر افراز: بر سر مستی
خروشان و کف انداز: سلطان بایزید در هشتم شوال با سپاه بسیار
بجانب مقصد نهضت فرمود و داود پاشا حاکم گلی بولی با سپهسالاران
بحر با جنود بهرام قهر و جماعت ملاحان مساحت شعار عمده سیاحان
بحار رئیس رو عیاران دریا بار رئیس کمال و رئیس براق بر دو
که کوکه گویند سوار شده و صد کشتی دیگر جوانان روم با تفنگ
ضربزن بسیار بر جانب معبر گلی بولی روانه شدند که از آنجا بجزیره
موره توجه نمایند و از کنار موره بحوالی عنه بختی در آیند سلطان بایزید
نیز از راه خشکی قلعه را احاطه کند ایشان باد بانها برافراخته روانه شدند
شعر چو با بادبان باد دمساز گشت: شتابنده با مرغ همراز گشت: بدینگونه
تا در گذشت آفتاب: همی گرد کشتی بر فضی شتاب: چون بجزیره موره
رسیدند از آنجا دالی ونذک که صاحب عنه بختی بود آگاه گردید وی نیز

لشکر عظیم با کشتی بسیار و توپ و تفنگ بیحد و شمار عازم جدال و قتال
شده و در آن اثنا باد برخلاف مراد رومیان بلکه بر رضای کافران بدنهاد
وزیدن گرفت رومیان کشتیهای خود را در جای محکم در آوردند و قریب
بیست روز توقف کردند خبر این حادثه را بسلطان فرستادند بنابر آن
سلطان احمد پاشای هرسک اوغلی را که وزیر بود با جمع بهادران ظفر
شعار بدفع کفار فرستاد و باد مراد وزیدن گرفت و جنود فرنگ
با صد و پنجاه کشتی قلعه مانند در هر کدام هزار مرد همه با آلات نبرد
و در هر کشتی هفت فرنگی و بیست قزغان و هر توپی از پنجمن تا پنجاه سنگ
می‌انداخت در برابر سپاه روم آمدند و رایات منکوسه شرک و اعلام
منکوسه کفر را برافراختند و از آنجانب ریش کمال و ریش براق
متوجه اهل نفاق شدند و توپ و تفنگ انداختند و از صدای تفنگ
و ضربزن ستاره در آسمان گم کرد و غریو کوس و صدای نای و ناقوس
بعیوق برآمد در اثنای جنگ از سپاه فرنگ دو عدد کوکه مانند که
دو هزار مرد در آن بود و یک ماونه و یک بارچه که در و پانصد نفر
بداخته بودند روی در سپاه روم آوردند و قلابهای آتش در کشتی
ریش براق انداختند ایشان نفط سفید را آتش زده در میان آن دو کشتی

الغرض

الغرض هرچند رومیان جهد کردند که کشتی خود را از قلاب کافران
جدا کنند میسر نشد و دو کشتی فرنگیان و یک کوکه رومیان سوخت
و کمال بیک و قراحسن و ریش براق و پانصد نفر از رومیان شربت
زهر مذاق مرگ را در کشیدند و هفتصد نفر دیگر بدریا افتاده بودند
بکشتی در آمدند و سپاه روم هفتصد نفر فرنگ را که بدریا افتاده بودند
بقتل آوردند و یک ماونه و یک بارچه فرنگ را بضرب توپ
شکستند و یکهزار و پانصد فرنگ غرق گرداب فنا شدند و یک
قالیان فرنگ را زبون کرده موازی سیصد و پنجاه نفر را براه
عدم فرستادند و زمانه بر اهل شرک و ضلال روز روشن شب تار
کرد و روی دریا از خون ایشان همرنگ طرخون گردید و سپاه
فرنگ بی نام و ننگ راه فرار پیش گرفته رومیان متوجه عمه حکی
شدند بعد از سه ماه کافران گمراه در برابر سپاه روم آمدند بعد از
ستیز و آویز راه گریز پیش گرفتند و رومیان از جانب بر و بحر
قلعه را در میان گرفته خوف بسیار بر اهل حصار مستولی گشته قلعه را
تسلیم نمودند سلطان بایزید حصار را نیز بمعتمدان سپرده بادرنه
مراجعت نمود و حکم کرد که سنان پاشا و مصطفی پاشا دو قلعه در برابر

حصار بسازند پادشاهان حکومت شعار در اندک روزگاری قلعهٔ
استوار در برابر یکدیگر ساختند **گفتار در قضایایی که در خراسان**
واقع شد درین سال محمد حسین میرزا متوجه اسفراین شده امیر بدر الدین را
بقتل آورد و چون مظفر حسین میرزا از کشته شدن امیر بدر الدین خبر یافت
عزم رزم کرد بستروار بیرون خرامید امیر محمد قاسم بن امیر محمد نورشاه
برلاس با فوجی از لشکر ظفر اقتباس برسم منقلای روانه کرد و میان
امیر محمد قاسم و مقدمهٔ لشکر استراباد که سرور ایشان محمد کوکلتاش
بود محاربه در غایت صعوبت دست داده محمد قاسم بزخم تیر از پای
در افتاد و محمد کوکلتاش بفتح و نصرت اختصاص یافته چون گریختگان بمظفر
حسین میرزا رسیدند وی نیز فرار نموده بطرف زاوه شتافت کپک میرزا
نیز بعد از استماع این خبر مشهد مقدسه را گذاشته فرار بر قرار اختیار
نمود و محمد حسین میرزا خراسان را خالی یافته از استراباد تا قتیبا بود تصرف
نمود **وقایع متنوعه** درین سال سلطان حسین میرزا حکومت بلخ را با لوا
ولواحق بمیرزا بدیع الزمان داد و نام وی را در خطبه ردیف اسم خود گردانید
متوفیات مولانا خشناه در اوایل جوانی ملازمت سلطان محمد مینمود و در ا
اثنا روزی سخن بذکر معایب ملوک رسید مولانا خشناه هر یک از سلاطین

راهدار

ماضیه رباعی منسوب گردانید میرزا سلطان محمد از وی پرسید که من چه عیب
دارم مولوی گفت که غیر کابلی در شما عیبی نمی بینم پادشاه گفت
کابلی ما را از کجا دانستی گفت در آنجا که میتوانی گفت که ده هزار دینار
بمولانا بدهید وی گوهی میرزا سلطان محمد از شنیدن این سخن در خنده
شد و پنجهزار دینار بمولانا عنایت کرد مولانا گفت اینک از غایت
کابلی در میان راه ماندی مدت عمر مولانا زیاده بر صد سال بوده
مولانا مسعود شیروانی وی در علم کلام و منطق و حکمیات اعلم علماء
خراسان بود سالها در مدرسهٔ گوهرشاد بیگم و مدرسهٔ اخلاصیه بدرس
و افاده اشتغال داشت بعد از فوت قاضی نظام الدین ترک تدریس
مدرسهٔ گوهرشاد بیگم کرده در مدرسهٔ عباسیه علم افاده برافراخت
از جملهٔ تصانیفش شرح حکمة العین **گفتار در وقایع سنه ست و تسعمائه**
محاربه نمودن خاقان اسکندرشان با پادشاه شیروان چون
خاقان اسکندرشان در ارزنجان نزول اجلال فرمود در انجا از طوایف
مریدان و صوفیان هفت هزار کس از استاجلو و شاملو و روملو و تکلو
ذوالقدر و افشار و قاجار و ورساق و صوفیه و قراجه داغ از انجمله
محمد بیک با ورسیت نفر از اولاد و اتباع و عابدین بیک شاملو با سیصد

کس بدرگاه جهان پناه جمع شدند و خاقان اسکندرشان بعضی از ارکان
دولت قاهره را طلب فرموده امر کرد که با سران سپاه مطارحه
نمایند که بکدام طرف توجه میباید نمود و بعضی گفتند که در ارزنجان قشلاق
باید کرد تا سایر صوفیان و مریدان مرتبه مرتبه باردو ملحق شوند و بعضی
گفتند که درین زمستان متوجه غزای قرقره شویم فرقه دیگر خوی را
جهة قشلاق تعیین کردند بعد از آن امرای درگاه اختلاف رای سران
سپاه را بمسامع خاقان عالیجاه رسانیدند آنحضرت رای ایشانرا صواب
نشمرده قرار داد که امشب استخاره خواهم کرد و آنچه ائمه معصومین سلام الله
علیهم اجمعین فرمایند از آن بفعل خواهم آورد و روز دیگر خاقان اسکندرشان بنابر
سالکان طریق دولتخواهی را بپایه سریر شاهی طلب داشته فرمود
که دوش از ارواح مطهره ائمه دین صلوات الله علیهم اجمعین برما
محقق شد که توجه رایات جلال بصوب شیروان مقرون بصلاح
و صواب است بنابر آن عنان عزیمت بطرف شیروان انعطاف
داد و بعد از وصول بمنزل یاسین رای اصابت آیین چنان اقتضا کرد
که خلفا بیک را بصوب گرجستان فرستد خلفا بیک بحسب فرمان
با فوجی از دلاوران بجانب گرجستان ایلغار کرده و غنیمت بسیار

گرفته

گرفته باردوی همایون ملحق شدند خاقان اسکندرشان هم دران ایام
الیاس بیک ایقوت اوغلی را با فوجی از صوفیان رستم وش بفتح قلعه
منتش فرستاد و امیر الیاس با جنود بیهراس متوجه انحصار شده
گشته منتش انحصار را بیکی از معتمدان خود گذاشته رایت هزیمت
برافراشت جنود ظفرقرین آن حصن حصین را مرکز وار در میان گرفتند
و متعلقان منتش با خاطر مشوش با تیغ و کفن باردوی آن امیر صف
شکن شتافتند کفنها بگردن در آویخته سرشک ندامت ز روی ریخته
و انجناب کلانتران ایشانرا باستان اقبال آشیان فرستاده آنحضرت
بنظر عاطفت در انجماعت نگریست و ضبط قلعه را بمتعینان رجوع نموده
چون خاقان اسکندرشان در منزل اختاباد نزول اجلال فرمود منتش
روی توجه بجانب اردوی همایون آورده باستان خلافت آشیان
رسیده روی نیاز بر خاک راه سود و گرد انفعال بر جبال حالش نشسته
و بلطف و مرحمت آن مهر سپهر سروری دل بسته از حرکات ناپسند
خود شرمسار و بعنایت شهریاری امیدوار آنحضرت از غایت کرم
و عاطفت از جامه خانه ترحم و بخشایش خلعت انعام و احسان در قامت
قابلیتش پوشانید بعد از آن فرمان همیون نفاذ یافت که بهرام بیک قرامانی

با فوجی از جنود ذو الاقتدار پیش از موکب نصرت اثر بکنار آب کر شتافته
از معبر قوین الومی عبور نمایند امیر بیرام بر حسب فرمان بجانب آب روان
شد آن معبر را قابل عبور لشکر ندانسته متحیر ماند خاقان اسکندرشان
بکنار آب رسیده عنان بکیران بطرف آب انعطاف داده عساکر
نیز متعاقب وی اسب در آب افکندند و مجموع عبور نمودند در آن اثنا
مردمان شیکی آغاز تمرد نمودند غازیان بتیغ بیدریغ آتش صفات خر
حیات ایشان را بسوزانیدند درین حال سواری رسید خاقان اسکندرشان
از وی احوال فرخ یسار پرسید وی گفت که در مجلس فرخ یسار مذکور
شد که خاقان اسکندرشان متوجه شیروانست و شیروانشاه گفت
اگر او بدین حدود آید آنچه بپدر وی رسیده بدو رسد خاقان اسکندرشان
از شنیدن این خبر در رفت که آتش فتنه شیروانشاه و خرابی اشتعال شمشیر
آبدار بسمت انطفا نپذیرد و سیلاب طغیان لشکر شیروان غیر از صرصر
حمله مردان صفت انقطاع نگیرد بنابران با سپاه فراوان متوجه
کیلان شد سالکان المکان بعرض خاقان اسکندرشان رسانیدند که
شیروانشاه با خیل و سپاه در پای قلعه قبله نشسته و در صلح و صلاح
بر روی خود بسته بعد از آن شاه جمجاه متوجه شماخی گردیده در آن ا

خبر رسید که پادشاه شیروان با فرقه ناقص الایمان در قریه که در حوالی جبرد
واقعست فرود آمده و گرد اگرد اردوی خود را چپر کشیده و چون خاقان
اسکندرشان بشماخی رسید از آنجا روانه جبانی گردیده و از آنجانب
شیروانشاه با خیل و سپاه پرتو وصول بر موضع جبانی انداخت چون
خاقان اسکندرشان از قرب مخالفان واقف شده به تعبیه سپاه نصرت
شعار که عدد ایشان هفتهزار بود اقدام فرمود و فرخ یسار بیست
هزار سوار و ششهزار پیاده جرار که همراه داشت بر زبر تپه صعود
نموده همت بترتیب لشکر گماشت بعد از آن دلیران جنگجوی و بهادران
رزمجوی در میدان کین تاختند و زلزله در زمین و زمان انداختند
تیغ یمانی در کف سالکان مسالک پهلوانی آغاز سرافشانی کرده مرغ
روح انسانی را از تنگنای قفس بدن فانی بپرانید اژدهای سنان
بطعن پیر و جوان زبان دراز کرده و تیر خارا گداز در چشم هر یک از
دلیران معرکه بیکار چندین چشمه خونبار موجود گردانید و سپهر چین قهر
در جبین افکنده سخت روی پیش آورد شعر افکند سپهر گره در ابرو
با تیغ دو رو شده سخن گو در آن اثنا شیروانشاه با جمعی از طایفه
گمراه پای جلادت پیش نهاده و مرغان تیر پرواز تیر را از آشیان

کمان رم داده بمرتبهٔ در سینه مبالغه نموده‌اند که از سهم سهام چون انشام
ایشان بهرام شدید الانتقام سپهر زرنگار را قفا برادر سر کشید ؛ سپرها
مشبک شده از خدنگ ؛ و زان کرده نظاره مردان جنگ ؛ بدن آهنین
شد ز پیکان بسی ؛ بجوشن نشد احتیاج کسی ؛ ز بس سر فتاده چو میوه ز شاخ ؛
شده روزی زاغ و کرگس فراخ ؛ پیکان دل نشان شیروانیان مانند
کار آتشیان روی بشب آورده ترک بر تارک میدوخت و سنان آتش
فشان غازیان چون عروج دولت ایشان زبانه بالا کشیده خرمن
زندگانی میسوخت دران اثنا بواسطه گشته میمنه و میسرهٔ خاقان عالیجاه
بهم برآمده فرخ یسار ذخیره شده با سواران سپاه بکار حمله کرده بنا
شیروان در زیر دست و پای ستوران افتاده دیگر مجال تیر انداختن نیافتند
دلیران لشکر شیروانشاه از حدت آتش کینه چون بادی آمدند مانند
آب باران روی بر خاک آورده بعضی آب حیات را بر باد فنا
دادند از تاب زخم سنان آتش فشان سینه پرکینه بر خاک نهادند
دران اثنا خاقان اسکندرشان با فوجی از دلاوران که هر یک پلنگ
قلهٔ هیجا و نهنگ دریای وغا بودند سمند جلادت بجانب دشمنان
تاخته به یک حمله جمعی را بر خاک هلاک انداختند آخر الامر بواسطه قوت دولت

شاهی

شاهی بلکه بمحض عنایت الهی نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم خاقان والا گهر
وزیده و خاک نکبت در دیدهٔ شیروانیان پاشید تمامی احمال و اثقال
با حیوانات کوه تمثال در عرصهٔ قتال گذاشته مضمون

غنیمت پنداشتند ؛ سواران شیروان دران رستخیز ؛
گرفتند در پیش راه گریز ؛ شیروانشاه بحال تباه و روی سیاه بطرف
قلعهٔ بیقرد فرار نموده‌اند جمعی از عساکر ظفر مآثر او را تعاقب نموده
که او شیروانشاه هست نزدیک بقلعهٔ از عقب رسیده و از اسب
پیاده کرده سرش از تن جدا ساختند و یراق و اسب وی را متصرف
شده جمعی از لشکر شیروانشاه که دستگیر غازیان شده بودند آب
وی را شناختند بعد از آن سر او را با جسد وصل کرده بسوختند و از
رؤس قتیلان منارها ساختند خاقان اسکندرشان سه روز
در آن مکان توقف نموده متوجه شماخی گردید در نواحی آن بلده
سادات و قضاة و موالی و اهالی و اشراف و اعیان باستقبال
استعجال نموده بشرف بساط‌بوسی مشرف شدند خاقان اسکندر
در تخت شیروان مقام و آرام گرفت و دران اثنا خبر رسید که شیخشاه
ولد فرخ یسار که در روز محاربه فرار نموده و حالا در سته نو قرار

گرفته بقیة السیف لشکر شیروان نزد وی جمع شده اند آنحضرت خلفای بیک را
با سپاه نصرت نشان بر سر شیخشاه فرستاده و موکب همایون نیز بدان صوب
در حرکت آمد شیخشاه از توجه خاقان عالیجاه خبر یافت و در کشتی نشسته
بطرف گیلان شتافت چون خبر فرار شیخشاه بعرض شاه ملایک
سپاه رسید جهة قشلاق متوجه محمود آباد شد و در اثنای قشلاق منهیان
بعرض خسرو باستحقاق رسانیدند که متوطنان قلعهٔ باکو لوازم خراج
گذاری بجا نمی آرند و انحصاری بود موصوف بحصانت و معروف
بمتانت کلمهٔ والسماء ذات البروج دربارهٔ او ایتی و آیت وبنینا
فوقکم سبعا شدادا از استحکام او کنایتی شعر گذشته سرش ز آسمان
بیکران ؛ زمین دگر بود بر آسمان ؛ بسر کنگرش از فلک تیره شد ؛
زده پنجه در طاق عرش بلند درش بر صبا بسته راه عروج قوی
پایه مانند ذات البروج چو ارباب همت سرش بر فلک چو دولت
همان خندقش بر سمک امر عالی صادر گردید که از امرای عظام محمد بیک
استاجلو و الیاس بیک ایقوت اوغلی خنسلو بجانب باکو روند و در گرفتن
انحصار اهتمام نمایند امرا حسب الامر آنحضرت بدان صوب رفته قلعه را
مرکز وار در میان گرفتند و اهل حصار از هول جان تیر و سنگ می انداختند

وجود

وجود ظفر نشان سپرهای جلادت در سر کشیده و دلهای دشمنان را
به پیکان دیده دوز می نواختند و چند روز بر همین منوال آتش جدال
و قتال در اشتعال بود بعد از آن خاقان ظفر قرین متوجه آن حصن
حصین گردیده بامرا حکم گشت و کسی نزد زوجهٔ قاضی بیک که حاکم
قلعه بود فرستاد که او را بنصایح و مواعظ سالک طریق صلاح گرداند
فرستاده را بقتل آوردند بعد از آن ابوالفتح بیک که از قبل قاضی بیک
داروغهٔ باکو بود نزد زوجهٔ مذکوره رفته وی را از غضب خاقانی ترسانید
او را نیز بقتل رسانید بعد از آن غازیان عظام بترتیب نقب مشغول
شدند تا بان خیره دست که بقوت یمنی شد سکندر را چون قلعهٔ
خیبر از بنیاد برانداز زند و کوه بران قوی بازو که بسر تیشه جبال را
چون خانهٔ زنبور مشبک سازند شعر گروهی قوی چنگ فولاد تیشه ؛
؛ که چون موم سازند خارا به تیشه ؛ نقبی در زیر آن شد شدید زدند و از
نقب زدن بسنگی عظیم رسیدند به گرا اجزای آن سنگ را متلاشی ساختند
یک برج قلعه را فرود آوردند ساکنان قلعه بنجه هایی آلاچوق آن رخنه را
انباشتند و سه روز دیگر قلعه را نگه داشتند بعد از آن غازیان عظام
یورش نمودند شعر دلیران جنگی چو پیلان مست ؛ بقلعه گشایی گشادند دست ؛

شدند عقابان زرین ظفر • بسوی آن بلند ایستمان تیز پر • بهر باره ونمودند
از دستشان • بلندی بدانگونه شد پیشان • بگردند اندیشه از تیر و سنگ •
گرفتند آن قلعه را بی درنگ • باندک زمانی آن قلعه را تحت تصرف درآوردند
و بزخم شمشیر بران و سنان جانستان جمعی را بقتل آوردند موازی چهل
کس از اعیان باکو مصاحف مجید بر کف گرفته فریاد الامان با ایوان
کیوان رسانیدند و خاقان اسکندرشان از جرایم ایشان گذشته
سکان باکو هزار تومان برسم خون بهای خزانه عامره فرستادند و غازیان
عظام میر خلیل الله را نبش کردند و جسد او را بیرون آورده سوزانیدند
و در گنبد وی زر بسیار یافتند چون خاقان اسکندرشان قلعه باکو را
مسخر ساخت عنان عزیمت بطرف قلعه گلستان منعطف ساخت
زیرا که جنود شیروان در آنجا توطن داشتند و خیال مخالفت بر لوح
خواطر میگذاشتند دران اثنا ساکنان قلعه بعرض اشرف اعلی رسانیدند
که قلعه بیغره در تصرف ولد قاضی بیگ است و قلعه سرخاب در تصرف
قاضی بیگ هرگاه که انقطاع تصرف اولیای دولت قاهره درآید
ما نیز از روی رغبت قلعه را تسلیم میکنیم دران اثنا در خواب خاقان
اسکندرشان یکی از ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین درآمد

امرود

امر فرمود که از پای قلعه گلستان برخاسته بجانب آذربایجان عنان
عزیمت معطوف دارد صباح که آفتاب سر از برج گردون برآورد
خاقان اسکندرشان ارکان دولت قاهره را مثل حسین بیگ لله
و ابدال بیگ دده و محمد بیگ استاجلو و عبدی بیگ شاملو و خادم بیگ را
طلب کرده بدیشان گفت که آذربایجان میخواهید یا قلعه گلستان ایشان
گفتند که آذربایجان آنحضرت فرمود که دوش یکی از امامان دین
و هادیان طریق یقین وارد شده که اگر آذربایجان میخواهی از پای قلعه
گلستان برخیز بعد از آن آنحضرت متوجه آذربایجان گشت گفتار در قضایایی
که در ماوراءالنهر واقع شده و گرفتن شیبک خان ازبک سمرقند را درین سال
شیبک خان شیبانی با جمعی از سالکان طریق کفر و رستایی کمند همت بر کنگره
تسخیر سمرقند انداخت با امرا و ارکان دولت و مغولان غول هیات سلطان
شهر خرامیده خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه با ایوان مهر و ماه رسانیدند
و سلطانعلی میرزا چون طاقت جنگ صحرا نداشت در دیوار بسته متحصن
شد ازبکان عالم سوز قرب ده روز تنگی آنگاه انطایفه گمراه جمعی را
در کمینگاه گذاشته نزدیک بدروازه شیخزاده شدند سپاه سمرقند بیرون
شتافته و بر ازبکان حمله کردند و ایشان از میدان جنگ بفریب آغاز

فرار کردند و شهریان از انقضای صحرا کشیدند و شیبک خان با فوجی از بهادران
از کمینگاه یک ناگاه بیرون آمدند و حمله کردند و جنگ عظیم در پیوست سمرقندیان را
مغلوب گردانیدند و چون شیبک خان بطرف دروازه چهار راه
شتافت در آنجا نیز جنگ صعب کرده بر سمرقندیان غالب شد و مظفر
و منصور خان عزیمت بصوب اردوی خود تافت در آن اثنا خبر رسید
که محمد باقر ترخان قرب ده هزار جوان جمع کرده بمدد سلطانعلی میرزا
می آید بنابران شیبک خان با سپاه فراوان باستقبال مخالفان شتافت
در حوالی قلعه دبوسی مقابله و مقاتله اتفاق افتاد امیر محمد باقر مغلوب شده
بحصار دبوسی در آمد شیبک خان روانه بخارا گشت و مولانا محمد علی
قاضی خوارزمی را با پیشکش فراوان بخدمت خان فرستاد و شیبک خان
حکومت بخارا را بامیر محمد صالح عنایت نمود و متوجه سمرقند شد در آن اثنا
قاصد میرزا محمد صالح رسید و معروض گردانید که امیر محمد باقر از قلعه دبوسی
بقرشی شتافته و شیبک خان بنابران بطرف بخارا مراجعت نمود امیر محمد باقر
که نزدیک رسیده بود بجانب قرشی بازگشت چون شیبک خان
به بخارا رسید حکم نمود که شهر را تاراج کنند لاجرم ازبکان شهر را
بجاروب نهب و غارت پاک کردند حکومت بخارا را به برادر خود

محمود

محمود سلطان رجوع نموده متوجه سمرقند گردیده و در حوالی شهر نزول نمود
در آن زمان خواجه یحیی ولد خواجه عبد الله بر آن بلده استیلا یافته بود و سلطانعلی
میرزا بن سلطان محمود بن سلطان ابو سعید هر روز بملازمت خواجه رفتی
خلاف فرموده او را محال می‌پنداشت چون شیبک خان چند روز
بمحاربه و محاصره سمرقندیان پرداخت دانست که سلطانعلی میرزا
از خواجه یحیی تنگ آمده پیغام داد و کس فرستاد که چنان معلوم شد
که خواجه یحیی درین روزها استیلا پیدا کرده امور ملکی از پیش خود گرفته
و همت ما متوجه فراغ بال و رفاه حال تو گردیده مناسب چنان مینماید
که در تردد آن حالی و در سلک اولاد صلبی انتظام یابی و رقعه محبت آمیز
مودت انگیز تر و والده سلطانعلی میرزا فرستاده او را به نیابت
خویش نوید داد و شاهزاده باتفاق الضعیفه ساده دل با صد سوار از
مردان کار باردوی خان آمد شیبک خان در کمال با آن شاهزاده
ساده دل ملاقات فرموده آخر وی را بقتل آورد و خواجه یحیی بدرگاه
خان آمد و با اکثر اخوان بقتل رسیدند و ملک سمرقند و ترکستان و بخارا
بتصرف شیبک خان در آمده در ارکان ملک تزلزل گزیده دست تعدی باموال
رعایا دراز کرد و بعد از چهار ماه خواجه ابو المکارم که از اولاد صاحب هدایه

عبد الجلیل مرغلانی بود قاصدی بدرگاه محمد بابر پادشاه فرستاد که در اندجان
قایم مقام پدر خویش بود که عمر شیخ میرزا بوده باشد و فرمود که مناسب
آنست که شاهزاده بر وجهی طی مسافت نماید که در غلاف شب سمرقند رسد
که بنده دروازهای شهر را بروی وی گشایم چون این پیغام بعرض بابر پادشاه
رسید با دویست و چهل کس از بهادران دلیر عازم شهر سمرقند گردید
و چنان بتعجیل روانگشت در هیچ منزل غیر صبا کسی مجال مکث نداشت
و هیچکس را در رفتن پیش نگذاشت و چون آفتاب بیکرمه شب بیابان
قمر منازل می پیمود و روز چون قطب بمقامی که رسیده بود منزل می فرمود
تا در شب موعود بدروازه سمرقند رسید و خواجه ابو المکارم آنحضرت
بشهر در آورده دروازها را مضبوط ساخت بعد از ان محمد بابر پادشاه
تحریک سمرقندیان قرب پانصد نفر از مردمان خان را بقتل آوردند
و در آنشب جان وفا میرزا که در خانه خواجه قطب الدین اقامت داشت با جا
مولانا عبد الرحیم ترکستانی و ملازمان خان شیبانی فرار نموده در آن اوان
شیبک خان با هشتهزار سوار و پیاده جرار در نواحی قلعه ویدار شاه بود
علم واقعه آرا باوج فلک دوار بر افراشته بود و حمزه سلطان
و باقی سلطان با جمعی بهادران در قوروقی که نزدیک شهرست مقیم بود

جون

چون این خبر محنت اثر بخان والاگهر رسید با سپاه سنگین بدروازه
آهنین آمد چون دانست که کاری نخواهد ساخت روانه ترکستان
گشت محمد بابر پادشاه با هزار سوار جرار از عقب ایلغار نموده در موضع
خواجه کاروان خندقی کنده شبی شیبک خان با فوجی از شجعان شبیخون
آورده از دست تیغ بندان بستان بازی و چابکسواران میدان
دلاوری مغلوب گردید بابر پادشاه خندق را گذاشته متوجه معسکر
شیبک خان شد و از انجانب شیبک خان با هشتهزار سوار در مقابل
بابر پادشاه صف کارزار بیاراست و دران روز زیاده بر هزار
سوار تیغ گذار کسی در ملازمت بابر پادشاه نبود آنحضرت دست
در عروة الوثقی زده و با شجاعت اندک در
برابر هشتهزار از ریک غول هیأت عفریت دیدار صف کارزار
بیاراست و شمشیر تیز از نیام آخته و بر مخالفان حمله نمودند شعر کشیدند
الماس تیغ از غلاف ** بر آمد ز دریای قیراب صاف ** شمشیر آن روز ها
آهنگ چون نهنگان دریای هیجا شناور گشته کشتی حیات اعدا را در
گرداب فنا غرق نمود و نوک پیکان خون افشان دیده دل از نگار
چون لعل بدخشان بیاساخت شعر سراسر دران عرصه گاه مصاف **

زبکان در افتاد و پیچش ناف خدنک بتان قبه جوبان شده بتن عانشعار را
رگ جان شده چون آنجا رشیبک خان عنان بوادی گریز آورده
امرای ازبک گفتند که جنود ما از بیرون در گرد دید صلاح در آنست که فرار
نماییم شیبک خان بار دیگر بهادران را با فروختن آتش قتال مامور
گردانید نوبتی دیگر ازبکان پرشور شده در ظل رایات آن بداختر جمع
آمدند و فوجی از رفقای بابر پادشاه در آمده شبیه نمودند بابر پادشاه
از مقاومت عاجز گشته روی سوی سمرقند آورد و چون بدان بلده
رسید خاطر تحصن قرار داده برج و باره مضبوط گردانید شیبک خان
با جنود فراوان بظاهر سمرقند خرامیده شهر را مرکز وار در میان
گرفت چون ایام محاصره امتداد یافت قحطی صعب در سمرقند واقع شد
یاران بابر پادشاه سمرقند را گذاشته متوجه اندجان گردیدند و شیبک خان
بشهر در آمده همت بر قتل اکابر گماشت خواجه ابوالمکارم بمصلحت آنکه کسی
او را نشناسد محاسن خود را تراشیده روی بترکستان نهاد و فوجی
از لشکر ازبک او را شناخته نزد خان بردند خان پرسید که ریش را چه کرده ای
در جواب این بیت را خواند شعر چراغی را که ایزد بر فروزد ؛ هر آنکس پف کند
ریشش بسوزد ؛ اما این لطیفه فایده نداده تهمان سیاست خواجه را

بعالم

بعالم آخرت فرستاد شیبک خان سمرقند را دار الملک ساخت و حکومت
ترکستان را باعمام خویش کوچکنجی خان و سونجک سلطان که والدهٔ
ایشان بود دختر میرزا الغ بیک بن میرزا شاهرخ است عنایت
نمود و حکومت بخارا را به برادر خود محمود سلطان داد بعد از ان متوجه
و متعاقب سپاه برق آثار ازبک را تاخت ولایت حصار شادمان
و بدخشان و ختلان و قندز و بغلان میسر شد و علم تسلط بر افراشت

در اوایل این
سال سلطان بایزید پادشاه روم متوجه شهر ستون و قرون گردید
و آن بلاد از جزایر تومان زمینست بعد از تسخیر خسرو عالیجاه بسور رسید
از انجانب لشکر دیگر همه دریا دل و دلاور با کشتیهای سما سیما و زورقهای
برق آسا به کرد کی یعقوب پاشاه و داود پاشا ارسال فرمود دارا بحکام
والی ونذیک و سایر پادشاهان فرنگ برای جنگ و سیصد نفر کشتی
الوند مانند بمقاومت سفاین رومیان فرستادند و جنود روم چون
آمدن آن قوم را معلوم کردند ایشان نیز با کشتیها و لمند و طور جودی امثله
گروه گرده باعظمت و شوکت باستقبال شتافته فرستادند بعد از امتداد
جنگ چندین هزار صندوق سینهاء کفار فجار فرنگ از ضرب توپ

و تفنگ چون کشتیهاء شکسته بروی دریا افتاده و زورقهای دلهای پرخون
آن کافران زبون مثل خیام حباب در روی آب به تزلزل و اضطراب
آمدند و رومیان بطناب تدبیر چهار پاره را بجنگ آوردند و در هر کدام
هزار مرد بود مجموع اش را روانه دیار عدم گردانیدند و در آن اثنا باد بر
مراد آنقوم برگشته روزگار وزیدن آغاز کرد و نابران کافران باد بانهای
کشتی را بصوب فرار برافراختند رومیان قلعه ستون را از جانب بر و بحر
در میان گرفته بضرب قزقان بروج حصار را چون دل مشرکان ویران
ساختند و اهل شهر و قلعه از پادشاه فرنگ و والی ونذیک استمداد
نمودند بنابر این اضطرار اهل حصار حاکم ونذیک چهار کشتی با در رفتار
با جوانان جرار به مردمان حصار فرستادند تا غافل خود در القلعه اندازند
ایشان از سیصد کشتی رومیان گذشته خود را بدر حصار رسانیدند
فی الفور کشتیهای خود را آتش زدند و سپاه روم ازین حادثه
متالم و مغموم شدند و اهل شهر از غایت فرح بطرف ایشان دویدند
و بنقل توپ و تفنگ مشغول شدند بنابر اعتقادی که به بلندی دیوار
داشتند بروج حصار را از مستحفظان خالی گذاشتند و در آن اثنا سنان پاشا
امیر الامرای اناطولی با جمعی از بهادران میدان دلاوری بطرف

رخنه حصار هجوم آورده بر برج قلعه صعود کردند و جماعت کفار برگشته
روزگار در عین بهت و استبشار سپاه روم را در بالای حصار
دیدند سراسیمه بطرف ایشان دویدند از هول جان دست بسیف و
سنان بردند سلطان سپاه افوج فوج بمدد مبارزان اندرون شهر شتافتند
آنروز از صباح تا رواح قابض ارواح بکار خود مشغول بود مشرکان
از بیم جان بمغاره و غاره و خانهای استوار پناه بردند تا روز
آنقوم بدروز جنگ کردند و از غایت اضطراب آتشهای فروزان
نفط و بوره بر دیوارها و چوبها زده بطرف رومیان می انداختند
آتش در شهر افتاده گروه گروه از طایفه مشرکین می سوختند بعد از
قتل اشرار غنایم بسیار از نقود سرخ و سفید و دختران زیبا
طلعت و پسران خورشید صورت بدست افتاد خوبرویان فرنگ
و مهرویان با فرهنگ که هر کدام رشک نگارخانه چین و غیرت
نقش ارژنگ بودند در قید بندگی و بهار چون صورت منقوش بر دیوار
در خانها گرفتار گشتند سلطان بعد از فتح آن دیار به استنبول مراجعت نمود

چون خبر استیلاء محمد حسین میرزا متواتر و متعاقب بعرض سلطان حسین میرزا

رسید نابران علم عزیمت بجانب استراباد برافراخت و در اثنای راه مظفر
حسین میرزا و امیر محمد بورندق برلاس بدرگاه کواکب اساس رسیده منظور
نظر التفات گردیدند چون محمد حسین میرزا از توجه پدر عالیجاه خبر یافت
بوادی فرار شتافت سلطان حسین میرزا بعد از طی منازل در استراباد
نزول اجلال فرمود و دران اثنا کپک میرزا احرام ملازمت پدر بزرگوار
بسته پادشاه امیر محمد بورندق را باستقبال وی روانه کرد و امیر محمد بشاهزاده
ملحق گشته همعنان وی متوجه اردوی همایون شدند درین اثنا محمد حسین میرزا
بجانب ایشان ایلغار کرده در محلی که اکثر سپاه کپک میرزا بطلب کاه
و جو متفرق بودند بکنار اردو رسیده کپک میرزا با امیر محمد بورندق گریز
بر ستیز اختیار کردند و تمامی اسباب ایشانرا محمد حسین میرزا غنیمت گرفته
بجانب آب اترک بازگشت و کپک میرزا در سرپل سنگین بدستبوس
شاه ظفر قرین فایز شد و درین اثنا محمد حسین میرزا قاصدان سخندان
با پیشکش فراوان بدرگاه آن پادشاه عالیشان فرستاد و آنحضرت سلطنت
استراباد را بوی داده متوجه هراة شد
درین سال شخصی که موسوم بود بشیخ محمد کرکره متوضعف
در قهستان شیخ محمد کرکره ملازم شیخعلی بیگ برادر مراد بیگ که حاکم یزد بود
رکرا

گشته روزی شیخعلی بیگ از ابرقوه برسم شکار بدر رفت و کرکره دفتر حقوق
شیخعلی بیگ را بر طاق نسیان گذاشته وجهی را بخود مشفق ساخته یکبار
بر سر ملازمان شیخعلی بیگ رفته ایشانرا از شهر بیرون کرده آن
بلده را متصرف گردید چون شیخعلی بیگ طاقت مقاومت نداشت
کس نزد وی فرستاده متعلقان خود را استاده روانه یزد گردید
کرکره مردمان سخن دان بلرستان فرستاده ملازم طلب نمود بنابر آن
سه هزار لر نزد او بابرقوه آمدند کرکره بوجود ایشان مستظهر شده یاوه نات را
نیز متصرف شد **وقایع متفرقه** درین سال امیر شمس الدین زکریا که سالها
وزارت اق قوینلو کرده بود بشرف بساط بوسی خاقان اسکندرشان
مفتخر و سرافراز گشته عنایات شاهانه شامل حال او شده منصب وزارت
دیوان اعلی بدو شفقت فرمودند و صدارت را بمولانا شمس الدین کیلانی
تفویض نمودند و ایالت مشهد و ابیورد و باورد را به کپک میرزا
عنایت نمود و درین سال ابوالمحسن میرزا شنید که سلطان حسین میرزا
مشهد را به کپک میرزا داده وی نیز بخدمت شتافته منظور نظر پادشاه
گردید **متوفیات** فرخ یسار بن امیر خلیل الله بن سلطان ابراهیم بن
سلطان محمد بن کیقباد بن فرخزاد بن منوچهر مشهور به خاقان که خاقانی

شاعر شیروانی بدو منسوب است از نسل انوشیروان عادل در زمان فرخ بیسار
سلطان ابوسعید در قراباغ قشلاق گرفته و بنابر مخالفت فرخ یسار به
سلطان ابوسعید حسن پادشاه غالب آمده و تاریخ این بیت یافت میشود
شعر لطیفه ایست عجایب که کشت او را او زدن حسن زده و تاریخ شیروانشاه بیت
انعامات شیروانشاه تاریخ جلوس سلطنت و درین سال در موضع جبانی ب
غازیان عظام کشته گردید چنانکه مذکور شد مدت سلطنتش سی و هفت سال
بعد از وی ولد او بهرام بیک پادشاه شده و در اندک مدتی فوت شده برادرش
قاضی بیک بجای او منصوب گردید از قاضی بیک از و مانده امیر علیشیر بن
امیر غیاث الدین کچکنه اجداد وی در سلک مخصوصان میرزا عمر شیخ بن
امیر تیمور انتظام داشته امیر علیشیر در ایام طفولیت پیوسته در خدمت
سلطان میرزا بسر میبرد در وقتی که آنحضرت در ملازمت میرزا ابوالقاسم
بابر می بوده امیر علیشیر نیز ملازم بابر بوده بعد از وفات بابر میرزا سلطان حسین
از مشهد بمرو شتافته امیر علیشیر در آن ولایت توقف کرد و بتحصیل فضایل
و کمالات مشغول میبود و در زمان سلطان ابوسعید بهراة رفته روزی
چند در ملازمت سلطان اوقات گذرانید اما غایت نیافته بنابران
از خراسان بماوراءالنهر شتافت و در خانقاه خواجه فضل الله ابواللیثی

سمرقندی

ساکن گشته اکثر اوقات را بمطالعه مصروف داشته گاهی با امیر محمد درویش
ترخان و امیر احمد حاجی که صاحب اختیار ماوراءالنهر بودند اختلاط مینمود
دران ایام که سلطان احمد میرزا بنابر استیلای سلطان حسین میرزا
خراسان را گذاشته متوجه سمرقند شد امیر علیشیر نیز همراه بود و چون
خبر استیلای سلطان حسین میرزا تحقق شد از امیر حاجی اجازت حاصل
نموده متوجه هراة شد و قریب بعیدی با سلطان حسین میرزا ملاقات
نموده در روز عید قصیده هلالیه که زاینده انیس موجب ازدیاد اعتقاد
پادشاه شده و بتدریج کارش بجای رسید که سلطان حسین میرزا بوی
مکتوب مینوشت و القاب او را بر این موجب در قلم می آورد که جناب
هدایت مآب عالی قباب زبده ارباب دین و دولت قدوه اصحاب
ملک و ملت موسس الخیرات و موفق المبرات رکن السلطنة عمدة المملکة
اعتضاد الدولة الخاقانی مقرب الحضرة السلطانی نظام الحق و الحقیقة
والدین امیر علیشیر ضاعف الله توفیقه مشغولست که خواجه مجد الدین
سلطان حسین میرزا را ضیافت کرده بوده و پیشکش بسیار کشیده بر چند
دران زمان قاعده نبود که چارقب با تاجک دهند اما بنابر خدمت
پسندیده او بتشریف مذکور مشرف گشته چنانچه قاعده جغتایست

نه جا زانو زده بعد از ساعتی هم دران مجلس امیر علیشیر فرجی خود را
که بیازده تنکه و دو میری می ارزید جهت خواجه فرستاد و خواجه انرا بالای
چارقب پادشاه پوشیده با انکه تا زانو نشین نبود جهت میر تیر نه جا
زانو زد و درین سال که سلطان حسین میرزا از استراباد عود نمود
امیر علیشیر باستقبال شتافت چون نزدیک بتخت پادشاه رسید خواجه
شهاب الدین عبد الله بیشتر راند امیر علیشیر ویرا در آغوش کشید مراسم
پرسش بتقدیم رسانید هنوز از سخن فارغ نشده بود که تغیر حال در وی
پیدا گشته از غایت اضطراب گفت که خواجه از حال من غافل مباش
و مقارن انصحی مخدوم سلطان حسین میرزا نزدیک رسید از اسب فرود
آمده پیش رود و پادشاه را ملاقات کند پایهای ویرا قوت نمانده
بود یکدست بر دوش خواجه عبد الله و یکدست دیگر بر کتف مولانا
جلال الدین قاسم خواند بیر انداخته خود را نزدیک تخت رسانید و تقبیل
رکاب نیافت قیام نموده بواسطه شدت ضعف بجا نتوانست پادشاه هرچند
ویرا مخاطب ساخته احوال پرسید اصلا جواب نتوانست گفت پادشاه
فرمود ویرا در محفه گل خوابانیده همین شب بشهر رسانند انکه علامات
سکته در وی ظاهر گشته بعد از ساعتی فصد کردند زیاده از پنج شش قطره

خون

خون جریان نیافت و در شب جمعه دیر امین زلش رسانیدند علی الصباح
تا پای اطبا جمع گشته نوبتی دیگر قصد فصد کردند فایده نداشت روز یکشنبه
از دار فنا بدار بقا انتقال نمود در تاریخ واقعه او گفته اند شعر هیچ حرفی
بگفت وشد تسلیم: ا ب ت ث ج خ: و از جمله تصانیفش جلد دیوان ترکی
خمسه ایضا: مجالس النفایس: تحفة الملوک: دیوان فارسی: محبوب القلوب:
حالات پهلوان محمد ابو سعید: خیر الابرار: فرهاد و شیرین: سد سکندری:
لیلی و مجنون: منشآت ترکی: مفردات در فن معما: عروض ترکی: حالات
سید حسن اردشیر: خمسة المتحیرین: نسایم المحبة: و تعبیر سبعه و هفتاد و بقاع
خیر کرده و از انجمله نود و رباطات اما بقعات سیصد و ظریف بود

در آن اوان که خاقان اسکندر شان در قلعه گلستان بود قاصدی از نزد
شیخ محمد خلیفه که جهت تحقیق احوال امیرزاده الوند بقراباغ رفته بود رسید
و بعرض رسانید که امیرزاده الوند با سپاه جرار و حشم بسیار بعزم
جنگ دیگر باز از تبریز به نخجوان آمده و محمود قراجه با فوجی از لشکر ترکمان
بطرف گنجه فرستاده تا از قوین اولومی گذشته بیلاق شیروان در آید
چون خاقان اسکندر شان از کید مخالفان واقف گشته بیکبار رکیا از سر

جرایم مردم گلستان درگذشته متوجه آذربایجان شده چون میرزا بموجب فرمان
واجب الاذعان بترتیب جبه مأمور گشته بانجانب شتافت آنحضرت از
جبه که درجواد تحمیل یافته بود عبور فرموده در آنحوالی نزول اجلال فرمود
در آن اثنا بموقف عرض رسید که حسن بیگ شکر اوغلی باجمعی از مخالفان
بقراجه داغ آمده ابواب جور و بیداد بر روی رعیت آن ولایت گشاده
فرمان قضا جریان شرف نفاذ یافت که از همین منزل پیری بیگ قاجار
باجمعی از غازیان تکلو بدفع ایشان روند پیری بیگ بجانب قراجه داغ ایلغار
کرده شکر اوغلی فرار نموده در نخجوان بالوند پیوست و پیری بیگ اموال بسیار
و غنایم بیشمار در قبضه تصرف در آورده در اباب زغلی باردوی همایون
ملحق گشت و در همین منزل محقق شد که محمد قرچقای درین حوالی پر و بالی گشاده
درین اطراف و اکناف بامید آنکه صیدی بدست آورد دامی نهاده بنابران
همای لوای همایون فال بال اقبال باز کرده در هوای فضای صحرای هما
در پرواز آمد قرچقای محمد کبوتر وار از نهیب عقاب عقاب باهزار اضطرار
و اضطراب قدم ادبار در وادی فرار نهاده در نخجوان بخیل نکبت اثر
ملحق گشت و رایات نصرت نشان بعد از فرار ایشان از راه سلطان
بورنجوالی قرا اغاج متوجه نخجوان گشت در آن اثنا عثمان موصلو با فوجی از دلاوران

اق قوینلو

آق قوینلو نمایان شدند و از عساکر نصرت شعار پیری بیگ قاجار
و خلواچی اوغلی امیر شکار باجمعی از غازیان دولت اقتدار بعد از سجدات
و استمداد همت از حضرت شاهی بر امید آنکه در میدان خدمتکاری جانسپاری
نمایند قدم مسابقت پیش نهادند امیر و عثمان با فوجی از اشقیا که با او
همدم بودند بقدم مقابله و مقاتله پیش آمده محاربه در غایت صعوبت
دست داد و ناوک بلا از شست قضا گشاد و یافته از هر طرف جمعی کثیر
بر خاک هلاک افتادند و برق سنان عالمسوز شعله فنا در خرمن اشقیا
انداخت و نوک پیکان آتش افروز حروف امن و سلامت از اوراق
روزگار محو ساخت شعر زره را کانهای خورشید زده * بندند لبها
پیکان گشاده گره * نشسته زبس تیر بر مرد جنگ * درخت خدنگی
شده هر نهنگ * عاقبت نسایم نصرت بر تری بر پرچم رایات شاه
سالک طریقت پروری وزید مخالفان از میدان ستیز رو بوادی
گریز شتافتند سپاه بهرام صولت بسر پنجه قدرت اکثر القوم سر دولت را
از مرکب عزت بخاک مذلت انداختند عساکر ظفر شعار با غنایم بسیار
بمعسکر همایون آورده عثمان موصلو و رفقای او را بدرگاه عالمپناه رسانیدند
قهرمان غضب پادشاه عجم و عرب بقتل ایشان فرمان داد چون آیین

خبر شکست نزد امیرزاده الوند تحقیق پیوست با سپاه مانند اوراق اشجار
بسیار و بسان قطرات امطار بیشمار چون کوه سنگدل و پولاد پوش
و چون سیل تند رو با فغان و خروش متوجه نخجوان شد و در موضع
شرور قرار گرفت با سی هزار سوار جرار دل بر محاربهٔ خاقان
ظفر شعار نهاد و از جانب حضرت خاقانی بتایید ربانی با هفت هزار
سوار که اکثر ایشان بی جبه بودند در برابر مخالفان درآمدند و جا قابل
بر تهور ابوالمظفر حضرت شاه اسمعیل بهادر بعزم ترتیب امور مصاف
و رزم سالکان مسالک امور خلاف بدن بی بدیل را بجوشن عنایت
الهی پوشیده مغفر زره بر تن شاه مالک رقاب پر از نور چون خیمهٔ آفتاب
نهان زیر جوشن بعد فر و نهنگ بد انسان که در موج دریا نهنگ
و برکت تایید نامتناهی سوار گشته در تهیهٔ سپاه ظفر عطیه لوازم
اهتمام بتقدیم رسانید و میمنه و میسره لشکر نصرت شعار را بامرای
نامدار مثل حسین بیک لله و ابدال بیک دده و بیرام بیک قرامانلو
و خلفا بیک و محمد بیک استاجلو و عبدی بیک شاملو و قراجه الیاس
بایبرتلو و میرزا بیک قاجار و سارو علی مهردار بوجود ایشان مستحکم
گردانید شعر ز انسوی الوند گردون شکوه بیاراست صفی چو الوند کوه

دارالملک

و از آنجانب امیرزاده الوند نیز تعبیهٔ جنود شقاوت ورود پرداخته اشعار
فرمود که شتران اردو را تمامی جمع کردند و بزنجیر بر یکدیگر بستند و در پس
لشکر باز داشتند بمصلحت آنکه هر کس از معرکه ستیز بوادی گریز شتابد راه
بیرون شدن مسدود باشد بعد از آن طالبان نام و ننگ در میدان
کین تاختند و زلزله در زمین و زمان انداختند و از صعود گرد و غبار
خورشید فایض الانوار نقاب ظلمت آثار در پیش رو گرفت شعر ز گردی
که برخاست از رزمگاه جهان گرد و در چشم مردم سیاه بدانگونه گم شد
در آن گرد مهر که بهجت با صد چراغش سپهر امواج دریای پیکار در تلاطم
آمده کشتی عمر جمعی کثیر غریق گرداب فنا گشت و خون چون رود جیحون
و سیحون در فضای دشت و هامون روان شد شعر در و دشت از سیل
خون تر شده در انجا ستوران شناور شده چو پیکار جنگاوران
شد دراز بپیشه گرهای آن رشته باز ولی عاقبت آسمان بلند
رسانید الوند را گزند بر آن سد آهن در آمد شکست ز بر دست
ایشان زیر دست الغرض لشکر جرار و سپاه بیشمار که از قطرات
امطار و اوراق اشجار نشانی میداد از اندک مردی چون اوراق
خزانی و باران نیسانی اطراف اقطار متفرق و پراکنده گشتند بیت

زجا بر گرفته الوند را انگیختند کوه و باوند را و از عظماء امراء امیرزاده
الوند لطیف بیک و سیدی قاضی بیک و موسی بیک و محمد قورچی باشی
تقیل آمدند از معرکه جنگ روی گریز بسوی ارزنجان آوردند و چون آفتاب
زندگانی قوم آق قوینلو بحد زوال رسیده بود گریختگان آن معرکه
پس از وصول بصف شتران راه نجات مسدود دیدند و سپاه ظفر
شعار از عقب در آمده ایشان را با شتران تیرباران کردند شعر
ز بس تیر شد در شتر جای گیر ❊ شتر مرغ گردید از پر تیر ❊ فوجی که از عقب
قاجو در اب ساحل خلاص انگیختند در اثنای راه بسیاه آبی رسیدند که
هر کس اسب در آن راند سفینه حیاتش در گرداب فنا افتاده دست
از جان شست و از برق و جهات الوند و لشکریان او انقدر غنایم
بدست غازیان افتاد که عشر عشیری از عشیران در خزانه خیال هیچ پادشاه
با استقلال نگنجیده خاقان اسکندرشان بعد از فراغ خاطر از جانب دشمنان
در آن منزل نزول فرموده روز دیگر علم عزیمت بدار السلطنه تبریز افراخت
سادات و اکابران بلده چون سعادت و اقبال استقبال نمودند بشرف
تقبیل انامل فیاض مفتخر و سرافراز شدند و اسم شاه و نیاز بجا آوردند
و آنحضرت در کمال عظمت در دار السلطنه تبریز که مستقر سریر سلطنت

و مرکز دایره خلافت پادشاهان عالیشان است استقرار فرمود و لمعات
آفتاب عدل و کرم متوطنان آن ولایت را از ظلمات ظلم باز رهانید
جای رعایتش رعایای بیچاره را از آسیب خدنگ حوادث کشتگار و ذر
درکان ترکان بسر و سامان نهاده بود و نجات داد شعر ز انصاف
انعا ول داد و ده ❊ ز گرگ عوان دست صحرا و ده ❊ جهان در جهان گرد
عدلش عمل ❊ که شد در تموز احتمال حمل ❊ ز حرف طلب بر زبانها روان ❊
❊ نه جوب محصل ز کلک عوان ❊ رعیت ز انصافش آباد شد ❊ ز بخشش
سپاهش همه شاد شد ❊ کجا زرا از آن راستی جان نماند ❊ کجی جز خود
در ابروی خوبان نماند ❊ هم در اوایل جلوس امر کرد که خطبا و علما
خطبه ائمه اثنا عشر صلوات الله علیهم الله اکبر خوانند اشهد ان علیا ولی الله
و حی علی خیر العمل که از زمان آمدن سلطان طغرل بیک بن میکائیل
بن سلجوق و فرار نمودن بساسیری که از آن تا تاریخ تا سنه مذکور
پانصد و بیست و هشت سال است از بلاد اسلام بر طرف شده
بود باذان ضم کرده بگویند و فرمان همایون شرف نفاذ یافت که
در اسواق زبان [illegible] و هر کس خلاف
کند سرش از تن جدا ازند و در آن اوان مردمان از مسایل حق جعفری

دو ازمین و قواعد ملت ایمه اثنی عشری اطلاعی نداشتند زیرا که کتب
فقه امامیه چیزی در میان نبود و جلد اول از کتاب قواعد اسلام که
از جمله تصانیف سلطان العلماء المتبحرین شیخ جمال الدین مطهر حلی است
که شریعت پناه قاضی نصرالله زیتونی داشت از روی آن تعلیم و تعلم
مسایل دینی مینمودند تا آنکه روز بروز آفتاب حقیقت مذهب اثنا عشری
ارتفاع پذیرفت و اطراف و اکناف عالم از اشراق لوامع طریق
تحقیق از شارق منور گردید **وقایع متنوعه** درین سال
سلطانمراد متوجه شیراز شد چون قاسم بیک پرناک از توجه او اطلاع
یافت با مردان فارس باستقبال شتافت و در دهم صفر سنه مذکور
قاسم بیک را گرفته اردوی او را تاراج نمودند امیر محمد ساقی را جهة ضبط
اموال قاسم بیک بشیراز فرستادند و سلطانمراد در کازرون قشلاق
نموده در رمضان متوجه عراق شده حکومت فارس را یعقوبجان بیک
بایندر برادر ابیه سلطان تفویض نمود و قاسم بیک را بقلعهٔ اصطخر بردند
و بعد از مدتی بقلعهٔ اصفهان نقل کردند و در آنجا بار علیبیک ولد نور علیبیک
پرناک وی را بقتل آورد و درین سال چند حاکم که هر یک داعیهٔ استقلال
داشتند در ولایت ایران لوای انا و لاغیری برافراشته بودند بدین تفصیل

خاقان

خاقان اسکندرشان در آذربایجان و سلطانمراد در اکثر عراق و مراد بیک
بایندر در یزد و رئیس محمد کره در ابرقوه و حسین کیای چلاوی در سمنان
و خوار و فیروزکوه و باریک بیک پرناک در عراق عرب قاسم بیک
بن جهانگیر بیک در دیاربکر قاضی محمد باتفاق مولانا مسعود بیدگلی در کاشان
سلطان حسین میرزا در خراسان و امیر ذوالنون در قندهار و بدیع الزمان
میرزا در بلخ و ابوالفتح بیک بایندر در کرمان **متوفیات** درین سال
میرزا الغ بیک بن سلطان ابوسعید فوت گشته پسرش میرزا عبدالرزاق
قایم مقام گردید هم درین سال مولانا شرف الدین علی سیفکی فوت شده در
پیش مولانا محیی الدین و مولانا قوام الدین کلباری تحصیل علوم نموده بود
از جمله تصانیفش تفسیر آیات الحکام و شرح محرر و شرح ارشاد و هم
درین سال محمد معصوم میرزا ولد سلطان حسین میرزا در قاین اسهال
کبدی بعالم ابدی انتقال نمود **گفتار در قضایایی که در سنه ثمان و تسعمایه
واقع شد** درین سال خبر آمد که امیرزاده الوند بار دیگر سپاهی فراهم آورده
بخیال محال استقلال اسباب حرب و قتال معد و مهیا گردانید بنابران
در یوم الاثنین رابع عشرین شوال خاقان اسکندرشان نیکو فعال
بطالع سعد و کامرانی و ساعد فیروز بختیاری روی سعادت و اقبال

دو چه ابهت و اجلال بدفع مخالفان دین و دولت نهاده تا یوم الاحد
عشرین شهر مبارک ذی الحجه سنه مذکور تا می مسافت بیلاغ الدوغ
را شکارکنان قطع فرمودند در چمن لکزی که در حوالی ترجان است نزول
اجلال فرمودند و بعد از اطلاع دیدهٔ سپاه مخالف را از رؤیهٔ سرادق
بارگاه سنای خفاش وار تفرقه تمام پیدا شد و از سهم و دهشت تمام
پای خوف بر مرکب فرار در آورده و عنان عزیمت بدست اضطرار
داده روی ادبار و خذلان بصوب کرز و هجران نهادند و صباح یوم الاثنین
احدی عشرین از چمن لکزی کوچ کرده عند الظهر به یورت قوچ احمر قریب
بدروه کوهی نزول فرمودند و در آن اثنا جمعی از مخالفان دولت قاهره را
از اطراف و جوانب بدست قدرت و تحت نصرت لشکر جرار گرفتار
شده بودند بقتل آوردند و بعد از آنکه عساکر نصرت مآثر منصوره تمامی
سبزه زار یورت مذکور را چنانکه مد نظر حد و جوانب از احاطه
توانند کرد از کوه پشته از ضرب خیام قرطاس فام چون شکوفه بهاری
سفید گردانیدند و سلطان سیارگان یعنی خورشید زرافشان تمامی
مسافت قوس النهار را قطع کرد چون آفتاب دولت ترکمانان آهنگ میل
بغروب رفت خبر رسید که الوند بیک و جمع متفرقه که بر وجه شده بوده‌اند

بحوالی

بحوالی ساروقیه از زنجان متحصن شده اند حضرت خاقانی تائید
ربانی با اکثر امرای نامدار ذوی الاقتدار و غازیان نصرت نشان
چون شیر ژیان جوشان و خروشان پای جلال بمرکب اقبال
در آورده چون نسیم صبا بسرعت هر چه تمامتر در عقب ایشان
ایلغار کردند و از شب تا صباح هفت فرسخ زمین را طی کرده
بیورت مخالفان رسیدند و ایشان از کمال ترس و هراس تمامی
اغروق خود را ریخته رفته بودند غازیان اغنام را متصرف شدند
خاقان اسکندرشان استماع نمود که الوند به تبریز رفته عنان
یکران بطرف آذربایجان تافت از باکو ایلغار کرده به تبریز رسید
الوند ترکمان چون تیر از کمان از مملکت آذربایجان بیرون رفته روی
توجه ببغداد آورد و حضرت خاقانی بدولت و کامرانی با دجان رسیده
غازیان احمال و اثقال مخالفان را که از غایت استعجال گذاشته
بودند تصرف نموده عازم دار السلطنه تبریز شدند و در آنجا قشلاق
نمودند **گفتار در قضایایی که در بلاد ایران واقع شده و محاربه نمودن
خاقان اسکندرشان با سلطان مراد** در آن اوان که مملکت آذربایجان
بتصرف خاقان اسکندرشان در آمد سلطان مراد بن یعقوب پادشاه

باضطراب افتاده مضمون حدیث الحب یتوارث والبغض یتوارث
را منظور داشته کس باطراف وجوانب فرستاده عساکر خود را جمع کرد
بقیة السیف آق قوینلو در هر جا که بودند مجتمع گشتند و موازی پنجهزار پیاده
از عراق طلب داشت و در اوایل شتا با قرب هفتاد هزار سوار جوشن
پوش خنجرگذار از قریه دلیجان علم عزیمت بصوب همدان برافراشت
و در خور را که گوهر سلطان نام داشت بقم فرستاد که اسلمش بیک را
با سپاه بدرگاه آورد و گوهر سلطان خانم با اسلمش بیک گفت لشکر قزلباش
و دلاوران او باش عازم این دیارند استماع کرده باشی که پدرم
شیروانشاه و سایر پادشاهان عالیجاه را چون شکسته و اکثر امرا و
با اعمال وزرای ایشان با سپاه ننگین از روی خشم و کین بدین
دیار آمده سلطانمراد را نامراد و مغلوب ساخته اهل و عیال ترکمان را
اسیر خواهند کرد رحم بفرزندان خود کنید بنابران اسلمش بیک با سپا
عازم قتال گشته از قم علم عزیمت بطرف معسکر سلطانمراد برافراخت
و در زاویهٔ منصوریک پرناک نزول نموده کوچ بر کوچ روانه اردو
سلطانمراد گردید چون طنطنهٔ کوس استقلال و دو فر شوکت و اقبال
سلطانمراد متواتر و متعاقب باذربایجان رسید خاقان اسکندرشان

الجی

الجی قنبر نام که از غلامان سلطان حیدر انار الله برهانه بود و بطلاقت
لسان و فصاحت بیان از اقران و اکفا ممتاز و مستثنی بود شعر
خردپیشه و زیرک و کاردان ⁝ حکیم سخن گوی بسیار دان ⁝ برآمد
چون خم می خروش ⁝ برون از میده درون پر ز جوش ⁝ نزد سلطانمراد
فرستاد که ویرا دعوت نماید که باطاعت و انقیاد درآید قنبر از
حاکم عراق جوابهای پریشان شنوده و آثار عناد و سرکشی مشاهده
نموده روی بپایهٔ سریر اعلی آورد و آنچه دیده بود و شنیده
بعرض رسانید بنابران سلطان ممالک جهان و خاقان عالم و عالمیان
شعر فروزندهٔ تاج و تخت کیان ⁝ فرازندهٔ اختر کاویان ⁝
رایات ظفر نشان بجانب عراق برافراشت شعر درآورد پا در رکاب
سمند ⁝ مسیحا درآمد بچرخ بلند ⁝ برای صواب و بصدق درست ⁝ بآهنگ
رفتن میان کرد چست ⁝ رایت نصرت آیت قرین سعادت و اقبال
از غول اوزن عبور نموده و منازل و مراحل پیموده در آلمه قولاقی
همدان نزول اجلال فرمود و چون سلطانمراد از قرب خاقان والانژاد
خبر یافت شعر چو زین قصه آگاه شد نامراد ⁝ فتاد آتش غیرتش در نهاد ⁝
بجنبید از جا بفر و شکوه ⁝ شکوهی که زو آب شد تیغ کوه ⁝ با سپاه گران افزون

از تحمیل مهندسان متوجه میدان رزم گشته در برابر آنحضرت نزول نمود
آنشب هر دو لشکر تهیهٔ اسباب حرب و پیکار و استمالت مردان خنجر
گذار پرداختند صباح که جمشید خفا علم یعنی خورشید انجم حشم بعزم رزم
جوشن زر نگار ظفر آثار در پوشیده قدم در معرکه سپهر دوار نهاد
و سپاه ظلمت شب را مغلوب و منهدم ساخت نظم که چون صبحدم شاه
گردون خرام ؛ برآمد براین ابلق تیزگام ؛ دم از نور زد صبح صادق شکوه
تجلی موسی برآمد زکوه ؛ خاقان اسکندر شان بر سمند باد رفتار که از
سرعت بر ایام ماضی سبقت مینمود و بوقت کشیدن عنان زمان
مستقبل را فی الحال دریافت خنگی تیزرو چون شهاب سا شهبی ؛ فروزان
زبرج شرف کوکبی ؛ بجستن چو برق و برفتن چو باد ؛ جهانگرد از برق و
از باد زاد ؛ سوار شده و تعبیهٔ جنود ظفر آثر مشغول گشته در آن روز
دوازده هزار سوار جرار نیزه گذار در ظل رایت شهریار کامگار
بودند نظم ده و دو هزار سوار از یلان دلیر ؛ نهنگ افکن و پنجه در پنجه شیر ؛
همه صاحب تیغ دریا شکاف ؛ همه دشمن جان اهل خلاف ؛ آنحضرت
خلفا بیک و منصور بیک قبچاجی را چرچی گردانیده مری بیک قاجار را
با هزار و پانصد سوار طرح گذاشته باقی امرا را مثل ابدال بیک دده

وحسین بیک لله

وحسین بیک لله و محمد بیک استاجلو و بیرام بیک قرامانلو و تجدی بیک
شاملو و دیگران بیک تکلو و ساروعلی مهردار بعضی را به میمنه و بعضی را
بمیسره فرستاده و بنفس نفیس در قلب لشکر فیروز اثر مقام و آرام
گرفت و از آنجانب نیز سلطان مراد نیز بمیدان ستیز خرامیده روی
تعبیه لشکر آورده خود در قلب منزل گزید و چون از مهابت خاقان موید
نهایت خایف بود در پیش لشکر خود عرابها داشته تفنگ در زنجیر
مستحکم گردانید علی بیک ترکمان را بمیمنه و مراد بیک را بمیسره جای
داده و اصلمش بیک را چرچی گردانید بعد از آن دلاوران جوشن پوش
و مبارزان پرجوش و خروش فوج فوج مصرع چو دریای جوشان
بهنگام موج ؛ در جنبش آمدند و از شعاع اسلحهٔ ایشان دیدهٔ فلک خیره
گشت و از صعود گرد و غبار آیینهٔ آفتاب تیره گشت نظم بگردون
برپیچیده گرد نبرد ؛ شغالین شده این خم لاجورد ؛ وزان گرد در کوچه کهکشان
نماند ز نعل سمه نشان ؛ آندو پادشاه پر خشم و کین روز دوشنبه
بیست و چهارم ذی الحجه با این ترتیب و آیین بیکدیگر رسیدند و سپاه
طرفین مانند دو دریای اخضر از باد صرصر در تموج آمدند غو بوق صور
و نفیر باوج فلک الاثیر رسید نظم دم نایی گردید باد سموم ؛ گداز آن

دل دشمنان زان چو موم * و صبر و شکیب از دل مبارزان رمیدن گرفت
و مرغ تیر از آشیان کمان پریدن **نظم** خدنگ از کمانها گسستن گرفت *
ز قوس و قزح برق جستن گرفت * ز آمد شد گرز کینه کوش کی سقف آمد
هوا چوب پوش * شمشیر نهنگ آهنگ رخنه در اساس حیات انداخت
و گرز گران سنگ چون توتیا سر گردنکشان را نرم ساخت و سنان
ثعبان کردار بدن هزبران بیشهٔ کارزار را چشمه چشمه ساخته از فواره
هر چشمه جوی بظهور رسانید **شعر** شست بیمای تیر خطهٔ جان فتح کرد * دست
با پای تیغ سنبر پیکر شکست * حدت دندان رمح زهرهٔ جوشن درید *
حدت آسیب گرز تارک مغفر شکست * ایلش بیک با فوجی از شجعان ترکمان
حملات متواتر کرده چرچیان قزلباش را از جای برداشته بقلب
رسانید در این حین نهنگ دریای پیکار بهری بیک قاجار با جمعی از غازیان
نصرت شعار بر ایلش بیک حمله آورده او را با بر و دوش از پشت زین
بر روی زمین انداخته در آن اثنا برق عزم خاقان اسکندرشان از سحاب
تهور آغاز درخشیدن گرفت از قلب با جیش چون رعد غران بر قلب
مخالفان حمله آورده آثار روز رستخیز ظاهر گردانید و آن شیر بیشهٔ
جلادت و مردانگی و نهنگان لجهٔ شجاعت و فرزانگی در آن معرکه آنچه

از امکان

امکان بیشتر و خونریز بود بجای آوردند مردم سلطان مراد و نیز پای ثبات
افشرده دست تهور از آستین پهلوانی بیرون آورده جنگی در پیوستند
که از نهیب آن عنان صبر و شکیب از قبضهٔ اقتدار کوتوال چهار انجم
بیرون رفت و لمعان سنان آتش فشان صاعقه کردار خرمن زندگانی
میسوخت و پیکان سهام خون آشام برق وار شعلهٔ جانسوز در کانون
درون می افروخت عاقبت علامات عجز و انکسار بر صفحات احوال
سپاه ترکمان بوضوح انجامید و نامراد دانست که کار نوعی دیگر است
و فتح و نصرت موقوف بعنایت کارفرمای قضا و قدر باتفاق امرا
عنان ادبار بصوب فرار انعطاف داد و چون ظفر ورود خاقانی
تایید ربانی رایات فتح و فیروزی انداخته اعدا را تعاقب نمودند هزار
کس از ایشان بقتل آوردند و ایلش بیک و علیبیک را بزخم سنان
جانستان بر خاک هلاک انداختند و نامراد با معدودی چند که در اجل
ایشان اندک تاخیری بود بطرف شیراز گریخت **شعر** بصد حیله سلطان
برگشته حال * برون رفت از آن عرصه گاه ملال * چنین است آیین چرخ بلند *
که زهرت دهد بعد جلاب قند * ندارد فلک رسم آیین و داد * سر کینه
دارد به نامراد * خاقان اسکندرشان تشکرانهٔ این فتح نامدار لوازم محامد

حضرت پروردگار بجای آورد و جمعی را که در معرکه چوگان جلادت گوی
مسابقت ربوده بودند با صناف الطاف نوازش نمود و شمال علی الصدد از
فتح نامها نفاذ یافت و دبیران روشن ضمیر در تقریر و تحریر مناشیر
ید بیضا نمودند و مبشران اقبال همراه باد صبا و شمال باطراف و اکناف
ممالک دایر و سایر شدند و زبان قضا به مقال مترنم بود که نظم
نشست خسرو روی زمین باستحقاق * فراز تخت سلاطین بدار ملک عراق
بعد از آن در چمن همدان نزول اجلال واقع شد **گفتار در قضایایی که در بلاد**
فارس واقع شده در یوم الست بیستم صفر سنه مذکوره ابوالفتح بیگ
برادرزاده حاجی بیگ بایندر از جانب کرمان با سپاه فراوان بشیراز
آمد امیر یعقوب جان همغان باش و حرمان بطرف بیضا شتافت
ابوالفتح بیگ بشهر درآمده اموال او را متصرف شده علم عزیمت
بطرف کازرون برافراشت و از آن منزل متوجه فیروزآباد گشت
و در هشتم شعبان در آنجا نزول نمود و در آن اوان منصور بیگ افشار
از روی اضطرار با خویش و تبار بخدمت آمده ابوالفتح بیگ اراده
کرد که او را دستگیر کند شخصی از نیکوخواهان اراده وی را در پنهان
بمنصور بیگ گفت خدمتش کلمه شهادت بر زبان آورده بپارگاه درآمد

دران اثنا آهوی بر قله آنکوه مرئی شده ابوالفتح بیگ بواسطه زیادتی
جرأت ببالای کوه شخصی توجه نمود و از کمر افتاده هلاک شد و اردوی
او بهم برآمده عمزاده‌های او شیخ حسن بیگ و محمد بیگ محافظت
لشکر نموده شیخ حسن بیگ قایم مقام گشت و درین اثنا شیخعلی بیگ
برادر اشرف بیگ بایندر با جمعی از سواران با تهور متوجه شیراز
شده در یازدهم شعبان در میدان سعادت نزول نمود و نمرود و شد
بودند بر رعایا گماشته از ایشان بضرب شکنجه اموال فراوان گرفت
و در اثنای آن اغوز محمد با لشکر جرار بدفع آن نابکار رسیده از آمد شیخعلی بیگ
هراس بیقیاس نمود و راه داده علم عزیمت بطرف ابرقوه برافراخت
و در آن حوالی رئیس محمد کره او را بقتل درآورد **گفتار در قضایایی که در**
بلاد خراسان واقع شده درین سال بدیع الزمان میرزا بفرمان سلطان حسین میرزا
و با سندهای امیر خسرو شاه پادشاه بدخشان با دوازده هزار سوار
از بلخ بجانب ترمذ روان شد و امیر بیگ وفادار را بهراة فرستاده از
پدر عالیجاه استمداد نمود و حاکم ترمذ امیر باقی بخدمت شتافته منظور نظر
گردید آنگاه بدیع الزمان میرزا رسولان نزد امیر خسرو شاه بحصار
شادمان فرستاده وی را طلب نمود و او اطاعت ناکرده کردن نجیه

بنابران میرزا بدیع الزمان باتفاق امیر ذوالنون بلخ مراجعت نمود **محاربه نمودن**
ایغوت اغلی با ناصر و منصور ترکمان چون الیاس بیک ایغوت اوغلی بحکم خاقان
اسکندرشان در اوبه چان تمکن کرده بعد از چند روز والی اندیار ناصر و
منصور ترکمان با چهار هزار سوار بر سبیل ایلغار بر روی آن امیر نامدار
ریختند غازیان سوار شده بر ایشان حمله کردند میان هر دو فریق قتال
فاحش دست داد و جنود قزلباش بر ترکمانان اوباش غالب آمده
قرب هزار نفر از جیش بی هنر بقتل آوردند و ناصر و منصور از جنگ
گاه بدر رفتند و غنایم بسیار بدست غازیان ظفر شعار افتاد و الیاس بیک
دران دیار تمکن کرده و دستهای اتباع را بدرگاه خاقان اسکندرشان
فرستاد **وقایع متنوعه** هم درین سال محمد مقیم بن امیر ذوالنون لشکر بجانب
کابل کشیده میرزا عبدالرزاق گریز بر ستیز اختیار کرد و محمد مقیم کابل را
متصرف شده دختر میرزا الغ بیک بن سلطان ابوسعید را بعقد خود در
آورد و درین سال عبدالباقی میرزا و مراد بیک بایندر که حاکم یزد
بود از صدمات سپاه ظفر پناه نواب خاقانی فرار نموده بهراة رفتند
سلطان حسین میرزا مقدم ایشان را عزیز داشته عبدالباقی میرزا را به انواع
الطاف مفتخر گردانید هم درین سال سید جعفر خواجه که در سلک مقربان

دشت

دشت قبچاق منتظم بود بخواقین ازبک در غایت محبت سلوک مینمود از
ما وراء النهر به بلخ شتافته با بدیع الزمان میرزا ملاقات نمود و ظاهراً اظهار محبت
نموده ضمناً مقربان میرزا را با خود متفق ساخته بعد از چند روز غدری
اندیشید بنابران میرزا بدیع الزمان سید جعفر خواجه را با متفقان بیاسا رسانید
متوفیات حیدر محمد میرزا ابن سلطان حسین میرزا فوت شد و هم
درین سال مولانا اعظم افتخار اعاظم الفضلاء بین الانام اقدم حافظ
فنون الحکم قدوة العلماء المتاخرین افهم البلغاء المتبحرین مولانا جلال
الدین محمد دوانی که ولد مولانا سعد الدین اسعد است و بعلو نسب و دانش
مشهور بود در قریهٔ دوان که از اعمال کازرون است بقطع و فصل قضایای
شرعیه اقدام مینمود و جناب مولوی تردد بر خود و تحصیل مینمود و اخر بشیراز
رفته در مدرس مولانا محیی الدین کوشکناری و مولانا حسنشاه بقال
همت بر کسب و کمال گذاشته و ایضاً مولانا جلال الدین در مدرس
مولانا همام الدین گلباری که بر طوالع شرح مفید دارد مطالعهٔ بعضی
از متداولات کرده و در وقت اکتساب علم حدیث در خدمت
شیخ صفی الدین ایجی شرط تلمذ بجای آورده و انجناب در ایام شباب
چند گاه صدر میرزا ابو یوسف بن جهانشاه پادشاه بوده بعد از

صدارت در مدرسه بیگم که حالا دار الایتام گویند بلوازم درس قیام
نمود و در زمان سلاطین آق قوینلو منصب قضای فارس تعلق بدو داشت
بعد از آنکه احد پادشاه بر ولایت ایران استیلا یافت آنجناب را
تعظیم بسیار نمود و سلطان محمد پادشاه روم نیز تحف و هدایا جهت وی
میفرستاد و قاسم بیک پرناک بنا بر بغض احد پادشاه از آنجناب اموال
بسیار ستاد آخر از آن بلیه خلاص شده متوجه لار و جرون گشت و چون
ابو الفتح بیک ابنه بر شیراز مستولی شد مولانا متوجه کازرون شده
در قول الجنه باردوی ابو الفتح بیک ملحق گشت و تعظیم بیش از پیش یافته
بعد از چند روز در ماه رجب بمرض اسهال از دنیای فانی بجهان جاودانی
انتقال فرمود و نعش او را بقریه دوان برده در جوار شیخ علی دوانی
دفن کردند مدت عمرش هفتاد و هشت سال از تصانیفش حاشیه قدیم
تجرید که بنظر مولانا علی قوشچی رسیده از روی انصاف زبان بتعریف
گشوده و حاشیه جدید و حاشیه اجد و شرح هیاکل در حکمت اشراق
و حاشیه مطالع در منطق و اثبات واجب قدیم و جدید و اخلاق جلالی
که در برابر اخلاق ناصری نوشته و حاشیه التمیه و حاشیه انوار شافیه
و رساله زورا و این رساله را در روضه مقدسه منوره حضرت امیر المؤمنین

و امام

و امام المتقین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه و آله در یک روز بر سر پا ستاده
تمام کرده و شرحی نیز بر زورا نوشته و حاشیه بر اشارات حاشیه
بر تهذیب منطق سواد العین بر حکمة العین **گفتار در قضایایی که در سنه
تسع و تسعمائه واقع شده** درین سال یعقوب جان بیک ترکمان از
اصفهان با لشکر گران متوجه شیراز شد و شیخ حسن بیک با ینذر که بعد
اغور محمد و ابو الفتح بیک بر فارس تسلط یافته بود وی را استقبال نمود
در حوالی جویم جنگ عظیم واقع شد یعقوب جان بیک غالب آمده
شیخ حسن بیک بر خاک هلاک افتاد و مجدداً مملکت فارس بتصرفش در آمده
از آنجا متوجه دشت ارژن شد و در آن منزل سلطان مراد که از صدمات
نواب کامیاب خاقان مالک رقاب فرار نموده بوی ملحق شد در ا
ثنا خبر رسید که نواب کامیاب با لشکر بیش از حساب متوجه ایشانست
جماعت آق قوینلو روی ادبار بوادی فرار آوردند چون بشهر رسیدند
میان امرا کدورتی واقع شده یعقوب جان بیک و سلطان مراد
پیش سید محمد فلاح رفته یعقوب جان بیک بجانب در قول روانه شده از آنجا
بشهربان آمده خواست که با امرای پرناک ملاقات نماید و از راه
موصل بدیار بکر رود و در آن اثنا بشارت بیک برادر قاسم بیک پرناک

بواسطه چون برادر وی را قصاص نمود و سلطان مراد به بغداد رفته بار دیگر ایبک
پرناک که حاکم آنجا بود وی را بسلطنت نشانید **لشکر کشیدن خاقان دشمن گداز**
بجانب شیراز چون خاقان اسکندرشان در حوالی همدان از فراغ بال بدولت
و اقبال گذرانید خبر رسید که سلطان مراد در شیراز رحل انداخته و فوجی
از ترکمانان بر وی گرد آمده بنابران علم عزیمت بصوب فارس برافراخت
و در اثنای توجه بنابر طغیان حسین کیای جلاوی الیاس بیک ایقوت اوغلی را
با فوجی از غازیان بدفع وی ارسال فرمود و بعد از آن همای رایت سعادت
طراز بهوای تسخیر شیراز در پرواز آمد چون سلطان مراد خبر یافت بطریقی
که مذکور شد به بغداد رفت و حضرت جهانبانی بدولت و کامرانی عروس
مملکت شیراز را از کلفت اغیار در آغوش تصرف کشید **شعر** گلستان
شیراز بیخار بود ∴ چنان گنج بی کلفت مار بود ∴ گرانمایه باغی رسیده برش ∴
نه دربسته نه باغبان بر درش ∴ همای دولت سایه سعادت بر آن
دیار انداخت و آفتاب طلعت همایون آنحضرت میمون را مشرف و منور
ساخت پیک گردون اخبار فتح و نصرت بمسامع جهانیان رسانید
علم را بطراوت عدل و داد سرسبز و شاداب گردانید چون خاطر
عاطر آنحضرت از مهمات ممالک فارس فراغت یافت بسوی عراق شتافت

چون ماه لوای آن خورشید اوج جهاردم از افق خطه قم طالع شد و آفتاب طلعت
آنحضرت بر اطراف ممالک لامع گشت حکام اطراف و سروران آن طرف
روی امید بدرگاه جهان پناه آوردند و بالطاف همایون مفتخر و سرافراز
شدند **گفتار در رفتن خاقان اسکندرشان بجانب قلعه استا و فیروزکوه**
و قلع و قمع اکروه بی شکوه چون الیاس بیک عازم رستمدار گشت امیر
حسین کیای جلاوی بر سر وی ایلغار نموده الیاس بیک از توجه او اطلاع
یافت عنان عزیمت بطرف قلعه ورامین تافت رستمداریان دیو ساران
حصار را در میان گرفتند چون دیدند که فتح قلعه بجنگ میسر نمیشود
آغاز مکر و تزویر کرده رسولان نزد الیاس بیک فرستاده از صلح
سخن راندند بعد از ترکیب عهد و پیمان با مردم فراوان از قلعه بیرون
آمده با عدا پیوست حسین کیا نقض عهد کرده وی را با جمیع ملازمان بقتل
آورد و چون این خبر ناخوش و قضیه مشوش بمسامع خاقان اسکندر رونق
رسید در اوایل فصل ربیع که مصور تقدیر سطح زمین را رشک نگارخانه
چین نمود و مشاطه قدرت رخسار لاله را از قطرات ژاله زیب و زینت
افزود **شعر** که چون باد نوروز شد مشکبوی ∴ گل و غنچه شد دلکش و دلگشای ∴
∴ زمین شد ز برگ و بارش درخت ∴ خدیو گل آمد بپای تخت ∴ دف برگ

لرزان کنف باد را در انجلوه سرو آزاد را بشبنم لب غنچه انجمن لبش
از ملاحت نمک ریخته فرمان قضا جریان شرف نفاذ یافت که غازیان
ظفر آثار دعا کر نصرت شعار عنان توجه بصوب گل خندان فیروزکوه
بقلع و قمع آن گروه معطوف فرموده از راه ورامین روی در آرند و اعلام نصرت
مخیم سرادقات عز و جلال خاقان اسکندرنشان در روز یکشنبه
نهم شهر مبارک رمضان موافق تنگوز ئیل از مدینه قم عنان عزیمت
بدان صوب معطوف داشته در حوالی ری تا شیر صبح نور دور سلطانی
از مطلع تاییدات ربانی طالع شد و در آن روز مبارک این بشارت
از لفظ جهاه متفاد گشت بمقتضای حدیث صحیح ارباب الدول ملهمون
که فتح قلعه خندان در روز عید رمضان واقع خواهد شد و در آن اوان
محمدحسین میرزا ابن سلطان حسین میرزا از استرآباد احرام ملازمت
خاقان والا نژاد بسته بود چون بسمنان رسید یک جا قلعه آن بلده را
مسخر گردانید امیر افراسیاب جلاوی که از قبل حسین کیا کوتوال
قلعه بود بناه بارک برده قاصدی همعنان برق و باد بحسین کیا
فرستاده و این واقعه را معروض گردانید حسین کیا باتفاق مراد بیک
جاینشانلو با جمعی دلاوران آق قوینلو هم آن زمان بجانب سمنان

ایلغار

نمود و یک ناگاه آن گروه گمراه با لشکر جغتای حمله کردند و اتباع از تنق خنج
با اموال بسیار آن سرداران را به دیار خود معاودت نمودند و در روز
شنبه بیست و نهم شهر مذکور حوالی قلعه گلخندان مضرب خیام خیو ظفر
فرجام شد و آن قلعه ایست بحصانت مشهور و بمتانت مذکور از بلندی
با چرخ اخضر هم سر و از رفعت با برج دوپیکر برابر **نظم** حصاری چو دیوار
همت بلند :: گز و کوتهی کرده دست کمند :: برابر سر باره اش با فلک ::
نشسته بر آن چون کبوتر ملک :: گروهی ز عقل و کیاست بری :: در آنجا زده
کوس یاغی گری :: غازیان فتح آثار از هر طرف روی توجه بانحصار او نهاده
آتش حرب و کارزار برافروختند و هر که از آن زمره شقاوت فرجام
سر او با راز بام حصار بر آوردی دیده هستی را بنوک خدنگ جانسوز
دوختندی مردم قلعه از هول جان سنگ و تیر می انداختند و دو روز
میان اهل حصار و جیش نصرت شعار حرب و کارزار دست داد
در آن اثنا دلاوران سپاه و نقب آوران پادشاه عالیجاه از
چهار طرف نقب زده شرفات بروج انحصار را رو بجزالی آورده
سکان قلعه بعد از وقوع این مقدمه امان طلبیدند و غازیان ایشان را
دستگیر کرده بدرگاه گیتی پناه رسانیدند قهرمان قهر تعلق ایشان

فرمان داد و فتح قلعه چنانچه آنحضرت فرموده بود در روز عید فطر رو نمود

بعد از آن اردوی فلک شکوه بصوب قلعه فیروزکوه روان شده

در یوم الخمیس پانزدهم شهر شوال نزول اجلال در حوالی حصار واقع

شد و آن قلعه بود در غایت بلندی چون سپهر دیگر و در محکمی چون سد

سکندر نظم خیابان سوده اش کنگره بر سپهر * کز آنجا به پهلو کند زرد مهر

کوتوال حصار علی کیای خاندار بر مخالفت اصرار نموده آثار جنگ و جدال

زار ظاهر گردانید نظم بمضبوطی قلعه از راه رفت * نگنجد تا خرد شد در جا

بلندی آن قلعه و داوش فریب * که انداز دشمن سرنگون در نشیب

نداشت کمان سر بلندی کوه * بود پیش چرخ برین فشکوه * چون

پرتو این خبر بر خاطر انور واضح شد اثر تغیر در بشره پادشاه ربع

مسکون پدید آمد و نشان کین در جبین مبارکش ظاهر شده بتدبیر

آلات محاصره و ترتیب ادوات محاربه فرمان داد امرا و نامداران لشکر

شیرشکار آن قلعه سپهر کردار را هاله وار در میان گرفتند و از شست قهر

عقاب خدنگ جگردوز را بپرواز آوردند رستداریان بمدافعه

قیام نمودند و اکثر ایام از بام تا شام و از صباح تا رواح نایره جنگ

و جدال و آتش حرب و قتال التهاب و اشتعال داشت حضرت خاقانی

نقبی

نفس نفیس کوشش بسیار فرمودند چنانچه هزار چوب تیر از ناوک دشت

بجانب مخالفان گشاد دادند روز دیگر سپاه بموافقت شاه چون ستاره

در حوالی ماه از شهاب کمان پیکان آتش فشان بجانب دشمنان روان

گردانیدند مردم حصار از بیم خدنگ جگردوز و نوک پیکان آتش افروز

از سر برجها پس خزیدند و بهزار خون دل دم درکشیدند حکم شد که

جنگ آوران از ممر آبی که از کنار قلعه میگذشت درآیند و شروع در

فتح نمایند قبل از توجه عساکر ظفر قرین بعضی از شرفات برجی از بروج

آن قلعه متین مجاور سطح زمین شد بعد از انهدام برج مذکور غازیان

متوجه حصار شده ساکنان آنجا تیر و سنگ میزدند لشکر منصور مجروح گشته

می غلطیدند و دیگران مضروب دایش کشیده پس میرفتند در آن حین

شیر بیشه پیکار محمود بیگ قاجار از جمع دلاوران نامدار گوی سبقت ربوده

به تنهایی بر باره حصار بر آمده رستداریان بدکردار را متفرق ساخت

و بهادران طبقه اول حصار را بحیطه اقتدار آورده مخالفان از هول جان

بآن رین قلعه گریزان شدند و بیم بیقیاس بر ایشان مستولی گشته علی کیای

خاندار از در ندامت و سرکشی و خیاری تضرع و زاری آمده دست در دامن

نجم بیگ زدند تا زبان آنحضرت از خون آنجماعت درگذشت و علی کیا

فانداز ترسان وهراسان از قلعه بیرون آمده بشرف عتبه بوسی مشرف
گشته قلعه را تسلیم نمود و مراحم خسروانه جرایم او را بزلال عاطفت فرو شست
و غازیان بعضی از سپاه را که تمرد نموده بودند بقتل آوردند **فتح قلعه
اسنا و قتل حسین کیا** در بیست وچهارم شوال رایت فتح و اقبال در تحت
کنف ملک ذو الجلال متوجه قلعهٔ اسنا و شد و انقلعه ایست بر قلهٔ کوه
رفیعی واقع و استحکامش در اطراف عالم شایع **شعر** بنایش چو دلهای
سنگین دلان ؛ درش بسته چون خانهٔ تنگ دلان ؛ فصیلش گذشته ز سقف اسمان ؛
بتحت الثری خندقش توامان ؛ لب خندقش آستان عدم ؛ از و تا بملک
عدم یکقدم ؛ ز بسیاری عمق او از سپهر ؛ نهفته در و پرتو ماه ومهر ؛
یکی شد چو اکر ز اقبال شاه ؛ بدان قلعه بر و از نهیبش پناه ؛ چون سپاه
ظفر پناه در حوالی قلعه خرگاه و سراپرده و بارگاه برافراشتند فرمان
همایون شرف نفاذ یافت که از راه دربندی که بقلعه متصل بود درآیند
و قلعه را فتح نمایند عساکر ظفر شعار بدان طریق عبور نموده یکبارگی چون
سلسلهٔ لیل و نهار پیکد نشستند **شعر** پلنگینه پوشان جنگ آزمای ؛ بران
کوه بالا نهادند پای ؛ ز زمرهٔ از رستداریان و یسار قدم محاربه
و مقاتله پیش نهادند و نار حرب و فتنه را اشتعال دادند **شعر**

الحمد

نخستین سوی سنگ بردند دست ؛ فراوان سر و دست در هم شکست ؛
دلیلان همی کوشیدند باز و به تیر ؛ از آن دو یساران برآمد نفیر ؛ ز سنگ استخوانها
شده ریز ریز ؛ چو تن استخوان پاره پیکان تیز ؛ از امرای نامدار عبدی بیگ
تواجی باجمعی از شاملو که در قشون وی بودند و بیرام بیگ امیر دیوان
و دیگر دلاوران بهرام انتقام تیغ محاربه و مقاتله از نیام کین کشیدند
و داد مردی و دلاوری دادند در اثناء ستیز عبدی بیگ را زخم
تیری رسید و چون دران تنگنا میدان راندن حسام خون آشام نبود
نابران آن دلاوران گوی مراد نتوانستند ربود و انتقام را از زمرهٔ
خاسره تخلیص نتوانستند کرد و از انجا که کمال غیرت شاهی و حمیت
پادشاهی بود ازین طریق دیگر که اهل حصار در انکار نبود بپای قلعه نزول اجلال
ارزانی داشت و دران حین از ملازمان رکاب ظفر انتساب زیاده
از دویست نفر همراه نبود و لشکر مخالف که در درون حصار بیصال
بسته بودند از سه هزار می افزودند چون قلت سپاه ظفر پناه را ملاحظه
نمودند خواستند که بمحاربه پیش آیند حضرت خاقانی با دادویژه دافی
بر ایشان حمله کرده آنگروه چون شمهٔ جلادت آن لشکر با شکوه را
مشاهده کردند و چاشنی چشیدند دانستند که رنج ایشان ضایع و مجادل

ایشان نه دانع است راه فرار پیش گرفته و بحصار گریختند و چون
انجاعت که منع امراء نامدار که دران عقبه مذکور مشغول بودند انمعنی را
معلوم ننمودند چون نبات النعش متفرق گردیدند امراء گردون وقار
خود را برایات عز و جلال متصل ساختند بعد ازان اردوی ظفر ورود
در کنار آب جیحون رود فرود آمدند سایه بانها برافراشته خیمهای برپا
داشتند شعر به دامن آن کهستان فرود ∴ سپه بهر خونریزی آمد فرود ∴
∴ دران دامن آهن تنان گروه لرزید چرخ چو سوزن بدامان درزه
اکثر ایام غازیان عظام و عساکر ظفر فرجام ازان زمان که نیر عالم
افروز بر حصار نیلگون تیغ زرنگار از نیام افق میکشید تا وقتی که
سپهر سیمین هلال بر سپهر برین ظاهر و هویدا میگردید در برابر خندق
رفته صف سپاه می آراستند و مردم حسین کیا در بر باره و برج
از سر جان گذشته سنگ گران بر منجنیقها نهاده و تیر و تفنگ می انداختند
تیر ولد وز ترک بر تارک سرکشان میدوخت و پیکان خاراگداز
شعلات جانسوز در هوای فضا می افروخت و غرش توپ صدای
مرگ بگوش هوش پردلان میرسانید و صدای ضربزن لرزه در بدن
بهادران می انداخت مهرهٔ تفنگ مانند خون در شریان سران گروه

جانرا

جانرا از امیزش تن میرهانید شعر شد از دود چون شب فضای فلک ∴
∴ درو انجم از مهرهای تفنگ ∴ بحکم جهان مطاع وارد شد که حسین بیک لله
باغرق از دلیران معرکه بمجادله گلاب جلد و دراک اشعاعش محصوران
بدان بود بجانب دیگر اندازند حسین بیک حسب الحکم تقدیم رسانید
اهل قلعه از وقوع این حال کشتی خود را غریق لجهٔ فنا دیده از آتش عطش جگر
تنگهای ایشان را محترق ساخت حسین کیا از مشاهدهٔ این صورت
انگشت ندامت بدندان میگزید و از احاطهٔ دایرهٔ بلا چون نقطه متحیر
میگردید روز سیم از بستن آب که متحصنان بیتاب شده بودند روی
بسوی ارک که محل تحصن کیا بود آوردند سه روز دیگر غبار جنگ و شین
ارتفاع یافت روز شنبه بیست و هفتم ذی قعده انموضع بتسخیر تصرف
و تسخیر درآمد تمامی اهل استاد ارک شربت مرگ چشیدند شعر نهادند سر
در اهل ارک ∴ درون آمد از باره و برج مرگ ∴ سر بد سران بود غلطان
چو گوی ∴ ز سیلاب خون کوچها گشت جوی ∴ در و بام از سیل خون نم گرفت
∴ بسقف سرا چون بهم غم گرفت ∴ روان روح خدان بسوی سپهر ∴ که شد غرق
دریای ارواح مهر ∴ قریب ده هزار کس قتل و مراد جهانشا لو و سایر تعلقش
واقربا و متعلقان حسین کیا بیاسا رسیدند حسین کیا بوم اسا در قفس

آتش محبوس گشت و در حینی که موکلان غافل بودند زخمی بر خود زد و ما کار
گرفته در ثالث ذی حجه اردوی همایون از دامن قلعه کوچ نموده متوجه
ری و ساوخ بلاغ شدند و در منزل ایوان راس الوادی که بکجو کنبد
مشهور است حسین کیای چلاوی بزخمی که بر خود زده بود کالبد را پرداخت
و زاغ پر تلبیس قفس بدن را خالی ساخت **شعر** قفس وار با سینه چاک
چاک * درون قفس شد بخواری هلاک * و از غرایب اتفاقات آنکه
ایقوت او علی را بهمین منزل کشته بود و قهرمان سیاست الهی در مقام
انتقام کاری برحسب فرموده **والله عزیز ذو انتقام** رقم فنا
بر جریدهٔ حیات مذکور در همین منزل کشید در ساوخ بلاغ حاکم
قلعه ارو شد امیر سهراب چلاوی بدرگاه عالمپناه آمده منظور
نظر کیمیا اثر گردیده مراجعت نمود و از آنجا نواب کامیاب عالمیان
متوجه ییلاق خرقان گشته مردم قلعه استا قد با کوتوال متوجه درگاه
عالمپناه گردیده در آن منزل باردو ملحق شدند و خاقان اسکندرشان
رایات نصرت نشان بجانب ییلاق سورلوق برافراخت در آن
منزل خبر طغیان محمدکره بسامع جاه و جلال رسید **محاصره کردن**
شیبک خان ازبک بلخ را درین سال بنا بر استدعای امیرزادگان

بنکرا

شیبک خان با سپاه فراوان از معبر کوکی عبور نموده متوجه بلخ گردید
بدیع الزمان میرزا چون از توجه شیبک خان خبردار گشت ولد خود
محمد زمان میرزا را با فوجی از دلاوران در آن بلده گذاشت و علم
عزیمت را بصوب حصار و چاریک برافراخت شیبک فوجی از
را تاخت شبرغان روانه گردانید امیر علی خان و امیر عمر بیک
با مردم اندک بداعیهٔ رزم از حصار بیرون آمدند بعد از جدال
و قتال دستگیر شدند و شیبک خان با ده هزار جوان در مقابل
دروازهٔ شترخوار منزل گزید و محمود سلطان برادر خان در برابر دروازه
عراق نزول نمود و ازبکان بدکردار قلعه را مرکزوار در میان گرفته
آب خندق را بطرف دیگر انداختند هر روز از ازبکان بدروز سواری
گشته بدر قلعه آمده جنگ می انداختند از دست شهریان زخمهای
کاری خورده خایبا و خاسرا مراجعت مینمودند روزی برین قیاس
دو نوبت دیگر الجنود جمعه اسپ بلخ جنگ انداختند لیکن مهم از پیش
نبردند معاودت نمودند چون مدت سه ماه آنگروه گمراه در ظاهر شهر نشستند
چون معلوم کردند که گرفتن قلعه خالی از اشکالی نیست در اواسط زمستان
طبل مراجعت کوفته بصوب سمرقند شتافتند **وقایع متنوعه** درین سال

کارکیا سلطان حسین برادر کارکیا میرزا علی والی گیلان با پیشکش فراوان
بدرگاه خاقان اسکندرشان آمده آنحضرت مراسم اکرام و احترام دربارهٔ
او ظاهر ساخت و آفتاب عنایت سایهٔ عاطفت بر سر او انداخت
و درین سال خاقان اسکندرشان محمود جان دیلمی قزوینی را در
وزارت شریک امیر زکریا کوجحی گردانید هم درین سال منصب
صدارت را بقاضی محمد کاشی رجوع نمود **متوفیات** قاضی میر حسین
یزدی درین سال بغضب خاقانی گرفتار گشته دفتر اوراق حیات
را بباد فنا داد از جملهٔ تصانیفش حاشیهٔ شمسیه در منطق و شرح حکمة العین
شرح هدایه در حکمت حاشیهٔ طوالع در کلام و شرح بر کافیه و رساله در

گفتار در وقایع سنه عشر و تسعمایه لشکر کشیدن خاقان اسکندرشان بجانب یزد و کشته شدن کره

در آن اوان که مراد بیک بایندر از
خوف خاقان یزد را گذاشته بجانب هراة رفت در غیبت او خواجه
سلطان احمد ساروی که وزیر یزد بود شهر را ضبط نمود و چون نواب
بعد از فتح نامراد حکومت یزد را بحسین بیک لله تفویض فرموده آنجناب
از قبل خود شیخ آقا را بداروغگی تعیین نموده روانه کرد و حکم همایون
نفاذ یافت که شاه تقی الدین اصفهانی بیزد رفته سلطان احمد ساروی
را از

را از مقام عناد و خلاف بگذراند بنابرین جلال شاه تقی الدین بین الجانبین
قواعد مصالحه استحکام یافت سلطان احمد عهد در میان آورده که بعد العهد
از جادهٔ عبودیت خاقان اسکندرشان در نگذشته با شیخ آقا در
مقام اطاعت باشد آنگاه شیخ آقا بیزد در آمده روزی چند حکومت
کرد و سلطان احمد نقض عهد نموده او را در حمام بقتل آورد و در قفای
او را کشته از روی استقلال بحکومت نشست اما در آن وقت محمد کره
از ابرقوه ایلغار کرده نیم شبی خود را بشهر یزد انداخته سلطان احمد را
بقتل رسانید و شهر را مضبوط ساخته رایت استقلال برافراشت
آخر الامر بواسطهٔ تخیلات نفسانی و تسویلات شیطانی حقوق تربیت
خاقان اسکندرمکانی را بر طاق نسیان نهاده و باعلان کلمهٔ تمرد
و عصیان مبادرت نمود خاقان رفیع الشان چون خبر مخالفت
وی را شنود از سورلوق در ماه رجب با سپاهی در کثرت با ستاره
قرین و در اتفاق مقارن پروین متوجه یزد شد در موسمی که از تاب
گرما آتش در تن دلیران می افروخت و مرد جنگی در میان زره و خفتان
میسوخت و حرارت هوا زبانهٔ نار هاویه ظاهر میساخت و شمشیر در نیام
چون موم میگداخت **نظم** خان بکف شمشیر چون قطرهٔ آب فرو میچکید از

مردضارب؛ عساکر نصرت شعار شهر را در میان گرفته و از هر دو جانب
تیر انجگ از مردان با فرهنگ اشتعال یافته تیر و سنگ صاعد و هابط
گردید **نظم** خدنگ دلیران رستم کمان؛ چو تیر دعا رفته بر آسمان؛
شد از نوک پیکان در آن عرصه گاه؛ ز مردم تهی چشم خورشید و ماه؛
ز سنگی که افتاده بر یکدگر؛ زمین را گذشته ز افلاک سر؛ چهار چنان
شد در آن دار و گیر؛ چو دیوار منقل مشبک ز تیر؛ مدت دو ماه هر روز
از وقتی که از افق مشرق علم نورانی صبح صادق نمایان میشد تا زمانی
که تیغ آفتاب در حجاب غروب نیام میساخت شمشیر کینه و جدال آخته
بود و رایات جنگ و جدال افراخته در خلال این حال سپاه جرار یکبار
در شهر ریخته بضرب تیغ بران دستان جانستان بسیاری از نوکران
گره را بقتل آورده مجمد گره با اندک مردمی بنا برین قلعه گریخته باردیگر
آغاز جنگ نمودند بعد از یکماه دیگر آن قلعه را نیز مفتوح ساختند گره بر برج
بلندی که از نقاره خانه میگفتند پناه برده از مضمون نص کریمه **اینما تکو**
نوا یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیدة بیخبر و غافل که امر شد که در پای آن مشعل
که متفرگره بود هیمه بسیار جمع سازند و از ابر زیر هم چیده آتش زنند غازیان
بموجب فرموده عمل نمودند شعلهای آتش بوی رسیده گره از غایت حرارت

بروزنه

بروزنه منزل گزید غازیان نردبان بران روزنه نهادند و او را با دو کس
بزیر آوردند خاقان اسکندرشان فرمود تا مجمد گره را مانند چنین کیا
نظم سمند غضب بر سرش تاختند؛ چو مرغش اسیر قفس ساختند؛ قفس را
قفس دام او بار شد؛ بزندان آهن گرفتار شد؛ و تیر عسل بر بدنش میمالیدند
تا از نیش زنبوران الم فراوان بدان جاهل نادان رسید القصه مدتی
محبوس بود تا وقتی که خاقان اسکندرشان از یورش طبس معاودت
فرموده در میدان اصفهان گره را با جمعی نوکرانش آتش عبدی بیک از
ابرقوه آورده بود سوزانیدند **ایلغار کردن خاقان اسکندرشان بجانب**
طبس در آن زمان که خاقان عالیمکان بمحاصره یزد اشتغال داشت
امیر کمال الدین حسین صدر از نزد سلطان حسین میرزا آمده و شرف
بساطبوسی دریافته مکتوبی که داشت معروض گردانید و چون در آن کتابت
تعظیم خاقان مشرق و مغرب بعبارت مناسب تحریر نیافته بود امیر کمال
الدین حسین منظور نظر نگشت و خیال یورش خراسان بخاطر عاطر آنحضرت
گذشت و در اوایل شعبان از راه بیابان بجانب طبس متوجه ایلغار نمود
چنان بسرعت نهضت نمود که مرکب سبک عنان صبا گرد راه هم او
نمیرسید و شهسوار گردان رکاب آفتاب از همراهی اشهب او عاجز میگردید

ازان تیزرو خیل آتش شتاب ** در آموخت رفتار تیر آفتاب ** و در آن زمان

تردی بابا از قبیل امیر محمد ولی بیک حاکم طبس بود چون از توجه سپاه ظفر

پناه آگهی یافت بجانب قلعه شتافت غازیان از گرد راه در شهر

طبس تاخته و هر کرا یافتند بعالم دیگر روانه ساختند قریب هفت هزار

کس از مردم طبس کشته شدند بواسطه انگشت آتش غضب نواب جهانبانی

منقضی شده عنان عزیمت بصوب یزد منعطف ساخت و باصفهان

نزول اجلال نمود چنانکه مذکور شد و بواسطه عبور لشکر نصرت شعار بآن دیار

جوع شیوع یافت و دود دل گرسنگان از گرانی بار در گذشت بنابرآن

خاقان اسکندر نشان امیر غیاث الدین محمد را طلب کرده فرمود که

درین زمستان غله فراوان بعسکر نصرت نشان بفروشد مشار الیه

قسم یاد کرد که چندان غله در انبار موجود نیست که متعلقان را کافی باشد

بنابران خاقان اسکندر نشان بقتل او فرمان داد و غازیان وی را

از پا در آوردند هم در آن روز بعضی از مردمان بدخواه بعرض خاقان

عالیجاه رسانیدند که شاه تقی الدین محمد   مراسلات داشته بود و او را

نیز بقتل آوردند **گفتار در قضایایی که در ماوراء النهر واقع شده** درین

سال محمود سلطان بفرموده برادر خود شیبک خان متوجه قندز گشت

امیر خسرو شاه عبد الرحمن بیک را با فوجی از سپاه برای زبان گیری

باستقبال فرستاد و ایشان در حدود سالی سرای از آب عبور کردند

در آن حوالی بمحمود سلطان رسیدند دست بآلات کارزار بردند

در اثنای قتال تیری بر کتف عبد الرحمن بیک خورده روی بسوی انهزام

آورد و چون گریختگان بشهر آمدند خوف بسیار بر امیر خسرو شاه راه

یافته قندز را انداخته متوجه کوهستان شد و مولانا محمد ترکستانی خواطر

صغار و کبار را بجانب شیبک خان مایل گردانید و هرچند امیر ذو النون

که در آن اوان در آن حوالی بود کس فرستاده پیغام نمود که صلاح درین

نیست که من همین روز باتفاق سپاه دشمن سوز بشهر در آیم و دفع

ازبکان نمایم مولانا این سخن را قبول نکرده بنابرآن امیر ذو النون با دلی

پر خون با اردوی میرزا بدیع آمد و حال قندزیان را عرض نمود بعد از مراجعت

امیر ذو النون محمود سلطان با سپاه فراوان بقندز آمد و آن بلده را متصرف

گشت **ذکر فتح بابر پادشاه بلده کابل** چون نوبت ثانی شیبک خان بسمرقند

استیلا یافت بابر پادشاه بطرف اندجان شتافت بتدریج تمام ملک

ترکستان و اندجان بتصرف شیبک خان در آمده محمد بابر پادشاه با خیل

سپاه راه کابل پیش گرفته در ظاهر شهر نزول نمود محمد مقیم بن امیر ذو النون

ارغون در بلده متحصن شده مردمان بملازمت پادشاه مایل شدند
محمد مقیم مضطر گشته بعد از عهد و پیمان از کابل بیرون خرامید و بشرف
بساطبوسی دریافته روانه قندهار شد و پادشاه کابل را بتصرف
درآورده بترفیه حال رعایا اشتغال نمود و هم درین سال بدیع الزمان
میرزا باتفاق امیر خسروشاه و امیر ذوالنون متوجه هرات شدند
و در باغ جهان آرای اجتماع سعدین و مقارنه نیرین دست داده
بعد از چند روز سلطان حسین میرزا بدیع الزمان میرزا را رخصت
داده بجانب مرغاب توجه نمود **وقایع متنوعه** درین سال
کارکیا سلطان حسین از برادرش کارکیا میرزا علی که پادشاه
گیلان بود یاغی شده و کارکیا فریدون که رکن السلطنه کارکیا میرزا
علی بود در موضع شنراند در حدود دیلمان بقتل آورد و کارکیا
میرزا علی سلطنت را بسلطان حسین گذاشته خود بعبادت مشغول
گردید و هم درین سال ایلچی سلطان بایزید بن سلطان محمد پادشاه
روم برای تهنیت فتح عراق و فارس بدرگاه خاقان گیتی پناه
آمده تحفات لایق و پیشکشهای موافق بموقف عرض رسانید
و آنحضرت نسبت بسلطان بایزید اظهار محبت نموده ایلچی را بخلعات

در رعایات

در رعایات سرافراز نموده روانه گردانید **متوفیات** محمد کره در
زمان سلاطین آق قویونلو داروغه ابرقوه بود و در آنزمان که خاقان
اسکندرشان متوجه شیراز بود تحف و هدایا بدرگاه عالم‌پناه فرستاد
و نواب همایون حکومت ابرقوه بوی عنایت فرمود آخر مخالفت
کرده بطریقی که گذشت در اصفهان محروق شد مولانا حسین واعظ
درین سال بعالم آخرت منزل ساخت و در علم نجوم و انشا سرآمد
زمان خود بود و از سایر علوم نیز بهره داشت و از مصنفاتش جواهر التفسیر
روضة الشهدا انوار سهیلی اخلاق محسنی مصابیح القلوب اختیارات
مخزن اللآلی الوند بیک بن یوسف بیک بن حسن پادشاه بعد از
شکست مدتی سرگردان بود میگشت تا آنکه ببغداد رفته از آنجا بدیاربکر
افتاد و در آنجا قاسم بیک بن جهانگیر بیک برادر حسن پادشاه در حدود
ماردین جنگ کرده غالب آمده بسلطنت نشست و بعد از چند
روز وفات یافت **گفتار در وقایع سنه احدی عشر و تسعمائه** درین سال
خاقان اسکندرشان در طارم قشلاق نموده بعضی امرا از راه خلخال
بر سر امیر حسام الدین پادشاه رشت فرستاد و خود بنفس نفیس [illegible]

باعث گر از قطرات امطار افزون از راه طارم در رشت نزول جلال
فرموده امیر حسام الدین تحف فراوان بدرگاه ملایک آشیان فرستاده
شیخ نجم رشتی که از مقربان درگاه بود شفیع مردم رشت شده گناه
ایشان از او درخواست کرده التماس او درجه قبول یافت و از جرایم او
در گذشته معاودت فرمودند **گفتار در قضایای که در یک**
خراسان واقع شد درین سال شیبک خان فوجی از لشکر برق آثار از
بتاخت میمنه و فاریاب فرستاده و ایشان دران ولایت نهب و غارت
برداختند محمد قاسم میرزا که نسبتش از جانب مادری بمیرزا بایسنغر
میپوست بشرف ملازمت سلطان حسین میرزا مشرف شده بود و اتفاق
امیر شیرم جلایر و امیر بابا جان ولد خواجه جلال الدین میرکی که در اندخود
اقامت داشتند متوجه دفع ازبک شدند و بین الجانبین جدال و قتال
دست داد و ازبکان ظفر یافته و آن سه امیر بقتل آمده چون این خبر
بهراة رسید سلطان حسین میرزا اصلاح قشلاق باغ جهان آرای نموده
و بباغ شهر در آمده رحل اقامت انداخت و خواجه شمس الدین محمد
منشی را نزد میرزا بدیع الزمان فرستاد که وی را بهراة آورد و بدیع الزمان میرزا
عازم شهر شده در منزل امیر علیشیر نزول فرمود و در بهار سلطان حسین میرزا

بادوازده

با دوازده هزار کس جرار از باغ شهر بعزم یورش ماوراء النهر نهضت فرمود
و بدیع الزمان میرزا را استقلالی گردانید و بعد از وصول بمنزل بابا الهی
ضعف پادشاه بمرتبه رسید که کار از ادوار و شب گیر در گذشت و کس
نزد بدیع الزمان فرستاد که جریده بخدمت شتابد میرزا بدیع الزمان در
زمان با سیصد نفر از ملازمان بخدمت پدر رسیده سلطان را بغایت
ضعیف دیده غمگین گردید **وقایع متنوعه** هم درین سال خاقان اسکندر نشان
حکم کرد که هر که با مخالفان بجنگ سلطان حیدر رفته باشد بقتل آورند و بر شمس
اثر ابدال بیک دده که قورچی باشی بود رجوع فرمود و بدین سبب
بسیار کس بقتل آمدند **متوفیات** درین سال سلطان حسین میرزا ابن میرزا
منصور بن میرزا بایقرا ابن میرزا عمر بن شیخ صاحب قران امیر تیمور گورکان
در روز دوشنبه یازدهم ذی حجه در موضع بابا الهی وفات یافت پادشاه
عالم و عاقل و کریم و رعیت پرور بود و علما را تعظیم و اعزاز بغایت نمودی
از جمله ایشان مدرسه در هراة ساخته که در عالم مثل آن نیست مواری
ده هزار طالب علم در زمان سلطنت او موظف بودند در هراة
و مجلس او اکثر اوقات بحث علم و ذکر شعر میگذشت و عمارات
عالی را بانی شده باتمام رسانید و از جمله مستحدثاتش باغ مراد است

که ارم از و نمونه ایست و امرا او نیز در هرات عمارات عالی ساختند
و در ایام سلطنت قرب به بیست سال مفلوج بوده که قدرت
بر رفتار و سواری نداشت همیشه او را جهار کس بر تخت روان
گذاشته بهر جا که اراده میکرده می برده اند از کنار آب امویه تا
دامغان در تحت تصرف او بود مدت عمرش هفتاد و کمیال ایام
سلطنتش سی و نه سال اولاد ذکورش جهارده نفر فرخ حسین میرزا
شاه غریب میرزا حیدر محمد میرزا محمد معصوم میرزا ابراهیم حسین میرزا
محمد حسین میرزا ابو تراب میرزا و این جماعت در حین حیات پدر
فوت شده اند و جمعی که بعد از فوت سلطان حسین میرزا بوده اند
بدیع الزمان میرزا مظفر حسین میرزا کپک میرزا ابن حسین میرزا
ابو المحسن میرزا محمد قاسم میرزا فریدون حسین میرزا و اولاد
اناثش یازده نفر بعد از فوت آنحضرت امرا و ارکان دولت صلاح
چنان دیدند که بدیع الزمان میرزا را استقلالا پادشاه کردانند بعضی
گفتند که در سکه و خطبه اسم مظفر حسین میرزا نیز داخل باشند تا صورت
مخالفت روی نماید درین باب قال و قیل بسیار شد طویل انجامید
خدیجه بیکی اغا که والده مظفر حسین میرزا بود اعتبار تمام داشت بنا بر آن

بنا بر

جانب شرکت ترجیح یافت در روز جمعه در مسجد جامع هرات خطبه
نام هر دو شاهزاده خواندند و در یک تنگه اسامی ایشانرا نقش
کردند و ملوکات و محترفات بلده را تقسیم کردند و در کل مملکت
هر چه که بود بالمناصفه قرار دادند چون این خبر بشاهزادگان دیگر
رسید گفتند که اگر بدیع الزمان میرزا استقلالا متصدی سلطنت میگشت
همگی مطیع و منقاد می بودیم اما چون مظفر حسین میرزا شریک شده
ما را متابعت هیچ یک ضروری نیست پس هر یک در ملکی
که متصرف بودند خطبه بنام خود خواندند

و عابد بود اکثر اوقاتش بتلاوت قران و طاعت
و عبادت میگذشت درین سال مردم لاهیجان اتفاق کرده
در موضع رانکو ویرا بقتل آوردند مدت حیاتش شصت و چهار
سال ایام سلطنتش بیست و هشت سال مملکتش گیلان بیه پیش
و هم درین روز برادر او که سلطان حسن بود نیز در رانکو مقتول
شد چون این خبر بولدش کارکیا سلطان احمد که در اردوی همایون
بود رسید خاقان اسکندرشان ویرا با جمعی غازیان بگیلان فرستاد
چون کارکیا سلطان احمد بجهه و در رانکو رسید امرایی که پدر و عمش را

بقتل آورده بودند استقبال او کرده در حالتی که منهزم شدند که ویرا
پابوس نمایند همه را بقتل رسانید و سلطنت بدو قرار گرفت

گفتار در وقایع سنه اثنی عشر و تسعمائه

در این سال خاقان اسکندر
در خوی قشلاق نموده امرای عظام برسر کرد سارم فرستادند چون
سپاه ظفر پناه بحوالی الکاء انکوده کرماه رسیدند اکراد پناه
بر قلل جبال آسمان مثال بردند غازیان مملکت ایشانرا غارت
نموده جمعی کثیر را از آن گروه بی ایمان به تیغ بیدریغ گذرانیدند
در این اثنا خبر رسید که سارم مستعد قتال شده بدامن کوه رسیده است
عساکر ظفر شعار متوجه دفع آن نابکار شدند اکراد تقدم مقاتله
پیش آمده محاربه در غایت صعوبت دست داد و از هر طرف
جمعی کثیر بر خاک هلاک افتاد و از امرای نامدار عبدی بیک شاملو و سارو علی
مهردار تکلو کشته شدند بیرام بیک قرامانلو و خلفا بیک باردوی
همایون مراجعت کردند

لشکر کشیدن بدیع الزمان میرزا و بابر پادشاه بر سر شیبک خان

در این سال شیبک خان ایل امانرا
بتاخت ولایت خراسان فرستاد و ایشان از آب آمویه عبور
کرده تا کنار مرغاب تاراج کردند فوجی از الجماعت از مرو در

گذشته

گذشته تا بادغیس را نیز غارت نمودند در آن زمان امیر ذوالنون ارغون
امیر سلطان بایزید برلاس را با خود برده بجانب ایشان ایلغار
نمود سپاه ازبک از توجه عساکر نصرت نیرنگ اطلاع یافته بجانب
دشت زرد و کر گریختند امیر ذوالنون خود را بدیشان رسانید
قریب صد نفر از ازبک را بقتل آورده و هفتاد نفر دیگر را اسیر کرده
مراجعت نمود در آن اثنا مولانا خطایی از نزد شیبک خان برسالت
بهراة آمده بعرض شاهزاده رسانید که شیبک خان میگوید که تو
آبا و اجداد شما در وقوع حوادث پناه بدودمان عالیشان ما
می آورده اند مناسب آنست که شما نیز سنت آبا و اجداد خود اقتدا
نموده ابواب مخالفت مسدود سازید تا عرصه مملکت آبادان
ماند بدیع الزمان میرزا میدانست که غرض کلی شیبک خان در فرستادن
مولانا خطایی آنست که بر حالات خراسان اطلاع یابد مولانا را
مقید گردانیده قاصدان باطراف خراسان فرستاده باجتماع شاهزادها
فرمان دادند در این اثنا محمد بابر پادشاه با خیل و سپاه متوجه هراة
شد که باتفاق شاهزاده با شیبک خان مقابله کنند بدیع الزمان میرزا
و مظفر حسین میرزا باستقبال شتافته بشهر در آمدند و سیصد تومان

لیکی با انواع تبرکات پیشکش نمودند در خلال این احوال ایلچیان
از جانب امیر سلطان قلنجاق که والی بلخ بود رسیده معروض داشتند
که شیبک خان بلده بلخ را محاصره کرده در شهر ذخیره نمانده است
حضرت بادشاه و جهانگیر میرزا برادر او و محمد قاسم میرزا در
اوایل پاییز از هراة متوجه بلخ شدند ابوالمحسن میرزا و ابن حسین میرزا
و میر سلطان علی ارغون متعاقب و متواتر باردوی همایون پیوستند
و کپک میرزا با برادران موافقت نکرد و بخیال محال استقلال در مقر
خود یعنی مشهد مقدس رضویه بیکس را بند و تقرب سا و از نتیجه فتور
تمام بعزیمت بدیع الزمان میرزا اراده یافت امیر ذوالنون بعرض
رسانید که این اجتماع که حالا الوس جغتای را اتفاق افتاده مشکل که
دیگر میسر گردد و فرصت غنیمت دانسته بدفع ازبکان باید شتافت
امیر محمد برندق برلاس فرمود که هرگاه ما متوجه بلخ شویم کپک میرزا
بهراة خواهد آمد اکثر امرا که متعلقان در شهر دارند از ما فرار کرده
نزد او خواهند رفت علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد صلاح
دولت در آنست که بهراة مراجعت کنیم و این زمستان دفع دشمن
خانگی کرده در اوایل بهار بدفع ازبکان شتابیم در آن اثنا خبر رسید

که شیبک خان

که شیبک خان بلخ گرفته بجانب سمرقند روانه گردید و بنابر آن شکست و تفرقه
در شیشه خانه لشکر جغتای افتاد و بابر پادشاه متوجه کابل شده بدیع الزمان میرزا
عازم قشلاق هراة گردید **گفتار در وقایع سنه ثلث عشر و تسعمائه و توجه**
خاقان اسکندرنشان بر سر علاء الدوله ذوالقدر و گریختن آن یاغی بیهنر
درین سال خبر آمد که یاغی دولت سلطانی و طاغی مردود سبحانی علاء الدوله
ذوالقدر از گردش قضا و قدر از جاده متابعت و شاهراه تبعیت
انحراف ورزیده راه عصیان پیموده و در طغیان گشوده با سلطان مراد
وصلت کرده داعیه آن دارد که بممالک محروسه تعرض رساند چون
خبر مذکور محقق شد آنحضرت باحضار عساکر منصوره فرمان داد تا در اندک
زمانی جمع نامعدود در اردوی ظفر ورود مجتمع گشتند در اوایل
تابستان علم عزیمت بجانب البستان برافراخت و منازل و مراحل
پیموده از حوالی قیصریه که الکاء سلطان بایزید پادشاه روم بود
عبور نموده اصلا از عساکر نصرت مآثر تعرضی به سکان آن ولایت
نرسید چون علاء الدوله دانست که تاب مقاومت ندارد از البستان
فرار نموده متوجه کوه درنا گشته و آن کوهیست در غایت رفعت که قله
سر او بر اوج فلک میساید و گرد زمین از فراز او کمتر از زمین مینماید

✽ پلنگش ز خون شفق خورده شام ✽ نهد اتش ز جدی فلک دیده کام ✽
فلک سبزه رسته بر اتشش ✽ شفق دشتی از لاله در دامنش ✽ کسی را
که افتد در انجا گذار ✽ بود بالشش از خار عقرب کنار ✽ خاقان اسکندرشان
در البستان نزول اجلال نموده لالابیک را با فوجی از غازیان کبار را
جهان روانه گردانید تا معبری که لالابیک گذار کرده در ان حوالی اردو
نموده اکثر غازیان را بطلب جو و کاه متفرق گردانید و در ان اثنا قیلان
ولد علاءالدوله ذوالقدر با جمعی از دلیران جوشن ور نمایان گردیدند
لالابیک با مردم اندک سر راه بر ایشان گرفته تلاقی الطرفین واقع
شده اتش قتال مشتعل گشته ذوالقدران از کثرت ولاوران بر
غازیان غالب امده لالابیک را از اسب انداختند و در ان اثنا
خلیل اقا از سر جان گذشته عنان برتافته اسب خود را بجنیبک
لا کشید لالابیک را سوار کرده خود را بر اب زده بمشقت بسیار از ان
دریای ذخار خود را بساحل نجات رسانید ذوالقدران خلیل اقا را
با صد نفر از غازیان بقتل اورده مراجعت نمودند و در حوالی البستان
امیربیک بن گلابی بیک بن امیربیک موصلو که از جانب سلاطین
اق قوینلو که سالها والی دیاربکر بود با اقوام و اتباع متوجه درگاه

جلال

خاقان اسکندرشان گردیده انحضرت بنظر عاطفت در وی نگریسته منصب
مهرداری برای وی تفویض فرمود چون علاءالدوله با خاقان اسکندرشان
مقابله کرده معاودت نمود انحضرت وی را الدوانه لقب نهاد و غازیان
عظام الکاء مخالفان را سوخته متوجه خوی گردیدند در اثناء راه بذروه عرض
خاقان عالیجاه رسانیدند که درین حوالی قلعه ایست خربرت نام و جمعی
از ذوالقدران مفسد و مفسدان متمرد در ان ساکن اند که بحمایت حصار
و ذخیره بسیار اعتماد بر بروج خلاف تمکن گشته بر اینده و رونده مضرت
میرسانند امر عالی صادر گردید که ان قلعه را مرکزوار در میان گرفته عساکر
نصرت شعار یورش نمایند اهل قلعه تسلط غازیان عظام را مشاهده
نموده ترک مخالفت کرده و روی اطاعت بر زمین نهاده بخدمت
خاقان اسکندرشان شتافتند انحضرت اشرار ان طبقه را بقتل اورده
اخیار ایشان را رعایت نموده حکومت دیاربکر را بخان محمد استاجلو
عنایت نموده روانه انصوب گردانید عجب است از صاحب تاریخ
حبیب السیر که با انکه در ان زمان بوده میانه خاقان ظفر اثر و علاءالدوله
ذوالقدر سه روزه جنگ نوشته حال انکه مقابله تیر واقع نشده چنانکه گذشت

گفتار در محاربه نمودن خان محمد استاجلو با بهار و قیلان ذوالقدر

چون خانمحمد از اردوی همایون جدا شده متوجه قراحمید گردید دران اوان
قاسم بیک برادر امیربیک موصلو که حاکم انجا بود اظهار مخالفت کرده
شهر را تسلیم ننمود بنابران غازیان دلاور و دلاوران جلادت گستر
در صحرا قشلاق نمودند اکراد و یارپکلو بنزاع درآمده چهار طرف اردو را
می‌تاختند و هر کرا می‌دیدند بعالم دیگر روان می‌ساختند و خوردنی اردوی
بنقصان نهاده چنانچه اصلا یافت نمیشد چون خانمحمد از ضیق معاش غازیان
مؤید مطلع گردید متوجه قیول کردان شده و چون کردان جایهای سخت
داشتند و ایشانرا بدست آوردن مشکل بود بنابر کلمه
ثبت بر ایشان کرده فرار نموده کردان غازیان از تعاقب نموده چون
بهمواری رسیدند محمدخان چون برق جهانسوز خود را بر ایشان زده
جمعی کثیر را از اکراد مقتول و مجروح گردانیده اکراد نیز دست تیغ و
برده چندین کس را از جیش قیامت اثر از پای درآوردند اخر الامر
نسایم فتح و ظفر مشام خانمحمد را معطر گردانید اکراد روی ادبار بوادی
فرار آورده غازیان ایشانرا تعاقب نموده قریب هفت هزار کس
بقتل آوردند از منزل ایشان اموات و اقوات فراوان بدست غازیان
افتاد و بعد از نهب و غارت عنان مراجعت بصوب اردوی خود گردانیدند

درین اثنا

درین اثنا خبر رسید که قاسم بیک حاکم حمید کس نزد علاء الدوله ذوالقدر
فرستاده و استدعای لشکر کرده تا شهر را تسلیم وی نماید علاء الدوله قاسم
سارو قیلان و اردوانه بیک که از جمله فرزندان او بودند با ده هزار
سوار جرار ستیزه گذار ارسال نمود چون ایشان بحوالی اردوی ظفر
نشان فرود آمدند محمدخان از قرب مخالفان در بحر اندیشه افتاده با سران
لشکر نصرت اثر مشورت بجای آورده خاطر اکابر و اصاغر بران قرار گرفت
که با دلاوران ابطال رجال نیران جنگ و جدال را برافروزند و خرمن حیات
دشمنان از اشتعال سنان جانستان بسوزند زیرا که خیمه اندک شاید
شکست تصور کردند که مردم اندک خواهند بود و علی الصباح که آفتاب
نورانی علم برافراخت و لشکر نجوم را منهزم ساخت نظم سحرگاه کین
مصقل آب زنگ • ز آیینه صبح بزدود زنگ • بنور آفتاب کواکب سپاه
چو صورت در آیینه صبحگاه • محمدخان استاجلو پای در رکاب آورده با دو هزار
کس عازم ذوالقدر را استقبال نمود برادر خود قراپیک با هشتصد سوار
چرخچی کرده خود با هزار و دویست سوار در قلب جای گرفت از انجانب
سارو قیلان و اردوانه بیک با ده هزار سوار ذوالقدر بمیدان نبرد
خرامیدند و بترتیب لشکر مشغول گردیدند سارو قیلان جمع اتباع خود را

در قلب جمع کرده یکبار بر سپاه استاجلو تاختند قراییک را با جمع جرجیان
از پشت زین بروی زمین انداختند و دلیران جرجی با آنکه از اسب افتاده
بودند از زمین برخاسته شمشیر بر سینه های اسب ذوالقدران زدند
درین اثنا محمد خان با دلاوران از قلب عنان سبک رکاب را گران
ساخته نیزهای آتش کردار بر گوش تکاوران باد رفتار نهاده نعره
و خروش الله الله بمهر و ماه رسانیده خود را بر ذوالقدران زدند
و اسبهای ایشان بر یکدیگر خورده چون زمین یخ گرفته بود اکثر لشکر
ذوالقدر بر زمین افتادند چنانچه دره بود در آنجا مملو از مرد و اسب
گردید ساروقیلان با سیصد نفر از ذوالقدر از اسب افتاده بود
و جنگ میکرد خان محمد وی را شناخته حکم کرد که لشکر او را گرفته
بنظر وی آورند اردوانه بیک نیز دستگیر گشته در جنگ بمقصد
کس نامی و یمی امیر که صاحب علم بود از مردم ذوالقدر بقتل
آمدند چون ساروقیلان نزد محمد خان رسید دست در دامن
وی زده التماس نمود که مرا زنده بدرگاه خاقان اسکندرشان
روان کنید وی قبول کرده آخر بتحریک بعضی مردم باردوانه بیک
او را بقتل آورده رؤس ایشان را بدرگاه اعلی روان گردانید قاصد

در جنگ

در قشلاق خوی باردوی همایون رسیده کیفیت حال را بعرض نواب
کامیاب رسانید غریق انعام و احسان بجانب دیار بکر مراجعت
کرده غایت غایت شاهی را ملاحظه نموده بود معروض گردانید
بعد از آن خان محمد فتح قلعه حمید را پیش نهاد همت ساخت و امیر
قاتمیس روزی چند شرایط حصارداری بجای آورده عاقبت
کلانتر شهر احمد چلبی بدلالت بخت فیروز از امیر قاتمیس روگردان
شده از برجی غازیان را بالا کشیده امیر قاتمیس دستگیر گشته
بعقوبت تمام مقتول گردید خان محمد در حمید تمکن گردید و صیت
حشمت و شوکت آن امیر صاحب حشمت از ایوان کیوان در گذشت
علاء الدوله ذوالقدر را بعد از شنیدن این خبر محنت اثر قطرات
خون از پرویزن چشم بر صفحه رخسارش دویدن گرفت و مردمک
چشم او در موج خون دیده شناور شد و سموم یاس و مهابت سیاهی
بر صحن سینه و دماغش آسیب رسانید و مغز در استخوان او و زر
در بوته و نقره در گاه بگداخت و خون در عروقش بسان شیره
بر آتش بجوش آمد

گفتار در محاربه کردن شیبک ازبک با بدیع الزمان میرزا

شیبک خان از آن زمان که بر سریر سلطنت ماوراءالنهر استقرار یافت

وبابر پادشاه بجانب کابل شتافت چنانچه در تدبیر تسخیر ملک خراسان
بود وبا وجود سلطان حسین میرزا العزیمت از حیز قدرت بفعل می
آمد تا درین وقت که واقعهٔ ناگزیر سلطان حسین میرزا واقع شد
شیبک خان بطمع خراسان با لشکری چون ادوار فلک بیحساب
و چون حوادث کاینات بحد و غایت از معبر کرکی عبور نموده حمزه
سلطان و مهدی سلطان با لشکرهای حیلان و ختلان و قندز
و بقلان را جمع آورده باردوی خان ملحق شدند شیبک خان در
حوالی اندخود نزول نمود امیر شاه منصور که از قبل بدیع الزمان میرزا
حاکم آن ولایت بود اندخود را بوی سپرده آنگاه شیبک خان
با سپاه زیاده از قطرات باران بطرف اردوی شاهزادگان
ایلغار نمود تا آن غایت تردد ایشان خبر عبور خان از آب آمویه
بصحت نه پیوسته بود و پس از وصول شیبک خان بنواحی بادغیس
سلطان خراسان مضطرب گشتند امیر ذو النون صلاح در جنگ
صحرا دیده امیر محمد برندق مصلحت در تحصن هراة دیده و قبل از آنکه حاکم
بر یکی ازین دو صورت قرار دهند صباح پنجشنبه هفتم محرم سنه مذکور
تا از رفتن و وصول محمد خان شیبانی با سپاهی افزون از جوانب

ازسایر

سلطان
ایشانی گشت منقلای آنسپاه تیمور ولد شیبک خان و عبید خان بن محمود
برادر زادهٔ شیبک خان برانغار و جوانغار آراسته بمیدان
قتال رسیدند بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا به تعبیهٔ سپاه
پرداخته بمیدان جدال شتافتند و مردان مرد و دلیران معرکه نبرد
بلدیگر مخلوط شده داد بردلی و پهلوانی دادند و خان آتش نشان
پالوان کیوان رسید نظم نشانهای خونریز در کار شد ز رخسار
شان دشت گلزار شد در آن روز شیر بیشهٔ شجاعت و نهنگ
دریای جلادت امیر ذو النون با لشکر ارغون از روی قهر بر
خیل ماوراء النهر حمله کرده جمعی را مجروح و مقروح گردانید چون
سپاه سمرقند افزون از چون و چند بود لحظه به لحظه مددی می افزود
نظم سپاه خراسان زیان آمدند ز میدان مردی برون آمدند
از وادی عزیمت بصوب هزیمت شتافتند امیر ذو النون با جمعی
از دلیران کشته گشت امیر شیخعلی بغالی با جمعی از شقیقان چغتای
اسیر شدند سپاه ازبک تا تعوز رباط کرنخته کان را تعاقب
نمودند سید عبد الله میرزا در مشهد مقدسه به کپک میرزا ابن
و عبد الباقی میرزا و امیر محمد نور و ندق برلاس در حدود سبزوار

بر ابن حسین میرزا ملحق شدند بدیع الزمان میرزا بطرف قندهار فرار
نمود و مظفر حسین میرزا بطرف استراباد شتافت شیبک خان بجانب
متوجه هراة گردیده اکابر شهر مثل امیر جمال الدین محدث و امیر غیاث
محمد بن امیر یوسف و شیخ الاسلام هراتی باستقبال شتافتند و در که
دستان نجان ملاقات نمود و متوجه شهر شدند سیاه ولان پیش
می آمدند و میگفتند که گوئید که الله محمد و علی یارت باد بگوئید که الله
محمد و چار یار یارت باد و منغه گر پیش خان میرفت و این
رباعی میخواند شعر هر روز یکی ز دور در آید که منم ؛ خود را بجهانیان
نماید که منم ؛ چون کار جهان بر او قراری گیرد ؛ ناگاه اجل ز در درآید
که منم ؛ خان فرمود تا آن زن را ایذا کرده دف او پاره کردند
بعد از آن خان بشهر در آمده در مسجد جامع نماز گذارد و حکم
کرد که در خطبه اسم او را امام زمان و خلیفة الرحمن بر زبان رانند
چون این خبر شکست به کپک میرزا و ابو المحسن میرزا رسید بجمع آوری
لشکر و استمالت بهادران صفدر مشغول گشته شیبک خان تیمور
سلطان و عبید خان را با جنود جنگجو و سپاه تند خو روانه مشهد مقدسه
گردانید کپک میرزا و ابو المحسن میرزا چون خبر آمدن اعدا را شنودند

امرا را

امرا را طلب کرده قرعه مشاورت در میان انداختند امیر محمد بیگ
بعرض رسانید که چنان معلوم میشود که شیبک خان اکثر لشکر
خود را بدینجانب فرستاده و خود با اندک مردمی در الکه
کهدستان ایستاده صلاح دولت در آنست که ما اجی لشکری از
راه غیر جاده ایلغار نموده ناگهان بر سرش ریخته او را منهدم
گردانیم وجهی دیگر گفتند از غلبه خصم اندیشه نمائیم و باستقبال
شتافته با زبکان مقابله نمائیم کپک میرزا و ابو المحسن میرزا رای
ثانی اختیار کرده جدال عبید خان را مستعد شده در نفس مشهد توقف
نمودند در این اثنا خبر رسید که سلاطین بطرق آمده اند کپک میرزا
و ابو المحسن میرزا با لشکر از شهر بیرون آمده میمنه و میسره را آراسته
مابین مشهد و طرق رسیدند افواج هر دو لشکر مانند امواج بحر اخضر
در جنبش آمده دست بتیر و کمان و سیف و سنان بردند شعر
ز نیروی شمشیر تا رک شگاف ؛ شگاف اندر آمد ز تارک بناف ؛
سر نیزهٔ پردلان سینه سوز ؛ شده چاک شمشیر تا تیر دوز ؛ بس از
کوشش و کشش شکست در لشکر خراسان افتاد و سپاه ماوراء النهر شاه
زادها را دست گیر کرده پیش عبید خان بردند و بضرب شمشیر خونریز

هر دو را از پای در آوردند تیغ التیف این لشکر در سبزوار با ابن حسین میرزا پیوستند عبید خان و تیمور سلطان علم عزیمت بجانب سبزوار برافراختند چون ابن حسین میرزا از توجه اعدا آگاهی یافت در رباط دود در توقف نمودند بعد از تقارب فریقین و تلاقی الطرفین سپاه خراسان ازبکان را مغلوب گردانیده عبید خان را زخمی زده رایت اقتدار برافراشتند اما عبید خان پیش گریختگان گرفته گفت که ای ازبکان مگریزید مبادا که گرد عار فرار بر دامن عرض و ناموس شما نشیند و شیبک خان شما را از نظر عنایت و التفات بیندازد چون ازبکان آواز او را شنیدند همتا و تقر صلاح خود را در مراجعت دانسته کلمة العود احمد را ورد زبان ساخته بازگشتند و بر قلب ابن حسین میرزا حمله نموده از صدمات ایشان تزلزل تمام بحال لشکر جغتای راه یافت با وجود این شانزده ضرب بر عبید خان زدند درین حین نهنگ دریای پیکار بیاقو بهادر نامدار دست خود را بخون عبید خان ساخت ابن حسین میرزا بعد از آنکه بدین پیکر فتح و ظفر امیدوار شده بود دل از مال و ملک برگرفته بوادی فرار شتافت عبد الباقی میرزا و سید عبد الله میرزا بقتل آمدند امیر محمد بوروندق

اسیر کردید

اسیر گردید ابن حسین میرزا بطرف عراق و آذربایجان توجه نمود بشرف پایبوس خاقان اسکندرشان مشرف گردیده نعمات و عاطفت نواب شاهی مفتخر و مباهی شده در ظل حمایت خاقانی جای گرفت **وقایع متنوعه** در دهم ماه ربیع الاول فرنگ بر هرمز استیلا یافته سلغرشاه بن توران شاه پادشاه آنجا را بغیر از اسم چیزی نمانده مطیع و منقاد پادشاه پرتگال گردید هم درین سال شیبک خان داروغگی هرات را بجان وفا میرزا که از اولیای نامیان بود تفویض کرد و سید هادی خواجه که ابن عمه خان بود در مشهد مقدسه علم ایالت برافراشت و ولایت سبزوار تعلق به رفیق بهادر گرفت قنبر بی در مرو متمکن شد زالی بی در باخرز حاکم گردید خرنشاه سلطان خواهرزاده پادشاه به دارا بلخ رفته قنبر میرزای کوکلتاش در خدمتش روانه شد و سلطنت سمرقند بامزد تیمور سلطان شد و عبید خان در بخارا بدستور سابق ساکن گشت هم درین سال امیر سلطانعلی ارغون و امیر شجاع بیگ ولد امیر ذو النون پیشکش فراوان بدرگاه شیبک خان فرستاده اظهار بندگی و اخلاص نمودند هم درین زمستان شیبک خان

متوجه ما وراء النهر گشته اشراف و اعیان خراسان از مثل غیاث الدین محمد
و سید صدر الدین یونس و قاضی اختیار الدین حسن را همراه خود
برده رعایت تمام نمود و درین زمستان محمد قاسم میرزا ابن سلطان حسین میرزا
لشکر درهم کشیده و بجانب مشهد مقدسه آمد سید هادی خواجه تاب
مقاومت نیاورده بطرف مرو گریخت شیبک خان بعد از
اطلاع عبید خان را بدفع این حادثه نامزد نمود عبید خان از گذر چهار جو
گذشته بمشهد مقدسه آمد محمد قاسم میرزا او را دیوار بیت شهر آغاز
جنگ نموده مغلوب گردید و برادر دستگیر کرده بقتل آوردند هم
درین سال بابر پادشاه از کابل و غزنین با سپاه ظفر قرین بقندهار
آمد شجاع بیگ و محمد مقیم پادشاه را استقبال نموده جنگ کردند
و شکست یافتند و تمام مملکت قندهار و زمین داور بحوزه تصرف
بابر پادشاه در آمده خزاین امیر ذوالنون ارغون را که مدتی مدید
اندوخته بود بر امرا و سران سپاه قسمت نمود و فرمان روایی آن
مملکت را به برادر عالی گوهر خود سلطان ناصر میرزا تفویض فرموده
عنان مراجعت بجانب کابل منعطف ساخت چون شیبک خان
این خبر را استماع نمود با سپاه ظفر شعار متوجه قندهار شد خان عالی

گهرا

گهر در زمین داور نزول نمود شاه بیگ و امیر محمد مقیم با شیبک خان
بیار بملازمت شتافته بموجب فرمان خان بهمراه عبید خان بر سر
قلعه روان شدند سلطان ناصر میرزا چون از توجه اعدا خبردار
شد در قلعه متحصن گردید و ازبکان بدگرد قلعه را دایره وار در میان
گرفته و جناب خانی با عظمت و کامرانی در حوالی حصار نزول نمود
سلطان ناصر میرزا از بیم اعدا قندهار را گذاشته بکابل شتافت
و جناب شیبک خان فرستاد شیبک خان حکومت آن دیار را
باولاد امیر ذوالنون رجوع کرده روانه هراة گردید و هر یک
از اولاد امیر ذوالنون بمهم ایالت آن ولایت اشتغال نمودند

متوفیات

سارو قیلان بن علاء الدوله ذو القدر اسمش قاسم بود بواسطه
اتصاف شجاعت وی را سارو قیلان میگفتند و مکرر با لشکر روم و شام
جنگ کرده غالب آمده بود بفرمان خان محمد کشته شد چنانکه مذکور شد
مظفر حسین میرزا بن سلطان حسین میرزا چون از شیبک خان
فرار نمود باسترآباد رفته و در آنجا علم عزیمت بجانب آخرت برافراخت
امیر ذوالنون بن حسن بصری وی از قبیله ارغون بود و در زمان
سلطان ابوسعید در سلک ملازمان سلطنت آشیان می بوده و بعد از

واقعهٔ قراباغ امیر ذوالنون بهراة شتافته روزی چند در خدمت
سلطان حسین میرزا اوقات گذرانیده چنانچه طمع میداشت ترتیب
نیافته بنابران خاطر بر فرار قرار داده وقتی که سلطان حسین میرزا متوجه
دفع یادگار محمد میرزا بود از بلغز یتاخ خبوشان عنان یکران بصوب
ماوراءالنهر تافت و بسمرقند رفته از سلطان احمد میرزا عنایت یافته
دوران دیار بسر برده بعد از آن بسبب منازعتی که در میان امرا
ترخانی و ارغونی بوقوع انجامید نوبت دیگر متوجه خراسان گردید
و سلطان حسین میرزا ایالت غور و زمین داور را بوی داد و امیر ذوالنون
در سنه اربع ثمانین و ثمانمائه متوجه انصوب گردیده در مدت
سه چهار سال چند نوبت با الکاعت محاربه نموده در تمام معارک
ظفر یافته چون خبر استیلای امیر ذوالنون به سلطان حسین میرزا
رسیده حکومت قندهار و فره و ساخر را بوی داده اما چند سال
بعضی از شاهزادگان نوبت باسم حکومت بقندهار میفرستاد
آخر الامر امیر ذوالنون استقلال یافت و شال و مستون را
مسخر ساخت و حکومت قندهار را به پسر بزرگتر خود شجاع بیک
داد و داور و تکی ساخر و تولک بعبدالعلی ترخان و ریاست

غور را

غور را بامیر فخرالدین مفوض داشته خود در زمین داور ساکن
گشت و در آن دیار عمارات عالیه برافراشت و با سلطان حسین میرزا
آغاز مخالفت کرده بمیرزا بدیع الزمان پیوست و در معرکهٔ مرال
بر دست شیبک خان کشته شد وی در غایت عدالت بود و در
وظایف طاعات و عبادات رایت سعی و جهد می افراخت

**گفتار در قضایایی که در سنه اربع و عشر و تسعمائه واقع شد لشکر
کشیدن خاقان اسکندرشان ببغداد** درین سال خاقان اسکندرشان
خلیل بیاول را ببغداد فرستاده و در آن زمان والی بغداد باریک برناک
بود چون از آمدن خلعت خاقانی اطلاع یافت به استقبال شتافت
و بپوشیدن تاج و خلعت شاهی سرافراز گشته جمع مردم خود را تاج
پوشانید و بجهت استادگان پایهٔ سریر اعلی پیشکشهای پادشاهانه
مرتب گردانیده ان اجناس نفایس را بصحوب ابواسحق شیره چی
بپایهٔ سریر گردون مسیر ارسال نمود و در همدان تحف را بنظر شریف
خاقان زمان رسانیده مستحسن افتاد و ابواسحق مرخص گشته متوجه بغداد
شد خاقان اسکندرشان بعد از رفتن ابواسحق شیره چی علم عزیمت
بطرف بغداد برافراخت **شعر** شتابان چندان سیل دریا شکوه

که پنداشتی بود دریا و کوه روانشد ببغداد چندان سپاه که روی زمین
شد همه شاهراه چون بار دیگر بزناک از توجه پادشاه ظفرناک خبرها
مقرون بانواع تعب بطرف حلب گریخت شعر گریزان بد اندیش
از آوازه اش نیامد دو ده غوغا بدروازه اش آنحضرت در
پنجم جمادی الآخر در بغداد نزول نمودند فرمان قضاجریان صادر شد
که مردم بزناک را بوادی هلاک رسانند غازیان عالیجاه بسیاری
از آن سپاه را بقتل آوردند وسید محمد کمونه را که از کبار سادات
عراق عرب بود که بار دیگر او را در چاه در بند کرده بود از قید خلاص
داده تولیت نجف اشرف را با حکومت بعضی از بلاد عراق عرب
به وی شفقت فرمودند و ایالت بغداد را با توابع بخادم بیک [illegible]
ارزانی داشته او را خلیفة الخلفا ملقب فرمودند بسامع جلال رسید که
در آنحدود بیشه ایست و در آنجا شیری مسکن گرفته و انواع آزار
بمردم آن ولایت میرسد و هیچ کس را مجال مرور و عبور در آن حوالی
و حواشی نیست هر یک از شیران بیشه دلاوری و نهنگان دریای شجاعت
گستری در دفع آن سبع ضاره از خاقان شیر شکار رخصت طلب
نمودند آنحضرت قبول ننموده و خود بنفس نفیس نزدیک آن سبع رفته

بیک

یک چوب تیر آن شیر دلیر را بر خاک هلاک انداخت نظم برآمد فغان
ز آسمان و زمین که بر دست و بازوت باد آفرین بعد از آن توجه
حویزه کرده حاکم آندیار سلطان فیاض مشعشعی از توجه آنحضرت اطلاع یافته
عنان بصوب فرار تافت و آنحضرت امارت مملکت را بیکی از امرا
معدلت آئین مفوض ساخت و از آنجا متوجه دزفول گردید حاکم
آندیار با هدیه بسیار بخدمت خاقان ظفر شعار آمده منظور نظر کیمیا
اثر گردید و در آن اوان والی شوشتر نیز با تبرکات لایقه بدرگاه
عالمپناه رسیده بعواطف خسروانه اختصاص یافت مقارن آنحال
ملک رستم حاکم لرکوچک کمر عبودیت و اخلاص بر میان جان بسته
بشرف بساطبوسی رسید خاقان دوست نواز زمام ایالت خرم
آباد و لرکوچک را در کف درایتش نهاد و چون از آن مهم فارغ
شد دوران زمستان در شیراز قشلاق و در بهار متوجه آذربایجان
گشت گفتار در جنگ کردن خانمحمد استاجلو بکور شاهرخ ذوالقدر
در بهار که سلطان گل با حشمت و تجمل روی بتاخت الوس ریاحین
آورده و بزخم پیکان خار جنود شتوی را از فضای گلزار منهزم گردانید
شعر برآمد ز کوس سحابی خروش درآمد سپاه ریاحین بجوش

برخ خویش ابرو درهم کشید ⁂ بدعوی کمانهای رستم کشید ⁂ برآورد
شاخ شکوفه علم ⁂ ریاحین بیاراست خیل وحشم ⁂ ز زر الهی فرق خود
چون حباب ⁂ بداماں کشاں شنک هر سو سحاب ⁂ خانمحمد استاجلو
به ییلاق ماروین نزول نموده برادر خود قرابیک را بتاخت خزیره
فرستاد و قرابیک حسب الفرمان مراسم قتل و غارت بجای آورده
جمعی کثیر از اکراد والی امان را به تیغ تیز گذرانیده غنیمت بسیار گرفته
در ماروین بار دق خان ملحق گشته دران اثنا علاء الدوله ذوالقدر
جهة انتقام کارزار لشکر جرار و حشم بسیار جمع کرده مصحوب دو پسر
خود که کلانتر را کورشاهرخ و خورد را احمد بیک میگفتند بجهة خون
وارد دوانه بیک بحرب خانمحمد استاجلو روانساخت خان در ییلاق
مذکور این خبر ناخوش را شنیده بجمیه آمده و با سه هزار سوار جرار مهر
در میدان جلادت ثالث رستم و اسفندیار بودند در برابر لشکر
ذوالقدر صف آراستند و از انجانب کورشاهرخ و احمد بیک با
یازده هزار سوار بمیدان جدال آمدند در اثناء تسویه صفوف و قبل
از استعمال سیوف سگهای تازی و تولگه در هر دو لشکر بود در میان
صفین باهم مجادله کردند سگهای استاجلو سگهای ذوالقدر را گزیده

را طا

تا قلب لشکر ایشان رسانیدند و غازیان از مشاهده این حال که از
نوادر اتفاقات بدین پیکر فتح و ظفر امیدوار گردیدند و نخستین
لشکر ذوالقدر بانگیختن غبار جنگ و شین پرداخته نزدیک بقلب
جیش نصرت اثر رسیده متوجه و مستعد استعمال آلت بکار گشتند خانمحمد
قطب وار بپای وقار در مرکز قرار چون اساس دولت خویش استوا
گردانید و حکم کرد که عساکر ظفر فرجام مرکب مبارزت در میدان
مسابقت بجهانند و از مقر خود حرکت ننمایند چون ذوالقدران بدان
دلاوران رسیدند بموجب کلمهٔ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ از نهیب
غازیان مؤید خایف گشته جلو اسبان خود را کشیده حیران ماندند
و بعد از آن بهادران استاجلو دست تهور از آستین جلادت برون
آورده یک دفعه بر ایشان تاختند و جمعی کثیر را از مرکب انداخته
وادی زمین را از خون کشتگان بسان ساحل بدخشان ساختند نظم
بکله خود با جام گلگون شده ⁂ پی لعل کرد نکشتان خون شده ⁂ جهان سربسر
گشته دریای خون ⁂ ز موجش فلک کشتی سرنگون ⁂ چون ذوالقدران
دست برد غازیان را دیدند روی ادبار بوادی فرار آوردند سپاه
نصرت شعار ایشان اتفاق نموده بسیاری از ذوالقدران بقتل

وازمردمان معتبر که اسیر گشتند کور شاه رخ و احمد بیک ولد علاء الدوله
محمد بیک ولد عزیز اقا امراء او بیاقات پنجاه نفر و مراد بیک و اور
کمز بیک و قاتیمش بیک بود و اورکمز و قاتیمش بیک را زنده گذاشته
سه نفر دیگر را بقتل آورده سرهای ایشان را با آن دو نفر بدرگاه
خاقان اسکندر شان فرستادند دران اوان آنحضرت از قشلاق
خوی متوجه عراق عجم گشته بود و ملازم خانمحمد در همدان سرهای دشمنان را
با اسیران بدرگاه ملایک آشیان رسانیده کیفیت جنگ را معروض
گردانید خاقان اسکندر شان اورکمز بیک و قاتیمش بیک را آزاد
گردانیده ملازم ساخت و بجهت خانمحمد تاج زردوزی و کمر شمشیر مرصع
ارسال نمود و علاء الدوله ذو القدر بعد از شنیدن این خبر قطرات
اشک از فوارهٔ دیده فرو بارید و نمد سیاه پوشید و امرای وی
نیز بلاس سیاه در گردن انداختند و تعزیتی داشتند که در هیچ زمان
وقوع نیافته بود و دانست که بیش ازین طمع در مملکت و دیار دیگران کردن
آب در هاون سودن و آهن سرد کوفتن است ذکر آمدن شیبک خان
ازبک باستراباد و گریختن بدیع الزمان میرزا درین سال شیبک خان
از آمویه عبور نموده متوجه استراباد گردید و بدیع الزمان میرزا

از قرب وصول اعدا خبر یافته فرزندان خود و میرزا محمد زمان را در قلعهٔ
دامغان نزد عمش فریدون حسین میرزا گذاشته با اندوه فراوان
متوجه عراق و آذربایجان گردید شیبک خان ایالت استراباد را
بخواجه احمد قنقرات تفویض نمود و چون اشعهٔ رایات ظفر آیات خانی
در کمال حشمت و کامرانی از افق دامغان طلوع نمود محمد زمان میرزا
و سایر امرا که دران بلده بودند خاطر بر تحصن قرار دادند از آنجا که
بدر روز همان روز قلعه را دایره وار در میان گرفتند و مانند
مور و ملخ روی بشهر نهادند بعد از چند روز بزرگان اهالی
بخدمت خان فرستاده امان طلب کردند و بعد از عهد و پیمان
بپایگاه خان شتافته ملحوظ نظر عنایت و شفقت شدند میرزا
محمد زمان رخصت رفتن بجانب آذربایجان حاصل نمود و فریدون
حسین میرزا باستجازهٔ خان بطرف آب اترک و میان ترکمانان
بقیه رفت شیبک خان از ولایت بسطام تا نهایت ولایت
ترکستان بتصرف در آورد و تابستان در النگ رادکان
ییلاق میکرد و زمستان بماوراء النهر میشتافت وقایع متنوعه درین سال
خاقان اسکندر شان منصب امیر الامرایی بشیخ نجم زرگر عنایت فرمود

و مهر او را در دیوان اعلی بر بالای جمع مهرها زدند و هم درین سال بدیع الزمان
میرزا از صدمات لشکر ازبک فرار نموده بدرگاه خاقان اسکندرشان
آمد بموجب فرمان آنحضرت پیرام بیک قرامانلو میرزا را استقبال نموده
در مجلس بهشت آیین در آورد و بدیع الزمان میرزا بشرف دست بوس
نواب اعلی مشرف شده در جای مناسبی قرار گرفته بعنایت و رعایت
شاهی سرافراز گردید **متوفیات** گورشاهرخ ولد علاء الدوله ذوالقدر
دیدهای وی از دیدن اشیا عاطل بود و سبب کوری او آن بود که در سنه
اربع و تسعین و ثمانمائه بوداق بیک ذوالقدر اوغلی نزد سلطان
بایزید پادشاه روم رفته و از وی لشکر گرفته بر سر شاهرخ بیک
شبیخون آورده و او را دستگیر گردانیده جهان بینش را میل کشید
علاء الدوله ذوالقدر بنابر انتقام با سپاه روم جنگ عظیم کرده
بوداق بیک فرار نمود و بعد از آن محال اوغلی اسکندر بیک که سردار
رومیان بود دستگیر گردیده نزد پادشاه مصر سلطان قایتبای
فرستاد و از نوادر اتفاقات آنکه در میان لشکر استاجلو کوری بود
و دایم بخدا مینالید و میگفت الها کور را اسیر کور گردان و در جنگی
که مذکور گشت گورشاهرخ گرفتار آن کور گردید هم درین سال

محمد مقیم

محمد مقیم ابن امیر ذوالنون ارغون در قندهار باجل طبیعی درگذشت
گفتار در قضایایی که در سنه خمس و عشر و تسعمائه واقع شده رفتن
خاقان اسکندرشان نوبت ثانی بشیروان خاقان جهان در میان
زمستان که از شدت برد در میان زمین و آسمان قطرات
باران بسان لآلی عمان منجمد میگشت و مرغابی اگر توانستی خود را
با مرغ کبابی در یک سیخ کشیده از سر متاع جان در میگذشت
شعر مرغ آبی میکند از سوز دل خود را کباب ⁂ هر کجا همچون سمندر توی
آتش میرود ⁂ از دم باد خنک لبهای خوبان شد کبود ⁂ آه ازین سرما که
رنگ از روی آتش میرود ⁂ از جوی علم هدایت آیت بجانب شیروان
برافراخت موکب عالی بعد از طی منازل و مراحل کنار آب کر رسید
از جسری که بامر آنحضرت بسته بودند عبور نموده شیخشاه از توجه خاقان
عالیجاه اطلاع یافته در قلعه بیغرد تحصن نمود و بعد از آن اردوی گردون
شکوه بصوب باکویه در حرکت آمد کوتوال انحصار با تحف و هدایا بدرگاه
عالمپناه شتافته بانعام و خلعات خاص اختصاص یافت خاقان کامران
از باکویه بشابران رفت و والی آن ولایت چون از عظمت و شوکت
آنحضرت واقف شد اقبال شمال باستقبال شتافته غاشیه متابعت

برودش گرفته منظور نظر التفات گشت بعد از آن انحضرت علم نهضت
بجانب دربند برافراخت و انحصاریت در غایت استواری که مشهور
و بکمال متانت در افواه و السنه مذکور مرغان هوایی فضایش با نسر
طایر همراز و ماهیان خندق عمیقش با گاو زمین دمساز شعر بسکه
در نشیبش توامان : فرود آمده برجی از آسمان : سر کنگرش بر فلک اش
کرده راه : بنده داره بر فرق خورشید و ماه : نیفتد ز بس رفعت آی
پس از قرنها بر فلک سایه اش : پس لشکر منصور چون قضای مبرم در حوالی
آن قلعه محکم فرود آمدند یار احمد آقا و محمد بیک با فوجی از مردمان کاردیده
و گرم و سرد روزگار کشیده که نسر طایر از بیم تیرشان بر خطر بود
و کوه را تیغ از زخم تفنگشان بر حذر در آن قلعه ساکن بودند اعادی حصن
تیر و تفنگ کردند از انجانب نیز دلیران آهنین جنگ آهنگ جنگ
و نقابان نقب زدن دست بر آوردند بروج انحصار را بسان غربال
سوراخ سوراخ کردند یار احمد آقا و محمد بیک دانستند که مهم خالی از
اشکالی نیست لاجرم با تیغ و کفن بدرگاه خاقان صف شکن شتافته
منظر عاطفت شاهانه مفتخر و سرافراز گردیدند پس انحضرت قلاده
حکومت دربند را در گردن منصور بیک انداخت و حکم همایون شرف

نفاذ

نفاذ یافت که نعش مطهر سلطان الاولیا سلطان حیدر را که تا آن غایت
در تبرسران مدفون بود بار دیگر نقل کنند و زمره از خواص متعهدان
خدمت شده جسد شریف انحضرت را بیرون آورده بجهة نهاده
بمقبره آبا و عظامش دفن کردند با وجود امتداد زمان اعضای
روح افزایش از هم نپاشیده بود و انگاه خاقان عالمپناه عزم
انصراف جزم گردانیده از آب کر عبور نموده در دار السلطنه
تبریز نزول اجلال فرمود وقایع متنوعه درین زمستان شیبک خان
سپاه فراوان از راه بیابان تا تاخت کرمان فرستاد و از کرمان
الولایت را غارت نموده خواجه شیخ محمد کلانتر کرمان را بقتل
آوردند و بطرف خراسان معاودت نمودند و هم درین سال
شیبک خان کتابتی بخاقان اسکندرشان فرستاده و درین باب را
در انجا نوشته بود شعر ما را طمع بملک عراق خراب نیست : تا که
مدینه نگیریم حساب نیست : خاقان اسکندرشان در جواب نوشت
جواب هر کس بجان غلام شه بوتراب نیست صد مکه و مدینه بگیرد حساب نیست
و هم درین سال شیبک خان از قاسم سلطان پادشاه دشت
قبچاق شکست خورده پریشان حال بخراسان آمد بعد از آن قوم

هزاره و نکودری که در کوهستان زمین داور بودند سر تمرد کشیده کاری
از پیش نتوانست برد و هم درین سال خاقان اسکندرشان در ماه صفر
ابدال بیک دده را که صاحب الکاء قزوین بود و سوخ بلاق
درین یورت اغول کرده امارت الکاء او را بزینل خان شاملو داده منصب
صدارت را که امر عظیم بود بلا مشارکت بامیر سید شریف شیرازی
که از دخترزاده‌های امیر سید شریف علامه بود تفویض فرمودند و در
تبریز حسن بیک لله را که امیر الامرا بود عزل فرموده منصب او را بچه بیک
سفره‌چی استاجلو ارزانی داشته ملقب بچایان سلطان گردید و هم درین
سال قاضی محمد کاشی که در دیوان عالی منصب صدارت را با امارت
جمع کرده خونهای ناحق ریخته و بانواع فسوق اقدام نموده بود و حکومت
یزد و کاشان و خیلی از محال عراق عجم بدو مرجوع بود و در آن اوقات
حکومت شیراز نیز بدو تعلق گرفته بود بفرمان خاقان اسکندرشان
او را بقتل آوردند **متوفیات** فریدون حسین میرزا ابن سلطان حسین میرزا
چون شنید که شیبک خان بر سر قاسم سلطان رفته از میان ترکمان
بقیه بیرون آمده قلعه کلات را بدست آورد و حاکم مرو قنبر بیک با فوجی
از جنود ازبک بر سر کلات رفته فریدون حسین میرزا را بدست آورده

بقتل رسانید نجم الدین مسعود که وکیل خاقان اسکندرشان بود در موضع
خخنه نواحی تبریز بمرض ذات الجنب در گذشت و جسد او را حسب الفرمان
قضا جریان به نجف اشرف نقل کردند و منصب او را بامیر یار احمد
خوزانی من اعمال اصفهان شفقت فرموده او را نجم ثانی لقب کردند
مولانا امیدی طهرانی قصیده‌ای باسم او گفته چند بیت نوشته شد **قصیده**
زهی جوهرت گوهر آسمانی ؛ تویی عقل اول تویی نجم ثانی ؛ رواق حرم را
تو رکن عراقی ؛ عراق عجم را سهیل یمانی ؛ بکو تیغ زرکار پر جوهرت را
کز آتش بود آتش فتنه فانی ؛ بود طرفه دریایی کز آب و آتش ؛ بتیغ تیسه
بروی نگار و خانی ؛ چه ایمنی ای جوهرش را که در آب و آتش کند کامرانی
گفتار در قضایایی که در سنه ثلث و عشر و تسعمائه واقع شده محاربه میان
خاقان اسکندرشان با شیبک خان ازبک از آن زمان که شیبک خان
بر ولایت خراسان استیلا یافته بود خاقان اسکندرشان پیوسته نقش
مقاتله و مقابله او را بر لوح خاطر و صفحه ضمیر منقش و مرتسم میگردانیدند اما
جهة حوادث متنوعه آن عزیمت تا غایت حیز قوت بفعل نمی‌آمد تا درین سال که در
خاطر عالی از ممر ولایات عراق و فارس و کرمان و شیروان و آذربایجان
و دیار بکر و عراق عرب و غدغه نمانده و خبر استیلاء شیبک خان

بر خراسان و بدخشان و ماوراء النهر و تاشکند و ترکستان مکرر بمسامع
همایون رسید باعث دیگر آنکه شیبک خان شیبانی خیال شهریاری و آرزوی
کامگاری در دماغش تمکن گشته بود و آیین عدل و داد که شیوهٔ سلاطین
نیکونهاد است بظلم و بیداد تبدیل یافته بود و در فتنه و فساد بر روی عجزه
و مساکین گشوده و از منهج قدیم و صراط مستقیم **ان هذا صراطی مستقیما**
فاتبعوه گکنات از مذهب حق امامیه و مسلک مستحسن فرقهٔ ناجیه
عدول نموده و عزیمت جهانگیری مصمم و نیت کشورگشایی جزم کرده
هر روز سلسلهٔ آمد و شد رالگاهات وحشت انگیز و رسل و رسایل
را بروایات کدورت آمیز تحریک مینمود و مکرر امعه و دوتای از جنود
غیر محدود و نجده و ممالک محروسه و ولایات مانوسه فرستاده دست
تطاول بی سببی به نهب و غارت و سلب عجزه و مساکین میگشود
و کتابت بی ادبانه که سوادش ثبت ارسال کرده اسمعیل و ...
بعنایت لانهایت سلطانی بشرف اختصاص یافته بداند که تدبیر امور
مملکت داری و تسخیر بلاد و تقمیع اعادی و تکثیر افاضه لطایف خیرات و ...
بقایع خیر جان فرسا از عهد ازل فیاض لم یزل بقبضهٔ و اقتدار انامل
و اختیار جد بزرگوار سعید شهید طاب الله ثراه و جعل الجنة مثواه تفویض

فرموده

فرموده و سریر عدالت و مرحمت در بارگاه رفعت و عطوفت جهان
پناهی بخطبهٔ سیاست ما قیام یافته و سکهٔ تشییر مردی در ضرابخانهٔ دیگر
و غیره زری بالقاب همایون ما موشح گشته و صدای امامت و خلافت
از هاتف غیب بما رسیده و بس دلیل معلوم میشود از قول حضرت
رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم که فرموده **الولد سر ابیه**
مقرر است که میراثی که از پدر ماند بر پسر میرسد و مستحق تر او را
و دیگری از روی اصطلاح عقلی آنکه شب ظلمانی که پیدا شد و ستارگان
که در آسمان پدید آمدند تخصیص سهیل از محلی که طلوع نمود یک نیزه تقریبا
از سر کوه بالا آمد و رنگ خود را زرد نمود و ساعتی لرزید از هیبت
طلوع نمودن آفتاب چون صبح صادق دمیدن گرفت بهمان محل که
بر آمده بود فرو میرود و همچنین ظهور ما از جانب مشرق و طلوع او از
حد مغرب از طلوع سهیل و آفتاب قیاس کند دیگر آنکه چون زیارت
کعبهٔ معظمه تشریفا و تعظیما رکنی از ارکان اسلام است و فرض بر همه
مسلمانان باید که تمامی راههایی که متعلق براه کعبهٔ معظمه است ساخته
و پرداخته نماید که عساکر نصرت ما تر داعیه نموده اند که بزیارت مشرف
شوند ساوری و پیشکش طلبیدن نمانید و سکه بالقاب همایون ما در ضرابخانه

موشح سازند و در مساجد جمعه بالقاب جهانگیری با خطبه ملقب سازند
و خود متوجه پایه سریر اعلی شود و الا اگر از حکم همایون نفذه الله تعالی
فی مشارق الارض و مغاربها عدول و انحراف و تمرد و انصراف
ورزد و فرزند ارجمند و لبند سعادتمند یانع سلطنت و جهانداری بنا
ظفر اقتداری سیاوش کاوس هوش چنانکه وارد است شعر
جوان و جوان بخت و روشن ضمیر * به دولت جوان و به تدبیر پیر * به دانش بزرگ و
بهمت بلند * ببازو دلیر و بدل هوشمند * ابو المبارز عماد الدین عبد الله
بهادرخان ابقاه الله تعالی با جماعتی از لشکریان سرحد بخارا و سمرقند و از
نکدری و غور و غرجستان بسرا و خواهم فرستاد تا اورا بقهر سیاست
مقهور سازند و اگر چنانچه مسخر نشود دیگر فرزند خلف نوجوان معصوم
سلطنت دوران حافظ بلاد امن و امان قامع الکفر و الطغیان اکه
مرکب ظفر بهر جانب که راندی از مقصود کشور و بفتح و فیروزی
مفتح گردانید شعر دولتش اندر رکاب و فتح استقبال او * هر کجا رو
می نهد چون لایک لشکرش * و در رکت دریا نهنگ از برق تیغش می جهد *
پشه ها از شیر خالی از خیوف بکرشش * ابو الفوارس تیمور بهادرخان
را اطال الله عمره با جماعتی امرا و لشکریان سرحد قندز و بقلان

وحصار

وحصار شادمان و بدخشان تا نواحی ترکستان متوجه شوند تا آن ولایات
بکف اختیار و قبضه اقتدار مسخر سازند و اگر چنانچه نعوذ بالله دیگر
باره متعذر شود رایات نصرت شعار فرصت آثار را متوجه خواهم
فرمود و اول فرزند اعز غنچه گل مراد و تسکین جان و قوت جگر دوا
اگه مشهور شد ضرب دلاوری او بهر جا هزبر بیشه هیجا شعر زضرب
سنانش فلک پشت خم * سپر کند شش دو صد شاه جم * ور آورد تیغ
چون برکشد * بهر سه کشاد ز انجم ور کشد * ابو النصر کمال الدین سونچک
محمد بهادرخان اطال الله تعالی با جماعتی امرا و مقربان تعین فرمایم و
فرزند قرة التاج شجاع الدوران تمساح جیحون الصلابه لی المیدان خره
بهادرخان در برانغار و فرزند عمدة الملک فی الافاق و تهمتن الاستحقاق
سلیم الدین مهدی بهادرخان در جوانغار با اجتماع امرا و ولاة
و عساکر دین که از اندجان و   اورام و شاهرخیه و تاشکند
و شهر سبز و ارو الطرا و سیران و ارکنج و خوارزم و جیحون
کنار و کاشغر و منقت تا نواحی قبچاق و قلاق مقرر شده که استادگی
نمایند و با مخالفان حرباً حرباً نمایند و اعیان دولت که در آنمعرکه
حاضر باشند پای وقار در زمین تهور نگاه دارند باشد بتوفیق الله تعالی

از خزانه وینصرک الله نصرا عزیزا نصرت استقبال نمایند اعلام همایون
که در چه محل مکان مقاومت خواهد بود و اسلام پناه از آن عزم و توجه
بدانجانب تصمیم یافت تواچیان بهرام صولت جهة اجتماع لشکرهای ممالک
محروسه باطراف و اقطار بلاد و امصار در حرکت آمدند سپاهی بعدد
قطرات امطار همه تیغ زن و نیزه گذار شعر یکایک تیغ زن چون رستم کین دار ⁂
سراسر صف شکن چون زلف دلدار ⁂ در اردوی همایون جمع گشته
اعلام نصرت اعلام از الکای سلطانیه بطرف ری در حرکت آمد
شعر ز جنبیدن آن سپاه گران ⁂ بجنبید گیتی کران تا کران ⁂ ز سم ستوران
هنگامه سوز ⁂ زمین پر دوابسته بر روی روز ⁂ ز خرامیدن شیرزه
بکرگاه گاو زمین شکست ⁂ از ری عنان یکران بصوب ولایت
دامغان تافت حاکم آن بلده احمد سلطان که داماد شیبک خان
بود چون از توجه عساکر ظفر شعار واقف گشت بطرف هراة گریخت
خواجه احمد قشراط که حاکم استراباد بود او نیز فرار کرده بجانب
خوارزم رفت و ارباب استراباد او نیز فرار کرده بجانب
خوارزم رفت و ارباب استراباد مثل سید رفیع و بابا نوذر و غیرهم
با پیشکش فراوان در بسطام بعز بساط بوسی مشرف گشتند و در خطه

جاجرم

جاجرم خواجه مظفر بتکچی نیز بشرف ملازمت دریافت شعر مظفر زحیح
برین نام او ⁂ همای ظفر سایه در دام او ⁂ قدم ساخت از سر بپابوس شاه ⁂
بسر قدر سود و شد بخور رشید و ماه ⁂ شه از نام فرخنده اش فال زد ⁂
که مرغ ظفر سوی او بال زد ⁂ از آنجانب شیبک خان از بوریش هزاره
با دل صد پاره بازگشته در باغ جهان آرای مقیم بود که احمد سلطان
بهراة رسیده بعرض رسانید که خاقان اسکندرنشان با سپاهی که نطاق
عدد و بیان از احصای آن تنگ آید و کمیت خوش رفتار قلم را
در میدان استیفای آن پا لنگ آید و با کمانداراانی که بزخم تیر نسر طایر
را از اوج فلک بزیر آورند و با تیغ گذارانی که بصدمت شمشیر تیز نفیر
رستخیز از جان مریخ خونریز برآورند و نیزه بازانی که بسر نیزه در شب
تیره ماهی را از قعر دریا بیرون آورند و با دلیرانی که روز مصاف را
شب زفاف پندارند و زخم رماح تیر ملیح شناسند شعر ملک مانده
دیوا من فلک تا تیره کوه آلت ⁂ نهنگ آشنا و شیر آفت پلنگ آشوب
جبل افکن ⁂ دلیرانی که از گردون نبوک مریخ سیاره ⁂ ربودندی چو گنجشکان
شکار از زمین ارزن ⁂ آهنگ رزم کرده بولایت خراسان رسید
شیبک خان با آنکه دایم زبان بلاف و گزاف گشوده میگفت

که عنقریب لشکر بجد و دو عراق و اذربایجان خواهیم کشید و بعد از تسخیر آن
مملکت متوجه حجاز خواهم شد انعقاد خوف بر وی استیلا یافت کمین
از آنکه جنود نصرت شعار بسبزوار آید و در آخر رجب در برون
که قم در طریقه محترقه بود از هراة بمرو گریخت شعر ز کلبانگ شیر افگنان
دلیر * گریزان شد از بیشه آن شیر زه شیر * سپهدار توران بیازار آن * تیغ زن
نه استاد و تا در مشهد بند * و از سهم پیکان ماهی پشت نیان ماهی بر خشکی
اضطراب میکرد و از بیم خدنگ مار رفتار خیانگار پوست افگند از
می انداخت و از ترس سپاه شیر صولت در دیده مور ربیحت
بعد از فرار اوجان وفا میرزا با مردم ماوراءالنهر از عقب خان بطرف
مرو شتافت شیبک خان خاطر تحصن قرار داده رعیت بیرون
شهر را بشهر آورده برج و باره مرو را بطریقی مستحکم گردانید که
شرح آن نوشتن و گفتن راست نیاید رسولان در باب طلب
عبید خان و تیمور سلطان بسمرقند و بخارا فرستاد و این اخبار
در نواحی طوس بخاقان اسکندر شان رسید بنفس نفیس احرام
طواف آستان ملایک آشیان امام هشتم علی بن موسی الرضا علیه السلم
وعلی ابائه واولاده بسته بقدم نیاز و اخلاص آن عتبه کعبه اختصاص مشتاق

شود درآمد

شعر درآمد بان روضه جان سرشت * قیامت ندیده شد اندر بهشت *
چو گردون آسمان قدر عالیمقام * طواف چنان کعبه را تمام * برون آمد آن شاه
ناکاسته * لب از آستان بوسی آراسته * فلک را بزیر قدم داشت
که پروانه فتح در دست داشت * سادات عظام و نقباء کرام و سایر
مجاوران آن سده سدره مقام را باضاف احسان و انعام خوشحال
و مسرور گردانید در آن اثنا قراولان لشکر فیروزی اثر که بجوانب ۲
جام رفته بودند چند نفر از اعیان خصماء دین و دولت را اسیر
و دستگیر نموده بدرگاه اقبال پناه آوردند استفسار احوال آن بد
انگار و جماعت تیره روزگار نمودند از تقریر چنان معلوم شد که
بجانب مرو فرار کرده است بنابران رایات نصرت اثر بجانب
مرو در حرکت آمد و از سرخس دانه محمد بیک افشار را با فوجی از
غازیان جرار برسم منقلای بجانب مرو روانساخت چون شیبک خان
از قرب مقدمه عساکر نصرت نشان وقوف یافت جان وفا میرزا
و قنبر بیک را که از عظماء امراء او بودند با جمعی از بهادران باستقبال
ارسال داشت در نواحی قریه طاهر آباد از بک و قزلباش بیکدیگر
رسیدند دست باستعمال آلت کارزار بردند از برق تیغ آبدار آتش

حرب دیگر را اشتعال یافت و از صاعقهٔ خنجر آتشبار سینهٔ مردان کار
مانند اخگر بیتاقت و انجمن بتیرگی از ازبکان شربت شهادت چشیدند
غازیان بواسطهٔ قوت دولت شاهی رایت تفوق بلند کردانیدند و لشکر
ازبک را بدرون مرو دوانیدند و مقارن این حال خاقان اسکندرشان
در پنجم شعبان در ظاهر مرو نزول اجلال فرمودند و از دلیران سپاه
قزلباش دیو سلطان روملو و چایان سلطان استاجلو و بادنجان
سلطان روملو و زینلخان شاملو و میرزا محمد طالش با فوجی از دلاوران
تیغ جلادت آخته بطرف دروازه تاختند و سورن انداختند از لشکر
بهرام قهر ازبک طایفهٔ از شهر بیرون آمده باشتعال آتش قتال پرداختند
و جمعی کثیر از طرفین کشتهٔ تیغ و تیر شدند و چون بواسطهٔ غروب آفتاب
جهانتاب نقاب ظلمانی پیش قوت باصرهٔ انسانی حایل گشت هر یک
از فریقین در منازل خود فرود آمده شب پاس داشتند شعر چو صبح از میان
تیغ کین برکشید * بهم اژدر شام را درکشید * امرای نامدار سوار گشته
روی بجانب لغان آوردند و از آنجانب فوجی از ازبکان در برابر آمده با
دیگر دلاوران جوشن پوش چون نهنگ بحر اخضر آغاز جوش و خروش نمودند
و بضرب شمشیر بران و نیزهٔ جانستان در خانهٔ تن پهلوانان روزنها

رکشادند

کشادند شعر چو خورشید تیغی بیکر دید آن دم در خیال * جز سنان چیزی نمیکرد از نهال
در دل گذر * تا ترک و ترک و کلاه کله را گیسوی فرق * و در میان گذاشت
قطعا زخم شمشیر و تیر * تیغ گاهی تن زدی گاهی زبان کردی دراز *
بر روی از زخم زبان کرد تمکث ز دماغ سر * چون کشتن و کوشش بحد
افراط رسید و ظلام لیل نور باصره را از رؤیت اشیا عاطل گردانید
هر یک از آن دو فرقه در منازل خود فرود آمده بشرایط پاس
پرداخته مانند نظاره کیان میدان آسمان تا وقت طلوع صبح دیده
بر هم نزدند صباح امرا مانند شیران خشمناک با فوجی کثیر از دلیران
بی باک روی بتسخیر شهر آوردند و از لشکر ازبک جمعی از پیاده و سوار
و بهادران روز پیکار یکبار از دروازه بیرون آمدند شعر ز دروازها
شورش انگیختند * سواره و پیاده فرو ریختند * برون از عدد مدبر بخت شور *
* چو ریگ بیابان و برگ درخت * دست باندافتن تیر و راندن
تیغ دراز کردند از وقت چاشت تا رایت واللیل اذا سجی برافراشت
تا آن زمان که پرچم سنجق تا که حاشیه شانه زد آتش پیکار
هنگامهٔ پیکر و زمین از کثرت و فرّ پیاده و سوار تغییر اذا زلزلت الارض
زلزالها یافت و از دلاورانی که در آن معرکه آثار شجاعت بظهور

رسانید میرزا محمد طالش بود که چون پلنگ خشمناک خلقی را بر خاک
هلاک می‌انداخت و به شمشیر دو رو کار مخالفان را یکرو می‌ساخت با بعضی
از غازیان زخم دار گردید برین قیاس هفت روز بر ظاهر مرو نایره
قتال التهاب می‌یافت و شرار قتال بر صفحات رخسار مردم اندرون
و بیرون می‌یافت **گفتار در جنگ سلطانی و بقتل آمدن محمد خان شیبانی**
چون روزی چند خاقان صاحبقران مرو را محاصره نمود و دری از فتح و ظفر
بر رویش نگشود بخاطرش گذشت که یک کوچ بر عقب نشیند تا شیبک خان
دلیر شود و از مرو بیرون آید آنگاه عود نموده دمار از روزگار او بر
آورد باین رای عمل نموده روز چهارشنبه بیست و هشتم شعبان از
ظاهر مرو در حرکت آمده در نواحی قریه محمودی که از آنجا تا شهر سه
فرسنگ است نزول نموده دیگر روز و شب در آن منزل توقف فرمود
روز دیگر امیر بیک ترکمان را با سیصد سوار بر سر پل نهر محمودی باز
داشت مقرر آنکه چون امیر بیک سپاهی بیاید از بیک را نشاید و نباید
فرار نموده بموکب همایون پیوندد و تا مخالفان دلیر شده از سیاه آبی که
در آن راه بود بگذرند چون شیبک خان از معاودت خسرو ظفر نشان
مطلع گشت پنداشت که آنحضرت عنان بگران تا حدود عراق و اد

ادبار

بار نخواهد کشید روز اول از جهت رعایت حزم از مرو بیرون نیامد
با دولتخواهان خود مشورت نمود قنبر بیک و جان وفا میرزا که ملازم
خاطر او بودند بتوقف عرض رسانیدند که امشب اگر دو سه روز
دیگر در مقام توقف نمائیم تا عبید خان و تیمور سلطان بما ملحق شوند
بعد از آن بیرون رویم چرا که کوچ کردن قزلباش از روی مکر
است نه از ضعف شیبک خان که این سخن را شنید از آنجا که
عجب و غرور بر او مستولی شده بود آغاز دشنام کرد قنبر بیک و جان
وفا میرزا خاموش شدند و مغول خانم که زن شیبک خان بود
گفت شما گرگتابات تعرض آمیز خاقان اسکندر نشان فرستاده
دیر انجنگ طلب نموده‌اید و او با سپاه مانده و رنجور از راه دور
برو آمده و شما خاک بی‌ناموسی بر سر خود پاشیده از شهر بیرون
نرفتید حالیا مصلحت دولت در آنست که رعب و هراس بخاطر
راه نداده با دل قوی بمیدان محاربه روید که صبی دیدم ولی عجب مردا
تو چه اندیشه داری ز شمشیر و تیر ❊ دو سه پاره نان دگر خورده گیر ❊
بناموس و نامت اگر سر بهاست ❊ بسرت را ز دستار معجر بهست ❊
از سخن مغول خانم عرق غیرتش در حرکت آمده صباح روز جمعه بیست:

بیار چون اوراق اشجار و قطرات امطار قدم از دروازه حصار بیرون
نهاده با وجود آنکه او را مجال جدال نبود و طاقت مقاومت محال می‌نمود
اما ناکام خود را در کام نهنگ انداخت و چون نزدیک بقریهٔ محمود
رسید امیر بیگ ترکمان با فوجی از غازیان بوادی فرار شتافت و تینیک خان
بسان برق و باد از سیلاب آب عبور کرد و چون عساکر نصرت شعار را
مستعد قتال و جدال دید متحیر گردید منقولست که چون تینیک خان بر لشکر
قزلباش افتاد از مبادرت نادم شده در حین تغیر خواجه محمود وزیر را
گفت که نزد جان دعا میرزا رفته در برابر محاربه ترغیب نمای و از زبان
من بگوی که دل قوی دار که لشکر قزلباش را منهدم می‌سازم چون خواجه
پیغام خان را بوی رسانید او با اعراض شده دشنام فحش نسبت بخان
بر زبان آورده گفت بخان بگو که این لشکر نجابت بزور رایت
و با این مردمی که ما داریم ایشان را مغلوب نتوانیم کرد و دریغ که نصایح
ما را قبول نکرده ما را و خود را بکشتن داد و عیال و اطفال ما را
اسیر قزلباش گردانید بعد از آن تصفف صفوف پرداخت شعر
ز انسوی خان قیامت شکوه ✿ بیاراست صفی چو البرز کوه ✿ بسی و
بیارش شد آراسته ✿ ز خیل هنربران نوخاسته ✿ همه پشت بر پشت

رچرا

جوشیده چو ببر ✿ ور آهن نهان گشته یکسر چو ابر ✿ جوانان و پیرانشان شاه
روی ✿ نهنگان نداراند بر روی سوی ✿ خود در قلب لشکر ایستاد و میمنه
و میسره را بقنبر بیگ و جان دعا میرزا حواله نمود و اما خاقان مظفر لوا
از رسیدن امیر بیگ بموکب اعلی از قرب وصول اعدا واقف گشته
تعبیه جنود ظفر ورود اقدام فرمود میمنه و میسره را با برادر نامدار شیخ
امیر نجم ثانی و بیرام بیگ قرامانی و چاپان سلطان استاجلو و دیو سلطان
روملو و حسین بیگ لله و ابدال بیگ دده و زینل خان شاملو و بادنجان
سلطان روملو مقرر گردانید بعد از آن از صهیل اسبان تازی و از ترنم
حارنجیان حجازی و از صدای نقاره و نفیر غلغله در فلک مینا افتاد و
شعر ور زمین افتاد از سم ستوران زلزله ✿ و ز غریو کوس گوش آسمان
کر دید کر ✿ از زمین و آسمان برخاست گرد رستخیز ✿ فتنه و آشوب محشر
آشکارا شد مگر ✿ بعد از آن بهادران دیوخوی و غازیان رزم جوی
شمشیر کین آخته و بر یکدیگر تاخته فروغ تیغ چون صاعقه ساطع نایره
بیداد می‌افروخت و سنان بسان برق لامع خرمن حیات می‌سوخت
خاقان اسکندرشان دستار از تاج باز کرده شمشیر ذوالفقار علم را
از نیام انتقام بیرون آورده بر مخالفان حمله نمود شعر تیرا در هر کجا که

نصرت زای تیغ او هرجا که دم زده دم او کارگر ۞ از نهیب مار و مور
نیزه و شمشیر شاه ۞ چون کشف میکرد پنهان از دماسر نیجه ۞ در بهار فتح و
نصرت لاله زاری گشته دشت ۞ گرد ابر و کوس رعد و تیغ برق و خون
مطر ۞ مدعی شمشیر میزد با دل پر ترس و بیم ۞ بسته در کین شهنشه همچو نی
ده جا کمر ۞ خاقان اسکندرنشان تیغ مینا رنگ را از خون اهل اهام و تنگ
گلگون کرده و نوک پیکان خون افشان دیده و دل مخالفان را چون لعل
بدخشان ساخت و سنان غازیان نایرهٔ خون از شریان بهادران
بگشاد و پیکان دلدوز از کمان بر هدف سینهٔ دلیران آمده نقد
بقا یاوقا میداد و شیبک خان از وقت طلوع والشمس وضحها تا بهنگام
واللیل اذا سجی پای ثبات و قرار فشرده داشت و علم عناد بر
افراشت آخر سپاه بهرام صولت بنیروی دولت و بزور بازوی
سعادت لشکر ازبک را منهزم ساختند چون آفتاب تیغ گذار دشمنان شده ۞
بی اندازه را دوزه وار تار و مار ساختند نظم صف اکر از آن گریزان
شد ۞ زهم کوه البرز ریزان شده ۞ اسیر اوران کشته گیر اسیر ۞ نگاندار نشان
کشته زخم تیر ۞ از مردم خراسان خواجه جلال الدین محمود و خواجه حسین
دیوان و خواجه عبدالله مروی باجمعی از ازبکان کشته شدند قنبر بیک

وجان

وجان وفا میرزا اسیر گشته بحکم قهرمان زمان بقتل رسیدند و دو رحالت
فرار بقیة السیف ازبکان نابکار از روی اضطرار خود را بسیاه آب
رسانیده عبور آنرا موجب خلاص پنداشتند و از آن غافل که
در گرداب هلاکت می افتادند تا از کثرت مرد و اسب نهر محمودی
با زمین برابر شده هر که عبور میکرد بر بالای مرد و مرکب میگذشت
و شیبک خان در اثناء گریز از آن رستخیز خود را بچهار دیواری
رسانید که راه بدر رو نداشت و جمعی از غازیان احاطهٔ آن محوطه
کرده ازبکان از غایت ازدحام بر بالای یکدیگر افتاده بسیاری
از ایشان در زیر دست و پای ستوران هلاک شدند و بعضی
که نفس خود از حیات باقی داشتند پای بر زبر مردگان نهاده بر سر
آن دیوار می آمدند از تیغ غازیان شربت مرگ میچشیدند و چون تمامی
آن قوم که در چهار دیوار بودند کشته شدند بعضی از ملازمان موکب
همایون در میان کشتگان شیبک خان را یافتند که از غلبهٔ مردم خفه
شده جان تسلیم کرده بود و خاقان اسکندرنشان همان لحظه فرمود
که سر پر شر او را از بدن جدا ساخته پوست کندند و پرکاه کرده
سلطان بایزید پادشاه روم فرستادند و استخوان کله اش را در

طلا گرفته قدحی ساخته و در انجا شراب ریخته در مجلس بهشت آیین در گردش
می‌آوردند و این مطلع مناسب حال او گشت شعر کاسه سر شد قدح از
گردش دوران مرا ۞ دارد این دیر خراب آباد سرگردان مرا ۞
ا موتش و قاضی منصور و تمامی امرا و رؤسا و اعیان طایفه ازبکیه قریب
ده هزار مرد از لشکریان انخذول در جنگ گاه مقتول شدند و در آن
دیار از ایشان دیار نماند و مفهوم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون
بوضوح پیوست گلزار مملکت خراسان از خار و خاشاک وجود انطایفه
نا پاک پاک گشت و در اثنا این خاقان اسکندرشان کامران علم سعادت
بجانب مرو برافراخت و از کمال مرحمت سایه عاطفت بر اهل مرو انداخت
و اموال شیبک خان را که سالها اندوخته بود بامرا و غازیان قسمت
نموده حکومت مرو را به دده بیک عنایت فرمود و فتح نامها بممالک
ارسال داشت و علم توجه بجانب دارالسلطنه هراة برافراشته
قشلاق در انجا مقرر شد و در محلی که عبید خان بمدد شیبک خان
می‌آمد اتفاقا وقتی رسید که لشکر ازبک از هم پاشیده بود مغول خانم
را بر داشته خایفا خاسرا متوجه بخارا گردید وقایع متنوعه درین سال
ایل بارس خان که از اولاد شیبان بن جوجی بن چنگیز خان بود

بر خوارزم مستولی گردید گلگی بی توشچی را بداروغگی اندیار ارسال
نمود و درین سال خاقان اسکندرشان خراسان را مسخر گردانید
امارت خراسان را به الغدی بیک رجوع نمود و در آن اثنا شریف
صوفی میر حضر ایلی خوارزم را از او انتزاع نمود و ایلبارس با لشکر
بیقیاس از دشت بآن دیار آمد شریف صوفی حکومت خوارزم را
بوی گذاشت درین قشلاق میرزا سلطان اویس بن میرزا سلطان محمود
بن سلطان ابوسعید که مشهور بود بخان میرزا از بدخشان با لشکر
فراوان بدرگاه خاقان اسکندرشان آمد و بعد از چند روز
متوجه الکاء خود گردید هم درین سال میان سلطان سلیم و پدرش
سلطان بایزید مابین ادرنه و استنبول در موضع گومی
جنگ عظیم واقع شده سلطان سلیم بطرف دارابوزون
گریخت وفیات شیبک خان بن بوداق سلطان بن ابوالخیر خان
بن دولت شیخ بن ایلچی اوغلان بن فولاد اغلن بن ایبه خواجه
بن تغائی بن بلغان بن شیبان بن جوجی بن چنگیز خان مادرش
قوزی بیگم است در اثنا کودکی پدرش فوت شد و جدش ابوالخیر خان
او را نگاه میداشت بعد از فوت جدش نزد قاسم سلطان

که حاکم دشت قبچاق بود رفت و رعایت تمام یافت بعد از چند
روز طایفهٔ ازبک را انجو متفق ساخته متوجه اترار و صبران شده
از حاکم آنجا یرنجی خان بن جانی بیک شکست خورده به بخارا شتافت
عبدالعلی ترخان که از قبل سلطان احمد میرزا ابن سلطان ابوسعید حاکم
بخارا بود او را تعظیم نموده بسمرقند نزد سلطان احمد میرزا برد دو
سال در آن دیار ماند بعد از آن روانه دشت گشته با برندق خان
که پادشاه دشت بود جنگ کرده غالب آمده بر صبران مستولی
شد و سلطان محمود خان اترار را باو گذاشته بعد از چند سال بر سمرقند
مستولی شد چنانکه مذکور گشت در قیافه مشابهت تمام بجد خود احمد
بن حسن پادشاه داشت مدت عمرش شصت و یکسال و ایام سلطنتش
پانزده سال ممالکش ماوراء النهر خراسان و حصار شادمان و بدخشان
بود بعد از قتل او ولدش تیمور سلطان در سمرقند سکه بنام
خود کرد و عبید خان در بخارا لوای سلطنت برافراخت و زن
شیبک خان را بعقد خود در آورد و جانی بیک سلطان ولایت
کرمینه را تصرف نمود و حاکم مازندران آقا رستم روزافزون
روزی پیش از فتح خراسان بر زبانش جاری شده بود که د

مفترا

ست و داعی شیبک خان چون خاقان اسکندر نشان شیبک خان را
بقتل آورد حکم کرد که درویش محمد بیاول یکدست شیبک را بساری
برده در دامن آقا رستم اندازد بنابران اعراض کرده رحلت
نمود بعد از و فرزندش آقا محمد باتفاق میر عبدالکریم و خواجه محمد تکلی
متوجه اردوی خاقان اسکندر نشان شدند در حوالی سمنان بدرگاه
شاه ظفر نشان رسیدند و مبلغ سه هزار تومان برسم ترجمان
قبول نمودند شیخ الاسلام هراتی در علم تفسیر و حدیث و فقه فرید
عصر خود بود و قریب سی سال در زمان سلطان حسین میرزا در خراسان
شیخ الاسلام بود و در ماه رمضان بفرمان خاقان اسکندر نشان
بواسطهٔ تسنن کشته شد **گفتار در قضایایی که در سنه سبع عشر
و تسعمائه واقع شده** درین سال خاقان اسکندر نشان از هراه متوجه
بلاد ماوراء النهر شد چون بمیمنه و فاریاب رسید ایلچیان از نزد
عبید خان و تیمور سلطان با پیشکش فراوان و تحف بیشمار باردوی
گردون وقار ملحق شدند و ابا را بنظر اشرف رسانیده و عرضه
داشتی که مبنی بر اطاعت و انقیاد بود و نیز درو درج که حالا ملا
ماوراء النهر حکم ممالک محروسه دارد چه احتیاج که نواب کامیاب

بتسخیر آن تشریف آوردند بنابر آن خاقان اسکندرشان ملتمسات ایشان را
قبول نموده حکومت بلخ و شبرغان و اندخود را به بیرام بیک قرامانی
ارزانی فرموده عنان مرکب بصوب عراق مصروف گردانیده
در بلدهٔ قم قشلاق فرموده در بهار ارادهٔ جرگهٔ شکار فرموده در حوالی
راسفجان من اعمال ساوه شکار بهم رسید و قرب بیست و چهار
هزار وحش در شمار آمده و از آنجا به ییلاق سیش بارماق رفته از آنجا
متوجه ییلاق سورلوق گردید **گفتار در قضایایی که در بلاد روم**
واقع شده درین سال شاه‌قلی بابا تکلو از ولایت منتشا و کرمیان
که به تکه ایلی اشتهار یافته با فرقهٔ از صوفیان احرام درگاه خاقان
جهان بسته روانهٔ آذربایجان گردید چون حاکم ولایت تکه ایلی قراگز
سلطان بایزید بود با چهار هزار سوار جرار بدفع صوفیان عالی اعتقاد
آمد و شاه‌قلی بابا با غازیان حمیت والا رومیان را استقبال کردند
و بین العسکرین آتش جدال مشتعل گشته ارباب هدایت بر اصحاب
ضلالت غالب آمده سرداران را به قتل آوردند و جمعی کثیر از رومیه
اسیر و دستگیر شدند شاه‌قلی بابا معتقدان را تمامی تیغ تیز گذرانید
و چون خبر استیلای بابا مریدان خاندان رسید از اطراف و اکناف

ولایت

ولایت مذکور مسلح و مکمل به بابا ملحق شده ارادهٔ تسخیر ولایت قرامان نموده
در آن حدود نزول کردند و در آن ولا قراگوز پاشا از قبل سلطان بایزید
حاکم آنجا بود و بعد از وقوف آن سپاه به ترتیب لشکر پرداخته دل بر حرب
نهاد و بعد از تقارب فریقین نایرهٔ جدال اشتعال یافته فوجی از هر
طرف بر خاک هلاک افتادند نسیم فتح بر پرچم علم بابا وزیده قراگوز
پاشا قرار بر فرار داده صوفیان تعاقب نمودند و اموال ایشان را
کسب نمودند و متوجه سیواز گردیدند چون این خبر شکست به سلطان بایزید
رسید خادم علی پاشا را که وزیر اعظم بود با پنجاه هزار سوار بجنگ
بابا فرستاد پاشاء مذکور با طایفهٔ از سپاه که در شب تیره بنوک نیزه
کلف از روی ماه زایل میگردانیدند بطرف صوفیان در حرکت
آمدند شاه‌قلی بابا چون از توجه اعدا آگاه شد به ترتیب لشکر مشغول
گردید و هزار غلام حبشی که با او بودند در پیش لشکر باز داشت
چپ و راست لشکر خود را آراسته بمیدان نبرد آمدند و لشکر روم
یکبار بر پیادهای که پیش لشکر غازیان بودند حمله کرده قریب پانصد
نفر بقتل آمده بقیة السیف بقلب ملحق شدند بابا خاصین را با قلب ضم
کرده فدایی وار بر علی پاشا حمله کردند **شعر** ز دندان دلیران آهن کلاه

یکبار بر عقب گاه سپاه نسیم امداد و تائید در وزیدن آمده و دلهای مخالفان
در طپیدن که علی باشا مغلوب گشته پشت نمود نظم سواران رومی از آن رستخیز
گرفتند در پیش راه گریز ‧ تکلویان ایشان را تکامیشی کرده بضرب شمشیر بران
و سنان جانستان علی باشا را با فوجی رومیان بقتل آوردند و بابا بیگ شربت
شهادت چشید صوفیان خلیفه را بار او خود سردار گردانیده رو به
ارزنجان شدند و در حوالی آن بلده شنیدند که پانصد نفر از تجار با امتعه
وافر و اموال متکاثر از تبریز متوجه روم‌اند قوت طامعه ایشان در حرکت
آمده چون بلای ناگهان بر سر آن بیچارگان رفته همگی را کشتند و کسی
جان سلامت از ایشان نبرد ‧ بغیر از اجل هیچکس جان نبرد ‧ اموال
ایشان را تالان نموده روانه درگاه معلی گردیدند و در این حین خاقان
اسکندرشان از ولایت خراسان معاودت نموده در شهریار
نزول فرموده بود که صوفیان تکلو بموکب همایون ملحق شدند و بعز زمین
بوسی مشرف گشتند آنحضرت سرداران ایشان را بنابر قتل تجار به یاسا
رسانید و سایر را با مراقبت نموده ملازم ساخت **گفتار در محاربه**
بابر پادشاه و حمزه سلطان و مهدی سلطان ازبک درین سال
بابر پادشاه متوجه حصار شادمان و بدخشان و قندز و بقلان گردید

حمزه سلطان و مهدی سلطان که حاکم آن ولایت بودند چون از توجه
آن پادشاه عالیشان اطلاع یافتند لشکرهای طخارستان را جمع کرده
باستقبال شتافتند در مفصل هر دو ناحیت بیکدیگر رسیدند چنان کوشش
نمودند که شمشیر آهنین دل برای مردگان کارزار خون گریست
ابر پادشاه چون شیر کینه‌خواه بر سپاه بدخواه حمله نمود دشمنان
تاب نیاورده فرار نمودند حمزه سلطان و مهدی سلطان کشته
شدند بابر در کمال عظمت در بدخشان متمکن گردید و رسولان
چرب زبان نزد خاقان اسکندرشان روانه کرده عرض نمود
که اگر آنحضرت فوجی غازیان را بمدد او ارسال نماید ممکن که ولایت
سمرقند و بخارا بتصرف این محب درآمده سکه و خطبه بالقاب
آن مالک رقاب مزین گردد بنابر آن خاقان اسکندرشان
احمد بیک صوفی اوغلی و شاهرخ بیک افشار را با فوجی غازیان جرار
بمدد بابر پادشاه روانه گردانید بابر پادشاه باتفاق امرای
درگاه بدفع ازبکان کینه‌خواه روان شد تیمور سلطان و عبید خان
از آمدن وارث ملک خبر یافته بجانب ترکستان شتافتند بابر پادشاه
باتفاق غازیان دولتخواه در سمرقند نزول نمود و خطبه باسم خاقان اسکندرشان

خواندند و در سکه اسامی ائمه اثنا عشر نقش کردند و خان میرزا را
بحکم خاقان بحکومت بدخشان روانه گردانید و احمد بیگ صوفی اوغلی را
با پیشکش فراوان بدرگاه خاقان گردون احترام فرستاد و او را
در باب رعایت محمد جان آقا و اتالیک آقاسی نجم بیگ که بمهمی سمرقند
رفته بود تغافلی مرعی داشت چون محمد جان در قم باردوی همایون
رسید عرض نمود که بابر پادشاه خیل سرکشی دارد و از استماع این
خبر خسرو فریدون فر در اندیشه دفع بابر فرو رفت و نجم ثانی
که وکیل بود تدبیر الکنجیت که او را روانه ماوراء النهر گرداند خاقان
اسکندرشان التماس او را قبول کرده حکم کرد که از امراء نامدار
زین العابدین بیگ صفوی و بیری بیگ قاجار و بادنجان بیگ
روملو با نجم ثانی روانه ماوراء النهر گردند امیر نجم با شوکت تمام و عجب
و غرور بیش از ادراک و اوهام متوجه مقصد گردید **وقایع متنوعه**
درین سال امیر سید شریف شیرازی متوجه عراق عرب شد و منصب
صدارت را خاقان اسکندرشان در اوایل ذی حجه بامیر عبدا
یزدی که از اولاد عارف ربانی امیر نعمت الله کرمانی بود تفویض
نمود و درین سال مولانا فصیح الدین صاحب دارا از دار غرور

بدار السرور

بدار السرور انتقال نمود وی در فن شطرنج خواه صغیر و خواه کبیر حاضرانه
و غایبانه مهارت تمام داشت و از جمله نوادر اشعار مولانا قصیده
در مرثیه امیر علیشیر **متوفیات** شاهقلی بابا تکلو و حسن خلیفه است
و حسن خلیفه دو نوبت بخدمت سلطان حیدر آمد آنحضرت او را با چهل نفر
از صوفیان بچله خانه خاصه تر فرستاد و هر یک از ایشان را یک کوزه
آب و قرصی نان همراه کرد تا در اربعین باین مقدار غذا قناعت
کنند بعد از انقضای مدت که از چله خانه بدر آمدند صوفیان توشه
خود را بکار برده بودند الا حسن خلیفه که انچه برده بود بخدمت
قطب زمانه آورد و مرشد کامل او را رخصت داده روانه ولایت
تکه ایلی گردانید چون بدان دیار رسید در منزل خود نزول نمود و بره
که یکی از صوفیان سلطان حیدر بود بخفتار مجلس گفت که حسن خلیفه
آمده و وی آتش سوزان در ولایت تکه ایلی آورده و دوران ولایت
بابا راه حق تعالی بحسن خلیفه ارزانی فرمود و در زمستان میان
جماعت تکه یاخه بود و در تابستان میان مردم تکه شلو بسر میکرد
و از روی خوارق عادت بسر میبرد و مردم تابع او میشدند
و در روم خروج کرد چنانکه مذکور شد **گفتار در قضایایی که در سنهٔ**

ثمان عشر وتسعمائه واقع شده محاربه نمودن بابر پادشاه با عبیدخان و جانی بیگ سلطان ازبک درین سال عبیدخان و تیمور سلطان
و جانی بیگ سلطان با لشکر جرار و حشم بسیار عزم نهضت بصوب
بخارا برافراخته و منقلای ایشان نواحی آن بلده را تاخته چون این
خبر بسمع بابر پادشاه رسید با اندک لشکری متوجه دفع ازبکان گشته
محمد مزید ترخان بعرض پادشاه رسانید که بی یراق بر سر دشمن
رفتن لایق دولت نیست قبول ننموده روانه گردید و در حوالی بخارا
شنید که ازبکان چند منزل پس نشسته اند دلیر شده ایشان را تعاقب
نموده دو سه کوچ از دنبال آن گروه با شکوه رفته عبیدخان و تیمور سلطان
و جانی بیگ سلطان میمنه و میسره سپاه ظفر شعار بهادران کار
دیده را در روز پیکار آراسته و خاطر از جبن و بددلی پرداخته در آن
صحرا نمایان شدند محمد بابر پس از مشاهده جلادت و تهور به تعبیه
لشکر پرداخته و دلیران جانبین و بهادران طرفین پای در میدان
مبارزت نهادند و دست به انداختن تیر و راندن شمشیر گشادند
شعر تیغ دندان تیز کرده بر تن روئین تنان ؛ دست در خون یلان
انداخته هر دم تبر ؛ در کمین سرکشان خم کرده شست خود کمان ؛

رسا

سینه پیش آورده پیش ناوک گردان سپر کرده از جوشن زبان سینه
خارا شکاف همچو غار اژدها و دندان زره کل گذر القصه کارزاری
نمودند که دل بهرام خنجرگذار بر بام این نیلی حصار از هیبت آن فرو گداز
برزید و سپهر ستمکار از مقام انتقام گذشته جهت مبارزان میدان
عافیت طلبید دلیران جغتای غالب آمده ایرس بی و کپک بی و خواجه
احمد قنقرات را با فوجی از ازبکان دستگیر کرده نزد بابر پادشاه
آوردند و بحکم او بقتل آمدند لشکر ازبک روی به فرار آورده جغتائی
ایشان را تعاقب نمودند در اثنای فرار عبیدخان با دویست مرد جرار
در مغاکی مخفی شده انتظار فرصت میکشید چون بابر پادشاه از ازبکان
کینه خواه در رزمگاه اثری ندید لشکری که در قلب بود از دنبال ایشان
فرستاد و زیاده از پانصد کس بر سر او نماند عبیدخان چون برق جهان سوز
با دویست نفر از شجاعان از آن جای نهان در آمده بر لشکر جغتائی
حمله نمود و بابر پادشاه نیز بدافعه مشغول شده و بهادران بر دل ترک
پیکان جان گسل بدن هر یک از استخوان سوراخ سوراخ گردانیدند در آن
روز شیر بیشه بایتو بهادر نامدار عقب سوار را بضرب یک سنان
از پای درآورد و بابر پادشاه بعد از آنکه بدین پیکر فتح و ظفر امیدوار

شده بود شکست یافت ودل از ملک ومال برگرفته بصوب بخارا گریخت
عبیدخان از غایت دانایی بعد از رؤیت هلال دولت در جای پادشاه
مهچهٔ علم خود را خوابانیده علم یاوری را برافراخت آنکه ایلچی از ازبکان
تعاقب نموده مراجعت نمودند تصور کردند که پادشاه ایشان
وچون نزدیک میرسیدند اکثر ازبکان بقتل میرسانیدند برین
حیله پانصد نفر بلکه بیشتر از جغتای کشته شدند پادشاه از آنجا
متوجه سمرقند گردید وخانه کوچ را با خود همراه کرده متوجه حصار شادمان
گشته عبیدخان وجانی بیک سلطان هریک بمقر خود رفتند ودر جمادی
الاول سنهٔ مذکور بهم پیوسته متوجه حصار شادمان شدند پادشاه
باتفاق خان میرزا ارک حصار را مضبوط گردانید لازم خود را
ببلخ فرستاده استدعای مدد وکومک نمودند بیرام قرامانی امیر محمد
شیرازی را با فوجی از غازیان طریق جانبازی بامداد پادشاه غازی
ارسال نمود وسلاطین ازبک از وصول غازیان اطلاع یافته
از مبادرت پشیمان شدند ومراجعت نمودند **گفتار در محاربه
نمودن عبیدخان ازبک ونجم بیگ** وچون این خبر به نجم بیگ
رسید دفع ازبکان را پیش نهاد همت ساخته با دوازده هزار

کس سوار بحدود خراسان درآمد حاکم هراة حسین بیگ لله با فوجی
از شیران میدان مجادله بوی ملحق گشت وآن دو نیک اختر باتفاق
یکدیگر متوجه ماوراء النهر شدند در حدود بلخ بیرام بیگ قرامانی
شرایط ضیافت ومهمانی بتقدیم رسانید امیر نجم قریب بیست روز
در ظاهر بلخ قرار گرفته جمعی از غازیان را بکنار آب فرستاد که کشتی
بسیار جمع آوردند بعد از آن با لشکری از قطرات امطار افزون
از جیحون عبور نموده امیر محمد بن امیر یوسف را نزد پادشاه فرستاد وپیغام
داد که آنحضرت زودتر بدینجانب توجه نمایند که در سر انجام مهام
کشورگشایی بموجب اقتضای رای صوابنمای وی عمل کنیم امیر محمد یوسف
بحصار شادمان رفته شرایط ضیافت بتقدیم رسانید بعد از آن پادشاه
همراه امیر محمد متوجه معسکر نصرت اثر شده امیر نجم از قرب وصول
آن پادشاه آگاه گشته با امرای معظم باستقبال در حرکت آمده
در موضع دربند آهنین اجتماع سعدین دست داد وازانجانب سلاطین
ازبک از عبور جیحون ونجم بیگ خبر یافته غلات وحبوبات را بقلعه
کشیده بروج وبارها را مضبوط گردانیدند امیر نجم ثانی بعظمت وکامرانی
بجانب حصار رفته فولاد سلطان که حاکم آنموضع بود درمقام

مقاتله درآمده بعد از وقوع عهد و پیمان با اعیان و کلانتران از قلعه
بیرون آمده بفرمان امیر نجم او را با فوجی از زبکان که در آن قلعه ساکن بودند
بیاسا رسانیدند و از آنجا لوای عزیمت بجانب قرشی برافراخت
حاکم آن ولایت شیخم میرزا قلعه را مضبوط کردانید غازیان عظام
قرشی را در میان گرفتند و از زخم توپ و تفنگ دلاوران
فیروز جنگ رخنها در برج و باره قلعه پدید آمد سپاه قزلباش
در شهر ریختند و رایت فتح و فیروزی برافراختند شیخم میرزا اسیر
پنجه تقدیر گردید حکم عالی بقتل عام صدور یافت قریب پانزده هزار
کس از صغیر و کبیر از برنا و پیر بقتل آمدند سادات آن ولایت با عیال
و اطفال پناه بمسجد جامع بردند و کس نزد امیر محمد یوسف فرستادند
که ما از منتسبان خاندان مرتضوی ایم و یقین که لشکر قزلباش خود را
از محبان حیدر کرار میدانند لایق اگر احوال ما را بعرض امیر نجم رسانیده
عیال و اطفال ما را از قید ایمن سازی امیر محمد نزد امیر نجم رفته
خون سادات را درخواست کرد و بعد از عرض آن التماس آن
روستایی حق ناشناس در جواب امیر محمد بر زبان آورد که علما
ملکی را که بجنگ میگیرند خورد و بزرگ آنها از قتل مینمایند و ملک خطا

رسید

سید و غیره میکشند لشکر قزلباش که از آن جاهل فحاش این سخن شنیدند
بمسجد درآمده مجموع سادات را با فرزندان و زنان کشتند بعد از آن
باتفاق بابر پادشاه و امراء دولتخواه متوجه بخارا شدند زیرا که
عبید خان و جانی بیک سلطان در آن شهر مقام داشتند و نقش مقابله
و مقاتله بر لوح خاطر نگاشته امیر نجم ثانی چون بدو فرسخی بخارا رسید
شنید که تیمور سلطان ولد شیبک و ابوسعید سلطان ولد کوچم خان
از سمرقند با سپاهی زیاده از چون و چند بیرون آمده اند بیرام بیک
قرامانی بدفع ایشان رود اگر دید ازبکان چون از توجه غازیان
آگاه شدند در قلعه غجدوان درآمده ایشان را محاصره نمودند
تیمور سلطان و ابوسعید سلطان با فوجی از مردم خود را بیرون
فرستادند تا با غازیان مقابله نمایند دلاوران قزلباش جماعتی
که روز مصاف را بر لذت شب زفاف رجحان میدادند بر
وقت ایشان رسیده غبار میدان هیجا را ارتفاع دادند از هر
طرف طایفه مجروح و مجروح شدند کرد ادبار بر مفارق ازبکان
بدکردار پاشیده بجانب حصار گریختند هر روز از روی که خورشید
رو دشت جهد بعزم تسخیر شهرستان سپهر لوای غبار را مرتفع ساخت

تا زمانی که شعل نجوم بر زیر برج قلعه گردون دایر میگردید غازیان
عظام حسام خون آشام از نیام آخته بر مخالفان می تاختند ازبکان
نیز دست باندختن تیر مرگ آهنگ میگشادند و چون چند روز لشکر
عالم سوز با ازبکان بدروز معامله کردند ذخیره در میان اردوی
نجم بیگ کم شده بپادشاه با نجم بیگ گفت که درین زمستان
فایده بر محاصره غجدوان مترتب نمیشود مناسب آنکه ازینجا طبل
مراجعت کوفته در حوالی قرشی قشلاق نمائیم تا از سر کار ربیع ازبکان
اردو بازاریان غله و اجناس باردوی ظفر اقتباس آورند و چون
زمستان بپایان رسد و ذخیره ازبکان رو بنقصان آورد ما
باین تازه و لشکر بی اندازه متوجه قلاع و بلاد ایشان شویم امیر نجم
قبول ننموده گفت فردا جنگ سلطانی می اندازیم در روز سه شنبه
سیم ماه رمضان علی الصباح منقلای لشکر ازبک از میان درختان
غجدوان ظاهر شد صورت حال آنکه چون در بخارا مسامع عبیدخان
و جانی بیگ سلطان رسید که کار امیر نجم در ظاهر غجدوان از پیش
نمیرود عزم رزم جزم کرده با حشر بسیار از پیاده و سوار
همه مردان کارزار بر سبیل ایلغار متوجه غجدوان شدند بعد از وصول

رعایا کرده

به آنکه دو ابوسعید سلطان و تیمور سلطان که در حصار بودند بنیان
پیوسته روی بمیدان کارزار آوردند و امرای قزلباش بنابر عداوتی
که با امیر نجم داشتند همان زمان کوچ کرده متوجه خراسان شدند
نجم بیگ و بیرام بیگ با مردم اندک باستقبال ازبکان رفتند
آنگاه فوجی از مردم عبیدخان بر جوانغار عسکر قزلباش حمله کردند
بیرام بیگ قرامانی با مردم خویش از پی دفع آنجماعت بدکیش
بمیدان شتافت در اثنای حرب بتیری از پا در آمد ازبکان یکبار
حمله انداختند و جنود نجم بیگ را شکست داده او را دستگیر کرده
نزد عبیدخان برده باشارت او کشته گردید در اثنای فرار جمعی
کثیر از غازیان در آب شاهوان غرق شدند پادشاه روانه حصار
شد چون سلطانان ازبک خود را بیراق و جمعیت دیدند تسخیر
ولایت خراسان بخاطر ایشان خطور کرده بار اول جانی بیگ سلطان
از جیحون عبور کرده بجانب هراة در حرکت آمده در الکای کهدستان
نزول نمود حسین بیگ لله و احمد بیگ صوفی اوغلی که از معرکه غجدوان
بمحنت فراوان بیرون آمده بودند برج و باره هراة را مضبوط
ساختند احمد بیگ صوفی اوغلی قلعه اختیار الدین را محافظت نمود

وحسین بیک لله باجی میرزا سلطان احمد را محافظت کرد و امیر غیاث الدین
محمد دروازهٔ ملک را ضبط کرد و امیر عماد الدین محمود در دروازهٔ
فیروزآباد لوای استقرار برافراخت مردم جانی بیک سلطان
دو نوبت خود را از طرف باغ سفید نزدیک خندق رسانیده
از ضرب بکار غازیان مجروح گشته باز گردیدند و سه چهار بار
دیگر از جانب دروازهٔ فیروزآباد جنگ پیش آوردند و از دست
ملازمان عماد الدین محمود زخمهای کاری خورده مغلوب شدند و در
بعضی معارک بابا ختقی تیرآیی بدست ازبکان افتاده دفتر اورا
بقا را باد فنا داد و مقارن این حال عبید خان بظاهر هراة رسیده
در قریهٔ ساق سلمان فرود آمده مردمانش چند نوبت قرب
کوچه بند آمده جنگ عظیم کرده اما هیچ از پیش نبردند مدت دو ماه
آن دو سلطان گمراه در ظاهر هراة نشسته چون در آن سال
محصول هری نیک نیامده بود تنگی در میان مردم شهر پدید آمد

گفتار در فرستادن خاقان اسکندرشان نور علی خلیفه روملو را بروم و خراب شدن آن مرز و بوم

در این سال خاقان اسکندرشان
چون خبر انقلاب ولایت روم را شنید نور علی خلیفه روملو را

به اندیار بواسطه جمع آوردن صوفیان اخلاص شعار روانه گردانید
چون خلیفه بتقلیه حصار رسید از صوفیان روم و مریدان آن مرز
و بوم قریب سه چهار هزار سوار با خانه کوچ بوی ملحق شدند خلیفه
بوجود ایشان مستظهر گشته بطرف ملطیه در حرکت آمد چون فایق بیک
که از قبل سلطان سلیم حاکم آندیار بود با هزار سوار بجنگ وی
شتافت در موضع توقاط هر دو حشر در برابر یکدیگر ثبات نمودند
عاقبت خلیفه غالب آمده رومیان از میدان ستیز بوادی گریز
شتافته و اموال فراوان بدست غازیان افتاد و از مردمان شهر
نیز بخلیفه آمده خطبه باسم خاقان اسکندرشان خواندند بنابرآن
متعرض ایشان نشده متوجه الینه بازاردی شد و از آنجا عبور کرده
در قارچاری نزول نمود و در این منزل سلطان مراد بن سلطان
بایزید از لشکر سلطان سلیم با ده هزار کس فرار کرده بخلیفه ملحق
شد آن دو نیک اختر باتفاق یکدیگر متوجه شهر توقاط شدند این
بار مردمان شهر اظهار مخالفت کردند غازیان شهر را [illegible]
متوجه بلده نیکسار گشتند سلطان مراد از خلیفه شده بدرگاه خاقان
اسکندر توجه نمود و خلیفه فوجی از غازیان را تاخت حشم شیخ حسنلو

فرستاده ایشان مهم خشم را ساخته با اموال بی اندازه و فتوحات
تازه باردوی خلیفه مراجعت نمودند خلیفه متوجه زنجان گردید
آن امیر غازی چون بموضع ایوبازی رسید خبر آمد که سنان پاشا
و حسین بیگ و تاج الدین بیگ با پانزده هزار سوار جرار از عقب
جنود ظفر شعار رسید خلیفه عود نموده در برابر ایشان صف آرا
گردید فوجی از بهادران را جرچی گردانید از انجانب امرای روم نیز
بر تپه صعود نموده بترتیب لشکر مشغول گردیده جلو انداخته جرچی را
از پیش برداشته بقلب رسانیدند خلیفه با جمعی شیران بیشه جدال
و پلنگان کوه قتال خود را بر مخالفان زده و از تیغ آبدار آتش کارزار
اشتعال یافت و از صاعقه خنجر آتشبار رشتهٔ سینهٔ مردان کارزار رشتهٔ
انگرسیافت و از تنازع پیش تا شب میان جان و تن و تیر و جوشن
فصل و وصل و فراق و وفاق بود شعر اجل را بجان آشنایی شده
میان تن و جان جدایی شده : سنان پاشا چون آثار جلادت از
اطوار لشکر قزلباش ملاحظه کرد خوف بروی استیلا یافته هنگام
غروب آفتاب اول بر آتش و چشم بر آب راه گریز پیش گرفت
و هر یک از غازیان را سنان جانستان بر دست و خدنگ

خون افشان در دشت در قفای منهزمان روان شده سنان پاشا را
با هزار و پانصد کس بقتل آوردند و از بخت برگشتگی رومیه
یکی دیگر آنکه در آن شب در اثنای گریختن بخشک رودی رسیدند
در حال یک تپهٔ عظیمی بر سر ایشان فرود آمد چنانچه هزار و
پانصد نفر در زیر آن ماندند بعد از آن فتح سر رومیان را با غنایم
فراوان بدرگاه خاقان اسکندرشان مصحوب معتمدان روان
گردانید و خود در اولار زنجان که بتوپیل او مقرر بود نزول نمود
متوفیات درین سال سلطان بایزید بن سلطان محمد بن سلطان مراد
بن سلطان محمد بن ایلدرم بایزید بن سلطان مراد بن اورخان
بن عثمان بن ارطغرل در روم جماعت ینگچری اتفاق نموده
پسرش سلطان سلیم که حاکم دارابوزون بود به اسلامبول
آورده بسلطنت نشانیدند و پدر را عزل نمودند از این غصه بیمار
گردیده از دار ملال ارتحال نمود جامی کتاب سلسلة الذهب را
بنام او کرده و این ابیات از آنجمله در مدح او واقع شده شعر
کاش نوشیروان کنون بودی : عدلش از بیشتر فزون بودی :
تا ز دعوی عدل شرمنده : خسرو روم راشدی بنده : : :

مسبط العز و العلا سلطان بایزید ایلدرم شده دوران ودر زمان
سلطنت او شکست بسیار بر اهل روم واقع شد خصوصاً از لشکر
مصر مدت سلطنتش سی و دو سال بعد از فوت او پسرش سلطان احمد
در اناتولی خطبه بنام خود خواند سلطان سلیم از زبان پادشاهان
درگاه مکاتبات نوشته مضمون آنکه هرگاه آنحضرت با مردم
اندک خود را باسلام بول رساند این بندگان کمر خدمت بر میان
بسته سلطان سلیم را گرفته شمارا پادشاه میسازیم و آن ساده لوح
فریفته شده سلطان مراد پسر خود را در میان لشکر گذاشته خود
با پانصد سوار متوجه اسلام بول گردید و سلطان سلیم با جمعی کثیر
او را استقبال کرده بقتل آورد بعد از آن لشکر بسیار بدفع
سلطان مراد ارسال نمود و سلطان مراد مغلوب گشته پناه بخاقان
اسکندرشان آورد و در اردوی همایون باجل طبیعی درگذشت
هم درین سال امیر ذکریا که سالها وزارت سلاطین اق قوینلو
و خاقان اسکندرشان کرده بود در خراسان وفات یافت
امیر یار احمد اصفهانی که نجم ثانی شده بود وزیر باستقلال بود
و روزی صد گوسفند در مطبخ او صرف شیلان میشد و همیشه

سیزده

سیزده دیگ نقره خام بجهة طبخ در مطبخ او بر بار می‌نهادند
مولانا بنایی نام وی شیر علی بود و در علم موسیقی و تصوف وقوف
تمام داشت در زمان سلطان حسین میرزا از امیر علیشیر رنجیده
با دربایجان نزد سلطان یعقوب رفت بعد از چند وقت با
بخراسان مراجعت نموده بار دیگر خشم کرده متوجه سمرقند شد
در خدمت سلطان علی میرزا ابن سلطان احمد میرزا ابن سلطان
ابو سعید می‌بود و هر دو را از زبان ایشان هجو کرده و این ابیات
از انجاست شعر چونه ال وهوال تولله جان * چشنی ونیکی سستی
مردکلان * چونه مختلی تواقه و میرز * چکیه الت توخواجه جان * تو
بجوکان هش خی بر دک * اقبت کوی هش از میدان * چون شیبک خان
بر سمرقند استیلا یافت بنایی انیس مجالس او گردید و بعد از قتل
شیبک در خدمت تیمور سلطان ولد اوی بود و درین سال که
امیر نجم ثانی قرشی را قتل عام نمود بنایی به آب تیغ غازیان منهدم
گردید مولانا در اواخر اوقات حیات تتبع دیوان خواجه حافظ
شیرازی نموده حالی تخلص کرد **گفتار در قضایایی که در سنه تسع
عشر و تسعمائه واقع شده لشکر کشیدن خاقان اسکندرشان بر**

ثانی بخراسان و فرار نمودن عبیدخان در ین سال سیم ماه محرم
که موافق اول نوروز بود میان عبیدخان و جانی بیک سلطان نزاع
واقع شده از ظاهر هراة کوچ کرده متوجه الکاء خود شدند جانی بیک
سلطان از جیحون عبور نموده بکرمینه رفت اما در آن ایام تیمور سلطان
بدینجانب آمده در حدود مرغاب بعبید خان پیوست و او را از
رفتن بخارا منع کرده باتفاق بمشهد آمدند و تا اسفراین در زیر
نگین آوردند چون این خبر بهراة رسید حسین بیک لله و احمد بیک
صوفی اوغلی را در شهر گذاشتند و از طرف طبس راه عراق
و آذربایجان پیش گرفتند تیمور سلطان ایلغار کنان بهراة رسید
در باغ مراد نزول نمود و بسیاری از تبرائیان بقتل آورده
بحکومت خراسان نهاد و چون خبر بخاقان بحر و بر رسید از بلده
اصفهان با سپاه فراوان بدفع ازبکان بطرف خراسان
روانه شد چون ییلاق کلاه پوش محل نزول خسرو با فر و هوش
گشت خلیل سلطان ذو القدر قبل از مواکب نصرت اثر فرمان
خاقان دوست نواز دشمن گداز با لشکر شیراز بصوب
مشهد مقدس رضویه علیه التحیه نهضت نمود و چون یک فرسخی ۱۰

رسید

رسید عبیدخان تاب مقاومت نیاورده بطرف بخارا روانه شد تیمور سلطان
نیز از وصول آن رستخیز راه گریز پیش گرفت روانه سمرقند شد شعر
چو دیدند خاقان گردون فراز ❊ که آن شیر آمد سوی بیشه باز ❊ چو شیران
همه بیشه پرداختند ❊ باهنگ توران فرس تاختند ❊ هنوز پادشاه
ربع مسکون در ییلاق کلاه پوش بود که از ازبک دیاری در دیار
خراسان نماند و بعد از فرار تیمور سلطان ابو القاسم بخشی که از
هواخواهان سلاطین ازبک بوده هزار سوار فراهم آورده بود
از بادغیس بهراة آمد و رعایای شهر از روی قهر با وی
مقاومت نموده در اثنای ستیز شعلهای سپاه مظفر لوا بری سلطان
رو نمود جمع غازیان دشمن گداز در باغ سرافراز بمعرکه رسیده
قرب سیصد نفر از اتباع آن بداختر بقتل آورده ابو القاسم بطرف
غرجستان گریخت خاقان اسکندرنشان از خبوشان با النگ
رادکان نزول نمود و آنجا حاکم مرو ده بیک را که از توهم سپاه
ازبک مرو را گذاشته فرار کرده بود محاسن او را تراشیده
معجر بسر او پوشانیده به سفیداب و غازه روی او تازه گردانیده
منعکس بر درازگوشی سوار بزاری در اردو بازار گردانیدند

تا عبرت دیگران گردد **شعر** بعبرت محاسن زرد ویش ستردن ودر آن
انجمن آب ورویش ببردن عود وشانه برد اختش بگریبان بهوش آمد
چون زنان معجری بسر خویش چون قچیکان ساخت روی ولی قحبه
رکش برزند موی رخی کان شود زرد وروز تر دن بسر حجی همی باید بس
سرخ گردن زبیغرتی گرشوی روسیاه رخت را سفیدی شود عذار جواز
بعد از آن اردوی گردون شکوه بطرف بادغیس روانه شد پس
از وصول بدانجا دو چنان معلوم شد که مردم اندیار نقار زیانی
که از جنگ نجم بیگ فرار نموده بودند آزار بسیار کرده بعضی را
بقتل آورده بنابران فرمان قضا جریان بقتل عام صدور یافت
چو به سلطان تکلو با فوجی غازیان بقتل آن جاهلان روانه شده دو
بزرگ ایشان را بیاسا رسانید **شعر** درآمد به قنبا و مردم کمی
بری شد ودر آن ناحیه آدمی خاقان اسکندرشان دران تابستان
در النگ باباخاکی ییلامشی نموده دیو سلطان را بحکومت بلخ روانه
گردانید مردم اندخود یکی از اهل ضلال که موسوم بود بقرا ابوقال را
بر خود حاکم ساخته آغاز مخالفت کردند دیو سلطان ایشان را بقتل
رسانیده قرا ابوقال را گرفته روانه درگاه عالم پناه گردانیده ودر آن

اودان

اودان شاهرخ بیگ افشار بفرمان خاقان عالی تبار بطرف قندهار
ایلغار نموده آن ولایت را غارت کرده سالماً غانماً بدرگاه عرش
اشتباه مراجعت کرد چون مهمات خراسان حسب الدعای شاه جهان
ساخته وپرداخته شد حکومت هراة را بزینل خان شاملو داده از
باباخاکی علم مراجعت بصوب اصفهان برافراخت ودر آن بلده طرح
قشلاق انداخت **گفتار در مخالفت سلطان سلیمان بن سلطان محمد**
با خاقان اسکندرشان درین زمستان سید سلیمان بن سلطان محمد را
نسبت بخاقان اسکندرشان اظهار مخالفت کرده خلق بسیار بر سر
او جمع شده گفتند که خاقان زمان بخراسان رفته واز آذربایجان
دور افتاده فرصت را غنیمت شمرده تبریز را بتصرف باید درآورد
سید سلیمان تیر با صواب آن ابلهان فریفته بخار نخوت وغرور
بکاخ دماغ راه داده اسباب عناد را بهم رسانیده از مضمون
این بیت غافل   با ولی نعمت ار برون آیی گر سپهری که سرنگون آیی
با جمعی مردم فتنه انگیز بطرف تبریز ایلغار نمود وچون این خبر بحاکم تبریز
رسید باتفاق شهریار کوچه‌ها را مضبوط کرده در شوارع آن شهر جهد
تا زمین یخ گرفته تر و سوار رو شوار باشد سید سلیمان با سپاه فراوان

به اندرون خیابان درآمد تبریزیان اوباش از روی پرخاش دروازهٔ
خیابان را مسدود کرده از درون برکشتگان را بضرب تیر و تفنگ مغلوب
گردانیدند سید سلیمان با انبوه فراوان روانهٔ آب شور گردیده
چغتاییان چون بلای ناگهان در شب غازان بدیشان رسیدند
و سلیمانیان نیز چون مور و مار صف پیکار بیاراستند تیمان تبریز
بضرب شمشیر تیز آثار روز رستاخیز ظاهر ساختند و سید سلیمان را
از اسب انداختند با وجود آن سید سلیمان بضرب تیر شاه قره
تغر قرآغا پدر را زخمدار گردانید در آن اثنا منتشا سلطان استاجلو
که در آنوقت قورچی بود خود را بوی رسانیده بضرب شمشیر او را
هلاک ساخت هم درین سال سلطانعلی متوجه عالم باقی گردید در حسن
خط بمرتبهٔ رسیده بود که دست هیچ خطاطی از متقدمان و متاخران
بدانجا نرسیده بود نظم آنکه در عالم بخط شد نیکنام • نسخ کرده خط استادان
تمام • گشته شاگردانش از راه یقین • در طریق حق کرام الکاتبین •
چه بندگان خواجه میر علی که درین اسلوب واضع قاعده بود و جدید
و ضابطهٔ سدید است بدو کجا رسد ع آری که هیچ میر بسلطان علی نرسید
مولانا جعفر خطاط بروانی خط و صفای آن در اطراف جهان اشتهار یافته

مطالب خط

درجهان

درجهان این محیط هنر که منبع لآلی دُرر است چون جوی خرد نیست و دیگری
عمان و مانند گوی زمین است در مقابلهٔ آسمان مولانا اظهر که در فن
فن اظهر من الشمس است با وی همچون نسبت سها است با آفتاب
عالمتاب و یا نسبت شب یلداست با روز پیغام و سحاب در قدیم
خط بوده ظهور رسید اگر تفصیل خطاست عبری بربری اندلسی
حبشی قبطی یونانی حمیری سریانی رومی کوفی معقلی هندی فارسی
واضع خط ثلث و نسخ ابن مقله است چون دست او را بریدند
چنانچه در جلد ششم نوشته شده به دختر خود تعلیم کرد و بعد از آن علی بن
بواب محقق و ریحان را اختراع کرد و کتابه نوشت بعد از او یاقوت
غلام مستعصم خلیفه عباسی احوال او هم در جلد هفتم نوشته شده و شاگردان
او شش کس را استادان سته میگویند شیخ زاده سهروردی
در بغداد میبود ارغون مولانا شریف عراق عجم است اما در بغداد ساکن
شده بود و دیگر پیر محمد صوفی است دیگر مبارکشاه زرین قلم در خدمت
سلطان اویس میبود دیگر نصر الله طبیب ملازمت سلطان احمد جلایر میکرد
دیگر یوسف مشهدی شاگرد یاقوت بود و در تبریز ساکن گشت صیرفی از جمله
شاگردان وی است حاجی محمد بند دوز شاگرد صیرفی است عبدالله طباخ

در خراسان بود عبدالحی سبزواری شاگرد وی است میر علی تبریزی وضع
خط نستعلیق است مولانا عبدالله ولد مولانا سلطانعلی شاگرد مولانا جعفر [ب]
از خوش نویسان روزگار بود مولانا اظهر از جملهٔ نوادر استادان ا[ست]
سلطان محمد خندان از جملهٔ خوش نویسانست سلطان محمد نور سلطان محمد ابریشمی
زین الدین محمود از جملهٔ خوش نویسان عراق وخراسان اند مولانا میر علی
خط نسخ بر جملهٔ خوش نویسان کشیده در اوان شباب بخط زین الدین محمود
مشق میکرد چون خط بکمال رسانید گفتند با مولانا سلطانعلی دعوی کرد مردم
جانب ملا گرفته روزی بخدمت مولانا آمده سه قطعه گرفت و تقلید
کرده در میان قطعهای مولانا گذاشته خدمت مولانا متحیر گشت
که آیا خط او کدامست بعد از تأمل بسیار خط ملا میر علی را برداشت
مولانا میر علی در آخر عمر به بخارا رفته عبدالعزیز سلطان ولد عبید خان
وی را رعایت بسیار کرده در آن دیار از عالم فانی بجهان جاودانی
شتافت از جملهٔ شاگردان مولانا خواجه محمود سیاوشانی است مولانا میر علی
از وی رنجیده این قطعه را گفته شعر خواجه محمود کز ره تجرید : بود شاگرد
این فقیر حقیر : بهر تعلیم او دلم خون شد : تا خطش یافت صورت تحریر :
در حق او نرفت تقصیری : لیک او هم نمیکند تقصیر : هر چه خود مینویسد از بد نیک

جمله را میکند باسم فقیر خواجه سید احمد مشهدی شاگرد مولانا میر علیست
قاسم شادیشاه و مولانا عبدی نیشاپوری مولانا شاه محمود مولانا دوست
هراتی مولانا رستم علی خواهرزادهٔ استاد بهزاد و حافظ باباجان تربتی
از جملهٔ خوش نویسانند مولانا مالک قزوینی سرآمد خوش نویسان زمان
شاه دین پناه بود جمیع خطها خوب مینوشت در علوم شاگرد مولانا
جمال الدین محمود شیرازی بود راقم الحروف قدرهٔ چند از حاشیهٔ
شمسیه پیش او خوانده در همین سال امیر اسمعیل شب غازانی از عالم
فانی متوجه جهان جاودانی شد وی نزد مولانا علی قوشچی خوانده بود
بعد از رفتن مولانا بروم به شیراز رفته مولانا اعظم و افهم جلال الدین
محمد حاضر شده مدت عمرش شصت و نه سال از جملهٔ تصانیفش شرح
بر فصوص حکیم : ولادت شاه دین پناه ظل اله روز چهارشنبه بیست و
ششم ذی حجه شاه دین پناه ظل اله در قریهٔ شاه آباد من اعمال اصفهان
متولد شد ملکی بصورت بشر قدم سعادت اثر بعرصهٔ عالم نهاد شعر
: طالع عالم منور شد زنیکو اختری : منتظم شد سلک ملک و دین بوالا گوهری :
تاج شاهی سرفرازی میکند امروز از آنک : گردن ملکت را دو شش
پیدا شد سری : تا حساب طالعش بیند در اصطرلاب ماه : شب بشب

بود کیوان منظر برنظری؛ تابنده شب نور راند بفتح چشم بد؛ صبحدم
زرین مجمر فیروزه برکرد داوری؛ امرای عالیمقدار و وزرای نامدار
نقود نامعدود از ابیض و احمر و دفینه و گوهر نثار کردند و پیشکشهای
انجند روز جشن و سرور و عیش و حضور نمودند گفتار در قضایای
که سنه عشرین و تسعمائه واقع شده محاربه نمودن خاقان اسکندرشان
با سلطان سلیم پادشاه روم درین سال سلطان سلیم پادشاه روم
با استادکان بارگاه خاقان جم جاه در مقام عصیان آمده باعث
مخالفت او آنکه چون خانمحمد استاجلو بر دیاربکر استیلا یافته و لشکر
ذو القدر را با مردم اندک بدفعات شکسته و علاء الدوله ذو القدر را
با هفتاد و سوار سیصد نفر غلام قاینباد پادشاه مصر را که در دلاوری
شهره تمام داشتند و اسامی ایشان زر و زر جندی میکاشتند مقتول
گردانیده بود از واسطه این شجاعت عجب و غرور و عظمت و جبروت
و باد نخوت او از حد اعتدال درگذشته بسلطان سلیم مکاتیب مبنی
بر تهدید و بیم ارسال میداشت و او را بر مقاتله و مجادله ترغیب
و تحریک میکرد و بلکه چیزی که خدشش هجو و غیره که موجب فتنه و فساد
بود نوبی میفرستاد و وسیله دیگر آنکه نور علی خلیفه روملو در آن ولا

خرابی

خرابی بسیار کرده شهر توقاط را بسوزانیده این معانی او را بر جنگ
داشته لشکرهای ولایت قرامان و اناطولی و تشاء و کرمیان ایلی و کنه دورا
بوزون و سمن دره و اطلاق و بوسنه و موره و صرف را جمع آورده
با خشم انبوه شهاب زخم تربا کرده سیل نهیب دریاشکوه که اوهام بنی آدم
را تصور یک فوج از افواج بی نهایت و اسلحه مهیات آن عاجز اند
و اقلام اقالیم اهل عالم بکتابت شمار آن کفایت ننمودی شعر افزون
ز ذره در عدد و قطره در شمار؛ بیش از نجوم در فلک و موج در بحار؛
تا سوار بی دویست هزار سوار پیاده متوجه ارزنجان گردیده ایلچی
بدرگاه خاقان اسکندرشان فرستاده و توجه خود را بعزم رزم اعلام
داد قاصدان در همدان بدرگاه عرش آشیان رسید خبر مخالفت
سلطان سلیم را بعرض رسانید آنحضرت جواب داد که ما نیز مستعد قتالیم
و در هر جا که ملاقات واقع شود ایستاده ایم و ایلچی را رخصت
داده کس بدیاربکر فرستاد که خانمحمد استاجلو با عساکر دیاربکر
بدرگاه اعلی شتابد آنحضرت با دلاوران که تیر دیده دوز برقهٔ
زرین خورشید و دیده سها بدید می آوردند در شب تار چشم ها
با دل مور در یک سلک میکشیدند و جرم خردل و خشخاش را

نوک نیزه از زمین می ربایند متوجه رزم گردید چون به تبریز رسید
خبر آمد که سلطان سلیم بی تخوف و بیم کوچ بر کوچ متوجه است پادشاه
صاحب قران با عنان زور بازوی غرور از سر فراغت و حضور
با خانه کوچ عنان یکران بطرف دشمنان معطوف ساخت در
اوایل رجب در منزل جالدران که در سمت غربی تبریز واقعست
آن دو گروه با شکوه بیکدیگر رسیدند و طریق سلاطین روم
آنست که در وقت محاربه گرد اردوی خود را بعرابه و زنجیر استحکام
داده حصنی بغایت حصین جهة حفظ خود میسازند و تفنگچیان در اندرون
آن باندختن ضربزن و توپ و تفنگ می پردازند و بر بالای
عرابه بهیأت ازدرغه قانهای صغار و کبار گذاشته و زنبیان
در انداختن توپ و تفنگ و رعاده ضربزنک بآن مرتبه مهارت
و اقتدار دارند که جزو لا یتجزا را در امتداد اشعه نظری از یک
میل جای هدف اصابت میسازند و نقطه موهوم را بسهام خطوط
بصری از یک فرسنگ راه بر نشانه می اندازند خانمحمد استاجلو و نور
علی خلیفه روملو و بعضی از مردمان که از اطوار رومیان با خبر بودند
عرض نمودند که قبل از آنکه مخالفان خود را حراست نمایند بر بالای

جالدران

جالدران بر سر ایشان رویم و مهم آن ناکسان را با تمام رسانیم
دورمیش خان شاملو این سخن را رد کرده بخانمحمد گفت که کدخدایی
تو در دیار بکر میگذرد و معروض داشت که ما کمک میکنیم تا وقتی
که آنچه مقدور ایشانست از قوه بفعل آورند در محافظت خویش
بعد از آن قدم در میدان کارزار آورده و مار از لشکر ایشان
بر می آوریم خاقان اسکندرشان سخن دورمیش خان را قبول نموده
سلطان سلیم از پیش جالدران با من آمده در استحکام جنود خود
اهتمام نموده اطراف خود را بعرابه و زنجیر بسته دو ساخت شعر
عرابه چو ایوان چوبین بکار بران رومیان هیچو طفلان سوار
عرابه چو پیل و تفنگها بدست نمایان چو خرطوم پیلان مست و دوازده
هزار ینکچری را مقرر کرد که در پیش صف ایستاده بکار خود مشغول
باشند میمنه و میسره لشکر را به پاشایان نامدار مثل سنان پاشا
و مصطفی پاشا مشهور به پیقلو چاوش و فرهاد پاشا و قراجه پاشا
و ذو القدر اوغلی علی بیک مشهور ولد شهسوار بیک تفویض نمود
و مال غوچ اوغلی را چرچی گردانید و محال اوغلی را بسوچی کرد و زیاده
از صد هزار سوار مردم خوار ثعبان کردار اهرمن دیدار رسیدا

هیچا فرستاد و از اینجانب خاقان گردون غلام برابرش خوش‌خرام
سوار گشته شعر بیالای توسن درآمد دلیر ❁ باهنگ میدان چو غرنده شیر ❁
فروزان رخش بر فراز ستور ❁ تجلی نمایان شد از کوه طور ❁ خاقان
ظفر شعار یمین را با امرای نامدار چون دورمش خان شاملو و خلیل سلطان
ذوالقدر و حسین بیک لله و نور علی خلیفه روملو و خلفا بیک و دیگر یار
خان محمد استاجلو و چایان سلطان استاجلو با جنود دیار بکر منزل
گزیدند مقرر شد که امیر عبدالباقی و سید محمد کمونه و امیر سید شریف
در قلب قرار گیرند و ساروپیره قورچی باشی با توجی غازیان
چرخچی گردانیدند و آنحضرت با جمعی قورچیان طرح شده انتظار میکشیدند
که بر هر طرف که زور افتد خود را بدیشان رساند و لشکر قزلباش
گروهی با شکوه همه شیر صولت ببر هیأت پیل شوکت که جبال
از مهابت ایشان بگداخت و آسمان از صلابت ایشان سپر
خورشیدی انداخت در برابر رومیان صف آراسته شد و از صهیل اسب
و فریاد سپاه ماه بر آسمان راه گم کرد و از غریو کوس چهره گردون
با ناموس چون سندروس زرد گردید و از بیم جان در تن دلاوران
چون برگ بید از باد و عکس آفتاب در آب میلرزید با راول

ساروپیره

ساروپیره استاجلو توپچیان بر لشکر مخالف اسب انداخته
و منقلای لشکر ایشان را از جای برداشته بتوجی رسانید و محالی اوغلی
که سر توپچیان بود بر ساروپیره حمله آورده او را از کار گذرانید چون
خاقان اسکندرنشان دست برد رومیان را مشاهده کرد آتش
غضبش اشتعال یافته با دلاورانی که از صدمهٔ قهرشان دم صبح در سینهٔ
شام شکستی و از نهیب تیغشان خنجر آفتاب در نیام ظلام پنهان
شدی بر ایشان حمله آورد و در آن اثنا ملغوچ اوغلی که نهنگی بود در
بحر پردلی در برابر آنحضرت آمده زبان بلاف و گزاف گشوده گفت
شعر منم آنکه در روز پیکار و کین ❁ توانم زدن آسمان بر زمین ❁
بدوزم ز پیکان بهم چشم مور ❁ گشایم بتیر دگر بی‌قصور ❁ نظر گر کنم سوی
دشمن بخشم ❁ دهد جان شیرین از آن زهر چشم ❁ سنانم ز پهلو درآید بناف
دروغی نگویم اینک مصاف ❁ اما پیش از آنکه دست بتیر و کمان و سیف
و سنان برد خاقان اسکندرنشان بر فرق او زد و چنانکه مغفر با سر او
دو نیم شد و بگردون رسید و مخالفان ازین دست برد که در مدت العمر
خود ندیده بودند حیرت نموده هراس بیقیاس بر ایشان استیلا یافته
بعقب گریزان شدند و میمنهٔ جنود قزلباش بر میسرهٔ رومیان تاخت

آوردند و گرد و غبار فتنه و آشوب بر هوا کردند آتش حرب فروزان

و خاشاک ابدان بدان سوزان شد شعله تیغ خون افشان زبانه بآسمان

کشید و دخان آتش سنان بایوان کیوان رسید میسره رومیان را که

بنیروی جلادت سنان اشتا اختصاص داشت چون دل عاشقان

و زلف معشوقان پریشان گردانیدند و از نیت چالدران گذرانیدند

و از روز بر سلطان سلیم چون شب هجران و ایام فراق سیاه و تباه گشت

از میسره و نیز خان محمد میمنه رومیان را از جا برداشته بقلب رسانید

دران اثنا توپی بروی خورده کشته گردید لشکر روم بدین واسطه

خیره گشته یکبار هجوم آوردند و دست چپ قزلباش را مغلوب

ساخته بمیان لشکر رسانیده توپ را نیز از ترتیب انداخته و خاقان

اسکندر نشان چون چرخچیان را به توپ رومیان رسانید ایشان نیز

بضرب تفنگ غازیان را بازگردانیده آنحضرت تیغ آبدار را چون

نهنگ بحر ذخار دران دیار بجولان در آورده جوی خون را

چون رود جیحون روان ساخت و از موج خون قصر آسمان هفتم

رنگ لعل بدخشان یافت سمند سنجابی قاضی جهان ششم سرخی و زعفران

گرفت و تیغ نیلوفری جلادت خط نجم بگلزار و لاله زار پذیرفت

و جوش

و جوش سیم اندوده ماهی از غم خون برنگ طبرخون گشت **شعر** ستوران دران

بحر خون تر همه ⁂ چو اسپان چوبی شناور همه ⁂ ز خون دشت کین بحر عمان شده ⁂

درو نیزه‌ها شاخ مرجان شده ⁂ و از زخمی کثیر از رومیان مبارک

بضرب تیغ پادشاه شیرشکار بر خاک هلاک افتادند تیغ از سر آب

خون دلیران چون نیستان سرافشانی آغاز نمود و نیزه بغارت

جانها دست تطاول دراز کرده هرچند نیزه تطاول نمود سپهر تحمل فرمود

و هرگاه گرز زبردستی آغاز کرد و درع فروتنی اختیار کرد غازیان

زور آورده سمند میدان نورد را به عرابه راندند و ینکچریان

بضرب توپ و تفنگ بازگردانیدند تفنگ چون برق از خود

دخان و جوش در کشتوان میگذشت و زبان صاعقه در گرداب

دریای جنگ آتش می‌افروخت **شعر** ز تیغ و تفنگهای آهن ستیز ⁂

ز هر گوشه بازار کین گرم و تیز ⁂ دران گرم بازار جنگ و جدل ⁂

نبودی خریدار جان جز اجل ⁂ القصه که شرف بر لشکر قزلباش بود

قریب هزار ینکچری برانکار رفته ایشان نیز غازیان را مجروح و بیروح

بیکر گردانیدند **شعر** دران عرصه از بهر مردان جنگ ⁂ تفنگ نقل

خون باده لاله رنگ ⁂ یلان از تفنگ داده دل از دست ⁂⁂

ز نقل چنان گشته بی پا و دست   از روز ازان زمان که نیر عالم فروز
تیغ از غلاف افق کشیده تا وقتی که سپهر زرین برین قبه زرنگاری
وقلعهٔ زنگاری بحد استوا رسید آتش قتال در غایت التهاب
واشتعال بود انحضرت هفت نوبه خود را بعرابه رسانیده بضرب
شمشیر حلقه زنجیر را برید مخالفان باز میکردانیدند رومیان بر گرد
انحضرت محیط گشته نقطه کردارش در میان گرفته خاقان اسکندرنشان
برایشان اسب انداخت بهر طرف که می تاخت از دشمنان لشکری
می انداخت و از هر جانب که حمله میکرد از کشته پشته میساخت
آب تیغ آتشبارش هر با و پیمارا که بگردون رسیدی برخاک
هلاک می افتاد و آتش حملهٔ دوزخ شرارش هر مخالفی را که در یافتی
رخت بزاویهٔ نادیه میفرستاد شعر بهر جا که شمشیر کردی بکار
یکی را دو کرده دو را چار کرد و منتشا سلطان استاجلو و سایر
قورچیان جنگهای نمایان کرده رومیان خود را بانحضرت رسانیدند
خاقان اسکندرنشان باتفاق قورچیان بر مخالفان حمله کرده و درع
ثعبان شکل از سروران بار آورده و تفنگ آتش افشان در قبه آن
وجوشن وحلقه زره شهاب وار می افروخت قلماق در بر دلاوران

بسان

بسان کورهٔ آتش تفنده و مقعر در سر گردنکشان چون نقره در کا
بگداخت خاقان اسکندرنشان فرمود که کرنای نواختند و موازی
سیصد سوار نیز در انحضرت جمع آمدند بنابران ترک قتال کرده
جلو گردانید و جوق جوق که قلب را شکسته بودند در میان ایشان
میرسید و صفوف ایشان را شگافته روانه میکردید و در ان اثنا نقیب
انحضرت بساوه آتی قورف حضرآقا استاجلو بارگی خود را
کشیده خاقان سوار گردیده روانه شده لشکر روم سلطان علی میرزا
افشار را گرفته تصور کردند که خاقان اسکندرنشانست نزد سلطان سلیم
بردند بعد از تحقیق که او دیگریست او را بقتل آوردند میمنه قزلباش
که میسرهٔ روم را شکسته از عقب رفته بودند مراجعت کرده بر
قلب لشکر سلطان سلیم زده جنگ نمایان کرده از معرکه بیرون
رفته و سلطان سلیم امر کرد که تعاقب سپاه قزلباش نموده احدی
بغارت دست نگشاید بواسطهٔ آنکه مبادا مکر کرده باشند قریب
بشب معلوم کردند که از حشر قزلباش در انجا هیچ نمانده بضبط
اموال و اسباب شروع کردند و درین جنگ خان محمد استاجلو و سارو پیره
قورچی باشی و حسین بیک لله و امیر عبد الباقی و سید محمد کمونه

و امیر سید شریف شهید شدند و از طرفین بیچهار کس بقتل آمده بودند
سه هزار از سپاه سلطان سلیم خاقان اسکندرشان متوجه درجزین
گردید و سلطان سلیم از انجا به تبریز آمد و جمعی اشراف تبریز استقبال
نمودند سلطان سلیم همه را اعزاز و اکرام نمود و صورتی که ابا و اجداد
او را در خیال محال مینمود بعین الیقین مشاهده فرمود و تخت بسیجه
حسن پادشاه که در میدان صاحب اباد بود رفت نماز گذارد و معمولست
که در محلی که خطبه پادشاه رسید خطیب گفت السلطان بن السلطان
ابو المظفر اسمعیل بهادرخان رومیان خواستند که خطیب را تعلیم دهند
سلطان سلیم مانع گشت و گفت زبانش عادت کرده است و گفت
حیف شد سه سید عالیشان درین جنگ چالدران شهادت
یافتند بعد از هشت روز دولت شاهی بامداد لطف الهی بر طبق
کلام معجز بیان **وقذف فی قلوبهم الرعب** خوف تمام بر خاطرش
استیلا یافته در اواخر جمادی الاول مراجعت کرده بصوب روم روان
شد و در اماسیه قشلاق کرد این خبر در درجزین بسامع خسرو
ظفرقرین رسیده متوجه تبریز گردید در ماه شعبان دران بلده
منزل گزیده قشلاق کرد **گفتار در محاربه نمودن بوردن سلطان**

و خواجه مظفر بتکچی با محمد زمان میرزا درین سال محمد زمان میرزا بن
بدیع الزمان میرزا از اردوی خاقان اسکندرشان جدا شده
باستراباد رفت پیرغیب بیک که حاکم اندبار بود منهزم گردید
میرزا محمد زمان کامیاب و کامران در استراباد تمکن گردید دران
اثنا بوردن سلطان تکلو که حاکم اسفراین بود باتفاق خواجه مظفر
بتکچی متوجه او گشتند اما بواسطه وصول سلطان سلیم به تبریز اراجیف
بسیار در میان خلایق افتاده بود و امرا ستانی حرکت میکردند چون
بقریه خوارشاه رسیدند قرا اویس قورچی و رساق از درگاه
خاقان باستحقاق آمده خبر مراجعت سلطان سلیم رسانیده امرا خوشحال
گردیده روانه جرجان شدند و در انولایت با محمد زمان میرزا
جنگ کرده او را مغلوب گردانیدند و میرزا محمد زمان روانه
غرجستان گردید امیر اردوشاه که حاکم اندبار بود بوی ملحق گردید
وقایع متنوعه درین سال در خراسان خصوصا در شهر هراة قحطی
بمرتبه انجامید که مردم یکدیگر را میخوردند و زنلیخان که حاکم
انجا بود ادمی خوار را سیاست نمود هم درین سال خاقان
اسکندرشان امیر الامرایی را بچایان سلطان استاجلو تفویض نمود

ونظارت دیوان اعلی را بمیرزا شاه حسین اصفهانی شفقت کردند
و منصب صدارت را بسیادت پناه امیر عبد الله لاله که از اکابر
سادات آذربایجان بود تفویض فرمودند چون وی از عهده مهم برون
نتوانست آمد بنابران امیر جمال الدین محمد استرابادی غیاثی فرمود
حکومت دیار بکر را ابقرا خان بیک برادر خان محمد لطف فرموده
ویرا خان لقب کردند متوفیات سلطان مراد بن یعقوب پادشاه
در آن زمان که خاقان اسکندرشان روانه بغداد شد بایک برناک
از وی رابر داشته متوجه شام گردید چند مدت در ظل حمایت سلطان
قانغیاد اوقات گذرانید و از انجا نزد علاء الدوله ذو القدر رفته
دختر ویرا بعقد خود در آورده دو فرزند او را شد یکی را حسن نام
و دیگری را یعقوب نام درین سال که سلطان سلیم بجنگ خاقان
اسکندرشان می آمد سلطان مراد بوی ملحق گردیده خواست که در جنگ
رفیق باشد ملازمان او صلاح ندیدند از سلطان سلیم جدا گشته روانه
دیار بکر شد چون باورفه رسید اجه سلطان قاجار که از جانب
خاقان شیر شکار حاکم اندیار بود با وجود هجوم و کثرت لشکر اشرار
تیره روزگار و جمعی امرا و آن دیار و قلت عساکر نصرت آثار ظفر گردار

بعضی

بعضی کلام ملک جبار **کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة** منظور داشته
در برابر سلطان مراد علم جدل برافراشته فریقین را نهایت کوشش
و کشش دست داده اخر الامر اجه سلطان فایق آمده مراد را بقتل
رسانیده سر او را با انگشترین پایه سریر شاه سعادت قرین ارسال
نمود واجه سلطان بواسطه آنکه با هشتصد سوار هشتهزار کس را مغلوب
گردانیده بود بلقب ورشش سلطان ملقب گردید دولت سلاطین
اق قویونلو با برقتل سلطان مراد بنهایت رسید و از اق قویونلو سیزده
تن سلطنت کردند قراعثمان حسن پادشاه سلطان خلیل یعقوب تاریخ
بایسنغر میرزا رستم بیک احمد بیک محمدی میرزا الوند میرزا سلطان
مراد ایام سلطنت همگی باستقلال صد و یکسال بوده سوای انکه بارک برناک تسلیم
بنجسال دیگری حاکم عراق عرب بود و در جنگ چالدران همراه سلطان
بود و بعد از مراجعت از آذربایجان کور شد و بعد از چند مدت فوت شد
ممالک سلاطین اق قویونلو عراق عرب و عراق عجم و فارس و کرمان
و آذربایجان و دیار بکر بود بدیع الزمان میرزا چند ماه در اردوی خاقان
عالیجاه بسر برده بموجب حکم جهان مطاع در ری ساکن گشت ولی از ستجانز
استراباد رفته و از ملازمان تیتک خان شکست خورده بهند رفت

دو سال در اندیار بوده و باز بخراسان بخدمت خاقان اسکندرشان
آمده رعایت یافت و مقرر شد که در شنب غازان بتبریز ساکن
بوده هر روز مبلغ هزار دینار بجهة خرج او میداده و اصل کرد اند درین
سال سلطان سلیم که به تبریز آمد میرزا بدیع الزمان را رعایت کلی کرده
با خود برده و بعد از چهار ماه در آنجا بعلت طاعون فوت شد امیر عبد الباقی
از اولاد عارف ربانی شاه نور الدین نعمت الله کرمانی بود و حد متنش
در انشا و پاکیزگی عبارت از اقران ممتاز بود و در اوایل زمان خاقان
اسکندرشان صدر بود و بعد از آن زمام حل و عقد و قبض و بسط امور
مالی و ملکی من حیث الاستقلال بقبضهٔ اقتدار آنحضرت در آمد و درین سال
کشته شد ملک نجم الدین محمود جان دیلمی که از بزرگ زادهای قزوین
بود مدتی وزارت یعقوب پادشاه کرده بوده بعد از آن وزیر
خاقان اسکندرشان شد درین سال رحلت کرد خلیل سلطان ذو القدر
چون در جنگ پادشاه روم از او کمی تقصیری واقع شده بود خاقان
اسکندرشان کورسلیمان قورچی را بسوختن خرمن حیاتش مامور
گردانید چون کورسلیمان باتفاق ملای آکمان بشیراز در آمد چون
دید که جمع کثیر در پیش سلطان حاضرند آهسته بگوش او گفت که امر شاه

رحمه

چنین شرف نفاذ یافته که ترا بضرب دوازده چوب تادیب نمود
مراجعت نمایم واگر درین بزم مرتکب این امر میشویم کسر حرمت
تو واقع میشود و صلاح در انست که بخلوتخانه درآیی تا حسب الحکم
عمل کرده باز گردم و خلیل سلطان تنها بخلوتخانه درآمده کورسلیمان
از عقب درآمده حکمی که در باب قتلش آورده بود نمود خلیل سلطان
مخالفت کرده بدو زانو درآمده کورسلیمان گردنش را زده
سرش را برداشته از خانه بیرون آمده روانه درگاه عالمپناه گردید
خاقان اسکندرشان حکومت شیراز را به علیبک ذو القدر عنایت
نمود و امیر سید شریف شیرازی از نبایر امیر سید شریف علامه
بود چند سال صدر خاقان اسکندرشان بود و در انتشار مذهب
حق طریق مشکور و جهدها محصور بظهور رسانید و در اعانت جمعی که
سالک طریق ضلال بودند کوشش بسیار کرد چنانچه حقوق صحبت
او در انتشار مذهب و ملت بر صفحات زمان تا قیامت مساعی جمیله
او در ترویج شرع اقدس بر افواه و السنه درین سال کشته شد
چنانکه مذکور گردید **گفتار در وقایع سنه احدی و عشرین و تسعمایه و فتح کردن**
سلطان سلیم قلعه کماخ را درینسال سلطان سلیم علم عزیمت بطرف

قلعه کماخ افراخت یوسف بیک ورساق که از قبل خاقان اسکندر نشان
کوتوال آنقلعه بود مصلحت در توقف ندیده محمد بیک ملازم خود را
با سیصد کس درانجا گذاشته متوجه درگاه همایون شد سلطان سلیم
با سپاه جرار زیاده از قطرات امطار در حوالی قلعه نزول نموده
رسولان نزد غازیان روانه گردانید و پیغام داد که مناسب آنکه
بالطاف سلطانی اعتماد نموده دست متابعت و دروازهای حصار
برگشایند تا از تعرض لشکر قیامت اثر ایمن گشته در اردوی همایون
اوقات گذرانید جماعت ورساق گفتند بمجرد آنکه اندک شکستی
بولی نعمت ما رسیده باشد چگونه جایز دانیم که حقوق تربیت آن
پادشاه عالیشان را نابوده انگاریم و قلعه را که بما برسبیل امانت
سپرده باشند باهل خیانت بتصرف شما گذاریم رسولان آنچه
شنیده بودند بسلطان سلیم رسانیدند آتش غضب او زبانه زدن
گرفته سوار شده قرب صدهزار آدمی جبه پوش با جوش و خروش
پیش دوان گشتند تا در برابر قلعه آمدند امر شد که تفنگچیان جنگ
اندازند و سپاه روم از جوانب هجوم آوردند و جمعی تفنگچیان بر بالای
پشته که حوالی قلعه بود درآمدند و مردم حصار را بتفنگ گرفته شعر

بگرفته زدود تفنگ مهر و ماه ⁂ فضای فلک همچو گلخن سیاه ⁂ غازیان و
و دلاوران باستحقاق دست بتیر و سنگ بردند و رومیان بروج حصار
را زمین هموار گردانیدند و جبراً قهراً قلعه را گرفته غازیان پناه بمسجد
بردند رومیان متوجه ایشان شدند ورساقان شمشیرها کشیدند و از
مسجد بیرون آمده چندانکه میتوانستند کوشیدند تا مجموع بمردی کشته شدند
اما سلطان سلیم قلعه را بمردم خود سپرده روانه علاء الدوله ذوالقدر
گردید گفتار در محاربه نمودن مصطفی پاشا چغلو چاوش با نور علی
خلیفه روملو درینسال مصطفی پاشا که از قبل سلطان سلیم حاکم طرابزون
بود با لشکر بسیار و رومیان خونخوار متوجه ارزنجان گردید چون
نور علی خلیفه روملو از توجه او مطلع گردید باتفاق محمد بیک [illegible]
رایت نهضت بدانجانب افراخت و عساکر نصرت اثر که درحوالی
حصن کرک رسیده چغلو چاوش با لشکر پرجوش و خروش نمایان
شده در برابر غازیان صف سپاه بیاراست نور علی خلیفه با هفتصد
سوار جرار قلب رومیان دیوسار که زیاده بر ده هزار بودند
تاخت و بنوک سنان نقش وجود جمعی را از صفحه هستی محو ساخت
و عاقبت رومیان غالب آمده نور علی خلیفه را بقتل آوردند

رکدا

و اتقیو و اوغلی با جمعی سالم بیرون رفتند وقایع متنوعه درین سال دو بو سلطان محمد
ازبک بدرگاه خاقان اسکندرشان آمد و یک صندوقچه پر از بکان
که در جنگ ازبکان از اسب و مرد بیرون آورده بود بحضرت
نمود و جمیع معارک که بر ازبکان غالب آمده بود و احوال ولی خاصه
ولایت خراسان را عرض نمود بنابر آن خاقان اسکندرشان سلطنت
خراسان از سر خدمتان آنکه راه آب آمویه بحضرت شاه دین
پناه عنایت فرمود و امیرخان ترکمان را لله آنحضرت ساخت
متوفیات علاء الدوله ذوالقدر مدار خود را بر مکر و تزویر نهاده بود
هربار که رسولان سلطان روم نزد وی می آمدند او جمعی از ملازمان
خود را رخوت مصریانه می پوشید و بمجلس در آورده میگفت که ایشان
ایلچیان مصر اند که از نزد سلطان قانصو نزد من آمده اند و تحف بسیار
آورده اند و در نزد رسولان روم میگفت که ایشان را ایرادی بسیار
میکردند و با ایلچیان روم میگفت که تابع سلطان روم و از مصریان
بیزارم و برسولان مصر نیز برهمین منوال سلوک میکرد و از طرفین
زر بسیار میگرفت و دایم میگفت دو مرغ دارم یکی طلا بیضه میکند
دیگری نقره که دعا سلطان روم و مصر باشند درین سال سلطان سلیم

داعیه

داعیه آن داشت که بار دیگر با خاقان اسکندرشان مقابله نماید ÷
و باین اندیشه ذخیرهٔ بسیار در سرحد علاء الدوله ذوالقدر جمع ÷
آورده بود علاء الدوله از اسنف خود دانسته غارت کرد و از این
غافل که با خرطوم فیل بازی کردن و بخار پشتانی بار خاریدن در هلاک
خود کوشیدنست با او اگر و او گرد فتنه بر انگیخت و خاک او بار بر فرق
روزگار خود ریخت چون سلطان سلیم از آن نهیب آگاه شد فسخ
عزیمت ایران کرده بصوب مرعش روانه شد و علاء الدوله
چون تاب مقاومت نداشت لوای فرار بجانب کوه درنا برافراشت
سلطان سلیم سنان پاشا را با چهل هزار سوار از پی او روان ساخته تعاقب
لشکر روم بر وسط جبال مذکور با او رسیدند علاء الدوله باتفاق
پسر خود سلیمان بیک از کمین در آمده بر جنود روم حمله نمود و بعد کشش
و کوشش لشکر ذوالقدر شکست یافته و مرد مجهولی علاء الدوله را
بقتل آورده سرش را نزد سنان پاشا آورده پاشا سر او را
نزد سلطان سلیم فرستاد شعر ولی آخر از چرخ آیین نفاق ÷ به ذوالقدر
کرد و در وی محاق ÷ گرفتار شد خصم آیین ستیز ÷ بریدند فرقش بشمشیر تیز ÷
و خواندکار را از آن مرد که سر بریده بود پرسید که داعیه چه منصب داری

تا بتو دهم اندا حق گفت منصب آقای خود و آقایی او از اوسط آن
بود آقایی او را پاشا کردند و جای او را بوی دادند و سلطان سلیم بر تمام
ولایت ذو القدر استیلا یافت پس ذو القدران بعضی ملازم سلیم شدند
و فوجی متوجه درگاه خاقان اسکندرشان و زمره روانه درگاه سلطان
قانیاد گشتند و دولت سلاطین ذو القدر بنهایت رسید و از این طبقه
در کتب تواریخ چهار نفر یافتیم که سلطنت کرده اند ملک اصلان
سلیمان ناصر الدین علاء الدوله مملکتشان مرعش والبستان و صاحب
هشتاد و هزار خانه ذو القدر بود خواجه آصفی ولد خواجه نعمت الله قهستانی
بود که چند گاه بوزارت سلطان ابو سعید قیام نمود و در شانزدهم
شعبان وفات یافت و شخصی در تاریخ او گفته شعر چون آصفی آن
جنس خرد را مردم * در ابر اجل گشت نهان چون انجم * پرسید دلی از من
که چه آمد تاریخ * گفتم ز برات آمده روز دوم * مولانا نظام استرابادی
مهر خموشی بر لب نهاد و از تصانیفش کتاب بلقیس و سلیمان
و دیوان قصاید مولانا ریاضی ساوجی درین سال از عالم انتقال
نمود و سنش از هشتاد متجاوز بود و از تصانیفش تاریخ سلطان حسن میرزا
که بنظم آورده گفتار در وقایع سنه ثمان و عشرین و تسعمایه ذکر محاربه

چیقلو با قراخان استاجلو در آن اوان که خاقان اسکندرشان مملکت
دیاربکر را بقراخان رجوع نمود خان در ماردین قرار گرفته زمام مهام
را در قبضه اختیار احمد چلبی نهاد و احمد چلبی اموال و جهات آن حدود را بقراخان
نداده خان قصد او نمود و احمد چلبی بر ضمیر او اطلاع یافته و چنانکه بیوفایی لازمه
ذات او بود قاصدی بنزد چیقلو چاوش فرستاده و عرضه داشت
کرد که مناسب چنان مینماید که بسرعت هرچه تمامتر خود را بر حوالی آن حصن
دیار اندازی تا آنچه مطلوب تست حاصل کرده و چیقلو چاوش قطع
مسافت مسارعت کرده چون بحوالی شهر رسید احمد چلبی وی را استقبال
نموده مفاتیح قلعه را بوی سپرد و چیقلو چاوش در آمده تمکن
گردید قراخان چون از استیلای رومیان آگاه گردید با فوجی از
دلاوران متوجه آمد گردید تا مردم آنجا را از جاده خلاف بشاهراه
وفاق آورد چون بدانجا رسید مردمان شهر با رومیان اتفاق
کرده از دروازه بیرون شتافتند و دست بانداختن تیر و راندن
شمشیر بردند و غازیان را نگذاشتند که بحصار آیند و خان از مواقف
ایشان مایوس شده اطراف آن ولایات را تصرف کرده شوارع را
مضبوط کرده نگذاشت که کمین بار بشهر آورند چیقلو چاوش عاجز گشته

از قلعه بجهار سوار بجنگ غازیان روانه ساخت قراخان با فوجی
از ابطال و بهروسپاهی سراسر با خشم و قهر عنان یکران بجانب
رومیان معطوف گردانیده بر ایشان تاخت و مهم ایشانرا بنجح
اتمام ساخت چنانکه یک تن از ایشان سالم نماند و خان چون این
جماعت را بقتل آورد مظفر و منصور عنان بصوب اردوی خود تافت
و بعد چند روز خبر آمد که پیغلو جاووش قریب بیست و چهار هزار سوار
مجتمع ساخته از آمد بیرون آمده بنابران قراخان از اردوی خود
جدا شده روی بطرف معسکر پیغلو جاووش نهاده در قوروقیه
با دین معسکر ساخت آنگاه متوجه آن شد که بزودی بمقابله خصم توجه
نماید و مجددا ادیم زمین را از خون عدو گلگون سازد و قد روش
سلطان نیز وی را اترغیب مینمود و میگفت که دشمنان خاندان صفویه
را بیش ازین مهلت نتوان داد و بزخم شمشیر و خنجر رخنها در دیوار
وجودشان پیدا کرد اما دران اوان از نزد خاقان اسکندرشان
قورچی رسیده بود و حکم آورده بود که مقابله نکند تا از ینجانب مدد
نرسد و سایر مردمان نیز سرعت در محاربه مصلحت نمیدانستند و میگفتند
تا زمان وصول کمک با حریف دست در کمر نباید زدن و خان را

قد وریش را بصواب اقرب تصور نموده روز دیگر برابرش گردون
خرام سوار شده و اعلام را برافراخته جوانغار و برانغار را چنانچه باید
و شاید مرتب ساخت از انجانب پیغلو جاووش نیز میمنه و میسره
را بمردان کار استحکام داده و در پیش لشکر عرابها را از ضربزن
و فرنگی تعبیه نمود و اطراف آنرا بزنجیر بر یکدیگر بست و پس خود را
بشتران و کجاوها مضبوط گردانید و چون هر دو صف لشکر دران
صحرا که نمونه دشت محشر بود مرتب گشت بار اول غازیان
شمشیرها را آخته و نیزهها بر مخالفان راست ساخته بر رومیان جلو
انداختند و دست چپ و راست از جا برداشته بقلب رسانیدند
چون راه فرار بر رومیان مسدود بود ناچار بجنگ شروع نمودند
منقولست که دران روز جمعی از رومیه از ضرب شمشیر غازیان
اسب را گذاشته با بر دوش یکدیگر نهاده میگردیدند شعر ابیت
بلارک چون برگ گندنا ؛ شخص مبارزان شده چون شاخ زعفران ؛
از صاعقه چو باطن آتشکده زمین ؛ وز زلزله چو باطن فالج زده زمین ؛
غازیان رستم توان بضرب تیغ رخنه در جان جوانان انداخته
خرمن بقای ایشانرا بباد فنا دادند زبان تیغ آیه کل من علیها فان

بگوش جان فرو میخواندند کل نفس ذائقة الموت بنزدیک دو دور
میرسانید و جسدان کشته برهم افکنده بود که سواران را مجال گذشتن
و پیاده را محل گذشتن نماند شعر زبس کشته در عرصهٔ شور و شر
اجل را نبودی مجال گذر امراء بنجق بپاشا گفتند که لشکر ما زیر و زبر
گشته مهم از اشتعال نیران قتال گذشته لایق آنکه بمضمون الفرار
في وقته ظفر عمل نماییم و از مقتضای فحوای الفرار مما لا یطاق من
سنن المرسلین تجاوز ننماییم بیغلو چاوش این سخنان را قبول کرده
لشکر خود را استمالت داده بجنگ تحریک نموده بار دیگر رومیان
بر شور و شر حمله کرده باز غازیان ایشان را تا قلب رسانیدند
نزدیک بان رسید که بیغلو چاوش از معرکه ستیز عنان گریزان
بوادی گریز منعطف گرداند خان اعراض کرده بر قلب رومیان
اسب انداخت قضارا تفنگی گشاد یافته سبب انقطاع رشته حیات
او گردید غازیان دلشکسته شدند و رومیان از جای خود در حرکت
آمده قزلباش قرار بر فرار دادند و بیغلو چاوش سریعی جهت این خبر
نزد سلطان سلیم فرستاده دیاربکر را تصرف نمود ذکر محاربه نمودن
سلطان سلیم با سلطان قانصوه پادشاه مصر و شام و شکست یافتن

سلطان

سلطان قانصوه درین سال سلطان قانصوه از مصر علم عزیمت بطرف
حلب برافراخت و دران زمان خیربک که امیرالامراء حلب بود
از سلطان خوفی داشت بنابران رسولان نزد سلطان سلیم فرستاده
وعرضه داشت کرد که اگر چتر زرنگار سایه سعادت برین دیار اندازد
بنده مانند دولت و اقبال کمر خدمت بر میان جان بسته در فتح ولایات
عربستان سعی نمایم و حلقه عبودیت در گوش هوش کشیده بقیه
زندگانی در ظلال اعلام میگذرانم سلطان سلیم تسخیر ولایت عربستان
را با خود متفق و مقرر گردانیده حکم کرد که جنود ممالک محروسه
از اقصای ولایت فرنگستان تا دیار قزلباش در اماسیه جمع کرده
و ترتیب اسباب قتال و جدال از ضربزن و توپ و تفنگ اشتاب
فرمود و بعد از اجتماع عساکر بجانب حلب در حرکت آمده از انجانب
سلطان قانصوه با سپاه بسیار روانه جنگ و پیکار گردیده در مزار
داود نبی علیه السلم نزول نمود و سپاه چون ذرات آفتاب وافر
و مانند قطرات مطر بیشمار همه جوانان نوخواسته و سراسر تن پیکر
کرده کار آراسته مستعد قتال و جدال گردیدند و سلطان سلیم در حوالی
معسکر دشمن نزول نمود شعر چو آهوی چین مانده شد از ستوه :.:

تنکم بردو نهاد بر تیغ کوه ⁂ تنکم ناکهان کنشتش از تیغ چاک ⁂ بر از
اذ منک شد ناف خاک ⁂ جاعتی را انجاست لشکر پیش فرستاد و از
جنود پادشاه مصر فوجی نیز بطلایه برون آمدند و لوازم پاس بجای
آوردند چون آفتاب نورانی علم برافراخت و لشکر کواکب را مغلوب
ساخت شعر سحرگاه کین شاه انجم حشم ⁂ بجنبید از جا بطبل علم
دمید از افق صبح صادق شکوه ⁂ کف انداز شد تیغ تست کوه ⁂
ز دواغ افق آسمان در کرفت ⁂ فلک تیغ صبح را بر کرفت ⁂ ز دواغ
خان تازه شد خون روان ⁂ شد از خون افق عرصه لهروان ⁂ بی کینه
این خونی خانه سوز ⁂ چون شیب رخسار عالم بروز ⁂ ز خورشید و
ه طبل زرین بجنک زدند از فلک قدسیان طبل جنک سلطان سلیم
بترتیب جیش پرداخته قراجه پاشا و قرامانی را بمیمنه فرستاد
و سنان پاشا و ذو القدر اوغلی علی بیک ولد شهسوار را بمیسره
جای داد و پیش صف را بعرابه های پر از ضربزن و توپ و فرنکی
بیاراست و ینکچریان هیچ صف در عقب یکدیگر در پیش عرابه ها
و از انجانب سلطان قانصوه نیز صف سپاه را آراسته خیربیک
را بجوانغار مقرر کرد و جان وردی غزالی را که حاکم حمص بود

به برانغار

به برانغار امر فرمود و خود در قلب جای گرفته آن دو پادشاه جنگجوی
ترتیب در برابر هم ایستادند لشکر مصر قریب صد نفر سوار مرد دار
بر فراز پشته که مشرف بود برآمدند تا سپاه سلطان سلیم را ملاحظه نمایند
قراجه پاشا پنج شش عرابه با ضربزن در برابر ایشان فرستاد و توپ بجان
آتش داده چهار کس را زدند و باقی فرار کرده بقشون ملحق شدند
دران اثنا جان وردی غزالی با جمعی دلاوران عرب از روی غضب
بر میمنه روم میان تاخت و قراجه پاشا بدافعه شتافت و از دو
رو جیش مصریان ثابت و قرارش تزلزل یافته شکست بر جوانغار
سلیم افتاد و مصریان بعقب قلب سلطان سلیم در آمدند و قریب پنج
شش هزار کس را بنوک نیزه از اسب انداختند افتاد و پیاده روا
قلب سلیم شدند بار دیگر جان وردی غزالی از قفای میسره در آمد
سه هزار سوار از مرکب انداختند و لشکر روم فرار کرده تا فتح خواندکار
مجال توقف را محال دانسته و غلامان مصر ایشان را تعاقب نمود
و در برابر تیپ خواندکار آمدند و ینکچریان بضرب تفنگ اکثر ایشان را
صف جمع شده بودند بنات النعش وار متفرق گردانیدند القصه
سنان غلامان مصری همچو شهاب ثاقب بسوی عمارت روم

زبانه میکشید و تفنگ رومیان از درع دهقانان مصریان چون گزند
باد شبگیر از لباس حریر بیرون میوزید شعر دران انجمن بهر دفع
تفنگ ریخت بر آتش کین سفید؛ ز نوک سنانهای خارا گداز
شده خنجر جسته زره سر ببر؛ و ما را تفنگ از ستم باز کرد؛ دری
در وجود از عدم باز کرد؛ و از خشم و کین روی یلان شیر شکار
ترنگ دیده شیر شده و از غبار میدان کام گردان جانسپار
بطعم زهر مار گشت و از جوارح و اعضای سرکشان مجال گشتن
و طریق گذشتن تنگی یافت و زمین دامون با تل کوه مساوی بود
شعر ز غلطیدن کشتگان در مصاف؛ شده پشته بر پشته چون کوه قاف
اما چون سلطان سلیم خاصین خود را مغلوب دید ینکچریان را اشارت
داده باندا ختن توپ و تفنگ مأمور گردانید و تیپ در جنبش
آمده متوجه سلطان قانیا و شدند و قلب را به توپ و تفنگ
از هم ریختند و در اثنای آمد شد تیر دلدوز و آمد شد تفنگ آتش افروز
هر یک صف سپاه او ویران کرده بسلطان سلیم نوبت سلطان
قانیا و چون حال برین نوع دید دست از ستیز باز داشته روی
بملک گریز نهاد و رومیه ایشانرا از آنجا بتعاقب کرده جمعی کثیر را بقتل آوردند

و در میدان

و در میدان بکار سلطان قانیا و را مرده یافتند و هرچند ملاحظه کردند
زخمی در و نبود و اموال نامحصور و غنایم موفور بدست عسکر روم
افتاد و سلطان سلیم بحلب رفته اشراف و اعیان آن دیار از قلعه برون
آمدند و مقالید خزاین و مفاتیح دروب و دفاین را بدست وکلای
سلطان سلیم دادند عجب است از صاحب کتاب افادت از حبیب السیر
که در آن عصر بوده نوشته که سلطان قانیا و باجل طبیعی فوت شده
و سلطان سلیم بجنگ بران دیار مستولی گشته و راقم الحروف
حسن روملو زیاده از ده نفر از دلاورانی که در آن جنگ حاضر
بوده اند دیده و از ایشان شرح این جنگ پرسیده بدین
نوعست که مذکور گشت گفتار در مستولی شدن محمد زمان میرزا
بر قبة الاسلام بلخ درین سال محمد زمان میرزا باتفاق امرا از دو شاه
بظاهر بلخ رفته آن بلده را قبل کردند محمد بهارلو که ملازم دیو سلطان
روملو بود برج و باره شهر را مستحکم گردانیده بعد از چند ماه
روز شنبه خواجه حیدر علی باتفاق کلانتران دروازه عکاشه را
بروی محمد زمان میرزا باز کردند وی بشهر درآمد امیر محمد بهارلو
در ارک متحصن شده بعد دو روز بعهد و پیمان بیرون خرامید

وملازم گردیده وهم دران اوان امیرخان قاسم از شیرخان اردوی شاه
با پیشکش فراوان بخدمت میرزا محمد زمان آمده ملازم گردید و امر
حکومت بلخ را به برادر خود قوام بیگ داده بدان واسطه غبار نفاقی
بخاطر محمد زمان میرزا نشسته اتفاق ایشان بنفاق مبدل شد گفتار
در قشلاق نمودن خاقان اسکندرشان در نخجوان و رفتن
دیو سلطان بگرجستان درین سال میان قرقره منوچهر در گرجستان
محاربه واقع شده قرقره فرار کرده در تبریز بسعادت ملاقات
خاقان اسکندرشان استسعاد یافت و احوال مملکت گرجستان
و استیلای منازعان عرض کرد رای آفتاب اشراق پرتو التفات
بر احوال منوچهر انداخت و حکم فرمود که دیو سلطان روملو و چرکن
حسن تکلو و نارین بیگ قاجار و قاران بیگ روملو و حسن بیگ
چونه بتعجیل تمام متوجه شوند و سعی نمایند که شاید بعنایت الهی عرصه
گرجستان از وجود ان منحوس پاک شود و امرا از راه شوره گل
متوجه آن شهر گشتند چون قضای آسمانی و بلای ناگهانی باطراف
آن بلده محیط شدند منوچهر از مشاهده اشتعال آتش در نهادش افتاده
و پای قرارش از جای رفته با از نهوران متوجه قریه دلکشه

قاصدان

قاصدان نزد دیو سلطان فرستاد و از صلح سخن گفته امرا با رسولان
او را بقتل آوردند و بطرف ریی ایلغار نمودند چون بحوالی قریه
دل رسیدند منوچهر فرار نموده بروم رفت و امرا بحوالی قلعه
تومک نزول نمودند و آن قلعه بر قله کوهی در میان دره عمیق
واقع شده غازیان اعلام نصرت گشاده و شمشیر ظفر کشیده
دایره وار دور گردش آمده نقطه کردار در میان گرفته و
چهارده روز در میان گرجیان بدکردار و غازیان جرار جنگ
واقع شد آخر لشکر اسلام آب انبار قلعه را سوراخ کردند و گبران
عاجز گشته روی بدرگاه دیو سلطان آوردند ارزبار نیز که
وکیل منوچهر بود با پیشکشهای لایق و تحفهای موافق از قلعه بر
آمدند دیو سلطان حکومت گرجستان را به قرقره داده مراجعت
نمود و درین ییلاق دیو سلطان چرکن حسن را بیسار رسانیدند
وقایع متنوعه درین سال خاقان اسکندرشان در تبریز قشلاق نمودند
درین سال شاه دین پناه بهراة رسیده در باغ شهر نزول
اجلال فرمود و بر مسند حشمت و اقبال بر آمده ابواب عدالت
و رعیت پروری گشاده بیمن مقدم آنحضرت درین سال محصولات

در کمال خوبی بوده **متوفیات** مولانا عبدالله مروارید در حوالی ملازمت

سلطان حسین میرزا می‌بود تا بمرتبه صدارت رسید آخر در جرکه امرا

عظام در آمده بجای میر علیشیر مهر زد و بعد از فوت سلطان حسین میرزا

در کنج انزوا قرار گرفته درین سال از عالم انتقال نمود مصنفاتش

بدین موجب است • دیوان قصاید • غزلیات • تاریخ شاهی

منشآت • تاریخ منظوم • خمسه و نثرین • سلطان قانصو غوری

بغایت فاضل بود و عالم پرور بواسطه قتل او دولت سلاطین

چراکسه برطرف شده و ازین طایفه هژده تن پادشاهی کردند

بدین ترتیب • عز الدین ایبک • ملک منصور • سلطان قطز • رکن الدین بندقدار

ملک سعید محمد • سلامش ملک منصور • ملک اشرف • ملک قاهر ملک عادل

کیدبوقا حسام الدین لاچین • سلطان ناصر سلطان برقوق سلطان

فرج • ملک چقماق • سلطان قایتبای • ناصر یوسفی سلطان قانصو

غوری اما تومنی بیک دست و پایی زد و کاری نساخت و ممالک

مصر و شام و حلب و درمکه و مدینه سکه بنام ایشان بود ایام

دولتشان دویست و هفتاد و پنج سال بود **گفتار در وقایع سنه**

ثلث و عشرین و تسعمائه لشکر کشیدن سلطان سلیم بجانب مصر و شام

ومحاربه

ومحاربه نمودن با تومنی بیک و ظفر یافتن بر او و تصرف نمودن

آن ولایت درین سال سلطان سلیم روانه شام شده و اهالی آن بلده

شهر را تسلیم نمودند و غایت خصوصیت با شان ظاهر کرده و در

روز جمعه در مسجد بنی امیه خطبه بنام سلطان سلیم خواندند و بعد از فتح آن

دیار شتر بسیار آب بار کرده روانه مصر گردید و چون بحدود آن

مملکت رسید شنید که امرای مصر بعد از شکست خواهرزاده سلطان

قانصو غوری را که تومنی بیک نام داشت پادشاه خود ساخته اند و لوای

مخالفت افراخته سلطان سلیم بعرض سپاه و ملاحظه یراق پاشایان

عالیجاه پرداخته کوچ بر کوچ متوجه مصر گردید و در حوالی بلده مذکور

نزول فرمود و از آنجانب تومنی بیک رایت جنگ و جدال افراخته

با سپاهی از هرچه تصور توان کرد بیشتر و همراه معتبر پهلوانی بر سر و چشم

بهادری در بر در خارج شهر صف قتال آراست و ضرب زن

فرنگی بسیار در پیش لشکر داشت رمضان اوغلی که از امرای معتبر

مصر بود بعرض رسانید که صلاح دولت درآنست که دروازه شهر را

بسته بجنگ پردازیم و تومنی بیک سخن وی را قبول نکرده در برابر

سلطان سلیم صف آراسته و در آن اثنا غلامی از لشکر سلطان مصر

فرار کرده نزد سلطان سلیم رفته معروض گردانید که مصریان در برابر
لشکر شما توپ و فرنگی بسیار تعبیه کرده اند تا بر لشکر شما اندازند
سلطان سلیم از عقب مخالفان درآمده ایشان را به توپ و تفنگ
گرفت و چون مصریان توپ و تفنگ خود را بر بالای میمونک سوار
کرده بودند از گردانیدن عاجز شدند و فرار نمودند سلطان سلیم
توپ و ضربزن ایشان را گرفته در برابر مصر فرود آمده وکلانتران
و اعیان مصر بپای اعتذار و استغفار از حصار بیرون آمدند و روی
نیاز بر خاک درگاه پادشاه سوده امان طلبیدند و سلطان سلیم
از سر جرایم ایشان گذشته سنان پاشا را با جمعی از دلاوران
بدرون شهر فرستاد تا محافظت آن بلده کند چون سنان پاشا
در شهر نزول نمود در نصف شب غلامان و مردمان عرب
بر سر او ریختند سنان پاشا بمدافعه درآمده بعد از کشش و کوشش
مصریان غالب آمدند و سنان پاشا را با هشتصد غلام بقتل آوردند
و باقی امرا جنگهای مردانه کرده نعش او را از شهر بیرون آوردند
و سلطان سلیم بنفس خود باندرون شهر رفت و در میدان مصر
نزول نمود و ینکچریان تفنگها را پر کرده مستعد قتال و جدال شدند

سلطان سلیم

سلطان سلیم اعیان شهر را گرفته جمعی کثیر از ایشان را بقتل آورد و مصریان
معروض داشتند که ما از ارتکاب افعال سابق نادم و پشیمان
گشته ایم امید که پادشاه از گناه ما گذشته من بعد طریق خدمتکاری
و جانسپاری بتقدیم رسانیم سلطان سلیم بعضی را خلعت فاخره بخشیده
خوشدل و خرم گردانید چون غلامان مصر از موافقت رعایا مایوس
شدند شب از شهر فرار نمودند و روانه حبشه و زنگبار گردیدند
سلطان سلیم بخوف و بیم در مصر قشلاق نمود و در بهار تومن بیک
از حبشه بعزم مقاتله از حبشه بمصر آمدند سلطان سلیم چون این خبر
شنید قراجه پاشا را با جمعی کثیر بر سر راه ایشان روانه گردانید
و آن دو لشکر بهم رسیدند و بتسویه صفوف پرداختند و از جانبین
دلاوران نام و ننگ بمیدان جنگ تاختند تیغ خون افشان ادیم
زمین را از رنگ لعل بدخشان دادند باز شکست بر غلامان افتاده
تومن بیک گرفتار گشته از دست شحنه قهر شربت شهادت
چشید و تمامی مصر و شام و حلب و حجاز در حوزهٔ تصرف سلطان سلیم
درآمده ایالت مملکت مصر را بخیر بیک رجوع نمود و حکومت شام را
بجان وردی غزالی که در آن ولا از مصریان رو گردان شده بخه

آمده بود غارت نمود و با غرور موفور و اموال نامحصور متوجه مستقر
شد **گفتار در رفتن امرا بغرجستان و شکست محمد زمان میرزا** در این
سال محمد زمان میرزا امیر اردوشاه را بقتل آورده توام بیک برادر
مشار الیه برج و باره بلخ را منضبط ساخته رسولان متواتر بکابل
فرستاده از پادشاه مدد طلبید نایران آنحضرت رو به بلخ
گردیده توام بیک قلعه و شهر را بملازمان سپرده با اردوی
همایون ملحق گردید پادشاه با فوجی از شجاعان بر سر میرزا محمد زمان
ایلغار کرده خانه کوچ وی را متصرف شد میرزا محمد زمان با الم فراوان
بغرجستان روانه شد حاکم آن ولایت امیر شاه محمد سیف الملوک و خواجه
غیاث الدین علی شرایط استقبال بجای آورده غاشیه متابعت
بر دوش گرفته بعد از دو روز رایات نصرت آیات پادشاه بر
موضع اق کنبد سایه افکنده اما چون بتایی غرجستانیان حامی میرزا
محمد زمان بودند پادشاه بکوهستان شورافت در آمدن از
راه فیروزکوه و غور روانه کابل شد چون آمدن محمد زمان میرزا
بولایت غرجستان بسمع شاه دین پناه رسید ابراهیم سلطان موصلو
و احمد سلطان افشار را با لشکر جرار بر سر شاهزاده عالی تبار

نمود

نمود غازیان در غرجستان بمعاندان رسیدند میرزا محمد زمان
و سیف الملوک صلاح در آن دیدند که خود را که بدر های مستحکم رسانند
اما جمعی از مردمان مغول قاپچی بزبان آوردند که ما قتل خود را در این
زمین میخواهیم مستعد جنگ شدند غازیان رستم جاه و ملازمان
طهماسب شاه آغاز مجادله کردند بعد از محاربه طرفین و اشتعال
نایره حرب و شین سپاه حضرت شاهی با آن سالکان طریق تباهی
غالب آمدند میرزا محمد زمان روانه سان و چارریک گردیده و امرا
سالماً و غانماً بهراة معاودت نمودند و امین بیک که از قبل بابر
پادشاه حاکم بلخ بود با اتفاق ابراهیم جالتق بر سر وی رفتند میرزا
محمد زمان با صد نفر از ملازمان آغاز مجادله نمودند مخالفان وی را
از اسب انداختند یکی از مردم مغول شمشیری بر دست وی زد
خواست که او را بقتل رساند محمد زمان میرزا نام خود گفت آن شخص
بر اسب خود او را سوار کرده نزد امین بیک آورد او را روانه
کابل گردانید پادشاه بعد از قواعد بیان ایالت بلخ را بوی
عنایت نمود و صبیه خود را در حباله نکاح وی در آورده بعد از سه ماه
او را با خیل سپاه به بلخ فرستاد چون بمقصد رسید بمقتضای هوای

نفسانی تحریک زمرهٔ اودانی اکثر ایام بتجرع شراب ارغوانی مشغول
گشته از تدبیر مملکت باز ماند وقایع متفرقه درین سال خاقان اسکندرشان
در نخجوان قشلاق نمودند هم درین سال منوچهر از روم باتفاق قزل
احمد اوغلی که از امرای سلطان سلیم بود بگرجستان آمد قرقره والی گرجستان
در قراجه اردهان با ایشان جنگ کرده غالب آمده قزل احمد اوغلی
باجمع رومیان بقتل آمدند و دیو سلطان که در انحوالی بود واد اسلی
غارت کرده در چورسعد مراجعت نمود وقایعی که در سنهٔ اربع
وعشرین وتسعمائه واقع شده درین سال خاقان اسکندرشان استماع
فرمود که والی مازندران آقا محمد روزافزون سر از ربقهٔ اطاعت
داری وگردن از طوق فرمان برداری برتافته وروی از طریق
وفاق بشیوهٔ نفاق آورده بنابران فرمان واجب الاذعان شرف
نفاذ یافت که دورمش خان شاملو با فوج دلاوران روانه مازندران
شود دورمش خان با سپاه زیاده از کواکب بروج و افزون
از امواج یاجوج متوجه مازندران شد چون آقا محمد از توجه عساکر ما
عدو واقف گشت قلعهٔ اولاد وکلیس را مضبوط گردانید غازیان
در پانزدهم ذی حجه قلعه کلیس را احاطه نمودند بعد از سه روز خود

عالم

عالم سوز چهرهٔ او قهرا قلعه را گرفته آنگاه خان شجاعت پناه با خیل و
سپاه روانهٔ قلعهٔ اولاد شد قاضی جهان با میرخان درون قلعه رفته
بعهد وپیمان آقا محمد را بیرون آورده جناب خانی بتوفیق باری تعالی
ساری شده والی اندیار عبد الکریم بواسطهٔ خوف وبیم برادر خود
سید سلطان محمد را با دو هزار تومان تبریزی بخان فرستاد وبقبار
اینحال سید حسین هزارجریبی وحکام رستمدار ملک کاوس و ملک بهمن
با پیشکش فراوان باردوی خان آمدند ورعایت یافته بوطن
خود مراجعت نمودند وقایع متفرقه درین سال خاقان اسکندرشان
در تبریز قشلاق نمودند اندرین سال شیخشاه پادشاه شیروان
وامیره دباج پادشاه رشت وکارکیا سلطان احمد والی لاهیجان
بعز عتبه بوسی مشرف شدند وامیره دباج مظفر سلطان لقب
یافت اندرین الوقت ملک قرقره حاکم گرجستان بدرگاه عالم پناه آمد
وخاقان اسکندرشان دیو سلطان را همراه او بگرجستان فرستاد و
دیو سلطان بقلعه گوری وصورم مستولی گردید متوفیات
مولانا علاء الدین طبیب بمرض ذات الصدر از عالم انتقال نمود
قضایایی که در سنهٔ خمس وعشرین وتسعمائه واقع شده درین سال

شاه عالمپناه ابراهیم سلطان موصلو را بتاخت ولایت غرجستان
فرستاد امیر شاه محمد چون از آمدن سپاه ستاره عدد آگاه
گردید بقلعهٔ کشتی نور متحصن شد امیر جعفر علی را برسم رسالت نزد
ابراهیم سلطان فرستاده التماس نمود که ولایت مذکور را بوی
تسلیم کند ابراهیم سلطان ویرا بقتل آورد و بعد از سه روز سپاه
عالم سوز یورش نمودند و شیر بیشهٔ جلادت و پردلی سمور اوغلی
بر بالای برجی صعود نمودند شاه محمد سیف الملوک با جمعی از مردم
مغلوک قلعه را گذاشته بطرف میمنه گریخت ابراهیم سلطان
قلعه را ویران کرده متوجه هراة گردید گفتار در قضایای
که در سنه ثلث وعشرین وتسعمائه واقع شده درین سال بابر
پادشاه علم توجه بجانب قندهار برافراخت شجاع بیگ متحصن
شده سپاه را باشتعال آتش قتال مأمور گردانید ملازمان بابر
پادشاه غالب آمدند و از آنجا تا بدروازه راندند شجاع بیگ
قاصدان کاردان بهراة نزد امیرخان فرستاده التماس مدد
نمود امیرخان ایلچیان نزد بابر پادشاه فرستاده پیغام کرد که
هرچند شجاع بیگ قبل ازین سر از ربقهٔ طاعت و پا از جادهٔ

اطاعت

اطاعت بیرون نهاده بود اما چون حالا بقدم ندم پیش آمده قبول
نماید که من بعد از بندگان درگاه شاهی باشد مناسب آنکه
ترک محاصره کرده روانه کابل گردد بابر پادشاه جواب داد
که بعد از گرفتن قندهار شجاع بیگ را بدرگاه شاه دین پناه
خواهم فرستاد و ملک قندهار بهر که عنایت کند تسلیم خواهم کرد
در فتح قندهار سعی تمام نمود و قریب سه سال محاصره بریک حال
بود احوال محصوران قندهار دشوار گشته فرو ماندگان شهر و در
ماندگان زندان قهر و عنا و محنت و بلا گرفتار شدند و در سال دیگر
که دورمش خان بحکومت هراة آمد مظفر بیگ که ملازمش بود
نزد بابر پادشاه فرستاد و التماس نمود که وی از قندهار کوچ
کرده لوای توجه بطرف کابل برافرازد و بنابران بابر پادشاه از
ظاهر قندهار کوچ کرده روانه ولایت خود گردید شجاع بیگ قندهار را
بملازم خود مولانا باقی سپرده روانه خراسان شد مولانا دفتر
حقوق تربیت شجاع بیگ را بر طاق نسیان نهاده قاصد نزد
بابر پادشاه فرستاده ویرا طلب نمود بابر پادشاه عود نموده
قندهار را متصرف شده حکومت آنجا را بولد خود کامران میرزا

رجوع نمود هم درین سال خاقان اسکندرشان در اصفهان
قشلاق نمودند **متوفیات** سلطان سلیم بن سلطان بایزید بن سلطان
محمد بن سلطان مراد بن سلطان محمد بن ایلدرم بایزید بن سلطان مراد بن
اورخان بن سلطان عثمان بن ارطغرل بمرض طاعون وفات
یافت پادشاه قهار بود مدت سلطنتش هشت سال و هشت ماه
و هشت روز بود و مملکتش اناطولی و اروم ایلی و کرایلی و مرعش
وکفه و شام و حلب و مصر و دیار بکر چهار جنگ کرده اول با پدر خویش
سلطان بایزید و دوم با برادر خود سلطان احمد و سیوم بحضرت
شاه اسمعیل و چهارم با سلطان قانصوه پادشاه مصر و لد وی سلطان
سلیمان در اماسیه بود بعد غسل تمام اورا باستنبول آورده بتخت
نشانیدند و امینی شاعر قصیده که از هر مصراعش تاریخ جلوس او
بیرون می آید در سلک نظم کشیده و این بیت از انجاست **شعر**
بداده زمان ملک کامرانی بکاوس عهد سلیمان ثانی **وقایعی که**
در سنه سبع و عشرین و تسعمائه واقع شده درین سال عبید خان
با سی هزار سوار از آب آمویه عبور کرده متوجه هراة شد در روز
پنجشنبه شانزدهم جمادی الآخر سنه مذکور حاکم ولایت سرخس

سوندک بیک کس بهراة فرستاد و این حادثه را افشا نموده عیان
باستحکام قلعه مشغول شده و بیری سلطان روملو با صوفیان خلیفه
روملو دروازهٔ عراق را مضبوط کردانیدند و دروازهٔ ملک را
امیر محمد بن امیر یوسف محافظت کرد و مرجک سلطان دروازهٔ
خوش را نگاه داشت تخو بیک همت بر محافظت دروازهٔ
فیروزاباد گماشت امیرخان با پانصد کس از جوانان در باغ
شهر قرار گرفت سحر روز شنبه سیزدهم ماه مذکور شاطر عبد الله
که بفرمان امیرخان در قصبهٔ جیل دختران سیود بشهر آمده خبر
قرب عبید خان را بعرض رسانید و باشارت جناب خانی از
نقص بلده بیرون رفته حوالی باغ زاغان را آتش زد و صباح
روز یکشنبه عبید خان با بسیاری از ازبکان از راه دروازه
سر خیابان آمده در حوالی ساق سلمان نزول نمود و بعد از دو
روز باتفاق ازبکان حصن سوز سوار شده و سپاه از برج و
آتش جنگ باشور کردانیده و زمرهٔ از ایشان بطرف باغ زاغان
آمدند و بعضی از خیابان درآمده نزدیک بدارس سلطانی
رسیدند امیر حسن علی نوکر میر غیاث الدین محمد با جمعی از مردمان

چون دیو و دد از شهر بیرون رفته در میان هر دو مدرسه
جنگ عظیم بوقوع انجامید مردمان عبیدخان از ضرب تیر و تفنگ
باز گردانیدند و همچنین نوبت دیگر از بقیهٔ عبیدیه از طرف دروازهٔ
عراق جنگ انداختند از دست غازیان زخمهای کاری خورده
باردوی خود معاودت نمودند در روز جمعهٔ دوم رجب کوچ
کرده با سپاه دیو نهاد به پل سالار رفت و از آنجا کوچ بر کوچ
متوجه بخارا گشتند و اهل هری از محاصره خلاص شدند قضایای
که در روم واقع شده چون خبر وفات سلطان سلیم ببلاد شام
رسید جان وردی غزالی آغاز مخالفت کرده با جمعی از امرا و چرکس
و عرب در حوالی حلب نزول نمود قراجه پاشا که از قبل سلطان سلیم
حاکم آن بلده بود در شهر متحصن گشته چرنگ شام آغاز محاربه
و محاصره نمودند رومیان روی بمدافعه و مقاتله آوردند قریب
یکماه آن گروه گمراه در کنار شهر نشسته و حشمها را چون کاه گل
بر دیوار بسته هر روز جوانان جنگجوی و بهادران نبرد جوی
از روی قهر از شهر بدر آمده دست بردی بدانان می‌نمودند
شبهنگام که آفتاب دود اندام شام را با دو تا چرخ ازرق فام بسته

رنگی کان را

رنگی کان شب سیه تر بود از قار ؛ شب تیره چو روز دوری یار ؛
جهان تاریکتر از روی زنگی ؛ چو چشم مور بر عاشق زتنگی ؛ کوس
رحیل کوفته روانه دمشق گردید قراجه پاشا کیفیت حال را بپایهٔ
سریر اعلی عرضه داشت سلطان سلیمان فرهاد پاشا را با سپاه
جنگجوی درشت خوی با سپاه بسیار و توپ و تفنگ بیشمار
بدفع و رفع او ارسال نمود پاشا بر سبیل ایلغار طی مسافت
کرده باتفاق علی بیک ولد شهسوار ذوالقدر در حوالی دمشق
نزول نمود جان وردی غزالی نیز با جنود خونریز بداعیهٔ ستیز و آویز
باستقبال شتافت بعد از جدال و قتال نسیم فتح و ظفر بر پرچم
علم فرهاد پاشا وزیده جان وردی غزالی در آن معرکه بقتل آمد
فرهاد پاشا مظفر و منصور باستنبول معاودت نمود نزد
سلطان سلیمان از علی بیک ولد شهسوار ذوالقدر شکوه کرد
بنا بر آن سلطان سلیمان فرهاد پاشا را ببلاد ذوالقدر ارسال
نمود خدمتش چون بدان دیار رسید از روی مکر و تزویر بیک
خود را بیمار ساخته علی بیک اراده نمود که بعیادت برود ولد
فرزندش گفت صلاح دولت در آنست که فرهاد پاشا را

تقبل آورده اردوی او را غارت کنیم و روانه درگاه خاقان
اسکندرشان شویم زیرا که بیماری وی از مکرات علیک
سخن فرزند را بسمع اصغا کرده بدین فرهاد پاشا رفت ایشان
او را گرفته بتقبل آوردند **لشکر کشیدن دیوسلطان بگرجستان**
درین سال لوندخان حاکم گرجستان سر از ربقه اطاعت داوری
و گردن از طوق فرمان برداری بیرون نهاده و جمع کبران
بی ایمان را تاخت ولایت شکی فرستاد و غبار بلا در آن دیار
ارتفاع یافت حسن بیگ حاکم آنجا عرضه داشت نوشته
بپایه سریر اعلی فرستاده مدد طلبید خاقان اسکندرشان دیو
سلطان روملو را با جمعی از امرای کبار و بهادران نامدار بمدد
وی ارسال نمود دیوسلطان از قانق و غیری عبور نموده
زنکم و کرم را تاخته در قریه قری رحل اقامت انداخت لوند
دانست که با پیل دمان پهلو زدن و با شیر ژیان پنجه آزمودن
موافق عقل نیست تدبیر جز آن ندانست که از گردن کشی و
سرداری بجان سپاری و خدمتکاری آید و چون خاطر وی
بدین رای صواب قرار گرفت پرتو این خبر فرخنده اثر بر ضمیر

ادهجار

او تاخت و وسایل الخجلت و دست عجز در دامن شفاعت اویخت
و بزبان عجز و نیاز عذر گذشته خواست بعرض رسانید که چون
چهره مروت بواسطه مخالفت خراشیده و شد طریق ملاقات درین
ایام صعوبتی دارد و صورت ملازمت متعذر مینماید اگر آنحضرت
مراجعت نمایند بعد از چند وقت بنده بدرگاه عالم پناه شتافته مراسم
خدمتگاری و شرایط جانسپاری بظهور خواهم آورد و بنا بران
دیوسلطان از آنجا مراجعت نموده متوجه درگاه اعلی گردید
وقایع متنوعه اندرین سال خاقان اسکندرشان در نخجوان قشلاق
نمودند اندرین سال آقا محمد روز افزون از اردوی همایون فرار
کرده بمازندران رفت امیر عبدالکریم با وی جنگ کرده شکست
خورده آقا محمد فرار نموده بقلعه اولاد متحصن شد خاقان اسکندرشان
چوبه سلطان تکلو را با سپاه عراق و کردستان بسر وی فرستاد و
چوبه سلطان در یک هفته قلعه اولاد را گرفته آقا محمد را بجنگ
آورده بدرگاه فرستاد و ولایت مازندران با میر عبدالکریم
قرار گرفته وی قبول نمود که هفت هزار تومان بخزانه عامره رساند

هم درین سال سلیمان پادشاه روم قلعهٔ بلغراد را فتح کرد و کفار
فرنگ را از آن دیار اخراج نمود وفات خواجه مولانای اصفهانی
در مذهب تسنن بغایت متعصب بود و در زمان ظهور دولت
خاقان اسکندرشان بهراة رفت بعد از آنکه شیبک خان بخراسان
استیلا یافت مولانا ملازمت خان اختیار نمود خان او را دایم
بواسطهٔ عداوت اهل بیت طعنه میزد و در بخارا در پنجم جمادی الاول
در سنهٔ مذکور در گذشت از جملهٔ تصانیفش تاریخ عالم آرای مولانا
عبد الله هاتفی خواهرزادهٔ جامی بود و در محرم سنهٔ مذکور بعالم آخرت
شتافت از جملهٔ منظوماتش خسرو و شیرین و لیلی و مجنون هفت منظر و تمرنامه
و شاهنامهٔ حضرت شاه اسمعیل امیر محمد بن امیر یوسف امیرخان ترکمان
او را در روز شنبه هشتم رجب شهید گردانیده چون این خبر
بخاقان اسکندرشان رسید توهم آن نمود که امیرخان سالک
طریق خلاف گشته در میدان مخالفت جولان کند دورمیش خان را
بایالت خراسان فرستاد امیرخان بواسطهٔ قتل امیر محمد یوسف
خوف بر ضمیر او استیلا یافته در روز دوشنبه نوزدهم شهر ذی قعده
در رکاب شاه دین پناه بطرف ولایت سبزوار توجه نمود و از

انداخت

انداخت که امیر محمد داعیهٔ آن داشت که پادشاه را بخراسان
آورده مهتری داده بود بعد از اطلاع این داعیه تیغ سیاست
رشتهٔ حیاتش را منقطع گردانیدم اکنون میروم که پادشاه
را از میان بردارم دران زمان دورمیش خان و زینل خان
در پل بالان فرود آمده بودند دورمیش خان از رفتن امیرخان
آگاه شده بنزد او رفت و امیرخان او را ضیافت نموده بدستیاری
جام بادهٔ فرح انجام آمده دوران از سر آن سروران بزم
رفته و از بادهٔ محبت دورمیش خان کلفت عناد امیرخان با لطف
مبدل شده و مشار الیه را یقین گشت که بدستور سابق ایالت هراة
متعلق باو خواهد بود و خان از توجه بادیهٔ بداندیشی و سرکشی انعطاف
داده عازم هراة شد و دران اثنا خواجه حبیب الله از درگاه خاقان
عالیجاه آمده در حوالی اردوی شاه دین پناه فرود آمد و کس نزد
دورمیش خان فرستاد که بر آنچه خود در باب مواخذهٔ وزرا
و مقربان امیرخان بواسطهٔ قتل امیر محمد بن امیر یوسف آورده
شده اگر نواب خانی صلاح داند با امیرخان ملاقات کرده احکام
مذکور را ظاهر نمایم دورمیش خان در جواب ارسال نمود که من راضی نیستم

که امیرخان از من آزار یابد احکام معهود را اخفا کن روزی دیگر
خواجه حبیب الله در اثنای کوچ با امیرخان ملاقات کرده امیرخان
از روی اعراض و اعتراض از وی پرسید که من نسبت بخواجه شاه
حسین چه بد کرده ام که در مقام اضرار منست خواجه در جواب گفت که شما
بی تقریب بقتل امیر محمد بن امیر یوسف که از اولاد رسول بود اقدام
نموده میرزا شاه حسین از محبان آنخاندانست امیرخان چون از
خواجه این سخن شنید روی برتافت و خواجه متوجه هراة گردید گفتار
در قضایایی که در سنه ثمان و عشرین و تسعمائه واقع شده درین سال
شاه دین پناه روانه درگاه خاقان اسکندرشان شد امیرخان
در رکاب آنحضرت روانه گردید در روز یکشنبه [illegible]
چهارم با لشکری زیاده از انجم بطرف آذربایجان در حرکت آمد
در اثنای طی مراحل و منازل مرض مفاصل عام بر مزاج امیرخان عارض
شد چنانچه قوت سواری مفقود گشت از اسب فرود پیاده شده در محفه
نشست شاه دین پناه چون باردوی خاقان عالیجاه رسید اعاظم
امرا و ارکان دولت آنحضرت را استقبال نمودند و لوازم پیشکش بجای
آوردند و زبان بدعا و ثنا گشودند خاقان اسکندرشان بدیدار فرخ آثار

شاه دین پناه مسرور گردید وقایع متنوعه درین سال خاقان
اسکندرشان در تبریز قشلاق نمود و درین سال دورمیش خان
هر قریه و ناحیه که ویران بود همه را مزروع ساخت و باشارت
خاقان اسکندرشان ایالت استراباد را بزینلخان نامزد
فرمود و زین الدین سلطان را بحکومت اسفراین تعیین فرمود و
واحد سلطان افشار را در ولایت فره حاکم ساخت وفات
امیرخان بن کلابی بیک بن امیر بیک موصلو امیربیک
در زمان سلطنت حسن پادشاه بغایت معتبر بود به امرای سلطان
ابوسعید جنگهایی نمایان کرد و درین سال در شب یکشنبه دوازدهم
شعبان امیرخان نقد جان بقاضی ارواح سپرد و گفتار در قضایایی
که در سنه تسع و عشرین و تسعمائه واقع شده گرفتن سلطان سلیمان
پادشاه روم رودس را چون مکرر اکفار رودس نسبت بسلطان
سلیمان پادشاه روم مخالفت ظاهر کرده بودند درین سال از
آب عبور نموده متوجه رودس گردید مقابل متوریکه حاکم آن قلعه
بود چون از آمدن رومیان آگاه گردید کس بفرنگستان فرستاده
مدد طلبید و دلاوران فرنگ با آهنگ جنگ با حشر عظیم بخوف

و هم به رودس آمدند سلطان سلیمان با جنود فراوان در حوالی
قلعه نزول نمود و از موج لشکر بسیار در ساحل المحیط پیکنار
مصدوقه مرج البحرین یلتقیان شاهده افتاد و پادشاه روم لشکر
را بتسخیر قلعه فرمان داد و جیش روم برحسب فرموده دست اقتدار
از آستین سعی بیرون آوردند و روی بتسخیر حصار آورده توپها
و بادلیجها نصب کردند و سنگ اندازهای قلعه را خراب کردند
حکم شد که از ممالک محروسه قرب صد هزار پیاده با بیل و کلنگ
بدست آوردند و تلی بطرف قلعه راندند فرنگان مضطرب گشته رسولان
سخن دان نزد سلطان سلیمان فرستادند و از صلح سخن زدند بعد از
تأکید عهد و پیمان قلعه را سپرده اموال خود را برکشتی گذاشته
متوجه فرنگستان شدند سلطان سلیمان بران دیار مستولی شده
باستنبول آمد مولانا نیازی شاعر قصیده که از اول مصرعش
تاریخ جلوس و از مصرع ثانی تاریخ فتح اردوس بیرون می آید
در سلک نظم کشیده و این بیت از انجاست شعر در اول جلوس
بودی سرفرازی ❊ دوم فتح ردوس الا ای نیازی ❊ مولانا امید
قوام الدین طغرائی بجودت طبع سلیم سر آمد شعرای دوران بود و میان او و شاه

قزلبکی

زربخش بواسطه باغی نزاع واقع شده درین سال با حیدر اولاد را
با جمعی شب بر سر مولانا امیدی فرستاد و تا چند زخم بروی زدند در جهت
الهی پیوست و از غضب منتقم جبار زود خشم احمد مختار نیندیشید کی از
شعرا جهت او تاریخی گفته شعر نادر العصر امیدی مظلوم ❊ چون بناحق شهید
شد ناگاه ❊ شب بخواب من آمد و میگفت ❊ کای ز حال درون من آگاه ❊
بهر تاریخ قتل من بنویس ❊ آه از خون ناحق من آه ❊ میرزا شاه حسین
در اوان شباب در اصفهان بامر معماری و بنایی اشتغال داشت
و بعد از ان متصدی امور جزویه خصوصا وزارت داروغه انجا که
ملازم دورمیش خان بود گشت و بعد از ان بواسطه هر گونه خدمات
لایقه که نسبت بخاقان اسکندرشان نموده منظور انظار عواطف
خاقانی و مشمول مراحم سلطانی شده بامر جلیل القدر عظیم الشان
وکالت مشرف اختصاص یافت فی الحقیقه که معمار این رواق
مقدس و مهندس نه طاق مقرنس تا بنای این چرخ زمردین اساس
واین سطح زبرجد خشت را ساخته صاحب جای چون او در ایوان
وزارت متمکن نگشته و علو همتش بجایی رسیده بود که یکروز هزار
تومان برسم صله و جایزه بهر کس عنایت فرموده بود و از غرو

تکیه بر الطاف خسروانه کرده هیچکس را وجودی نگذاشت ارکان
دولت قاهره را معدوم می انگاشت تا آنکه خاطر همگی از و آزرده گشته
در قلع و قمع اساس بقا و حیاتش متفق گشتند از جمله مهتر شاه علی رکاب
دار که تحویل دار رکاب خانه شریفه بود مبلغی باقی داشت آن وزرا
پناه از و طلبیده در مقام کسر حرمت او بود در روز چهارشنبه بیست و
هشتم جمادی الاول در سنه مذکور از دولت خانه بیرون رفته متوجه
منزل خود گشت در آن حین مهتر شاه علی از غایت و غلی از عقب او
درآمده خنجر از میان برکشیده بر شانه اش زد و با نوکر چند که
در آنجا حاضر بودند گفت که امر شاهی است که این شخص را پاره پاره کنیم
ایشان نیز شمشیرها برکشیده وی را بقتل آوردند از این واقعه نازله
خامه عنبرین عمامه نگون غرق گشته بر خاک افتاد و دوات مشکین رنگ
سیاه پوشید کاغذ بواسطه سیلان سرشک دادم چون رخسار خوبان
ساده عذار از نقوش خط پاک گردید شعر دوات از غصه شد با دود
و ساز ؛ دامانش ماند از بهر فغان باز ؛ تعجب گشت غالب آنچنانش ؛
که انگشت قلم شد در دهانش ؛ و زوئش چون بروشن گشت معلوم ؛
زبان خامه شد زین درد ابکم ؛ مهتر شاه علی میرزا شاه حسین را بقتل درآورد

بر بارگیر قمر سیر سوار شده متوجه شیروان شد و شیخ شاه پادشاه
وی را گرفته بدرگاه عالمپناه فرستاد و خاقان اسکندر شأن وی را
بغلامان میرزا شاه حسین داد و ایشان او را بقتل درآوردند
از نوادر اتفاقات آنکه قبل از قتل میرزا شاه حسین بچهار روز
قاضی عبدالرحمن ساوجی که برادرزاده قاضی عیسی بود در عالم
رؤیا مشاهده نموده که میرزا شاه حسین باسمان عروج بیکبار
بر زمین افتاد و درخت هستی بر باد فنا داد و در آن اثنا کسی با وی
گفت که اوقات زندگانی میرزا شاه حسین اصفهانی بنهایت
انجامید و نام و نسب تاریخ وفاتش گردید آنگاه قاضی از خواب
درآمده میرزا شاه حسین اصفهانی را حساب نمود و چون اعداد
الحروف با آنچه در خواب با وی گفته بودند موافق یافت حیرتش
زیاده شده بملازمت امیر جلال الدین صدر شتافته کیفیت واقعه را
عرض کرد ناگاه آنکه وقت از حیز قوه بفعل آمد خواجه ضیاء الدین مرم
در مرثیه میرزا شاه حسین گفته شعر مه سپهر لطف که از رای انورش ؛
آئینه فلک شده جام جهان نما ؛ دریای جود شاه حسین آنکه از شرف ؛
مثلش ندیده دیده ایام عمرها ؛ قصر همتش که فلک آستان اوست ؛

گرسد ره کوتهی نکند هست منتهی : با کوه گفته اند همانا که حکم او : کز زیر
هر نعل رود دشش آب از حیا : چون آفتاب طالع سعدش زوال یافت :
بخت سیه چو سایه اش افتاد در قفا : از پای خوردن فلک از دست
رفته است : بگر ز دست حادثه افتاد چون زپا : در گلشن زمانه
چو گل گشت غرق خون : چون لاله ساخت پیرهن عمر را قبا : در کربلا که
جنت عدنست شد مقیم : فی روضة کرمته عرضها السما : تاریخ فوت او چو
ضیای زعقل جست : آمد بگوش جان من از غیب این ندا : بر صفحه
زنور نوشت کلک صنع : خطی که خون چکیده از و در دم قضا :
مضمون آنکه چون بجوارش مقام یافت : تاریخ گشت شاه شهیدان کربلا :
بعد از فوت خواجه جمال الدین محمد خواند امیر تبریزی قایم مقام او گردید
گفتار در قضایایی که در سنهٔ ثلاثین و تسعمائه واقع شده چون فصل
شتاب نهایت انجامید شاهد گل از پی صید دل بلبل چهره برافروخت
و بر مسند زمرد فام نشست شعر بفرخ ترین ساعتی جم جناب : شد از
تخت گاه جهان کامیاب : شکفته گلها بقدر و شکوه : بر از لاله شد دامن
دشت و کوه : شقایق چو لعل بتان می پرست : بعشرت قدحهای گلگون بدست :
بهوای شکار و هوس تماشای کوهسار : در سر شهوار مضمار کارزار

رسمه

حیدر انده از تبریز کوچ کرده بجانب تنکی در حرکت آمد اشارهٔ عالیه صدور
یافت که از غازیان و اعیان از مفر خویش اسب صحرایی را رانده
در یکی از مواضع آن سرزمین جمع سازند ایشان امتثال امر شاهی
کردند چون جرگه بهم رسید اسباز اگرفته در آن اثنا حسن بیک
والی تنکی با تنبکش فراوان بدرگاه آسمان نشان آمد و منظور نظر
کیمیا اثر گردید آنحضرت از شکار مراجعت کرد و بعد از زیارت
آبا و اجداد روانه سراب شد و در صاین کده یکی تردل نموده در آن
مقام مزاج آنحضرت انحراف یافت وقایع متنوعه هم درین سال
لوند بیک کرجی لشکر تنکی کشید حسن بیک حاکم آنجا پار بود با فوجی از
لشکر در آن جنگ آمده بین الجانبین محاربه در غایت صعوبت دست داد
و شکست در سپاه تنکی افتاد حسن بیک در آن معرکه شهید شد لوند بیک
بکرم معاودت نمود و مردمان تنکی درویش محمدخان را که برادر حسن
بود حاکم خود کردانیدند هم درین سال چاپان سلطان استاجلو که
امیرالامرا بود وفات یافت و دیو سلطان روملو امیرالامرا شد
ذکر وفات شاه اسمعیل بن سلطان حیدر بن سلطان جنید بن سلطان
شیخ ابراهیم بن سلطان خواجه علی بن سلطان صدرالدین بن سلطان

بن سلطان شیخ صفی الدین علیهم الرحمة والمغفرة درین سال عرض مرض
بر جوهر ذات او مستولی گشته حکمای مسیحادم و اطبای حذاقت شیم هرچند
معالجه کردند فایده نداد و ساعت بساعت ضعف طبیعت قوت پیدا کرده
از مقاومت عاجز گشته شعر درین دقیقه بمانند جمله حکما که آدمی چکند
با قضای کن فکون ‌ اصول نبض چو شد منحرف هر جنبش اصل کار بی عجز
فرو رفت پای افلاطون ‌ صلاح طبع چو سوی فساد روی نهاد ‌ بماند
بهده در دست بوعلی قانون ‌ لاجرم در شب دوشنبه نوزدهم شهر رجب
آفتاب سپهر اقبال از برج جاه و جلال بمغرب فنا غروب نمود و نیر
آسمان سلطنت از اوج عزت و کمال بسر حد زوال نقل فرمود شعر
گرفتش دل از کار این کهنه فرش ‌ پرید از قفس مرغ روحش بعرش
شد از محنت آباد عالم بدر ‌ بدوش آرزو کرد ملک دگر ‌ امیر
جلال الدین محمد استرابادی بدن بی بدیل آنحضرت را غسل داد
بعد از آن نعش او را باردبیل برده در جوار آبا و اجداد
بزرگوارش دفن نمودند شعر ز ویرانهٔ عالمش بود رنج ‌
نهان گشت در خاک مانند گنج ‌ با رعایا و زیردستان برنج
معدلت و شفقت زندگانی میکرد و از مهابتش هیچکس را

تعدی

تعدی و تغلب بر روی خلق نمیکشود شعر نه شمشیر کردی ز زر روی آب ‌
برهنه تن خویشتن بر ملا ‌ ز کوتاه دستی وران روزگار ‌
نبد جاذبه در تن کهربا ‌ نه با حاکمان نسبت میل و قصد ‌ نه با قاضیان
وصمت ارتشا ‌ بر آنکس که تسلیم کردی چو شام ‌ چو صبح شمشیر کشان
بودی جزا ‌ بسان ترازو شدی سنگسار ‌ بر آنکه مایل شدی از هوا ‌
مدت عمرش سی و هشت سال بود و زمان سلطنتش بیست و
چهار سال مملکت آذربایجان و عراق عرب و عراق عجم و خراسان
و فارس و کرمان و خوزستان و بعضی اوقات دیار بکر را
متصرف بود آنحضرت در میدان رزم هزبری بود خنجر گذار
و در مجلس بزم ابری بود گوهر نثار از غایت سخاوت زر
تمام عیار در نظرش با سنگ بمقدار یکسان بود و بواسطه
علو همت حاصل بحر و کان بخشش یک روزه اش وفا نمی نمود و اکثر
اوقات خزانه اش خالی بود و بشکار میل تمام داشت و تنها بیشتر
میگشت و امر کرده بود که هر کس خبر شیر بیاورد کلاه و اسب و زین
بدو دهند و هر که خبر پلنگ بیاورد اسب بی زین تنها میرفت و
پلنگ را بقتل می آورد و آنحضرت در ایام سلطنت پنج جنگ کرده

جنگ اول با فرخ یسار پادشاه شیروان در موضع جبانی جنگ
دوم با الوند در شرور سیم با سلطان مراد در الکه قولاغی
همدان چهارم با شیبک خان در حوالی مرو پنجم با سلطان سلیم در چالدران
اولاد ذکور آنحضرت چهار بودند اول نواب کامیاب سپهر رکاب
شاه طهماسب دوم سام میرزا سیم القاس که برهنمونی قاید ضلال
قدم جرأت در وادی مخالفت و طغیان نهاد چهارم ابو الفتح میرزا
اولاد اناث آنحضرت پنج است اول خانش خانم دوم در ر
اصداف خلافت و کوکب افلاک ولایت پریخان خانم سیم خورشید
اصحاب کردون جناب مهین بانو سلطانم چهارم فرنگیز خانم
پنجم شاه زینب خانم اولاد ذکور و اناث آنحضرت که در طفولیت
وفات یافته اند ذکر ایشان درین کتاب متضمن فایده نیست
بنابران راقم حروف بر آن مضمون نگردید دیگر قاسم خان بن سید خان
بن جانی بیک بن براق قراچه بن قوزی جاق بن ارس خان
بن چتای خان بن ابرزن بن ساسی بوقای بن توی بن اورده
بن جوجی بن چنگیز خان درین سال از عالم انتقال نمود پادشاهی
شجاع بود ممالکش دشت قپچاق و احشام قزاق بعد از وی حق

نظر خان فرزندش خان گشت حالا فرمانفرمای دشت است
دیگر شیخ شاه بن فرخ یسار درین سال از دار الملال بدار السرور
انتقال نمود و مدت سلطنتش بیست و سه سال بود و مملکتش تمام شروان
بعد او سلطان خلیل پسرش قایم مقام گشت دیگر خواجه جلال الدین
خواند امیر تبریزی که بعد از میرزا شاه حسین وزیر گشته بود در
روزی که وزیر شد این رباعی خواند شعر ای نور دو دیده جهان
افروزم رفتی تو و چون شب سیه شد روزم گویا من و تو دو شمع
بودیم بهم کاهیم ترا کشت و من میسوزم با دام که لباس مستعار
حیات بر قامت خلافت آنحضرت مزین بود خواجه موی الیه وزیر
مستقل آنحضرت بودند بعد از فوت خاقان اسکندر نشان بتقلد
وزارت حضرت شاه دین پناه گشته میان او و دیو سلطان روملو
که امیر الامرا بود کدورتی سانح شده بود آخر الامر منجر بدان
شد که از اشتعال نوایر غدر امیر موی الیه اساس بقایش منحرق
گشته خاک وجودش بباد فنا رفت مشهور است که روزی
که او را در بوریا پیچیدند و سوزانیدند این بیت مناسب حال
خود میخواند شعر گرفتم خانه در کوی بلا در من گرفت آتش

وکسی که خانه در کوی بلا گیرد چنین گیرد **جلوس شاه دین پناه**
بر تخت سلطنت در چاشتگاه روز دوشنبه نوزدهم رجب المرجب سنه
همچنین ظل حضرت شاه دین پناه ظل اله که خلف خاقان اسکندرشان
بر سریر سلطنت نشست و در آن وقت سن مبارکش ده سال و
هفت و سه روز بود شعر طهماسب شاه عالم کز نصرت الهی ۞ جا بجد
شاه غازی بر تخت زر گرفتی ۞ جای پدر گرفتی کردی جهان مسخر ۞
تاریخ سلطنت شد جای پدر گرفتی ۞ امرا و عالی تبار و وزراء
عالیمقدار کمر خدمت بر میان بسته بجای خود ایستادند شعر ستادند
شهزادگان سپاه ۞ چو شاهان شطرنج در پیشگاه ۞ بصد و زخرد در
در آن انجمن بنشسته چون گل بصد رجمن ۞ و سایر اکابر و اعاظم
بر اطراف بارگاه سپهر اشتباه قرار گرفته چشم و گوش باشارة
آنحضرت نهادند و مناظم دین و دولت و کار ملک و ملت رونق
گرفت ع باز از نو پادشاهان را پدید آمد سری ۞ شاه دین پناه
اعیان و امرا را بعواطف پادشاهانه و عوارف خسروانه مخصوص
نمود و همه را خواطر جویی کرد و زمام امور مملکت را به دیو سلطان روملو
رجوع نمود و نظارت دیوان اعلی را بعد از اخراج جلال الدین محمد

بقاضی

بقاضی جهان قزوینی تفویض کرد و امیر قوام الدین حسین اصفهانی
را در امر صدارت با میر جلال الدین محمد استرابادی شریک گردانید
و در آن زمستان در تبریز قشلاق نمود و حکومت خراسان بطریق
سابق بدورمیش خان حواله کرد و عبید خان بن محمود سلطان برادر
زادهٔ شیبک خان بود بعد از فوت محمود سلطان در بخارا حاکم
شد بعد قتل شیبک خان داعیهٔ تسخیر خراسان داشت و از بیم حسام
خون آشام خاقان اسکندرشان دندان طمع تمام در کام او شکست
و بملک بخارا قناعت نموده بجای خود نشست درین سال باتفاق
خانان چنگیزی و ازبکان فتنه انگیز از آب آمویه عبور کرده متوجه
خراسان شدند چون این خبر بهراة رسید سمورا اوغلی و حسین میرزا
و خواجه حبیب الله و سایر غازیان دولتخواه بمجلس خان
عالیجاه رفته بر بساط مشورت نشستند خواطر ایشان تحصن قرار یافت
ضبط دروازهٔ فیروزآباد بخواجه حبیب الله قرار گرفت و دروازه
عراق را سمورا اوغلی مستحکم گردانید حسین میرزا و برادر خان دروازهٔ
ملک را مضبوط کرد و دورمیش خان با جمع غازیان در ترد سام
میرزا ساکن گردیدند تا نسبت ایشان با دروب و بروج علی التسویه

باشند که از هر طرف کمد و احتیاج باشند بزودی تواند رسید روز
دیگر کوچم خان و عبید خان و سایر سلطانان بنواحی آن بلده فرود
آمدند و کوچم خان در قریهٔ شادیانه نزول نمود و بخارائیان در باغ
آهو قرار گرفته سونجک سلطان با جمعی بهادران در باغ مراد
لنگر اقامت انداخت و ابوسعید سلطان در قریهٔ ایران قبهٔ بارگاه
بلند ساخت حاصل آنکه بنفس بلدهٔ هراة را ازبکان ستمکار مرکز
وار در میان گرفته شعر بگرد هری حلقه بستند آن سپاه : چو هاله
که گیرد فرو گرد ماه : آنگاه ازبکان بدنهاد متوجه دروازهٔ فیروز
آباد شدند و ملازمان خواجه حبیب الله و سایر سرداران سپاه
با سواران رزم ساز و پیادگان تفنگ انداز از محلات بیرون
خرامیدند و پیاده جرأت نیران جنگ را مشتعل گردانیدند و بضرب
تیر و تفنگ ایشان را مغلوب ساختند روز دیگر عبید خان و شاه
ازبکان سوار شده بقرب کوچه بند آمدند غازیان بضرب تفنگ
مرگ آهنگ ایشان را مستغرق گردانیدند شعر ز هر گوشه از تفنگ
ژاله زای : چو ابری که از ژاله شد جان ربای : در آن اوقات
کرات جنود ازبکیه و دشمنان خاندان صفویه بمیدان کارزار

آمدند هر کرت آن گروه بهزیمت شکسته باقی خائباً خاسراً بازگردیدند
چون ازبکان را تیر مراد بر هدف مقصود نرسید جمع سعادت ازلی
طالقان ندیدند و در صلح در آمده علم موافقت جنبانیدند کوچم خان
نشانی بدورمیش خان فرستاد مضمون آنکه ترک عناد و فساد کرده
از شهر بیرون آید و مفاتیح بلده تسلیم نماید که در سلک امرای
انجاب اندراج یابد چون دورمیش خان از مضمون نشان واقف
گشت نشانی از زبان سام میرزا بکوچم خان فرستاد بر مضمون
عدة الخواقین کوچم خان بعنایات شاهانه مستظهر بوده بداند که کسانی
که بلازم دورمیش فرستاده بودی بنظر ما در آمد از تو عجب
که با وجود دیدن معارک و طی مسالک و تجربه در امور و اختلاط
با امثال این امور استدعا نمایی باید که در روز کوچ کرده بملک خود
روی دار عقب تیغ غیران درگاه شاهی اندیشیده در حفظ ناموس
خود باشی باشارت دورمیش خان روانه کوچم خان گردانیدند
پس از اطلاع مشار الیه بر مضمون سطور باز در جنگ آمد روزی
دورمیش خان با فوجی از مخصوصان بر فراز برج میرزا سلطان احمد
که مشرف بر باغ مراد بود بر آمد جمعی از ملازمان بیر داری قراه

بجانب باغ مراد فرستاد و اعاظم ظفر شعار بر سمند تیز رفتار سوار
شده بطرف باغ مذکور بحرکت آمدند چون بباغ سفید رسیدند
که محل پاسبانان ازبکان بود جنگ عظیم بوقوع انجامید ازبکان
خونریز از دست شاملیان پرستیز راه گریز پیش گرفته و دلاوران
سفاک و غازیان چابک از باغ سفید گذشته تا در باغ مراد راندند
یکی از دلیران بضرب گرز گران در باغ را شکسته قصد اندرون
عبید خان نزد سونجک محمد سلطان آمده بود و با یکدیگر صحبت میداشتند
که فوجی از ازبکان سراسیمه و مضطرب نزد ایشان آمده گفتند که
برخیزید که لشکر قزلباش و شاملیان اوباش از روی پرخاش
زور آورده بباغ آمدند سونجک محمد سلطان از غایت اضطرار
در جوی آب افتاده عبید خان از بیم تمام خود را باسب رسانیده
بطرف معسکر خود گریخت و غازیان از همانجا بازگشتند چون جلادت
و دلیری چنان از غازیان صادر شد معلوم ازبکان گشت که
گرفتن هراة بجنگ از مقولهٔ ممتنعات است کوچ کرده روانهٔ بلاد خود
شدند گفتار در قضایایی که در سنهٔ احدی و ثلثین و تسعمائه واقع شده
درین سال در میان دیو سلطان روملو و کپک سلطان استاجلو

بواسطهٔ

بواسطهٔ وکالت غبار نفاق ارتفاع یافت چون ملازمان دیو سلطان
در فجور سعد بودند از امرای استاجلو تنزل کرده رخصت رفتن
خراسان و مشاق گردن به ازبکان حاصل نموده روانهٔ ییلاق
لار گردید چون پرتو وصول بر ییلاق مذکور انداخت برجوه
سلطان تکلو والی کلهر و علی سلطان ذوالقدر حاکم شیراز و
قراچه سلطان تکلو تولیدار همدان و سایر امرای عظیم الشان نامه
در قلم آورد مضمون آنکه ما اخیل شاه پادشاه دین پناه بر سر ازبکان
کینه خواه میرویم میباید که آنعزیزان طریق اتحاد و یگانگی را منظور
داشته عساکر خود را جمع آورده در ییلاق لار باردوی ظفر شعار ملحق
گردند و قاصدی را بجهة رسانیدن کتابت در حرکت آورده درین
تابستان در انجا ییلاق نموده بحکام مازندران و هزار جریب و رستدار
ملازمان خود را با تحفهٔ بیشمار بدرگاه آن امیر عالی تبار ارسال
کردند و امرای نامدار با سپاه بیشمار در ییلاق لار بوی ملحق شدند
دیو سلطان لوازم طوی و شیلان پرداخت و اقداح ارغوانی
از دست ساقیان گلعذار دایر گشت و مغنیان خوش الحان مطربان
خوش آواز از عشرتخانهٔ ناهید در گذشت   زهره نوا زنغمه سرایان

فرشته بچرخ آمده در هوا، زهره سوی جام ما بی بدست گرفته
مهی آفتابی بدست نی انگشت حیرت بدندان گرفت، مغنی چو
را بدستان گرفت، چو زلف پری پیکران تار عود، ز جان
حریفان برآورده دود، و فتنامها نوشته بمهر شاه دین پناه
رسانیده که همراه آورده بود بکاشان و قم و سایر ولایت
عراق فرستاد و وجه و جوش آورده بلازمان امرا بخشش
کرده بدانه انعام و احسان مرغ دل ایشان را رام گردانید
و مجموع تابع او گردیدند و با امرا گفت شاه دین پناه متوجه
و رعایت من بود کپک سلطان افساد کرد تا باران ازان دیار
بیرون آمدم از شما میخواهم که از ضمیم قلب کمر امداد بر میان بندید
که تا منصب وکالت را از دست انتزاع نمایم امرا با وی موافقت
کردند و بجانب تبریز بحرکت آمدند کپک سلطان چون از توجه ایشان
خبردار گردید بمقربان خود مشورت نمود قارنجه بیگ گفت
دیو سلطان مرد حق ناشناس و بیوفاست با وجود چندان عواطف
و اشفاق که از شاه دین پناه درباره او بوقوع انجامید طریق کفران
نعمت را مسلوک داشته نسبت باین حضرت این نوع سلوک میکند

صلاح

صلاح در آنست که توکل بر کرم خداوند ملک بخش کرده از عقب ایشان
اندیشه نمائیم و باستقبال شتافته ابواب جنگ و جدال بر روی ایشان
بگشائیم کپک سلطان این سخن را رد کرده گفت ما هر دو غلامان
شاهیم و از مجاری این درگاهیم با یکدیگر نزاع نمیکنیم بعد از آن
دیو سلطان را تا ترکان کندی باستقبال نموده باتفاق متوجه
درگاه عالم پناه شدند و در چرنداب شرف ملازمت دریافتند
دیو سلطان قارنجه بیگ استاجلو و نارین بیگ قاجار را که چهره
مایهٔ آن فتنه بودند بقتل آورده قاضی جهان را گرفته بقلعه لوری فرستادند
و کپک سلطان را با جمیع استاجلویان روانه غزای گرجستان گردانیدند
و بعد از رفتن ایشان تیول که متعلق استاجلو بود قطع کردند
کپک سلطان بواسطه ترک مخالفت چشم امید داشت که دیو سلطان
او را در وکالت شریک خود گرداند آن اندیشه از حیز قوت
بفعل نیامد نثر منسوخ شد مروت و معدوم شد وفا، از هر دو
نام ماند چو سیمرغ و کیمیا **وقایع متنوعه** و درین سال شاه دین پناه
نظارت دیوان اعلی را با میر جعفر ساوجی حواله نمود و اندرین سال
چوهه سلطان مهر بجای کپک سلطان زد و هم درین سال قشلاق

در تبریز واقع شد **متوفیات** درین سال دورمیش خان بن
عبدی بیک شاملو وفات یافت شاه دین پناه حکومت هراة
را به برادر او حسین خان عنایت نمود و علی سلطان والی شیراز
درین سال از عالم فانی بجهان جاودانی شتافت شاه دین پناه
حکومت آن دیار را به برادر او خان ذوالقدر شفقت نمود امیر
جمال الدین محمد استرابادی از جملهٔ تلامذه مولانا جلال الدین محمد
دوانی بود و بعد از آن در هراة در خدمت مولانا حسن محتسب
شرح طوالع مطالعه فرموده آخر صدر خاقان اسکندرشان شد
چنانچه مذکور گشت و میرزا شاه حسین بادی در مقام کدورت
سلوک میبود بنابران امیر غیاث الدین منصور را به پایهٔ سریر
اعلی طلب کرد تا او را با وی شریک کرداند اما بوقوع متعدده
شد مکرر امیان ایشان مباحثه واقع گشت و چون مطایبه و هزل
بر مزاج امیر جمال الدین محمد غالب بود مباحثه را بلطایف منجر
می ساخت و میر غیاث الدین منصور بلا حصول مقصود بجانب
شیراز مراجعت فرمود و مولانا خلیل الله منجم کاشی این رباعی را
در سلک نظم در آورد **شعر** ای میر با لقاب مقید رفتی بنوشته ترا

خلیفه صدر رفتی تعظیم تو آخر نه چو اول کردند افسوس که نیک آمد و
بد رفتی در مرتبهٔ اول که خاتم المجتهدین وارث العلوم سید المرسلین
شیخ علی از عراق عرب متوجه پایه سریر خلافت مصیر شد در میان
ایشان طریق محبت ظاهری سلوک بود میر قرار داد که شیخ در نزد
او شرح تجرید مولانا علی قوشچی را بگذراند و وی در خدمت شیخ
علی کتاب قواعد خواند میر گفت بواسطهٔ استفاده کلام این هفته
خوب نماید و بواسطهٔ افاده فقه هفته آینده آخر الامر شیخ یک
دو درس از امور عامه شرح تجرید بر میر گذرانید و در هفته
که مقرر بود که میر درس فقه خواند میر تمارض کرده درس
نخواند فی الواقع بعد از محقق بارگاه قدسی خواجه نصیر الدین محمد طوسی
هیچکس در مذهب حق جعفری و ملت ائمه اثنا عشری زیاده از شیخ
سعی نکرده و در زجر و منع فسقه و فجره و قلع و قمع قوانین
مبتدعه و دور از ازالهٔ فجور و منکرات و اراقهٔ خمور و مسکرات
و اجرای حدود و تعزیرات و اقامت فرایض و واجبات
و اوقات جمعه و جماعات و احکام صیام و صلوة و تفحص حال
امامان و مؤذنان و اندفاع شر و رد مفسدان و مؤذیان

و از جار مرکبان فجور رجب المعدود مساعی جمیله بظهور رسانید
و عامه عوام را بتعلیم شرایع احکام اسلام ترغیب و تکلیف نمود
درین سال از عالم انتقال نمود نعش او را بموجب وصیتش
نقل جایر کربلا کردند و در انجا دفن نمودند و از جمله تصانیفش
کفار قضایایی که در سنه اثنی و ثلثین و تسعمائه واقع شده مجادله
نمودن شاه دین پناه شاه طهماسب به امرای استجلو درین سال
بواسطه قطع الکا امرای استاجلو اغاز مخالفت کرده کپک
سلطان در اوایل رجب از طریق خلخال بسلطانیه آمد منتشا سلطان
و قلیج خان و کرد بیک و بدر بیک بروی ملحق شدند و متوجه میدان
خان کردیدند چون دیو سلطان و چوهه سلطان از مخالفت امرای
استاجلو واقف گشتند با لشکری که محاسب خیال از استیفای
اعداد ابطال رجال آن عاجز آید در خدمت شاه دین پناه
متوجه ایشان شدند در موضع سکنجک نزول نمودند و در خاطر امرا
گذشت که نوبتی دیگر با کپک سلطان طرح مصالحه اندازند و نایره
آن فتنه را به آب تدبیر منطفی سازند و غبار وحشت و آتش فتنه که
در میان برخاسته است بزلال موعظت و نصیحت فرو نشانند

قاسم خلیفه

قاسم خلیفه ورساق را برسم رسالت نزد امرای استاجلو ارسال
نمودند و در باب تمهید اساس وفاق و قطع شجره نفاق فصلی
مشبع بنظام فرمودند قاسم خلیفه ورساق بمقتضای نص وان طائفتان
من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما عمل نموده دراعه پوشیده دست
صلاح از آستین صدق بیرون آورده نزد کپک سلطان آمد
و در صلاح جانبین سعی بلیغ نمود اما تقدیر آسمانی غالب آمد شرار
شر مشتعل گشت و قطع رشته خصومت جز بتیغ تیز تعلق نگرفت و مخاطبات
و معاتبات و مطاعنات بمضاربات سرایت کرد و نصایحی که
نافع تر از آب زلال و سحر حلال بود نزد ایشان بسان خاک خوار
و بی مقدار گشت و مواعظی روشن تر از نور و نار ریش اوچون
باد بی وزن و بی اعتبار شد شعر بود کز او از خویش بی نصیب
چه حظ مرده را از علاج طبیب ٭ نباوان بود پند بس ناصواب
نشاید نوشتن نصیحت بر آب ٭ و در افروختن آتش پیکار آتش
پای گشتند و بباد کامکاری خاک در چشم وفاداری انداخته
و غفلت صفت سر بر شر و فضول در لبس قاف فتنه گشتند با
لشکر جرار چون مهر و سپهر تیغ زن و سپر دار و بسان ستاک

و شهاب تیره ورد و خنجر گذار ما تند آتش در رماح آورده با جوش
و خروش دیگر دار آب از باد نا ورد بجوش متوجه میدان
قتال و جدال شدند از هر دو طرف تصفیه صفوف و تهیه اسباب
رماح و سیوف قیام نمودند و از ینجانب قلب سپاه بفر طلعت
شاه دین پناه آرایش یافت و دیو سلطان و جوهه سلطان
در خدمت آنحضرت توقف نمودند و در میمنه بدر سلطان تکلو
و قراجه سلطان تکلو و اخی سلطان تکلو ایستادند و در میسره دمری
سلطان شاملو و ذو القدر اوغلی محمد خان قرار گرفته و جنود استاجلو
نشین
را از طرف قول چشم امید نور داده لوای کپک سلطان رو
بود برانغار از فرشکوه منتشا سلطان مستحکم شده و جوانغار
از لمعان تیغ و سنان قزاق سلطان آرایش داشت و چون
آن دو سپاه کینه خواه باین ترتیب بیکدیگر رسیدند زبانه دل
از حسرت خون شد که چنین دو لشکر از یک جنس که بموافقت
یکدیگر اعدای دولت را شکوب و دشمنان ملک را مقهور گردانیدندی
کپک سلطان و منتشا سلطان بر امرای تکلو اسب انداختند و از
گرد نعال مرکبان چشمه آفتاب پوشیده و از غبار سم اسبان

بساط

بساط غبرا پرده اغبر بر سر کشید شعر نمود ار کشت از غبار سمند
زمین دگر بر سپهر بلند ؛ ز گردی که بر چشم افلاک ریخت ؛
زمین بر سر از دست خود خاک ریخت ؛ کپک سلطان و منتشا
سلطان چون رعد در غریدن و برق در درخشیدن بهم جوشیدند و
شمشیر کشیدند و از هر طرف بیاختند و مبارزی انداختند
به ضرب شمشیری شیری بجانب عدم روان میساختند و به
زخم پیکانی پهلوانی بر خاک هلاک می انداختند شعر بهر جا که تا
نهادند پی ؛ تو گفتی در افتاد آتش به نی ؛ زمین را ز خون با
نشاندند ؛ همی اسب بر کشتگان تاختند ؛ همه زرنگ گشته بد گون ؛
بهم بر فکنده ز هر دو گروه ؛ شکست بر تکلو افتاد و بدر سلطان
و قراجه سلطان بقتل آمدند استجلویان اثر تعاقب کرده
در پس قلب گرد آمدند و شاه سلیمان با فوجی از قورچیان
با ایشان حمله نمودند شعر تو از شکوه و ملایک سپاه ؛ گل باغ
اقبال طهماسب شاه ؛ بجنبید بر عزم جولان دلیر ؛ باهنگ میدان
چو غرنده شیر ؛ کپک سلطان چون شهباز چتر همایون را بال
اقبال گشاده دید مرغ صفت از دام اضطراب گردید ...

از میدان جنگ باز کشیده عنان بدست نامرادی داده با جمعی
اندک و خوفی بسیار بوادی فرار شتافت قورچیان ایشان را
تعاقب کرده جمعی را بقتل آوردند امرای استاجلو بحدود
ابهر آمدند و در آنجا ایلغار بدیشان رسیده ناچار پناه بمظفر
سلطان حاکم رشت بردند مظفر سلطان هشت هزار پیاده
بمدد ایشان فرستاد چون این خبر باردو رسید شاه دین
پناه اردو را در خلخال گذاشته ایلغار فرمودند و دیو سلطان
و چوهه سلطان و محمد خان ذو القدر اوغلی و اخی سلطان
و دمری سلطان را منقلای گردانید چون ایشان بحوالی
خرزویل رسیدند ناگاه کپک سلطان و منتشا سلطان
و قراق سلطان و کرد بیک و بدر بیک و قلیج خان
میمنه و میسره آراسته مانند شیر ژیان و ببر دمان از
جنگل گیلان بیرون آمده در برابر ایشان صف آرای
شدند دان دو لشکر خونخوار دوان دو دریای زخار بتموج آمدند
غبار معرکه بکار تصاعد نمود و شمشیر آبدار سرهای سرانرا
بر خاک انداخت شعر فرو ریخت چندان سر و دست و پای

زگردان

کزان جنس خالی نشد هیچ جای ببارید چندان نم خون ز تیغ
که صد سال باران نبارد ز میغ ؛ آخر الامر نسیم ظفر ربانی
بر پرچم امرای شاهی وزیده کپک سلطان پای در وادی
فرار آورده امرا ایشانرا تعاقب کردند و اکثر گیلکانرا
بقتل آوردند کپک و منتشا کپک وش از مخلب عقاب
خلاص گشته بمشقت تمام بگیلان رفتند گفتار در محاربه
نمودن بابر پادشاه و مستولی شدن وی بر بلاد هند درین سال
پادشاه بهرام تهور ظهیر الدین محمد بابر متوجه ولایت بهره
چون سپاه افغان از توجه پادشاه عالیجاه خبر یافتند اندیار
را انداخته فرار نمودند بابر پادشاه آن ولایت را بیکی از
ملازمان سپرده بصوب کابل عبور نمودند درین سال
بطرف لاهور روان شده آن بلده را نیز تصرف نمود
سلطان ابراهیم که والی هند بود با لشکری از ریگ بیابان
افزون و از حساب محاسبان بیرون با افیال کوه پیکر
عقرب منظر شعر همه زنده پیلان گردون شکوه ؛ بتن
چو دریا بهیکل چو کوه ؛ متوجه میدان قتال گردید بخیال آنکه بابر پادشاه

از آمدن او آگاه گردد و لاهور را گذاشته بکابل مراجعت نماید
بخلاف تصور بابر پادشاه تیغ کین از نیام آخته و رایت نصرت
آیت افراخته با جیش نامعدود بصوب سلطان ابراهیم روان شد
و در موضع پانی پت تلاقی فریقین دست داد و گرد میدان
بر فرق فرقدان نشسته و آن دو گروه باشکوه چون زنبوران
خشم آلود در یکدیگر افتادند و تیغ و شمشیر بفرق یکدیگر نهادند
شعر ز برنده شمشیر تارک شکاف : شکاف اندر آمد ز تاریک
ناف : گران گرز در دست سروران : ز زان درد سر سروران را
سر گران : ندای فلکی و صلای ملکی بگوش هوش بابر پادشاه میرسید
الم تر کیف فعل ربک باصحاب الفیل چنود سلطان ابراهیم
افیال را پیش راندند و سپاه جغتای بضرب تیر و تفنگ اکثر
ایشان را مجروح و مذبوح ساختند شعر ز هر گوشه فیلان خرطوم جنگ :
چو قندیل پر شد ز تیر خدنگ : هندوان از میدان ستیز روی
به بیابان گریز نهادند و دران دیار از ایشان دیار نماند بیت
گریزان شده زنگی خانه سوز : بدانسان که خیل شب از ترک روز :
رمیدند و یران ز جان نا امید : چو زاغان ز پرواز باز سفید :

سپاهان

سپاهان برابر بخاک سیاه : چو سایه شده پایمال سپاه : ز زرق
تفنگ گرم سرکش همه : سلطان ابراهیم همعنان خوف و بیم
پناه بویرانه برده ملازمان بابر پادشاه او را گرفته بقتل آوردند
و حکومت دهلی را بتعلق قدم داده روانه آگره گردیده بلاد
هند را متصرف شد گفتار در گرفتن عبید خان ازبک شهر طوس را
چون اختلاف امرای درگاه و قتل خواجه حبیب الله و استیلای
خاسیان بهراه و مردن دورمیش خان و قتل بردن سلطان
و پریشانی خراسان بعبید خان رسید از آب آمویه گذشته بمرو
آمد آنگاه با خیل و سپاه روانه شهر طوس شد با زمره از
سلطانان و بهادران بظاهر آن بلده خرامید و آن شهر را
چون دایره در میان گرفت و دران زمان خانه کوچ بردن
سلطان دران مکان بود و غازیان بدفع و منع ایشان از
شهر بیرون آمده مقابله نمودند و زمان کشش و کوشش از
صباح تا رواح امتداد یافت و غازیان بشهر در آمدند عبید خان
ایشان را احاطه نموده غازیان مدت چند ماه دران محاصره مصابرت
مینمودند و دران اثنا از جوع در کانون محصوران شیوع یافت

و دو دول کرسنکان از کرۀ نار درگذشت و قلت ذخیره بمرتبۀ
رسید که جرم کهنه را جوشانیده میخوردند و بعضی که اب دار تشنه شد
رگ اسپان را کشاده خون را تناول میکردند و بجهت علیق اسپان
چوب را تراشیده بعوض کاه میدادند **نظم** فتنه زد انجا ان قحط
بی ثبات ❊ که نایاب شد نان چو آب حیات ❊ گرسنه شکم بر بدرید
دوخت چشم ❊ که همسایه گوشت بود دست پشم ❊ و غازیان نزد
حکام خراسان فرستاده کومک طلبیدند هیچکس بفریاد نرسید
محنت محصوران از حد طاقت درگذشت چون ازبکیه بر ایشان
مستولی شدند و ولایت معهود بتصرف انقوم مردود درآمدند
عبید خان یکی از معتمدان خود را در انجا گذاشته روانه استراباد
گردید **گرفتن کسکن قرا سلطان ازبک بلخ را** و درین سال
کسکن قرا سلطان ولد جانی بیک سلطان دزد و مخذول با
بسیاری از ازبکان مجهول بظاهر بلخ آمد محمد زمان میرزا در ان
بلده متحصن گردید بعد از دو سال بابر پادشاه ویرا طلب نموده محمد
زمان میرزا بلخ را گذاشته متوجه اگره گردید کسکن قرا سلطان
بر بلخ مستولی شد میرزا محمد زمان چون باگره رسیده بابر پادشاه

ویرا رعایت کرده مبلغ بیست هزار تومان الکابا و عنایت نمود
جنگ لالازمان زین الدین سلطان با جغتای بهادر ازبک
درین سال جغتای بهادر با سه هزار سوار ازبکیه پوشش با جوش
و خروش تاخت خراسان آمده غارت کرده علم مراجعت بر افراخت
چون زین الدین سلطان شاملو حاکم اسفراین این خبر را شنیده
محمود بیک را با جمعی از لالازمان بجنگ ازبکان ارسال نمود
در شش فرسخی اسفراین سپاه ظفر قرین با ازبکان بی دین رسیده
از طرفین دست بالات حرب برده کشش و کوشش تا بمرتبۀ
انجامید که ازینجانب که ششصد سوار بودند سیصد کس کشته و
واز جانب ازبک که سه هزار بودند هفتصد نفر بقتل آمدند بعد
از طرفین بموافقت شهسوار گردون عنان از میدان کارزار
بر تافته سپاه ازبک راه بخارا پیش گرفته و غازیان باسفراین
عود نمودند **وقایع متفرقه** درین سال شاه دین پناه در قزوین
قشلاق نمودند و هم درین سال کارکیا احمد حاکم لاهیجان در
قزوین بخدمت پادشاه ظفر قرین آمد منظور نظر گشته بوطن خود
مراجعت نمود **کشته شدن خواجه حبیب الله** خواجه حبیب الله در روز

بازی نرد مشغول بود جماعتی شاملویان که مرسوم بدیشان نرسیده
بود نزد خواجه آمده آواز بلند کردند و گفتند چون مواجب بدست
ما نمی آید از نوکری ما را اخراج کن خواجه گفت شما را رخصت
دادم ایشان در برابر گفتند پس چیزی بنویس که خط راه باشد
خواجه از کمال غرور دوات و قلم برداشته بدست خویش خط
رخصت ایشان نوشته مهر کرده بدیشان سپرد و شاملویان
در زمان نزد یار احمد خلیفه که سردار ایشان بود رفته کیفیت
سخن خواجه را بوی گفتند یار احمد باتفاق ایشان خانه خواجه را
احاطه کردند ملازمان خواجه بدفع مشغول شدند آخر شاملیان
زور آورده و دوبه خواجه را بقتل در آوردند و تمامی اقربا
و نوکران خواجه را که قریب صد نفر بودند شربت فنا چشانیدند
درویش بیک روملو خواجه را گرفته مشار الیه التماس نمود که
مرا نزد سام میرزا برید که اگر کشتنی باشم مرا بکشند درویش بیک
جامه بر سر او انداخت که کسی او را نشناسد بعضی از شاملیان
او را شناخته بقتل آوردند وی بغایت کریم بود و در ماه
رمضان هرکس که استعداد گوشت خریدن نداشت زیاده

ازانچه

از انچه در آن ماه او را کافی بودی بوی دادی و در اوایل
زمستان بمحتاجان عور جامهای پنبه دار و پوستین حرارت
شعار ارزانی داشتی و مقرر کرده بود که مریضان محتاج اسباب
علاج از شربتخانه او بستانند و یکی از ملازمان خود را تعیین
کرده بود که هر روز در اطراف ولایت گردیدی غریبی که
فوت شده باشد او را کفن دادی و از مردم اکابر کسی بصحبت
او میرسید از وی میپرسید که اگر جوار تو محتاجی باشد مرا اعلام
کن تا احتیاج او برآرم وقایع سنه ثلث و ثلثین و تسعمایه کیفیت
در محاربه نمودن دیو سلطان و چوهه سلطان و امرای استاجلو
و شکست یافتن ایشان و کشته شدن کپک سلطان کپک
سلطان از آن زمان که از دست برد دلاوران بگیلان
رفته بود روز و شب در فکر آن بود که بچه طریق منصب وکالت
را از دست دیو سلطان بیرون آورد و در مقام آن
بود که چهره مراد در آینه مقصود بچه وجه رو نماید و کدام
منصوبه مهره امید از ششدر غم بیرون آورد بنابر آن در ان
اوان با سپاه فراوان از گیلان رایت عزیمت بطرف

اردبیل برافراخت بادنجان سلطان روملو که عمر شریفش نود
مرحله از مراحل زندگانی طی کرده بود بواسطه کبر سن خلل تمام
بجوهر عقلش راه یافته در اردبیل ساکن بود باتفاق آغوت
بیک روملو و مقصود بیک چکنی و امرای طالش قریب سه هزار و
هشتصد سوار باستقبال شتافت در قراوره بیکدیگر رسیدند
و در برابر هم صف آراستند و منتشا سلطان با فوجی از
شجاعان که غبار معرکه را توتیای دیده دولت دانستندی
و آب حیات را از ظلمات رزمگه جستندی بر قلب ایشان
حمله نمودند بادنجان سلطان با وجود لشکر بسیار و غرور بیشمار
بناموسی بر فرق خویش بیخته از پیش اندک نفری فرار اختیار نمود
و استاجلویان از عقب ایشان تعاقب کرده احمد آقای چاوشلو در آن
اوان توقاجی قازوق سلطان بود بادنجان سلطان را بقتل
آورده سر و ریش او را بر امرا آورد و استاجلویان بشهر در آمدند
و احرام زیارت حضرت سلطان اولیا شیخ صفی الدین
اسحق بسته با دب تمام و غایت تعظیم و احترام شرایط
زیارت بجای آوردند و علم عزیمت بجانب تبریز افراختند

چون خبر قتل بادنجان سلطان در ستیز و رفتن استاجلو بتبریز
بشاه دین پناه رسید دیو سلطان و چوهه سلطان و ذو القدر
اوغلی محمد خان با هشت هزار سوار نیزه گذار و دو هزار قورچی تفنگ
ایشان ارسال نمود و امرا بسرعت تمام بطرف معاندان ایلغار
نمودند در آن زمان استاجلویان بتبریز رسیده چون
از آمدن دیو سلطان خبر یافتند بطرف نخو رسعد شتافتند
امرای وافر تهور چون بحدود شهر در رسیدند ناگاه کوک
سلطان با دلاورانی که بحمله از تیغ کوه گذار نشان و زره گسستی
و زره از نوک پیکان موشکاف هر یک بصد پاره شدی پیدا
شد قریب هزار سوار شعر همه بر ستوران فولاد سم : که دار
در بحر فولاد کم : در آهن دلی رنگ خارا همه : چو تیغ اجل
بی مدارا همه : در رهش آن سپاه پیل صفت ار زخم مور شمار صف
کارزار بسیار آراسته امرا از سرعتی که در حرکت نمودند
باز ایستادند و تعبیه سپاه پرداختند و دیو سلطان در قلب
آرام گرفت چوهه سلطان در میمنه اقامت نمود و ذو القدر
اوغلی خان در طرح قرار گرفت با راول تاج الدین بیک

که در جلادت و مردانگی یگانهٔ روزگار بود کالبرق الخاطف والریح
العاصف بر قلب لشکر اسب انداخته و صف سپاه را شکافته
در میان کنلها که در عقب قشون بود رسید و از قفای او
کپک سلطان و منتشا سلطان و بدر بیک و سایر استجلویان
حمله کردند و شعلهٔ سنان پردلان خرمن حیات جوانان بسوخت
و از باد حملهٔ پهلوانان آتش کینه برافروخت نظم سنان تیز کرد
آتش رستخیز؛ بعالم فکند آتش از خوی تیز؛ بشمشیر از تیز زبانی
دشمن بدخو را خاموش میساخت و کمان از کمال نخوت و کبر
پشت بر جانب مخالف کرده عدو را بر خاک ذلت می‌انداخت
دران روز دلاوران استاجلویان جنگی کردند که داستان
رستم و اسفندیار را جهانیان فراموش کردند و دیو سلطان و جوهه سلطان
تیز نظم نوک سنان بیز خدنگ؛ ربودند از روی خورشید رنگ
در اثنای ستیز و آویز ذوالقدر اوغلی محمد خان از پهلوی استجلویان
درآمده و تیغ بیدریغ در ایشان نهاده آرزوی که سالها در خزانهٔ
خاطر داشت هیچ از ان در دل باقی نگذاشت کپک سلطان
و تاج الدین بیک و درویش بیک با فوجی از دلاوران استجلو

الصلا

تقل آمدند و منتشا سلطان و قراق سلطان صف سپاه را شکافته
بدر رفتند و بمشقت بسیار بگیلان رسیدند امرای نامدار با غنایم
بیشمار متوجه درگاه اعلی شدند و در زنجانه رود بار دود ملحق شدند

محاربه نمودن عبید خان ازبک با قپی سلطان و دمری سلطان و کشته شدن ایشان

درین سال عبیدخان با لشکر بیلتن و بهادران
صف شکن علم عزیمت بصوب استراباد برافراخت بعد از
وصول انمرز و بوم بدانجا دو قرا دولان زینلخان که سردار ایشان
قپا بیک قاجار بود قدم جلادت پیش نهاده جنگهای مردانه
کرده بعضی غازیان دست ناتوانی در نطاق الفرار ما لایطاق
زدند اما سرداران سپاه جرار قپا بیک قاجار چون بیرون
جلگاه ازبکانرا سپید دیدند و بهر طرف که حمله میکردند مخالفانرا چون
صید وحشی میراندند نظم ز تیرش تو گفتی که در مغز و ترک؛ همی آشیان
کرده زنبور مرگ؛ بتیغ و سنان هر کجا کینه توخت؛ گهی دل دریدی
گهی سینه سوخت؛ همی گرد شمشیرش اندر شتاب؛ هم اندر هوا
گرگ ز رگ تاب؛ چو شان و خروشان قرب چهار فرسنگ جنگ
میکردند آخر منهزم بازگردیده زینلخان کوچ و متعلقان را برداشته

متوجه ولایت رأی شد عبدخان ولایت استراباد را بولد خود
عبدالعزیز سلطان رجوع نموده بجانب بلخ معاودت نمود و زینلخان
و اخی سلطان و بهرقلی سلطان را که شاه دین پناه بکومک مردم
خراسان فرستاده بود ملحق ساخته بطرف استراباد مراجعت
نمود عبدالعزیز سلطان از ایشان گریخته گریان و نالان بلخ بدر
آمد و شرح دل در واقعه را باز گفت عبدخان از استماع این خبر
دود حیرت بسر بر آمده آتش غیرت در درون او زبانه زدن
گرفت روانه بسطام گردید متعلقان سپاه آن بلده را غارت
نمود و داروغه اندیار را از بکی را بقتل آورده سرش را باستراباد
برد چون اخی سلطان خبر ازبکان در بسطام شنید صلاح بر خود
راست کرده متوجه اندیار گردید در آنطرف بسطام سپاهی شاه
امرا گشت مشخص شد که عبدخان است دمری سلطان گفت صلاح
در آنست که بشهر رویم و کس بشاه دین پناه فرستاده اعلام
نماییم اخی سلطان بزبان آورد که شعر نه بیند زمن دشمن بدگمان
بجز روی شمشیر و پشت کمان عبدخان بتعبیه سپاه پرداخت مقرر
شد که قنبرعلی با جمعی از سالکان طریق بر دولی در جوانغار قرار گیرد

دریش

در پیش بهادر باجمعی از مردمان بر تهور از برانغار رو بمعرکه کا
رزار آورد و عبدخان در قول توقف نمود و از جانب اخی سلطان
در قلب قرار گرفت و دمری سلطان را در میمنه باز داشت و ضبط
میسره را بشاه علی بیک رجوع نمود غازیان در غایت وحشت
و اضطرار دست باشتغال آلت کارزار برده واقع جای حیرت
بود که غازیان دو هزار و پانصد سوار و ازبکیه از بیست هزار
متجاوز بودند و صدای نفیر و صور در خم نیلگون گردون افتاد
دلاوران حمله کردند ازبکان بقدم مدافعت پیش رفته باد حمله
آتش قتال را مشتعل گردانیده دلاوران با ازبکان حمله کردند
چشمه نوربخش آفتاب از غبار معرکه تیره شد و چشمهای کواکب
ثواقب از گرد سپاه سیاه و خیره گشت شعر زمین شد خبا گرد
هر سو شتافت که در زیر و بالا سپهرش نیافت دمری سلطان
بزخم سنان دشمنان خیره سر را از جای کنده بر قلب زده شد
جمعی کثیر از ازبکان از قلب بیرون آمده حمله کردند و دمری سلطان را
از پیش برداشته از پس قول در آمده شبیه کردند اخی سلطان
خود را بر قلب عبدخان زده دست باشتعال تیغ و شمشیر برده

بزخم یکی از ازبکان از اسب افتاد عبدخان را استیلا میسر شد
و دو مری سلطان نیز بعد از ظاهر ساختن جلادت و پهلوانی بجهان
جاودانی شتافت اخی سلطان را زنده نزد عبدخان آوردند
و دشنام خبد عبد را داد و بفرمان او کشته گردید زینلخان چون
این خبر را شنید استراباد را گذاشته بفیروزکوه رفت
و عبدخان حکومت استراباد را بدرفش بهادر داده خود متوجه
هراة گردیده در قوریان قشلاق نمود گفتار در قضایایی که در
بلاد روم واقع شده محاربه نمودن سلطان سلیمان با کفار
فرنگ درین سال سلطان سلیمان پادشاه روم لشکر آن مرز
و بوم را جمع آورده روانه دیار انگرس گردید در میان
فوج فوج روان شدند چون بکنار آب تونه رسیدند خواندکار
حکم کرد که بر سر آب پل بندند اطاعت گذاران در زمان دست
مهارت برگشادند و جسری معتبر بستند و در میان عبور نمودند
امر مذبش قرال وار دل پان در کنار آب تونه در موضع لهاج
سپاه خود را جمع آورده بودند همه توپها و عرابها در پیش نشسته
جای خود را محکم گردانیده بمحاربه و مقاتله مشغول گردیده چو

خواندکار با سپاه بسیار اکثر خونخوار صفها آراسته نزدیک رسید
چون کفار سوار شده روی بکارزار آوردند تفنگچیان در پیش
سپاه آن رو سپاه ایستاده آماده جدال و قتال بودند از ینجا
خواندکار پرتو التفات بر ترتیب سپاه انداخت و برحسب
اشارت ابراهیم پاشا وزیر اعظم بر میمنه قرار گرفت و در میسره
قاسم پاشا و فراد پاشا و علی پاشا ایستادند و ارکان زمین از بار
سلاح و مواکب تزلزل پذیرفت و سقف آسمان از زخم نعال
مراکب در جنبش آمد خاک بطارم افلاک رسید بروی هوا از
کاثف غبار ابری تیره بلکه زمینی دیگر پیدا شد شعر هوا از گرد
رهواران تنگی چون دل عاشق : زمین از زخم خونخواران شده سرخ
چون رخ جانان : آفرین رفتن با جنبش خویش بر جوانغار لشکر روم
حمله نمودند اینان را از جای خود کنده بقلب خواندکار رسانیدند
از دل پان بضرب تیغ آبدار دست آن تشار ابراهیم پاشا را
شکسته بقلب خواندکار رسانید ینکچریان و توپچیان یکبار توپ
و تفنگ بر جیش فرنگ ریختند شعر با ماتم کشتگان مهر و ماه : ز دود
تفنگ در لباس سیاه : تیر دیده دوز حلقه زره را در عیبه جوشن

میدوخت و تفنگ مرگ آهنگ صاعقه کردار باتش زخم جگر مردان
کارزار را و دلیران نامدار را میسوخت و ضرب زنگ پلنگیان میدان
جنگ مرغ روح را از قفس قالب بفضای عالم ارواح پرواز
میداد و سلطان سلیمان خنجر آبدار از نیام آخته با لشکر قلب بر مخالفان
حمله نمود شعر سلیمانش بین چو خنجر کشید ؛ فرو رفته خورشید را بر کشید ؛
دلاوران فرنگ و هنروران میدان جنگ ثبات قدم نموده
دست به تیر و کمان و سیف و سنان برده حمله نمودند شمشیر آبدار
از تارک مغفر تا دامن زره بسان قبای گل دهقان لاله چاک
میزد و از خون بچهره نیلوفری رنگ طبرخون میداد و فرش
زمین را از آب بقم رنگین میکرد شعر ز شمشیر چاک افکن تابناک ؛
برآمد ز هر جانبی چاک چاک ؛ بکوشش دلیران شمشیر گیر ؛ بسرعت
دوان پیش شمشیر و تیر ؛ بعد از قتال و جدال بسیار لشکر کفره
از صف و جدال پشت هزیمت دادند و از باس و هراس
جنود روم روی از میدان ستیزه به بیابان گریز نهادند و از غایت
سرعت و کمال عجلت رکاب از عنان و نشیب از فراز نشناختند
بنگه سلاح و کسته کمر ؛ نه پروای دست و نه پروای سر ؛ و در ان

روماکر

فرهاد پاشا لشکر اناطولی را تعاقب کرده شمشیر در ایشان نهاده
دمار از ایشان برآورد و در ان اثنا که سلاطین کفار بوده بعد از
گیران تصور نمودند که از سپاه روم است که عقب ایشان گرفته
یکبار از همدیگر فرو ریختند جنود روم ایشان را تعاقب کرده جمع
کثیری از کفار را بقتل آوردند شعر گریزان ز میدان کین خیلها ؛
ز خون رفته و بنیان سیلها ؛ فتاده به سر علم کردناک ؛ چو خورشید
چاک کرده در برج خاک ؛ و غنایم بسیار بدست رومیان افتاد
روانه شهر بودین که پای تخت ولایت انکرس بود شدند
فرزند از فرمیش باشکنش وادوان تنزد خواندکار آمده شهر
و قلعه را تسلیم نموده خواندکار حکومت اندیار را باو ارزانی
داشته باسلامبول معاودت نمود وقایع متفرقه درین سال در ییلاق سلطان
کوزل دره در روز پنجشنبه پنجم شوال ایکیه چوبه سلطان دیو
روملو کشته شد توشون اورا بیکی از غلامان او که سلیمان بیک
روملو بود دادند چوبه سلطان وکیل شد همدرین سال قشلاق در
قزوین واقع شد محاصره نمودن عبد خان ازبک دار السلطنه
هرات را چون عبد خان در الکاء توران قشلاق نمود حسین خان برج

دبارهٔ هراة را تعمیر نموده و دروازها را بمردان معتبر سپرده و کذرها
و کوچها را نیز تعمیر نمود و عبدخان در اوایل بهار در استوای لیل و نهار
در قریه شاهیانه که قریب شهربند هراة واقعست شامیانهٔ بارگاه
برافراخت و دو سه نوبت عساکر ازبک جنک انداختند اما بنابر
استحکام شهر و شجاعت شاملیان بمرام قهر کاری از پیش
نبردند و حسین خان با جماعت شاملیان مانند شیران دلیر
در میدان مردی تاخته غایت شجاعت بجای آوردند و در
مصادمات رو از صدمهٔ شمشیر برنمی تافتند نوک تیر و سنان
سوی میشکافتند عبدخان معلوم کرد که گرفتن شهر هراة بجنک
میسر نمیشود و ازبکان ظالم را راهها و گذرها باز داشت که از
جنس جو و لی چیزی بدرون شهر نبرند و آب را از محصوران
شهر و محبوسان بی بهره کرفته انهار عافیت اندایر را بخاک و
خاشاک ظلم انباشتند منقولست که شخصی در لباس گدایی اندک
نمکی بدرون شهر می آورد یکی از خبیثان بعبدخان رسانید که مردی
نمک بدرون می برد خان فرمود که او را برسر بازار آورده
باقبح ترین وجهی بقتل آوردند چون عبدخان چهار ماه در حوالی

هراة با لشکر و سپاه نشست هر کرت که آمده بمغربت جنک پیش برد
بسیاری از ایشان آزرده و مرده و خاسر و خایب منقود باز بتاریخ
نواب مراجعت مینمودند و درین اثنا یار بی بیک که امیر الامرا
بود از بلدهٔ بخارا آمده بعبدخان اعراض و اعتراض کرد که نشستن
و جنک کردن در کوچه بند فتح میسر نمیشود لایق آنکه درین دو روز
باتفاق سپاه عالمسوز از اطراف و جوانب جنک اندازیم و
مقصود را بچنک آوریم بعد از آن با سروران ازبکیه باین
داعیه برای تماشای کوچه بند با املچی چند سوار شده و بعد از تماشای
بسیار و از روی هشیار از راه کوچها عبور کرده بکوچه بندی که
در محاذی برج خاکستر بود افتاده و ملازمان خود را که داشته
از پی تماشا در رفتار آمد در آن حین توپچی از حارسان آن برج
تفنگی بجانبش انداخت بروی خورده فی الحال از مرکب عزت
بخاک مذلت افتاد و تفنگچی فی الفور سرش را از تن جدا کرده و اسب
و یراق او نزد حسین خان آورد و از کیسهٔ وی مهری بیرون آوردند
و بر کاغذ زدند و در آنجا منقوش که العبد یاربی بن جان وفا میرزا
در آن حین یکی از ملازمان وی از پی تحقیق قتل وی بشهر درآمده

احوال او را معلوم کرده معاودت نمود و دران روز که قتل این
مفسده واقع شد از ولایت دامغان از نزد زینش بهادر شخصی
آمد و خبر قتل زینلخان آورده و از وصول این خبر نشاط بسیار بر
عبد خان عارض شد که محرمان قدیمش گفتند که ما هرگز او را چنین
شگفته ندیدیم و در آخر همان روز که پاسی گذشته شد آن نشاط
بغم مبدل گردید چون ایام محاصرهٔ هراة امتداد یافت و مرض
جوع شیوع یافته قافلهٔ عیش به بازار عدم شتافت حسین خان
و ارباب و کلانتران چارهٔ کار دران دیدند که اوسط الناس
و آنانی که بتمتّع شهرت ندارند با عیال و فرزندان عاری از جهات
و غلات از شهر بیرون کرده اذوقات ایشان از ضمیمهٔ ذخیره شان
وجهة انبار خازیان درست تعین کردند و مجموع ایشان را اخراج
کردند حاصل اگر درون هراة بنوعی از مردم خالی شد که در بازار
از رعایا و غیره هم کسی بنظر در نمی آمد و یکمن نمک لبنک هراة
بمبلغ سیصد دینار تبریزی شده بود و نبود و ارباب نعم که جوهر
الماس را از غایت نزاکت مزاج بدست گرفتندی ایشان را
و در بن دستار پنهان کرده در وقت خوردن طعام انرا از

بیرون آورده اندکی ازان بر روی زبان می رسانیدند چون
از طعام خوردن فارغ میشدند از باز پنهان میکردند **شعر**
ز شوری نشان چشم دوران نداشت : نمک جز لب لعل
خوبان نداشت : چون مدّة هفت ماه ایام محاصره پر مخاطره
امتداد یافت خبر توجه رایات شاهی در اردوی آن ممالک
طریق بتاهی شایع شد و مقارن این حال خبر رسید که زینش بهادر
که از قبل عبد خان در دامغان حاکم بود با مقدمه جیش شاهی
محاربه کرده بقتل آمده و عبد خان از ظاهر هراة کوچ کرده راه
فرار پیش گرفت توجه شاه دین پناه و قتل زینش بهادر رقم
زده کلک بیان خواهد گشت ان شاء الله تعالی **گفتار در محاربه**
نمودن زینش ازبک با زینلخان و جکرکه سلطان اندرین
سال زینش بهادر از دامغان ایلچی ازبکان بفیروزکوه آمد
دران اوان زینلخان و جکرکه سلطان و مصطفی سلطان و جمعی
از مردان جیاهان برسم شکار سوار شده بودند که ناگاه
زینش با ایشان رسید : که ناگه گردی از صحرا بر آمد : تو گفتی
سطح خاک از جا بر آمد : گروهی آمدند از گرد بیرون : چو آتش

از میان گلخن تون ⁂ ز صعلوکان مردم روی سفید ⁂ همه در تیغ و
خونخوار چون دد ⁂ صراحی وار خونی خرابی ⁂ چو به که کبر د مرد افکن زجاجی ⁂
چو مطرب کیسه پرداران رهزن ⁂ چو چنگ از زخمشان نالیده هر تن ⁂
دران موضع میان آن دو گروه منازعه و محاربه عظیم واقع شد
یکی از غازیان مظفر وش خود را بزنیش رسانیده بضرب سنان
او را از اسب انداخته خواست که تن او را از بار سر سبک سازد
از غایت حقارت که جثه او را بود دست از قتل آن سر گشته
کشیده داشت دران حال زنیش بر مرکب سرکش سوار شد
و از نکبان بر شور و شر تروان بد اختر جمع آمده یکبار حمله
نمودند و غازیان از روی اضطرار قدم در وادی فرار نهادند
زینلخان و دیگر که سلطان و مصطفی سلطان بقتل آمدند زنیش سرهای
سر غازیان گرامی را بنزد عبید خان فرستاد و خود متوجه
دامغان شد **گفتار در کشته شدن ابراهیم خان و مستولی**
شدن بر ذو الفقار ترکمان به بغداد اندرین سال ذو الفقار
بن نخود سلطان که حاکم کلهر بود از محض جنون و جهالت با جمعی
مردمان بی دولت بر سر عمش ابراهیم خان که والی بغداد

در ییلاق

در ییلاق ماهی دشت آمده هر چند ملازمان معروض خان گردانیدند که
ذو الفقار با سپاه جرار بایلغار می آید قبول نکرد و با پنج شش نفر از
ملازمان در دیوان خانه نشست دران اثنا ذو الفقار نابکار
با دویست نفر از اشرار باردوی خان رسید یکبار آب
انداخت ابراهیم خان از بیم جان خود را بحرم انداخت و ذو الفقار
با ده کس طناب خیمه را بشمشیر برید خیمه بر سر ابراهیم خان
آمد و ذو الفقار بضرب تیغ آبدار ابراهیم خان را با پنج شش نفر از
ملازمان پاره پاره گردانید و اکثر نوکران خان تابع ذو الفقار
شدند دران اوان سید بیک ولد سید کمونه با چهارصد سوار
رسید از روی اضطرار بسیار ذو الفقار پیوست و منظور نظر
آن بد اختر گردید و جمعی ملازمان خود را ابرو و محاسن تراشید
از آنجا متوجه بغداد آمد بعد از محاصره بر آنجا مستولی شد و جمیع اقوام
خود را الکه داد و والی تمام عراق عرب گشت **شعر** بغداد اندر فتاده ⁂
خورشیده مرد آزاده ⁂ که دوران طریق ستم ساز کرد ⁂ در فتنه
بر نیک و بد باز کرد ⁂ فلک گردش دیگر از سر گرفت ⁂ جهان رسم
آیین دیگر گرفت ⁂ کمر بسته در داوری ذو الفقار ⁂ گشاده در فتنه کارزار ⁂

بدماغش پریشان زنگ محال نگذارد و بجز سروری در خیال **گفتار در**
وقایع سنه خمس و ثمانین و تسعمائه محاربه نمودن شاه دین پناه
با خانان ازبک در موضع جام دران اوان که شاه دین پناه
در ییلاق خرقان بود و هر روز صورت فرح و سرور در روی مینمود
و همواره قاصدان از طرف خراسان میرسیدند و بعرض میرسانیدند
که عبد خان رایت مخالفت افراخته دیگرباره دران دیار آتش
فتنه و فساد اشتعال داشته رسوم بد و قوانین محدث درمیان
آورده و طریق متابعت نفس بدکیش پیش گرفته و بمقتضای ذمیم
و خلق لئیم چون سنگ و سندان قساوت قلب و صلابت پیشانی
پیشه ساخته و نقاب وفا و پرده حیا برانداخته و راه جور و بیداد
که پیوسته بسته بود گشاده و عافیت دران دیار چون عنقا
معدوم گشته رفاهیت چون کوکرد احمر و رواج اهل هنر نابود
گشته خلق بسیار خانه و اهل و عیال را گذاشته فرار نموده اند
و جمعی کثیر بزخم شکنجه هلاک شده اند نظم بنفشه در رباض غنچه خون
که بود از شکنجه نفس در عنا تهی دست چون سرو در تخته بند
درم وار چون سکه خورده قفا ندارد بس جوا اهل کرم مندرس

نگارم سیه رو چو دست قضا چون شرح این احوال بسمع همایون رسید
آتش حمیت پادشاهانه زبانه کشید رای اعلی خاقان اقتضا فرمود
که لشکر منصور بخراسان عبور نمایند و بدستان شراب غرور را
گوشمالی بسزا فرمایند فرمان همایون شرف نفاذ یافت که تواچیان
باقصای ممالک و نهایات ولایات کسان دوانده جار در رسانند
که عساکر گردون مآثر در اردو حاضر شوند دوانیدند هر سوی
پرنده رخش بدانسان که تیر از کمانهای تخش چو فرمان پذیر
پذیران رسید خروش روارو بکیوان رسید ز هر سو یکی
دجله موج ریز روانشد سوی البحیط ستیز جنود گران و سپاه
بیکران چون حوادث گردون بی نهایت و چون ذرات آفتاب
بیرون از حد و غایت در ظل رایات نصرت آیات جمع آمدند
پادشاه ربع مسکون به دستور جمشید آیین فریدون از قزوین
بجانب خراسان نهضت فرمود و در اوایل رمضان اقبال دوده
همعنان ورجس مجرز نزول اجلال نمود و در وقتی که هلال عید
نمایان لب تشنگان گشت آنحضرت در سار وقش رسید و دران
مقام فرح انجام باداب عید صیام اقدام نمود و دو سه روز لموا

ختن و سرور و عیش و حضور بر دوخت چون ظاهر سلطان میدانی
مضرب خیام سرادقات فلک فرسای و مرکز رایات ظفر
نگار گشت خبر آمد که زنیش با جمع بهادران سرکش که سرآمد
میدان جلادت و برگزیدهٔ روز مصاف عبد خانهٔ اعتبار
بجلادت و متانت قلعهٔ دامغان نموده از سر غرور نشسته اند
و خیالات باطل و تصورات بی حاصل بخود راه داده اند امر عالی
صادر شد که چوبه سلطان و الله سلطان و محمد خان ذوالقدر اوغلی
با جمعی از سالکان طریق بر دلی بطرف دامغان ایلغار نمایند
و زنیش را اسیر دام بلا گردانند ایشان بر حسب اشارهٔ با یقین
صادق و اعتقاد واثق خطاب این امر خطیر را از جان لبیک گفته
متوجه شدند موکب همایون در عقب ایشان با دلاورانی که
غبار معرکه را توتیای چشم دولت دانند و آب حیات را از
ظلمات رزم جویند طرهٔ مشکین رماح را بزلف عنبرین حوران
ترجیح کنند زخم سنان ابدار و بلارک خونخوار صاعقه بار دمار
از جان مخالفان خاک بر آورند چون کوه که سر سبزی گل
از تیرباران کمان دانند و چون فولاد که سرخ رویی از آتش

جدال جویند شعر یکایک چون تیر فولاد مهره ❊ بخون ریزی همه چون
تیغ شهره ❊ همه چون گرز دشمن کوب و سرور ❊ همه چون نیزه
خصم انداز صفدر ❊ ببازو وقت کوشش چون کمان سخت ❊ بگاه
رزم چون گوپال یک لخت ❊ چو زوبین سربسته در قصد خونریز ❊
بکمند آسا یکایک گردن آویز ❊ همه سروار و آهن دل چو مغفر ❊
همه رویین تن و رزمی چو بکتر ❊ زره سان پشت یکدیگر به پیکار
نهاده روی در دشمن سپر وار ❊ بهنگام وغا در نعره چون نای ❊
چو رایت سر فراز و پای برجای ❊ از عقب اردوان شدند همه چو
سلطان با فوجی از بهادران چون قضای آسمان و بلای ناگهان
اطراف دامغان محیط شدند و نقاره نواخته صور انداخته
و صدای کورکه و برغو و غریو کوس و خروش زلزله و ولوله در کوه و دره
در گروه افتاد از کثرت لشکر دشت و صحرا بتنگ آمد از نشانه
این حالات آتش در نهاد زنیش بهادر افتاده دود حیرت
بر سرش در آمده و پای قرارش از جای در آمده بمشقت بسیار
خود را به درون حصار انداخت امرا و ارکان دولت و عساکر
مریخ صولت قلعه را مرکز وار در میان گرفتند استاد شیخی توپچی

با فوجی از تفنگچیان رو ملو بر درخت چناری که مشرف بر حصار بود
نشیمن ساخته مخالفان را بتفنگ گرفته هر لحظه بمهرهٔ تفنگ مرگ آهنگ
اخبار ان الموت الذی تفرون منه فانه ملاقیکم بدل ایشان
میرسانید هر دم خطیب تیز زبان حسام شدید الانتقام خطبهٔ بلیغ
یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیدة بگوش ایشان میخواند
هر چند ازبکان از بیم هزیمت بر عزیمت سفر سقر بسیجیدند جز سقر مقر
نمیدیدند بهر طرف که گوش میکشیدند جز صدای ~~[illegible]~~
عذاب الیم نمی شنیدند و در نیش گاه گاه با جمعی از ازبکان
گمراه از گوشهٔ بیرون می تاخت و از بهادران خود تنی چند را بکشتن
میداد هر چند چون غمزهٔ خوبان تیغ میکشید چون سر زلف بتان
شکسته و پریشان میگردید و بهر طرف که روی می آورد راه خلاص
مسدود میدید فریاد و این المفر از نهاد او بر آمد شبی ریسمانی بر میان
بسته از قلعه فرود آمد و غازیان اطلاع یافته وی را دستگیر کرده
شعلهٔ حیاتش را بآب تیغ افغان منطفی گردانیدند سپاه نصرت شعار
بیک حملهٔ حصار را گرفته بدلیل قاطع و فرمان ساطع تیغ تیز فضل الله
المجاهدین باموالهم وانفسهم بر ایشان خواندند جمع از ازبکان را

بقتل

بقتل آوردند چون خبر قتل زنیش و توجه پادشاه رستم وش بعبید خان
رسید چه جای آن خبر شد که خاقان رسید بتسخیر ملک خراسان رسید
هراسان از آن خیل رستم صفات بهوای سمرقند گرد از هرات
خوف تام بر ضمیر او استیلا یافته از ظاهر هرات کوچ کرده با دل
پرخون از جیحون عبور نموده دست در دامن سلاطین ماوراء النهر
زده استمداد نمود و کومک نمود شاه دین پناه از دامغان بود
چون موضع کال پوش محل نزول سپاه پر جوش و خروش گشت
خبر رسید که قنبر علی با فوجی از ازبکان در اسفراین نشسته است
و ابواب ستم بر روی رعایای آن بلده گشاده آنحضرت چوهه
سلطان و حمزه سلطان و حسین سلطان را با فوجی از غازیان
بدفع ایشان امر فرمود قنبر علی چون از توجه امرا خبر یافت
مانند برق و باد بجانب ماوراء النهر شتافت امرای عالیشان
تا قصبهٔ خبوشان با لشکر چون دریای جوشان از عقب ایشان
رفته مراجعت کرده باردو ملحق شدند و موکب ظفر انتساب
چون ماه و آفتاب منازل و مراحل طی میفرمود بمیرفت سلطان
حاجی نواز سلامت تر از کاروان حجاز بخجسته النخیل الجم عدد

بجز همتی از رعیت مدد و در مشهد مقدس نزول فرمودند
بعد از زیارت امام علیه السلم روانه جام شدند رایات
خورشید طلعت چون سایهٔ دولت بر خرگرد انداخت در آن
مقام قراولان عساکر ظفر فرجام آمده معروض گردانیدند که
خانان ازبک درین حوالی نزول کرده اند آنحضرت چارده
کس را از قورچیان بزبان گیری فرستاد و از آنجانب
چهار صد سوار بهمین کار آمده بودند غازیان با ایشان دوچار
شده چند نفر دستگیر شدند روز دیگر شاه دین پناه اولمه
سلطان و ذو القدر اوغلی و محمد خان را فرستاد که از دشمن
خبر درست آورند ایشان بخانان ازبک دوچار شده صرفه
جنگ ندیده باردو مراجعت نمودند روز دیگر سلاطین ازبک
در عقبهٔ ریز آباد که مشرف بجلادوی گردون شکوه بود
فرود آمدند و از طرفین آتش افروختند و پاس داشتند صبحی
که از اثر توجه نیر اعظم خیل حشم سواکب کواکب منهزم گشت
فضای جهان از ظلمت ظهور زنگی شب پاک گردید سحرگاه
کین خسرو نیم روز شد از مشعل تیغ کین خانه سوز جهان شعله

شد آتش را بلند کز آن سوخت پروین چو عقد بند بقصد سپاه
شب دیو چهر همه تیغ شد آفتاب سپهر شاه دین پناه ظل الله مغفر
ظفر بر سر نهاده و سلیح گشته زره کرده پوشش خدیو جهان
چو فولاد در زیر جوهر نهان چو خور بر کمر تیغ آیین ظفر اجل بسته فتش
بخدمت کمر نی نیزه رستش فتنه انگیخته بجای شکر خون از و ریخته
بر بارگه شد خوی که در شب از خیل خیال رسیدی و در روز از نسیم شمال
جهیدی فلک گرد چکی لبان شهاب جهانگیر چون پرتو آفتاب
ز تیر نظر در روش تیزتر ز باد سحرگه سبک خیزتر برفتن چو
ابر و بجستن چو برق بیکدم ز غرب آمدی تا بشرق چو وهم از همه
سوی مطلق خرام چو اندیشه در وقت رفتن تمام سبق برده از
آهوان در شتاب بگرمی چو آتش بنرمی چو آب اگر ماهی بران شد
گلگون زدی زهر شش جهت گام بیرون زدی بر آمد بران بکر چون نگار
سلیمان شده با دو صرصر سوار متوجه سپاه کشورگیر گردید جوهه سلطان
تکلو و حسین خان شاملو و ترک خان شاملو و حمزه سلطان ذو القدر
و حمزه سلطان تکلو و احمد سلطان استاجلو و احمد سلطان افشار و محمد خان
ذو القدر اوغلی و پیرقلی سلطان شاملو و یعقوب سلطان قاجار و محمد سلطان

شرف الدین اوغلی و حسن سلطان دورتو و اوغلی و ملک بیک خوی
بعضی در میمنه و بعضی در میسره قرار گرفتند و علمهای پر از ضرب زن فرنگی
در پیش صف سپاه بازداشتند چنین قزلباش چون ذرات آفتاب
بیشمار و بسان قطرات سحاب بسیار همه چون شیر و فیل قوی بال و بزرگ
هیکل شال هزبر و پیر سنگدل و آهنین چنگ و مانند پلنگ و گرگ تیز چنگ
همه گرگ زادان درنده خوی : ربوده ز شیران درنده گوی : همه زود
خشمان و دیر آشتی : سرشته ز خشم و نپد آشتی : عبید خان و کوچم خان
نیز سپاه خود را بیاراستند : ز سوی دگر ازبکان دلیر : رسیده
مانند غرنده شیر : همه سبز خشمان برخساره زرد : نشانیده در گرد
لاجورد : ز خط صف چهره شان پیاز : ز تخشان بجای لحاس دراز
بر از چین دو ابروی پیوستشان : نهان خشم در چین ابروشان
همه جعد چشم و همه دیو روی : همه شوم چشم و همه شوم روی :
همه روی بر رویشان موی نه : بجز گرد دیگ در آن روی نه :
بسان کدو فرق پیوستشان : سرشته ز یخ جمله سرتا بپای : همه کنده
پیران امرد نمای : عبید خان از تمامی مملکت ماوراءالنهر و کاشغر
و ترکستان و اندجان و اترار و سیران و قابل و طرفان و علی

قراراگ

و قزاق و از دشت قبچاق و قرقز لشکر بسیار و خشم بیشمار جمع
آورده بود چنانچه از خروج چنگیز خان تا این زمان لشکری بدین
کثرت از آب آمویه عبور نکرده بودند نظم زیاده ز مور و فزون
از ملخ : گرفته همه کوه و هامون و شیخ : عبید خان و کوچم خان در قلب
قرار گرفتند و در جوانغار براق خان و فولاد سلطان و عبدالعزیز سلطان
و عبداللطیف سلطان را بازداشت و در برانغار جانی بیک سلطان
و کیدی محمد سلطان و ابوسعید سلطان را مقرر گردانیدند سونجک محمد
سلطان و ابوسعید سلطان را مقرر گردانیدند سونجک محمد سلطان
باتفاق قنبر علی بی و شیخ درویش بی و رستم قلی بی در طرح گذاشتند
و طبل خواجه و قراجه بهادر بقراولی مقرر شدند و دیگر سلطانان
و میرزایان مثل کسکن قرا سلطان و قتش اوغلان و قنبش بی و سیدم
و جتای بهادر و باقی بهادر و حافظ قانقرات و شیخ ابوسعید
افراسیاب هر کدام بجای خود قرار گرفتند آنگاه از طرفین صورت
نقاره و نفیر آواز صور بهادران در میدان دار و گیر بگوش
حاضران سپهر ستیز رسید نظم ز بانگ نفیر قیامت نهاد : جهان
شد گرفتار طوفان عاد : بگرگ بر دهل فتنه بنیاد کرد : دهل دست برآ
ز دود او گرد

هر دو لشکر چون دریای اخضر بتموج آمده بر یکدیگر حمله نمودند و مردان شیر دل
دگردلان صف شکن در یکدیگر آویخته جنگی در پیوست که چشم بسیط غبرا
از شدت و صدمت سم ستوران آهنگ هوا نمود و نعال مراکب انتقار
گرد و غبار انگیخت که آفتاب جهانتاب در نقاب غبار مستور گشته
چهره نگشود شعر گردی که بر چرخ دوار شد ۞ در ابر و برج خاکی نمودار شد ۞
در آن عرصه گاه از غبار سپاه ۞ سراسیمه شد برق گم کرده راه ۞ حسام در میان
رزمگاه از لمعان برق در میان ابر سیاه نشان میداد و زبان سنان
در قبضهٔ مبارزان از شهاب ثاقب سخن میگفت تیرها چون سیاه ملخ فضای
صحرا را سیاه کرده نقاب کحل بر رخسار آفتاب می بست پیکانهای
آبدار چون پند ناصحان در دل مبارزان می نشست شعر زدی خدنگ
از نظرها نهان ۞ رسیدی چو تیر اجل ناگهان ۞ شده تیرها کاخ تن را ستون ۞
ستونی گران شد بنا سرنگون ۞ پی نیزه از تیغ گردون شکاف ۞ شده ماه
از مهر تیر معاف ۞ فلک همچو اژدر سری بر زدی ۞ دهان پر ز آتش
درون پر ز زهر ۞ لشکر قیامت اثر قزلباش با صرصر جلادت آتش
جنگ را می افروختند و عساکر برق اثر ازبک به پیکان خدنگ مرگ
آهنگ عقد ثریا را بر کمربند جوزا میدوختند در آن اثنا جانی بیگ سلطان

با جمعی از ازبکان پای جلادت پیش نهاده بر امرای تکلو حمله آورد
در اثنای دار و گیر شکست بر امرای قزلباش واقع شد در آن
اثنا سالک طریق پردلی محمد سلطان شرف الدین اوغلی از اسب
افتاده یکی از ملازمان او را سوار کرده و حسن سلطان دورقود اوغلی
بلندی رسیده بجنگ مشغول شد آخر الامر امرای تکلو فرار نمودند
و جانی بیگ سلطان ایشان را از پیش برداشته در پس صف
سپاه نصرت شعار رانده اشتران اردو بازار را تقبیر گرفتند
شتر لیکه خوردی تن تیز پر ۞ شترمرغ شد از پرش هر شتر ازبکان
نبودی گرش عذر لنگ ۞ پریدی شتر بر هوا چون کلنگ اردو
بازاریان دلیران ازبکان را بضرب تیر از خود دور ساختند ازبکان
غلبه کرده اکثر بازاری را مجروح و مروح گردانیدند امرای دست
چپ نیز فرار کردند چنانچه یعقوب سلطان قاجار و ملک بیک
خوئی تا دامغان و سمنان هیچ جا آرام نگرفتند بعد از فرار جوانغار
و برانغار شاه دین پناه قطب وار در مقام خود قرار گرفتند
اصلا تغیر احوال خود راه نداد شاه با خاصان خویش استاده
در قلب سپاه با قد چون سرو و روی تازه چون گلبرگ تر

جبهه اش از قلب تابان چو ماه آسمان • فتنه را سر کرده آتش فتنه دود قم •
تیغ جوهر دار او از غضب چین در جبین • دشمن بی جوهرش را از
حسد خون در جگر • توپچیان و تفنگچیان که در پیش صف ایستاده بودند
بواسطه آنکه از یک از برابر در نیامدند از تفنگ انداختن متقاعد
شدند و در محل خود توقف نمودند و ظلمت و غبار بمرتبه رسید که تمیز
دوست از دشمن در آن انجمن بدشواری میسر میشد • هوا شد سیاه
از غبار سمند • بر آمد یکی تیره ابر بلند • ز بس گشت گویی فلک گرد ناک •
گران گشت و افتاد غلطان بخاک • بعد از زمانی که تیره گی هوا برطرف
شد و روشنی ظاهر گشت علم سفیدی که جمعی در گرد آن ایستاده بودند
بنظر شاه دین پناه در آمد بر آنحضرت روشن شد که عبید خان در پای
آن علم است و شاه دین پناه سپاه را بدفع آن روسیاه فرستاد
غازیان دولتخواه و قورچیان ز رمخواه همه تیغها آخته بر عبید و کوچم
تاختند • در آن تنگ چشمان نهادند تیغ • بخوردند بر جان ایشان دریغ •
نوعی سر انداختن عام شد • که میدان پر از شلغم خام شد • و سپاه
عبید خان و کوچم خان نیز بدافعه در آمدند آنگاه از طرفین شاهد دور
از ترحم شمشیر نقاب طلایی از چهره نورانی گشوده بقصد جان

بیدلان جلوه گری آغاز نمود و کمان پشت بجانب دشمن بدگمان کرده
مصحوب قاصد سریع السیر تیز خبر واقعه آگریز گمشور دل صغیر و کبیر
ارسال فرمود چون معرکه کارزار از تیغ آتشبار قورچیان نامدار
گرم گردید و باد مراد بر چمن اقبال غازیان وزید و رایحه فتح بمشام
دلاوران با احترام رسید عبید خان و کوچم خان از میدان محاربه
روگردان شده راه گریز در پیش گرفتند • ز میدان شاهی گریزان
عبید • ز جولان شاهین کبوتر رمید • سراسیمه خانان گردون ستیز •
بیکبار گردند رو در گریز • منقولست که در آن اثنا که لشکر قزلباش
فرار نمودند سرداران ازبکیه و دشمنان خاندان صفویه نزد
عبید خان آمده بشارت فتح و ظفر بوی رسانیدند شار الیه گفت
که سپاهی از دور می بینم و مدتیست که بر جای ایستاده در حرکت نیامده
ظاهرا که بقیة السیف سپاه قزلباش است که در آنجا توقف کرده
اند باید جمعی رفته خبری گرفته حقیقت حال را عرض نمایند بعضی از نزدیکان
گفتند که شکست در لشکر قزلباش بمرتبه راه یافته که توقف ایشان
درین مکان از محالاتست غالب که چهارپایان مردم آن لشکر است
که در آنجا ایستاده اند عبید خان این سخن را قبول نکرده گفت که

سپاهست نه از چارپای لاجرم چند نفر از سپاهی بتحقیق آن سیاهی
در حرکت آمدند آن سیاهی در جنبش آمده مردمانی که بتحقیق کردن
رفته بودند دانستند که آن لشکر است فی الفور مراجعت کردند
و حقیقت حال معروض گردانیدند در آن وقت قورچیان شاملو و ذو القدر
و سایر عساکر ظفر اثر بجنگ رسیدند عبدخان با انبوه فراوان
روی ادبار بوادی فرار آورده یکی از قورچیان شاهی بدان سالک
طریق تباهی رسیده شمشیری بر پشت وی زده از غایت حرارت
جبه که او را بود از وی درگذشت عبدخان از ضرب آن جوان
نجات شده یکی از نزدیکان جلو او را گرفته و دیگری از عقب اسب
او را میراندند در آن حال قورچی دیگر خود را بوی رسانیده خواست
که مهم آن ناتمام را باتمام رساند طبل خواجه میراخور بزخم تیر آن
قورچی را بگردانید عبدخان و کوچم خان بمشقت بسیار از آن
ورطه بدر رفتند لشکر دشمن بآن کثرت که در مقابل هر نفری صد
نفر بودند پشت هزیمت نمودند و مضمون وان یکن منکم عشرون
صابرون یغلبوا مائتین بابلغ وجهی بظهور آمد ؛ نکتت آن
جهانجوی نصرت پناه ؛ چنان لشکر را باندک سپاه ؛ چون غبره ی

اقبال فرخنده فال رایت شوکت و اقتدار ازبکان بدگردار که باوج
کبر و استکبار افراشته بودند نگونسار شد شاه دین پناه با قورچیان
نامدار خواه از کمیت فلک سیر فرود آمده به بستر استراحت تکیه زده
شعر شب تیره کین شاه گردون غلام ؛ بزیر آمد از ابلق تیزگام ؛ فرود
آمد از اسب شاه جهان ؛ سهی بزیر آمد از آسمان ؛ ز انجم فلک
مشعل افروز شد ؛ شب تیره روشن تر از روز شد ؛ غازیان شدخوی
دلاوران جنگجوی اردو را احاطه کردند در آن وقت جانی بیک سلطان
با بسیاری از ازبکان که از پی کسب و قتل قزلباش رفته بودند آمده در
جنب اردوی نصرت شعار فرود آمدند اعتقاد ایشان آنکه اردوی
شاه اردوی عبدخانست و شاه و سپاه از رزمگاه بدر رفته اند
شاه دین پناه و سرداران دولتخواه دیدند که لشکر عظیم بخوف و بیم
در حوالی اردوی ایشان فرود آمده عازم تحقیق شدند غازیان جرار
دو نفر از ازبکان نابکار را گرفته نزد شاه دین پناه آوردند و آن اسیران
حقیقت حال را تقریر کردند خسرو گردون غلام بر کمیت خوشخرام
سوار شده بر سر ایشان روان گشت چون سلطان از آن حال نامردی
را نو زده گفت چندان توقف باید نمود که غازیانی که فرار کرده اند

باغی شوند بعد این کفار بر محک رای اصابت شعار آنحضرت تمام
عیار نموده روانه گشت بر جای بیک سلطان ظاهر شد که عبید خان
شکست یافته است از روی اضطرار فرار نموده خود با انجم عدد طلا
مه دا ایشان از آنکاه هشت کرده جمع کثیری بقتل آوردند ازبکان از غایت
اضطرار اسبها را پی کرده بر شترها سوار شده فرار نمودند شعر
از حسد فتح تو خصم تولی کرده است ❁ همچو فی کز خدنگ چرخ بادر ❁
از نوادر اتفاقات آنکه عبید خان چهل نفر از علمای ماوراءالنهر همراه آورده
بود که در روز جنگ دعا کنند که بواسطهٔ دعای ایشان بر سپاه قزلباش
غالب آید مجموع ایشان درین جنگ بقتل آمدند شاه دشمن سوز
چند روز آنجا توقف نمود و قورچیان رزم آزمای که از چشمهٔ تیغ آبدار
نهال فتح و فیروزی را سبز و سیراب گردانیده بودند بعنایت آنحضرت
سرافراز گشته بانواع عطایای اختصاص یافتند و قلادهٔ حکومت هرات
را بدستور سابق بگردن حسین خان انداختند زیرا که در آنولا که کارهای
مردانه ازو صادر شده بود و بعد از آن علم مراجعت بصوب عراق
برافراخت زیرا که ذوالفقار در بغداد یاغی شده بود بعد از آن
بدفع او بر آمده در انتقام چند روز توقف نمودند و مهر روشن ضمیر

(افغانها)

اخبار فتح و نصرت و آثار ظفر و دولت که حضرت پروردگار
میسر گردانیده بود بحسن عبارت و لطف استعارت در سلک
تحریر و عقد تقریر انتظام داده و بشارات همایون در اطراف ربع
مسکون دایر و سایر شدند گفتار در گرفتن عبید خان مشهد مقدسه
رضیهٔ رضویه را چون شاه دین پناه مراجعت نمود بعد از چند ماه
عبید خان سونجک محمد سلطان و عبدالعزیز سلطان را با شش هزار
ازبک بطرف مشهد مقدسه رضویه فرستاد و در آن زمان احمد سلطان
افشار و یعقوب سلطان قاجار و اغزیوار سلطان شاملو و پیر قلی سلطان
شاملو با چهار هزار سوار از غازیان نامدار در آن دیار بودند از شهر
بیرون رفته با ازبکان که بخیال قتال پیش آمده بودند دست و گریبان گشته
ایشان را تا بنزدیک طرق راندند و چند سوار از آن گروه اشرار از مزرع
حیات پیاده ساخته رؤس نامبارک ایشان را بشهر آوردند برین
قیاس قرب دو ماه میان دو سپاه کینه خواه نایرهٔ جنگ و حرب و غبار
طعن و ضرب در هیجان بود و امرای عالیشان در محافظت آن بلده جنت
نشان بقدر الامکان سعی مینمودند و در آن اثنا شیبانی عبید خان با جمعی از ازبکان
بحوالی شهر آمده صدای کرّه نای و غارت ایشان را پریشان گردانید زیرا که

اردوی مشهد با تمام رسیده بود نقلچیان در آن شب ترسان وهراسان
نزد امرا آمدند گفتند که عبید خان با سپاه سنگین از روی خشم و کین
رسید مجرد کوچ بندها لشکری زیاده از چون و چند مقاومت نتوان
کرد روز دیگر عساکر ازبک جنگ انداختند و غازیان نیز دست
بتیر و کمان برده بزخم تیر دلدوز و پیکان خدنگ سینه سوز مخالفان
بد روز را مجروح و بی روح گردانیدند اما آن لشکر جبرا و قهرا و در آن نهر
کوچ بندها را گرفته عساکر خراسان ازین جنگ خایف و هراسان
شدند و دیگر مصلحت جنگ ندیدند اول شب رو بهزیمت نهادند عبید خان
جمعی از ازبکان را از عقب غازیان روانه گردانید اما امرا رسیدند
بعضی از قزلباشان گرفته مراجعت نمودند عبید خان با سپاه فراوان
بشهر در آمد و قرب صد کس از غازیان شهید کرد یکی از ملازمان
خود در آنجا گذاشته روانه هراة گردید حسین خان و زمرهٔ از
سرداران کار دیده که بقلت ذخیره مطلع گشتند چاره کار در مصالحه
دیدند باستصواب خواجه اسحق سیاوشانی مصالحه بدین نوع مقرر شد
که عبید خان چند کوچ پس نشیند تا غازیان باعیال و اطفال و احمال
و اثقال از شهر بیرون رفته خود را بایمنی رسانند و ازبکان را گذارد

که از

که از عقب ایشان ایلغار ننمایند بعد از تأکید عهد و پیمان عبید خان
چند کوچ پس نشست حسینخان و تمامی غازیان و شیعیان از هراة
بیرون آمده بجانب سیستان روانه شدند چون بقرب ولایت
مذکور رسیدند ملک سلطان محمود پیشکش فراوان نزد خان روانه
گردانید و در آن اثنا بسامع خان رسید که رعایای جب در دره یاغی
گشته تیغ ذلک بقطع طریق اقدام مینمایند حسینخان و سایر شاملویان برسر
ایشان رفته بعد از ستیزه و آویز چند و ظفر اثر بدان قوم بداختر و دزدان
گربه سیرت غالب آمدند و اموال ایشان را تالان نمودند و در آن اوان
معلوم شد که در ولایت کج و مکران اموال بسیار و ملک دینار
حاکم آن دیار بغایت پریشانست غازیان آن ولایت را نیز تاخته
و اموال فراوان گرفته روانه شیراز شدند گرفتن عبید خان هراة را
بعد از کوچ کردن غازیان از هراة عبید خان با جیش فراوان بشهر
در آمده در مسند سلطنت تمکن گردید اشرار ازبکیه و خوارج سمرقند
دست ظلم و ستم بر ترک و تاجیک دور و نزدیک دراز کردند امور
که در آن ایام از آن قوم نا تمام بوقوع انجامید آن بود که با کسی از مردم
هراة که اندک جمالی بگمان میبردند دست در دامن وی زده تن در فضیحت

میبردند و میگفتند که اینم در زمان قزلباش لعن صحابه کرده است
وان بدبخت بی آنکه تحقیق احوال نماید بمجرد شنیدن صیغه شهادت
از ان دو کذاب بی سعادت حکم بقتل میکرد و محبان او را ناحق کشان
کشان بچهار سوق هراة میبردند بسان دزدان بقتل می‌آوردند و بسا
مردم سنی مذهب که بسبب مال او را شیعه گفته و از زبان گذشته کرده
و بسا شیعیان محتاج و موالیان لا یحتاج که بنابر عدم قبول سالم ماندند
و از جمله مقتولان مظلوم و کشتگان معلوم مولانا هلالیست که عنقریب
احوال او معلوم خواهد گشت لشکر کشیدن شاه دین پناه بجانب
بغداد و کشته شدن ذو الفقار بدنهاد درین سال شاه دین پناه
با لشکر نامحدود و سپاه نامعدود که مهندس عقل از شمار ان عاجز
آید و مستوفی از حساب او حیران گردد متوجه بغداد گردید از ییلاق
جرفادقان عبور کرده بجانب بغداد نهضت نمود و در هر منزلی فوجی
سپاه بحر جوش رعد خروش بملازمت میرسیدند و شرایط نثار
و نیاز بتقدیم میرسانیدند در ان آفتاب عالمتاب سایه بر برج
سرطان انداخته بودند و از شدت حرارت بسیط زمین بساط
آتشین مینمود یاقوت در رحم کان از حرارت هوا میگداخت

و سنگ ریزه را در آب تابش خورشید لعل مذاب میساخت شعر
چنان آفتاب آتش افروختی ؛ که تابش زبان در دهان سوختی ؛
چرنده در ان سوزناک آفتاب ؛ همیگشت از روغن خود کباب ؛
سمندر گر و آتش افروختی ؛ اگر سوی آب آمدی سوختی ؛ چون شاه
عالی تبار بتایید پروردگار در حوالی بغداد نزول اجلال نمود دعا گو
گردون مآثر گرد حصار در آمدند ذو الفقار به پشتی خشتی بی اعتبار
مغرور گشته کفران نعمت این خاندان ظاهر ساخته و خیال محال و فکر
جنگ و جدال با خود قرار داده هر روز سپاه دشمن سوز مجادلان
بازو محاربه مینمودند بعد چند روز علیبیک نبیره صوفی خلیل موصلو
و برادرش احمد بیک که ملازم ذو الفقار بودند در روز پنجشنبه سیم
شوال بیاری پروردگار بر سر آن نابکار رفته بضرب شمشیر آبدار
سر ذو الفقار را از بدن جدا کرده بپای سریر اعلی آوردند و بغداد
مفتوح گشته ملازمان ذو الفقار از غایت اضطرار خود را بر دجله
زده از مهر آب باتش دوزخ پیوسته و بعضی اسیر سرپنجه تقدیر گشته
شاه دین پناه علیبیک را امارت داده جرفادقان را بتحویل او مقرر
گردانید و ایالت بغداد بالقاب خان محمدخان شرف الدین اوغلی مقرر شد

و آنحضرت در کمال عظمت بجانب شهر روان شده رایت نصرت شعار
در رمضان عنایت حضرت پروردگار بدار الخلافه بغداد در آمده انوار
معدلت شاهی باطراف آن ولایت تافت آفتاب عنایتش سایه
رحمت بر مفارق رعیت آن ممالک انداخت و منادی کردند که هیچ
آفریده در شهر مزاحم و متعرض مسلمانان نشوند ایلچیان حکام
اعراب برسم تهنیت فتح بغداد آمدند تحفهای لایق و پیشکشهای
موافق بعرض رسانیدند چون شاه دین پناه بعد از تسخیر عراق
عرب رایات آفتاب اشراق برافراخته بطرف عراق عجم
نهضت نمود **وقایع متفرقه** در این سال قشلاق در قزوین واقع شد
هم در این سال شاه دین پناه امیر نعمت الله حلی را در منصب
صدارت با امیر قوام الدین حسین شریک ساخت **متوفیات**
مولانا هلالی عمدهٔ شعرای زمان و زبدهٔ بلغای دوران بود قصاید
و غزلیات و مثنوی را در کمال سلاست و بلاغت نظم میفرمود
در این سال زمرهٔ از اهل حسد فی جیدها حبل من مسد بعبید خان
گفتند که مولانا رباعی در هجو گفته که بیت آخرش اینست ؛ غارت کنی و
مال یتیمان ببری ؛ کافر باشم اگر مسلمان باشی ؛ و مع ذلک او را

جهات بسیار است و بواسطه بسیاری جهات خان قبیح حرکات
بجلس ذی حکم کرد و پس از ایذای بسیار و آزار بیرون از شمار
آن نادرهٔ روزگار را در چار سوق هراة بقتل آوردند با وجود
آنکه این ابیات در مدح عبید خان گفته بود **شعر** خراسان سینه روی
زمین از بهر آن آمد ؛ که جان آمد درو یعنی عبید الله خان آمد ؛ همه شد
زر زین نعل او خورشید را ماند ؛ که از مشرق بمغرب رفت و بر
در میان آمد ؛ توی دستی که در میدان مردی پنجهٔ رستم ؛ به پیش
دست او فرسوده شستی استخوان آمد ؛ خطا در شعر میباشد بکش
خط بر خطای من ؛ که آن سهو القلم اما و یا سبق اللسان آمد ؛ از جمله
منظوماتش دیوان غزلیات و شاه و گدا و لیلی و مجنون و صفات
العاشقین است **گفتار در وقایع سنه ست و ثلثین و تسعمایه رفتن**
شاه دین پناه بجانب خراسان در این سال عبید خان علم عزیمت
بجانب فره برافراخت احمد سلطان افشار که از قبل شاه عالی تبار
حاکم آن بلده بود در قلعه متحصن شد عبید خان قلعه را دایره وار در
میان گرفت بعد از چند روز معلوم کرد که فتح آن حصار از مردم ا
خالی از اشکال نیست طبل مراجعت کوفته بهراة آمد بعد از چند روز که

اوقات و در آنجا که رایت خبر توجه شاهی شیوع یافت در بیست و یکم
ذی حجه سال مذکور هراة را گذاشته برو گریخت رسولان سخن
دان نزد سلاطین توران روان گردانید و ایشان را طلب نمود
و خانان تعجیل در رزم دو بی محل شدند عبید خان در باب دفع غازیان
با ایشان مشورت نمود ابو سعید خان که در آن اوان پادشاه
جمع ازبکان بود گفت که ما با قزلباش مقاومت نمیکنیم تو با لشکری
که داری با ایشان جنگ توانی کردن خوب اولی آنکه بملک خود
قناعت کنی که درین اوقات هر چند با لشکر قزلباش محاربه کردیم
بجز خسران چیزی دیگر ندیدیم عبید خان چون از امداد ایشان مایوس
گشت ایلچی که نزد شاه دین پناه فرستاده بود آمده خبر کثرت
لشکر آورد بنابران عبید خان بطرف بخارا گریخت چون بسمع
شاه دین پناه رسید که باز دیگر عبید خان باشتعال نایرهٔ عصیان
پرداخته بخراسان آمده و شهر هراة را گرفته است عزم یورش
خراسان جزم کرده ظلال التفات باحوال سپاه ظفر مآل انداخت
و امرا و مقربان و سایر جوانان را اسب و زر و جوشن و کبر نواخته
در ساعت مسعود و زمان محمود روان گردید • بفرخ ترین ساعتی چرا

الحمد

بجنبید با لشکر عباس • بر رخش چو کوه قیامت شکوه • قیامت بود چون
روان گشت کوه • ز نعل ستوران که در راه بود • زمین آسمانی
پر از ماه بود • بهر روز ز نگام و سرداران اردوی همایون می بوسشند
و نوازش مییافتند چون موضع پادشاه ربع مسکون عزت
افزای آسمان گشت ایلچیان عبید خان و سایر سلطانان باستان قبایل
ایشان رسیدند و بوسیلهٔ امرا بارگاه سپهر اشتباه درآمدند و صحایفی
که آورده بودند عرض نمودند **سواد کتابت اینست** نامهٔ نامی و صحیفهٔ
گرامی که از جانب سلطنت و نصفت مآب حشمت قباب ایالت
انتساب جلالت اکتساب معالی نصاب طهماسب میرزا اشرف ورود
یافته بود در زمان خوب و ساعت مرغوب رسید و سخنانی که بعبارت
تقریر نموده بودند مسموع شد آنچه در باب خرابی ولایت خراسان
از توجه جنود طرفین نوشته بودند بیان واقعست غرض ما رفعت
که دین و ملت که از زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم خلفا
راشدین و ائمهٔ معصومین الی غایة در عالم و عالمیان انتظام یافته تغیر
نپذیرد و اگر بمقتضی فساد و زمان خلل و فتوری در ملت نبوت واقع
شود حسب الامکان در دفع و رفع آن کوشیدن بر ما لازمست و از

محلی که حضرت خاقان شهید انار الله برهانه شربت شهادت از جام غزا
چشیدند مردم خراسان در دست اهل بدعت و ضلالت گرفتار
شده خواه بطوع و خواه بکرهٔ تابع تشیع و رفض شده اند و این
صفت طینت طبیعت ایشان لازم شده است بدانجهت و رقبهٔ جنود
سعود اسلام انجا که میباید در نمی آیند و همراهی نمیکنند بدان سبب
روی در خرابی دارند و انکسانی که از روی صداقت رجوع بلشکر
اسلام کرده همراهی دین میکنند معلوم کرده باشند که چه نوع التفاتها
درباره ایشان بظهور رسیده و انها که نفاق می ورزند و گردن
از اطاعت اسلام میپیچند تفرقه که بدیشان عاید میشود و ظلم نخواهد
بود چنانکه گفته اند شعر ظلمهایی که بعالم پیداست ۞ همه عدلست و لی
ظلم نماست ۞ وگرنه هرگز در نیت و فعل ما غیر از رفاهیت اهل
اسلام و عدالت و ابادانی ملک چیزی دیگر نیست و نخواهد
بودن بمقتضای انما الاعمال بالنیات امید میداریم که موافق نیت خود
در جهانهایم دیگر نوشته بودند که در سال گذشته با وجود یکی
ان نوع لیبه واقع شده بود باز روی بار ارزوی سلطنت خراسان
کرده اند خود معلوم دارند که شوکت لشکر اسلام چه نوع اسلامی

برسپاه

بر سپاه ایشان برده بود چنانچه فردوسی گوید شعر ز سم ستوران در ان
پهن دشت ۞ زمین شد شش و آسمان گشت هشت ۞ از غلبات
گرد و غبار طرفین بعد از انفرار لشکر این غازیان اسلام این فرصت
را غنیمت دانسته در اخذ اموال و اسباب ایشان پرداخته
از ان غافل بودند در میان گرد و بر محلی مانده اند تعجب تقدیر
این نوع صورتی دست داد و در عالم سپاهی گری این کیفیتها عجب
نمی باشند شعر مباش غره که وا زم عصای عقل بدست ۞ که دست
شده دراز دست وجوب را دو سه دست ۞ در غزوهٔ احد که یک
دندان مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله شهید شد بعد از ان
چند فتح و نصرت نصیب اهل اسلام گشت اگر امسال انحضرت را
هم با انحضرت موافقت شد و بعد از ان فتحها و نصرتها دست دهد
عجبی نباشد ملاحان بحار اسلام جهت انکشتی شوق را در بحر عمیق
انداخته اند که تا صدف صد قرا بدست اورده لالی شاهوار
کمف نیاورند آرام نگیرند و بدین قدر ضرر و نقصان ظاهری
پای همت از معارک مردانگی و جرئت پس نخواهند کشید مت
تا ان در یگانه نیفتد بدام ما ۞ با بار خوب ساحل دریا نمیکشیم ۞ اگر دارا

نوبت جهة تنبیه لشکر این قضیه واقع شد از عنایت سبحانی امید
میداریم که درین دفعه تلافی گذشته مقصود بحصول پیوندد چنانچه
گفته اند شعر یوسف گم گشته باز آید بکنعان غم مخور ٭ کلبهٔ احزان شود
روزی گلستان غم مخور ٭ دور گردون گر دو روزی بر مراد ما نگشت
دایما یکسان نباشد کار دوران غم مخور ٭ هان مشو نومید چون واقف نه‌ٔ
از ستر غیب ٭ باشد اندر پرده بازیهای پنهان غم مخور ٭ حضرت
حق سبحانه در حق اهل اسلام این نوع تنبیهات بسیار کرده است
دیگر از ابیات ما نوشته اند ٭ هری را بگیرم بلطف اله ٭ وهم
شام و تبریز را پادشاه ٭ بمضمون الفال ما جری نیست وفکر اندیشهٔ
ما همیشه بمضمون این بیت است الامور مرهونة باوقاتها چون
عنایت کریم ازلی و حکیم لم یزلی همراه لشکر اسلام شود بالاتر ازان
توقع داریم بیت دیگر را نوشته بودند که شعر منم شیر شیران
مرد آزمای ٭ که از ضرب شیران بجنبم زجای ٭ یعنی با وجود حصول
دار السلطنه هراة گذاشتن و بجانب مرو نشستن خلاف مضمون
این بیت است اگر صاحب وقوف شنیده از مردمی که می‌دانسته
باشند که در محلی که کفار غلبه کردند حضرت رسول صلی الله علیه وسلم

رازکه

ازکه بجهة طریق هجرت کردند و مهاجر و انصار میگویند دران زمان
ظهور کردند از برای مصلحت مؤمنین و رفاهیت اهل یقین و جمعیت
لشکر دین در هراة بودن صلاح ندید بجهة ان در تغییر مکان کوشیده
چنانکه گفته اند شعر ناگاه عاقلی ز قضا از بلا گریخت ٭ زد طعنه جاهلی
که فلان از قضا گریخت ٭ گرفت از سبب بسبب التجا روا ٭٭
خیر البشر ز مکه به یثرب چرا گریخت ٭ و حضرت امیر المؤمنین علی
علیه السلام در کلام و در نظام خود درین بیت میفرمایند شعر ای یوم
من الموت افر ٭ یوم لم یقدر ام یوم قدر ٭ با وجود انمعنی در غزوهٔ
احد تغییر مکان کردند الحمد لله که این هجرت بطریق سنت حضرت
رسول صلی الله علیه و آله و سلم واقع شده و درین امر هر کس که طعن
میکند طعن او بر رسول عاید میشود و بس مطعون داشتن این امر کمال
جهل است دیگر مذکور بود که دو درویش که یکی از امرا ما بود در هراة
النجان معاش کرده بود که مردم زمان پادشاه مرحوم سلطان حسین میرزا
را فراموش کرده بودند یا در زمان پادشاه مذکور مساجد
و معابد را طویله اسبان و خران کرده بلکه مبرز ساخته بودند و همه
کاشیهای زرنگار را ویران کرده ورهاو جوبها را جهة همه برده

بودند و اکثر مساجد و معابد را شرابخانه و مفسقه ساخته بوده اند
ما بدولت که بشهر در آمدیم بجود در تعمیر مدرسه و خانقاه سلطان حسین میرزا
و سایر بقاع خیرات کوشیده اخلاط خلایق و ستوران را از
مساجد و معابد بیرون آورده مدرسان و طلبه و خادمان تعیین
کرده ابادان ساختیم حسن معاش و روش ازین معلوم است
دیگر نوشته بودند که ع ز تیر آه مظلومان حذر کن الغرض بحضرت
واجب الوجود روشن است که هرگز راضی نیستیم و رضا نمیدهیم و
در نیت و فعل ما نیست که بر مومنی از لشکریان ما نقصانی رسد اگر
بغفلت یا سهوی واقع شده باشد که مطلع نباشیم بمضمون آیه
کریمه ولا تزر وازرة وزر اخری معاف خواهیم بود و بعد از
اطلاع اگر غور رسی نفرماییم در ذمه ماست و دیگر نوشته بودند
ع با آل علی هر که درافتاد ور افتاد ع هر که مومن و مسلمانست و امید
نجات آخرت دارد محبت اصحاب کبار حضرت رسول صلی الله علیه
و آله و سلم را از دست نمیدهد و حضرت امیرالمومنین علی علیه السلم
یکی از ان مذکورانند با اولاد امجاد ایشان مخالفت کردن در
معادل الحاد از دیانت و اسلام دور است اما ان طایفه گفت و گو

و مجادله داریم که مذهب و ملت پدران خود را گذاشته تابع بدعت
و ضلالت و شیاطین شده طریق برحق بر طرف کرده رفض و تشیع اختیار
نموده با وجود آنکه میدانند که سب شیخین کفر است و این کفر را شب و
روز شعار خود ساخته دم از اولادی ان بزرگوار میزنند بمضمون
آیه کریمه انه لیس من اهلک حضرت مرتضی علی علیه السلم از ان نوع
بیزار است نظم فرزند خوش است اگر خلف زاد ور نا خلفی بود تلف باد
فرزند لئیم طبع بدکیش رنج پدرست و محنت خویش مخبر صادق
در کلام مجید خود خبر میدهد فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم ولا یتسائلون
در روز جزا پرسش از عمل خواهد بود از نسب نخواهد بود دیگر اینان که
دعوی فرزندی و محبت حضرت مرتضی علی علیه السلم میکنند از دو بیرون
نیست فرزندان آن بزرگوار هستند یا نیستند چون دعوی فرزندی میکنند
چرا که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که هر کس پدر دیگری را
گوید که پدر من است و پدر او نباشد آنکس به بهشت در نمی آید و اگر
فرزند حضرت مرتضی علی علیه السلم اند آن بزرگوار کدام مرده از گور
بیرون آورده سوخته اند و چند کس را ریش و ابرو تراشیده
در گوش او حلقه انداخته طعنه اسلام ساخته کدام با یکی بی نماز فحش گفت

که در عمر خود یکرکعت نماز نگذارده است تبرّایی ساخته مقبول خود
گردانید و کدام کس را فرموده که مَن سجده کن حضرت رسول صلّی الله
علیه و آله و سلّم فرموده اند اگر سجده کردن بغیر خدای تعالی روا می بود
ضعفا را میفرمودم که بشوهران خود سجده بکنند پس محقق شد که
سجده کردن بغیر خدای تعالی را روا نبوده و کفر است و این افعال
مذکوره بالاف و اضعاف در سلسلهٔ شما هست با وجود این مقدار
قباحت با موعظه میفرمایند کنون لباس خود را یکی سر و گریبان
میکند و حضرت مرتضی علی علیه السلام آن نوع بزرگواری بوده که با اصحاب
کبار بیعت کرده در عقب ایشان نماز گذارده اند و تابع ایشان بوده اند
بعد از فوت آن بزرگوار مدت دیگر آنحضرت خلیفه بر حق بودند اگر
میدانسته که آن بزرگواران باطل اند چون نعش ایشانرا در پهلوی
حضرت رسول علیه السلام میگذاشتند و بیرون نمی آوردند پس معلوم
شد که آن بزرگواران بر حق بوده اند که با ایشان تعرض کرده اند
و معلوم جمیع خلایق است که حضرت مرتضی علی علیه السلام تابع روش
رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم و اصحاب کبار بوده اند و هرگز با ایشان
مخالفت کرده اند و پدرکلان شما جناب مرحوم شیخ صفی را هم شنوده ایم

کردی عزیز و اهل سنت و جماعت بوده ما را حیرت عظیم دست میدهد
که شما نه بروش حضرت مرتضی علی علیه السلام تابع آمدید و نه روش پدرکلانرا
پس اولادی آن عزیزان از کجا ثابت میشود چنانکه گفته اند شعر شیر را بچه
همی ماند بدو ؛ تو به پیغمبر چه می مانی بگو ؛ و جای دیگر میگوید که ؛ از آنکه مدّعی
نسب و نسبت حالش ؛ روا نبود هیچ گواهی چه فعالش ؛ هر آینه
هر کس که تابع روش آن بزرگواران بوده بصلحت دنیا تابع بدعت
و ضلالت شود بمضمون الذین ضلّ سعیهم فی الحیوة الدنیا وهم
یحسبون انهم یحسنون صنعا نظر باید کرد و عبرت باید گرفت
در پس آینه طوطی صفتم میدارند دیگر در ولایت مرو توقف ما
بجهت آن بود که اعلیحضرت سلیمان مکانی با جمیع خواقین و سلاطین
پای تخت سمرقند و تاشکند و ترکستان و اندجان و حصار شادمان
و بلخ و شبرغان با لشکر عظیم ایشان متوجه گشته مکاتبات و مراسلات
بمبالغه هر چه تمامتر فرستاده بودند که عنقریب بشرف دولت
غزا مشرف خواهیم شد تا آمدن عساکر نصرت مآثر جنگ را موقوف
دارند که از این دولت محروم نمانیم و درین ایام حضرات بجهت کل
نزول اجلال فرموده فی قضای الهی کوچ بر کوچ متوجه غزا و جهاد هستیم

انشاء الله تعالی هر آینه کسانی که مخالفت شریعت نبوی و پی روی
بدعت و ضلالت نموده اند اکابر دین و پیشوایان اهل یقین در حق
ایشان چنین فرموده اند که ٭ هر کس بفساد رخنه در دین آرد ٭
٭ آن وقت زکوة بر جبین چین آرد ٭ مستوجب خدا گردد و جبار جهان ٭
بر حذر دانش ترک زنا چین آرد ٭ هر وقت که روش شما موافق
روش آن بزرگواران نبود ما را با شما هیچ مجادله و مناقشه نخواست
بودن این زمان که طریق این حسنه را بر طرف گردید دفع و رفع
او بر ما لازم و واجب چرا که با توجهینه تعصب این است برای
جاه نباشد تعصب از دین است آثار ما تدل علی حالنا مدام خد
غیره لا جلك فیها علی الدوام والسلام علی الذین یستمعون القول
ویتبعون احسنه بعد از آن شاه دین پناه ایلچیانرا خلعت داده
روانه گردانید چون ایلچیان نزد عبیدخان رفتند و از کثرت لشکرا
که عدد آن زیاده از هفتاد هزار بود بعرض رسانیدند بنابران
عبیدخان بطرف بخارا گریخت چنانچه مذکور شد شاه دین پناه
کوچ بر کوچ بهراة آمده بر تخت سلطنت نشست حکومت آن دیار را
به برادر اعیانی خود بهرام میرزا رجوع نموده و غازی خان تکلو را لالهٔ آنحضرت

گردانیده

گردانیده در غرهٔ دهم ربیع الاول لوای عزیمت بصوب عراق برافراخت
ستوطنان هراة یکبار در تاب آفتاب فرقت افتادند و بسموم غموم
مهاجرت گرفتار شدند خواطر بتجرع ساغر فراق زهر مذاق قرار
دادند چون اردوی سپهر شکوه به بیابان طبس رسید که از هیبت
آن ستاره بر آسمان راه گم کردی و دلیل از فضای آن بهزار حیلت
جان بکران بردی با وحشت در آمدند ٭ مثنوی ٭ روان بیابان تهی ٭
٭ چو صحرای اندیشه غایت نداشت ٭ ندیده درو کس نشان زادمی ٭
چو دون همتان خالی از مردمی ٭ گریزان از آن عرصه جانگسل ٭
چو از صحبت جاهلان اهل دل ٭ چو صحرای محشر پر از شور و شر ٭
٭ ز غولان و دیوان درو صد خطر ٭ نه جز بوم مرغی در آنمرز و بوم ٭
٭ تذرو خرامان درو جغد شوم ٭ چو باز اجل مرغ او جان شکار ٭ چو دشت
فنا عرصه اش پر غبار ٭ در آن بادیه آبی که امید بود ٭ همان چشمهٔ گرم
خورشید بود ٭ شهریار عالیشان با جنود فراوان از آن بیابان عبور
کرده در بلدهٔ اصفهان نزول نمود ٭ وقایع متفرقه ٭ درین سال قبل از رفتن
شاه دین پناه بخراسان در منزل شرف آباد قزوین امرای استاجلو
چون منتشا سلطان و قزاق سلطان تغری بی و بس رسیده اغوا

واکرام تمام یافته اند و غیاث الدین محمد برادر درمیش بهادر با هزار
سوار از سبزوار آمده اغزوار سلطان با صد سواری بادی جنگ کرده
او را با جمعی از تابیان بقتل آورده سرهای ایشان را بدرگاه عالی
فرستاد هم درین سال امیر غیاث الدین منصور بن امیر صدر الدین
محمد در امر صدارت با میر نعمت الله شریک گردید **متوفیات**
کوچم خان بن ابو الخیر خان بن دولت شیخ اوغلن بن ایلتی اوغلن
بن فولاد اوغلن بن ایبه خواجه بن تغتای بن بلغان بن شیبان
بن جوجی بن چنگیز خان در سمرقند وفات یافت پسرش ابو سعید
بجای او خان شد امیر قوام الدین حسین اصفهانی بواسطهٔ استیلای
پیری قوة قوای او رو بوادی هزیمت نهاده بود و در امور او را
گاهی اشتباهات واقع میشد از آنجمله در آن زمان میان مولانا جلال
الدین حافظ تبریزی و مولانا سعد الدین خطیب نزاع بوده هر یک
از آن برای مطلب خود ترددات نموده بودند و هر یکی را تفویض
منصب خطابت مستبشر و مسرور ساخته بود روزی مولانا جلال
الدین بخدمت میر رفته که در باب مدعیات خود حکایت چند
معروض دارد و حضرت میر او را مولانا سعد الدین تصور کرده

قبل از آن که مولانا جلال الدین آغاز حکایت نماید میر گفت که دعوی
که مولانا جلال الدین دارد بی معنی است و این مهم لایق تست و اگر
من او را بتفویض این امر امیدوار میسازم بنابر آنست که جمعی جانب او دارند
اما خاطر جمع کن که من خطابت را بمولانا جلال الدین نمیدهم مولانا
جلال الدین ما فی الضمیر میر را دانسته دیگر تردد بواسطهٔ منصب
خطابت نکرد **گفتار در وقایع سنه سبع و ثمانین و تسعمائه** درین سال
شاه دین پناه عزیمت ییلاق کرده ان فرمود حسین خان شاملو
از شیراز آمده بتقبیل عتبهٔ شاهی سرافراز گشت و بوفور الطاف خسروانه
و عواطف پادشاهانه از امثال و اقران ممتاز گردید چوچه سلطان
نسبت بحسین خان در مقام نفاق در آمده اراده نمود که در جشنی او را
بقتل رساند باین داعیه ترتیب ضیافت نموده روز دیگر ایشان را
طلب کرد و بعضی از ملازمان شاه دین پناه او را ازین قصد آگاه
گردانیدند چون پردهٔ شلنگام شام صفحهٔ کافوری ایام را مانند خال
رخسار خوبان گل اندام رنگ سودا ارزانی داشت **شعر**
جهان چون شاهدی بگشاده گیسو ❊ ز شب مشکین ثغالی بسته بر رو ❊
جهان را محترق در معده صفرا ❊ مبدل گشته از صفرا بسودا ❊ فرد

اسما را از جواب * قضا انشب بسیار کواکب * ثوابت جو در ماتم * نشسته
لب ضحاک صبح از خنده بسته * شکسته سیاره اخار و ربای * بمانده هر یکی
جون قطب بر جای * حسین خان اجمی از شاملیان سفاک و دلاوران
بیباک اسلحه جنک پوشیده بر سر خیمه جوهه سلطان آمد نظم که اکر کردی
بکف ساز جنک * رسیدند غران جو شیر و پلنک * ز سرها برون
رفت خواب غرور * جو در صبح محشر ز آواز صور سلطان از ایشان
کریخته خود را بدیوان خانه شاه دین پناه انداخت حسین خان
وی را تعاقب کرده در خیمه شاه آن دو میر کمراه با یکدیکر مجادله نمودند
در اثنای دار و کیر دو تیر از شاملیان کمراه بتاج شاه دین پناه
رسید جون قورچیان ذوالقدر در کشیک بودند با شاملو متفق کشته
مصر نام قورجی ذوالقدر زخم کاری بجوهه سلطان زده وی در
کذشت اما تکلویان مرک او را مخفی داشتند نظم جو خورشید تابان
بر آورد تیغ * که بر فرق دشمن زند بی دریغ * ز خواب قضا فتنه بیدار شد *
اساس قیامت نمودار شد * و حسین سلطان ولد برون سلطان تکلو که
در حوالی اردو نزول کرده بود بدو رسید هر جند شاملویان در اثنای
جد و سعی بسیار بجنک و کارزار نمودند اما از آثار سیاه بختی ایشان

از نفرات

بغیر رو سیاهی جیزی دیکر روی ننمود جون آن کروه بی اقبال ظفر مطلوب
خود نیافتند در غایت یاس و حرمان بشرمندکی تمام بشهر اصفهان
شتافتند قریب سیصد نفر از جوانان رعنا و سروقدان زیبا کرفتار
شدند تکلویان ایشان را بقتل آوردند امرای تکلو شاه قباد و پیر بزرک
جوهه سلطان را بجای وی وکیل کردانیدند اما قطرات سم هلاهل در نجات
سهم قاتل از تیغ زبان خون افشان منافقان تکلو ترشح پذیرفت
از لسان سنان آن سیه دلان انهار زقوم خصومت اجرا پذیرفت
بعد از ظهور این واقعه آغاز عناد کردند بالضروره دیکر طوایف
مثل استجلو و روملو و ذوالقدر و افشار آغاز خلاف کرده بعد از
جند روز در حوالی امام زاده سهل علی میان تکلو و ایشان جنک شد
در آن اثنا یحیی قلی که از هواخواهان تکلو بود خود را بدولتخانه انداخت
تا شاه دین پناه او را در میان تکلویان برد آنحضرت فرمود تا وی را
بقتل آوردند شاه دین پناه بر قتل آن طایفه کمراه فرمان داد و امرای
تکلو سوار کشته نزدیک بدولتخانه آمدند قورچیان آغاز نشبه کرده
مخالفان بی باک که دست تیغ و سنان برند فرار نمودند و بسیاری از ایشان
کشته شدند و دوره بیک قورجی باشی اسیر پنجه تقدیر کشته بقتل آمد از تکلویان

نکبت گرد خذلان و ذلت بر چهرهٔ ایشان نشسته از دست بخت
طپانچهٔ نکبت خورده و از کاسهٔ دهر جام زهر ذلت نوشیدند در چول
و بیابان افتان و خیزان دسته گردان با دیدگان در عین سیلان
چون موج طوفان بیکس و نامراد از راه کردستان بمشقت تمام
ببغداد رفتند محمدخان شرف الدین اوغلی قودوز سلطان را با بعضی
از منجانقان بقتل آورده سرهای ایشان را بدرگاه شاه عالم پناه فرستادند
آفت تکلو موافق تاریخ شد نواب اعلی خلعت از عقب حسین خان فرستاده
او را طلب نمود گفتار در رفتن اولمه تکلو بروم اولمه که از میان
شاه دین پناه ولایت آذربایجان در تحت حکومت او بود سودای
محال اندیشیده سلطنت و استقلال بخود راه داده اراده کرد که
بجای چوهه سلطان وکیل گردد و موازی هفت هزار سوار بهم رسانیده
متوجه درگاه شاه دین پناه گردید و در حوالی قیدار نبی نزول نمود چون
شمهٔ از کفران و عصیان او بسمع عز و جلال رسیده بود شاه دین
پناه بر سر وی ایلغار فرموده اولمه روی از رزم و قتال برتافت
و از سهم خسرو جهانگیر گرد وار تیر از کمان بیرون جست و از نهیب
چتر خورشید اسا چون سایه مدقوق شد و از شکوه رایات فر

سای بیان ملال زرد و منحنی گشت با چشم و دل غریق آب و حریق
آتش خود را بقلعهٔ وان انداخت و در انجا بخواص و خویشان خود
مشورت نمود مجموع گفتند که طریق انست که در استرضای خاطر
حق جوی آنحضرت بهر نوع که میسر گردد باید کوشید و اصرار نمودن
بر مخالفت پادشاه مشعر بعذاب و وبال بود که حکما گفته اند مخالفة
الملوک عار فی العاجل و نار فی الآجل اولمه را این سخن موافق
مزاج افتاده ارکمز ذو القدر را با پیشکشهای لایق و تحفهای موافق
بدرگاه عرش اشتباه فرستاد و بعد از روانه ساختن او اندیشه
دیگر کرده با خود گفت که جایی که من تخم وفاق کشته باشم خرمن وفا
چگونه بیابم و در موضعی که نهال خلاف نشانده باشم ثمر موافقت
بچه وجه توقع نمایم * چو کردی بدی چشم نیکی مدار * در باب رفتن
بنزد شاه دین پناه متردد گشت در آن اثنا ارکمز خواندکار سلطان
سلیمان پادشاه روم جامهٔ زردوزی و مجوزهٔ طلادوزی آورد
خلعت خواندکار را پوشیده روانه روم گردید گفتار در رفتن
امرای ازبک تا خراسان درینسال قوش اوغلان و تیش بی و شیخ
ابو سعید افراسیاب بطریق یرتاولی از آمویه عبور کرده

از سرخس بمشهد آمدند و ننتشا سلطان در ان اوان حاکم آنجا
بود و صلاح جنگ ندیده به نیشابور آمد و اغزیوار خان را با خود
ملحق ساخته بجانب مخالفان روان شدند چون امرای ازبک
قوت مقابله ایشان در حیز تمکن خود ندیدند بالضروره فرار
کرده در سیاه آب عبور نمودند و اغزیوار سلطان و ننتشا
سلطان در امکان با ایشان رسیده ازبکان لب را پناه خود
ساخته عازم بازاتیر گرفتند و فوجی از ازبکان بجبال دست برد
از آب عبور نمودند اغزیوار خان چون برق جهان سوز خود را به ایشان
زد و چند کس را بقتل در آورده وهراس بیقیاس بر ایشان
مستولی شده راه فرار پیش گرفتند امرای عالیشان بمشهد مراجعت
فرمودند و در ان اثنا قورچی از شاه دین پناه آمده امرا را
طلب نمود ایشان روانه درگاه اعلی گردیدند در غیبال قلندری
که از اولاد سلطان حاجی بکتاش بود خروج کرده جلیش الکه
سلطان سلیمان پادشاه روم جاودشی را بطلب او فرستاد
قلندران بجبال نبک ان بیچاره را بقتل آوردند بنابران
شاه قلندر ناچار آغاز مخالفت کرده با قلندران اوباش

بلده قیصریه را تاخته لوای استیلا برافراخت و در ان اوان
بهرام پادشاه امیر الامرای اناطولی و پاشاهی قرامان و پاشای
سیواس با جنود بیقیاس بخوف و هراس بجنگ شاه قلندر
آمدند قلندران اکثر عریان در برابر رومیان صف آرای شدند
و از روی خشم و کین با آن جنود سنگین حمله کردند بهرام پاشا
و سایر رومیان هر کس که دعوی بهادری میکردند روی
بهزیمت نهادند قلندران ایشان را تعاقب کرده جمعی کثیر را
بقتل آوردند بهرام پاشا مشقت بسیار ذات خود را بیرون
آورد و چون این خبر محنت اثر بسلطان سلیمان رسید سوای
بهرام پاشا جمیع امرا را معزول نمود تا ابراهیم پاشا را که وزیر اعظم
بود با سپاه بسیار و قاپوخلی بدفع او نامزد نمود و پاشای مذکور با جنود
نامحصور چون بلای ناگهان بر سر قلندران آمد ایشان قوت
مقاومت و قدرت استقامت نیاورده روی ادبار بوادی
فرار آوردند و لوبرواد شاه قلندر را که سردار ایشان بود
بقتل آورده سر او را بدرگاه آوردند نظم سری کو نباید بتقصیر فرود
بخاری بجنگ ره افتاده بود وقایع متنوعه در غیبال شاه دین پناه

منصب امیر الامرایی را بحسین خان و عبد الله خان استجلو که هر دو
خواهرزادهٔ شاه غفران پناه بودند ارزانی داشت هم درین
سال قشلاق در تبریز واقع شد و در انجا ارکان دولت القدر را که از
اولمه آمده بود سوزانیدند و درین سال راقم حروف حسن روملو
در بلدهٔ قم متولد شد **توفیات** بابر پادشاه بن عمر شیخ بن سلطان
ابو سعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن صاحب قران
امیر تیمور گورکان آنحضرت با علو همت و سمو منزلت و کمال
عقل و فراست و فهم و کیاست سرآمد سلاطین دودمان امیر تیمور
گورکان بوده هر سال مبلغ ده هزار تومان تبریزی که برسم
سیورغال بارباب استحقاق شفقت میفرمود و هر کس از جبل
که بنزد وی می آمد از محتاج و صاحب تاج از عالم و جاهل و عاقل
و نا قابل بمراد و مقصود مراجعت میکرد و مدت عمرش چهل و نه سال
ایام سلطنتش سی و هشت سال مملکتش در اوایل پادشاهی ولایت
فرغانه و سمرقند بود و بعد از آنکه ماوراء النهر از تصرفش بیرون رفت
ولایت قندهار و اگره و لاهور و کابل و دهلی و بدخشان در تصرفش
بود و در اگره فوت کردید همایون پادشاه بجایش بر سریر سلطنت

ملکی

تمکن گردید چون خبر فوت بابر پادشاه بمحمد زمان میرزا رسید
بهوای مردم جهال داعیهٔ استقلال در ضمیرش رسوخ یافت لاجرم
پادشاه خجسته شیم لشکر بسیار فراهم آورده در کنار آب گنگ
که معسکر وی بود رفته بی جنگ محمد زمان میرزا را بچنگ آورده
در یکی از قلاع محبوس ساخت بعد از مدتی از حبس فرار کرده
با معدودی چند سرگردان و بیابان میگردید آخر الامر از روی
اضطرار و ندامت بسیار نزد شهریار عالی تبار آمده در رعایت یافت

گفتار در قضایایی که در سنهٔ ثمان و ثلثین و تسعمائه واقع شده

چون اولمه بروم رفت سلطان سلیمان را بر آن داشت که نسبت
بشاه دین پناه مخالفت کند بنابر آن فیل پاشا را با پنجاه هزار همراه
اولمه بر سر شرف خان کرد که حاکم تفلیس بود فرستاد که آن دیار
را از تصرف او بیرون آورند این خبر در آن ولایت شیوع یافت
شرف خان پسر خود شمس الدین خان را در تفلیس گذاشته متوجه
درگاه عالمپناه شد و از آنسو پاشا با اولمه از روم با وفور لشکر
ظفر منزل بوم گرفته تفلیس را در میان گرفتند بر گرد حصن از باب
از جانب شاه دین پناه مانند شیر خشمناک و ببر سهمناک با

و با جوانان نوخواسته بجانب ایشان در حرکت آمد چون آوازه
توجه آنحضرت بسمع رومیان رسید دهشت و حیرت بر ایشان
مستولی شده و اختر بخت ایشان منحوس و کوس دولتشان منکوس
از تسخیر تبلیس مأیوس شدند توپها را انداخته راه انهزام پیش
گرفتند دلو یادکار برد و جگی خبر فرار رومیان را در قراالقو در حضور
شاه رسانید آنحضرت مراجعت کرده در تبریز قشلاق نمود گفتار

در محاصره کردن عبدخان ازبک بهرام میرزا را در هراة

در نیال عبدخان در بیست و نهم رمضان با جنودی زیاده از
حوادث دوران ظاهر هراة را معسکر گردانید در قریه خیابان
شامیانه بارگاه برافراخت غبار ادبار خاک ذلت نشانید
آب را از فقیران لب تشنه و عموم سکنه باز گرفت ازبکان
ظالم را بر مسالک و شوارع باز داشت تا از جنس خوردنی
بقلعه نبرند لاجرم روز بروز تنگیص و تشویش محصوران هراة
زیاده شده دران اثنا قاضی خان باخراج مردم محتاج گرده و دروازه
و کذرها را بترکان غلاظ و شداد که هر یک قرینه نمرود و شداد
بودند از برای تحقیق اموال شهریان باز داشت و ایشان

بالش

بالش و لحاف کهنه مردم شهر را پاره کرده می جستند که مبادا
درمیان آنها از نقد و جنس چیزی بوده باشد بعد از تحقیق
آن از خانه کوچ که عبارت از زنی و مردی باشد مبلغ صد و پنجاه
دینار گرفته بیرون میکردند شهر از مردم بمرتبه خالی شد که در
اسواق کسی بنظر در نمی آمد مع ذالک بسیاری از غازیان از
قاضی خان روگردان شده بنزد عبدخان میرفتند عبدخان
بمصلحت آنکه غازیان از قاضی خان فرار کرده بنزد او آیند
ایشان را خلعت داده نوازش مینمود دران اوان عبدخان
قطعه گفته و بخواجه امیر بیک مهرکه وزیر قاضی خان بود فرستاد
خواجه در جواب این ابیات ارسال نمود شعر ای باد اگر باهل بخارا
گذر کنی : زنهار عرضه کن برایشان پیام ما : و انگه بگو ز راه کرم اگرچه
کامی نگشته کینه خواه شما خاص و عام ما : گلک غرور رجعی شما کرده است
در رقعه که بود دران رقعه نام ما : کای خواجه بعد ازین طمع از زنده
اکنون که گشت سکه خانی بنام ما : ای مدعی مگر نشنیده که میرسد
شاه سپهر ستاره خیل انتقام ما : ما بندگان حضرت شاهیم و لایزال
نقش است بر جریده هستی دوام ما : از پرتو عنایت او هست

سلک نظام سلسلهٔ انتظام ما * باشد جواب دعوی خانی که کرده‌ایم *

بیتی که گفته حافظ شیرین کلام ما * چندان بود کرشمه و ناز سهی قدان

کاید بجلوه سرو صنوبر خرام ما * دران اثنا قاضی خان حکم کرد که قزلباش

در خانهای مردم که از شهر بیرون رفته اند در روند و هرچه یابند تصرف

نمایند غازیان محصوران و ترکان از انصاف دور که از حاکم

این سخن شنیدند بمنازل رعایا در آمده آغاز جستن چیزها کردند

مردمان هرچه که دفن کرده بودند متصرف شدند و در آن اثنا آتش

جوع شیوع یافت و چند گاه غیر از قرص مادهٔ خورشید و ماه که

هر شام و صباح از تنور افلاک بر می آید چشم غازیان و شهریان

بر گرده نمی افتاد * شعر * نانی که در عالم امید بود * همین گردهٔ ماه خورشید بود *

تهی چون شکم دیگها از طعام * چو طاس فلک سرنگون صبح و شام * طبقها

بی طعم چشم امید * شده * چون طبقهای کاغذ سفید * ز بی طعمی عالم *

گرسنه شکم خورده سیر از حیات * بقیمت به از زعفران کاه بود *

که روزی بادوانه همراه بود * شور شقایق بر افروخته * ز سودای

نانش جگر سوخته * و گوشت و روغن مانند گوهر شب چراغ و عنقا

عزیز الوجود و ناپیدا گشته بود و بعضی از مردم محتاج گوشت از کم

رکبا

گربه و سگ بدل التحلل حاصل میساختند و نوعی چرم کهنه را جوشانیده

میخوردند و میرزا و بزرگان از برگ درختان عتیق الاغان

بهم میرسانیدند و بعضی از ازبکان نهان از عبید خان قریب

بدروازه آمده اسپان لاغر می آوردند و بهای تمام میفروختند

و اگر این هیچ نمی بود کار قاضی خان دشوار میشد در آخر اوقات

محاصره قاضی خان چنان بی قوت شده بودند که بعصا تردد

مینمودند باورچی بهرام میرزا محقر طبقی با برنج از گوشت اسب

نزد آنحضرت با چند طبق خالی می آوردند میرزا بهر کس که

لطف میکرد یک قاشق برنج در طبقی که گنجایش سه چهار من

برنج داشت میگذاشت پیش اکثر میبردند و در مجلس بر سر

قاشق برنج جنگ میشد از بهرام میرزا منقولست که روزی با

قاضی خان نشسته بودند که دو آقای معتبر یکی توقاجی و دیگری

ترخان در آمدند یکی گفت چند روز است که یکی را شمشیر زده‌ام

بخانه ایشان در رفته بمن نمیدهد وی در جواب گفت که این سگ

زخم دار بود و ام نیفتاده بود بزخم من افتاد قاضی خان ریسمان خواسته

سگ را دو پاره کرده هر یکی را یک پاره داد و در ان اوان

قراسلطان و جانی بیک سلطان والی بلخ بمدد عبید خان آمده
در حوالی هراة نزول نموده با قزلباش طرح دوستی انداختند
و برادهٔ شیر مست و کره اسبی به بهرام میرزا فرستاده و ملازمانش
اسبها را آورده بغازیان میفروختند رسولان از جانب عبید خان
آمده از صلح سخن گفتند میرزا و قاضی خان گفتند که عبید خان
دو منزل کوچ به پس رود تا ما شهر را گذاشته روانهٔ عراق
شویم عبید خان گفت ایشان از زیر طناب خیمه‌ام بگذرند و بسلامت
روانه شوند قاضی خان قبول نکرد و بعد از چند روز اتالیق ابو سعید خان
پادشاه سمرقند آمده از صلح سخن گفت اما فایده بر آن مترتب نشد
چون قرب یکسال و نیم المحاصره بمخاطره امتداد یافت و قافلهٔ
جوع و ضیق معاش در بلدهٔ هراة بار اقامت باز کرده مجنون
مرغوب سفت عیش بدیار عدم شتافت و ممر معاش معاشران
عیاش بسان دهان خوبان تنگ گشت و لب شیرین ملیحان ناز
ملیح بسبب فقدان طعم از تبسم ابا کرده فریاد از نهاد اهالی
هراة از طبقات در گذشت نسیم بشارت شمیم در آن اثنا
بر مزرعهٔ گرفتاران هراة وزید و خبر توجه پادشاه عالمیان

ببلاد

ببلاد خراسان در اردوی عبید خان شایع گشت در چهاردهم ربیع الاول
سنه تسع و ثلثین و تسعمائه عبید خان از ظاهر هراة کوچ کرده راه فرار
پیش گرفت و توجه شاه دین پناه عنقریب مذکور خواهد شد محاربه
نمودن غازیان با ازبکان درین سال جمعی از بهادران ازبک
بتاخت ولایت خراسان بسطام آمدند چون ذو القدر سلطان
که حاکم دامغان بود از آمدن ازبکان خبردار گردید کس نزد
اولس کرایلی فرستاده مدد طلبید نعم ماندم نیل ناموس ذو القدر
فرستاده و سوی کرایلی خبر شجاع سرافراز میرزا علی چو سلطان
فرخ لقا شاه علی بر آمدند با لشکر همچو کوه که گشتی زمین زمان
دلیران شده ذو القدر سلطان پیوسته روانهٔ مخالفان گردید
در ظاهر بسطام عساکر ظفر فرجام با ازبکان رسیدند هم از گرد راه
حمله نمودند ایشان تیر تیرباران کردند آخر الامر باد نکبت بر رایات
ازبکان بدولت وزید و علم شوکت ایشان نگونسار گردید
در آن روز قراجید بضرب شمشیر جمع کثیر را بقتل آورده غازیان
اعدا را تعاقب نموده چند نفر را دستگیر کرده بدرگاه عالمپناه
فرستادند وقایع متواتره در زمستان میر غیاث الدین منصور از

از صدارت معزول گشته امیر معز الدین محمد اصفهانی را بجای او نصب
کردند و هم درین سال وزارت دیوان اعلی بخواجه بیک نورکال تعلق
گرفت امیر قوام الدین جعفر ساوجی وزیر شاه دین پناه بود در
رباط نیک پی بقتل آمد **گفتار در قضایایی که در سنه تسع و ثلثین
و تسعمائه واقع شده** در اوایل این سال در چهاردهم شعبان
قمش اوغلان ازبک بر سر اردوی محمد خان ذو القدر اوغلی که در
چمن محوز ساوق بود ریخته احمال و اثقال او را بغارت برد و هم
درین سال شاه دین پناه القاس را ترتیب کرده باتفاق بدر خان
روانه استراباد گردانید چون القاس به بسطام رسید بخود قرار
داد که ناگاه بطرف استراباد ایلغار کند و بصرصر حوادث اثر
نهال اقبال ازبکانرا از بیخ برکند و سردار سپاه را در مجلس خاقانی
نشانده مافی الضمیر خود را ظاهر ساخته تمامی انجماعت این رای را
تحسین نمودند بدر خان و القاس با هزار و پانصد سوار بجانب
استراباد ایلغار کردند و نیم شب که صبح زبرجدی بانواع سیارات
و ثابتات آراسته یافته و اجرام نورانی چون گوهرهای شب افروز
از حقه ابگون گردون تافته بود بیت بذر دزدی ستاره کرده ندیم

بفرو افتاده ماه که بر خم قیر بیت تا رکی جهان زانده بر پای بیت فلک چون
قطب خیره مانده بر جای بیت باستراباد رسیدند و در آن اوان اکثر
ازبکان بحمام بودند غازیان از روی قهر بشهر در آمدند و صورن
انداخته و نقاره نواخته ازبکان برهنه و عریان از حمام بیرون
آمدند و عساکر ظفر شعار ایشانرا گرفته بقتل می آوردند قمش اوغلان
از واقعه این قضیه حیران و سرگردان در میان شهر میگردید
بعد از مشقت بسیار با پنج سوار از مضیق حصار خلاص شده روانه
مرو گردید غازیان پانصد نفر و چهار برادر او را گرفته بقتل آوردند
و سرهای آنجماعت برداشته روانه درگاه اعلی گردانیدند و القاس
و بدر خان در استراباد متمکن شدند **لشکر کشیدن شاه دین پناه
نوبت سیم بخراسان و فرار کردن عبید خان** چون استیلا و طغیان
ازبکیه و انحصار غلامان صفویه از حد گذشت شاه دین پناه بجانب
خراسان توجه نمود چون زاویه گرخ از پرتو رایات خورشید نهاد
مانند فضای آسمان و سپهر نورانی گشت صوفیان خلیفه روملو با دویست
سوار بجانب سبزوار در حرکت آمد در آن اوان خان کلدی ازبک
با چهار هزار سوار در سبزوار بود و صوفیان خلیفه بر سر وی شبخون

اورده صد و پنجاه نفر از ملازمان او بقتل آورد خان کلدی بدر رفته
صوفیان خلیفه روانه نیشابور کردید و دران بلده بازبکان رسیده
ایشان را نیز مغلوب کردانیده و علم عزیمت بطرف مشهد برافراخت
در آن اوان عبد العزیز سلطان با هشت هزار سوار دران دیار
بود و دران اثنا حسین خان شاملو و اغزیوار سلطان شاملو و امیر سلطان روملو
از شاه دین پناه جدا شده بده خلیفه رسیدند و عبد العزیز سلطان
بطرف هراة گریخت عبید خان نیز از آنجا فرار نمود چنانچه مذکور شد
و شاه دین پناه در بیست و دوم جمادی الاول سنه مذکور بهراة
تشریف آوردند و در باغ شهر بر مسند کامرانی و جهانبانی متمکن گشتند
اکابر و اشراف بسعادت پابوس استسعاد یافته و بانعامات خسروانه
و عنایات پادشاهانه سرافراز شدند انگاه متوجه احوال رعایا گشت
و قاضی خان را با اتباع او که در زمان محاصره اموال مظلومان را گرفته
بودند بموقف عتاب آورد و بعضی عجزه را از خزانه نوازش نمود
و حسین خان و شاه سلطان و امیر سلطان روملو را بتسخیر غرجستان
روانه گردانید امرا فتح اندیار کرده و شاه محمد سیف الملوک را دفع
کرده بپایه سریر اعلی آمدند وقایع [illegible] در ینیال اولمه بر تفلیس آمد

شرف خان باتفاق حسن بیک چوته و قلیچ بیک بازوکی و سایر
امرای کردستان در موضع جنگ صعب کردند و شرف خان
بقتل آمد و اولمه بر تفلیس مستولی گردید و اندرین سال شاه دین پناه
از جمیع مناهی توبه کرد و فرمان همایون شرف نفاذ یافت که محتسبان
ابروی پیاله و جام عقوبت انجام را ریخته شیشهٔ ناموس ایشان را
بسنگ افسوس زنند و بنصایح الحق تمر پنبهٔ غفلت از گوش صراحی
بکشند اگر سرکشی کند گردن او را نرم سازند بحکم کل مسکر حرام
از بوزه و بنگ هرچه به بینند بیندازند مغنی بی معنی گوی را اگر
بی قانون شرع آواز کند چون مغنی بزخم گوشمال فریاد از نهاد
او برآرند و چنگ بی تنگ را در کنار هر کس به بینند موی گیسو
ببرند نی اگر بی آهنگ شرع راه بر گیرد بگذارند که نفس از دو
برآید طنبور بیمغز نامعتدل گوش را چنان زنند که چون عود سوزد تاب
خوش مزاج در هر مجلس که به بینند بر خرش نشانیده اخراج کنند مبلغ
کلی از قمارخانه و شرابخانه و بیت اللطف از دفتر اخراج نمود
اندرین سال امارت هراة را شاه دین پناه به سام میرزا ارزانی
داشت و اغزیوار خان شاملو را لله وی کردانیده و اندرین سال

شاه دین پناه بداعیهٔ یورش بلخ در یازدهم شهر ذی حجه از هراة
بیرون آمده قریب چهل روز در النگ نشین توقف نمودند قضیهٔ فوت
ابو سعید خان بن کوچم خان بن ابو الخیر خان در سمرقند وفات
یافت برادرش عبد اللطیف بجای او نشست گفتار در وقایعی
که در سنه اربعین و تسعمائه واقع شده لشکر کشیدن سلطان سلیمان
با دو نوبت بجانب آذربایجان و رسیدن سلطان سلیمان پادشاه روم
متوجه آذربایجان گردید سبب لشکر کشیدن او بدین صوب آنکه
اولمه پیوسته رسولان بدرگاه شهریار روم ارسال داشته
پیغام مینمود که شاه دین پناه بیورش ماوراء النهر از هراة بیرون
رفته و از آذربایجان دور افتاده اگر بدین جانب نهضت فرماید
ممکن که آنجا بتصرف درآید خواندکار سخن اولمه را قبول
نموده بترتیب اسباب قتال و تکمیل آلات جدال اشارت
فرمود با سپاه خونریز بجانب تبریز در حرکت آمد ابراهیم پاشا
که وزیر اعظم بود با نود هزار سوار منقلای گردانید ابراهیم پاشا
اولمه را با ده هزار کس پیش فرستاد و در آن اوان خواجه
که وزیر موسی سلطان بود باتفاق مولانا احمد طبسی رسولان

نزدا

نزد و میان فرستاده ایشان را بجانب خود طلب نمودند آن
غداران به اولمه قرار داشتند بتعلل تا صورت فریب بر لوح
خیال نگاشتند بنابر آن آوازه انداختند که پره سنان اوغلی
صباح بشهر می آید و غازیان و شهریان باستقبال شتافتند و اولمه
و سایر سرداران سپاه روم بشهر درآمدند بعد از چند روز
ابراهیم پاشا با جمیع امرا در حوالی تبریز نزول نموده اولمه را بطرف
اردبیل ارسال نمودند و خبر و باشارات تسخیر قلعهٔ النجق فرستادند
القصه اکثر بلاد آذربایجان را گرفتند خوش گرفتند حریفان
سر زلف ساقی گر فلکشان بگذارد که قراری گیرند بعد از چند گاه
خبر آمد که شاه دین پناه با خیل و سپاه از خراسان کوچ بر کوچ
متوجه است از استماع این خبر ابراهیم پاشا متوهم گشته سر
تفکر بجیب تدبیر فرو برده و لحظه در بحر تحیر غوطه خورده وهم
فکرش در تلاطم امواج و مصادم افواج ندامت غرق گشته چون
سحاب در اضطراب آمده عرضه داشت بسلطان سلیمان فرستاد
مضمون آنکه موسی سلطان بمجرد استماع توجه بندگان تبریز را خالی انداخته
بعراق رفته اما شاه دین پناه در غایت عظمت و حشمت

از خراسان بری آمده است و ما را طاقت مقاومت آنحضرت
نیست شعر بجز شاه با شاه هم تنگ نیست * بدریا بجز کوه هم سنگ نیست
ندارد جو تاب سنهان جاکران * ز خورشید بر هم خورند اختران
جو دریای عمان برآرد خروش * خور و شیدن نای آید بگوش
بمیدان تو باشی هم آورد او * بگر هم تو آیی شبا ورد او * جو بشنید
سلطان روم این پیام * شد از جاه اندیشه اش تلخ کام *
سلطان سلیمان پس از وقوف بر مضمون عرضه تورش تبریز را
پیش نهاد همت ساخت تمامی سپاه روانه گردیده با ابراهیم پاشا
متحد شده باتفاق متوجه عراق گشتند چون آمدن رومیان بایلخانان در
در موضع الکاء شین بسمع پادشاه اورنگ نشین رسید
بعزم مخالفان کوچ فرمودند منتشا سلطان اوغلان خلیفه قورچی
باشی را برسم منقلای روان گردانیده بنفس همایون متوجه
دفع اعدا گردیده به سبب دیگ کوچ به کبود گنبد آمدند و ا
و استر لیار تلف شد اصحاب رای و فرهنگ و فارسان
میدان جنگ در مقام تحیر و تفکر افتادند و هر کس را خیالی
در سر و اندیشه در ضمیر پیدا شد زیرا که سلطان سلیمان با سپاه

زیاده

زیاده از ریگ بیابان و اوراق خزان همراه داشت
و جنود منصور از راه دور آمده اسپانشان ضعیف و لاغر
گشته اکثر جیش متفرق گشته چنانچه زیاده از هفت هزار کس
در پایه سریر اعلی نبودند با وجود این قاضی خان تکلو با اکثر
امرای او دل دگرگون کرده در مقام نفاق بودند تا جائی
که بکرات مشاهده کرده بودند که بنیروی دولت قاهره
مهمات کلیه و قضایای مشکله علی سبیل سهوله تقطیع و فیصل
می رسید هیچ وغدغه بخاطرشان نمی رسید از متزلزل کرده بهرام
میرزا و القاس و حسین خان شاملو و امیر سلطان روملو
و قاضی خان تکلو و سلیمان سلطان روملو برسم منقلای روانه
تبریز گردیدند و از اردوی گردون شکوه بقزوین آمده از قزوین
متوجه ابهر گردد و از آنجا از امرا خبر آمد که خواندگار بتحقیق
متوجه است امرا اردوی باردوی خواندگار نهادند بعد از وصول
ایلغار اجاج به ابراهیم پاشا دو چار خوردند آغاز کارزار نمودند
چون فیه باغیه رومیه زیاده از حد و حصر بودند بعضی از امرا
مثل حسین خان و قاضی خان و ملک بیک خوئی دل دگرگون

کرده بودند بنابرین جنگ صعب واقع نشده و بهرام میرزا و
و امیر سلطان و سلیمان سلطان آن شب با ایشان مقاومت [در آن]
ننمودند چون شاه دین پناه خبر مقابله امرا را شنیدند با فوجی از بها
دران بر سبیل ایلغار روان شده تا به اندیشه تکلین و دو قا [سلطا]
به دافعت خصم پردازد و در آن اثنا ذوالقدر اوغلی محمد خان بوا
خباثت و قباحت ذاتی که مرکوز فطرت و مکنون جبلت او
بود اظهار نموده بنابر عداوتی که از پدر خود کور شاهرخ در خاطر
داشته با اتفاق قپا سلطان و حسین سلطان ولد برون سلطان
تکلو پشت بر دولت کرده از موکب عالی روگردان شدند از [جهت]
فتور تمام بحال عساکر ظفر فرجام راه یافت لاجرم آنحضرت بر [تمامی]
امرا و ارکان دولت بی اعتماد گشت و از جهت رعایت حزم
روزی چند جنگ را در تاخیر انداخت چون خواندگار [سلطان سلیمان]
رسید در آخر فصل خریف مقدمه لشکر زمستان حریف معرکه [سلطا]
گشته برف عظیم بارید شعر ز قوس و قزح برف شگاف ریخت
چوان پنبه کز قوس نداف ریخت ❊ کف اندازی برف شد بیحساب
ز هر سو شتر های مست سحاب ❊ قلال جبال و اطراف مرغزار

ازبرگ

از برگ و بار عاری گشته [گشت] و عمامه و قبای خضرا از دستبرد لشکر
سرما از فرق صنوبر و قد سرو ریخت و خورده کافور از دست
سحاب بر اطراف عالم فرو ریخت و دست و پای لشکریان روم
ضایع شده بسیاری از چهارپایان ایشان بچراگاه عدم رفته
جمعی کثیر از مردمان فوت شدند ولله جنود السموات والارض
ظهور پیوست یکی از شعرا در آن واقعه گوید شعر رفتم سوی سلطانیه
انظر فه جن ❊ دیدم دو هزار مرده بیگور و کفن ❊ گفتم که بکشت
اینهمه عثمانی ❊ باد سحر از میانه برخاست که من ❊ بالجمله در آن
اندیشه که داشت در گذشته با لم و تشویش راه بغداد در پیش
گرفت و شاه دین پناه از قراغاج کوچ کرده رباط دانگ را
محل نزول همایون ساخت بدر گزین عبور کرده از آن موضع الوند
خان افشار را با یکهزار سوار بعساکر نصرت شعار ملحق شد و شاه دین [پناه]
محمود آقای اوجی باشی را نیز با آن گروه ارسال نمود و غازیان فتح
گلکن خرقان بنجالغان رسیده پنج نفر از ایشان گرفته بدرگاه
شاه عالمپناه آوردند و آن اسیران بعرض حشر و جان رسانیدند
که سلطان سلیمان با سپاه فراوان متوجه بغداد گردید و اولمه و ذوالقدر [اوغلی]

را بتبریز ارسال نمود و از استماع این سخن پادشاه زمین و زمن
بر سر ایشان ایلغار فرمود قاضی خان تکلو غشاوهٔ عقوق حقوق این
خاندان باصرهٔ سعادت او را پوشیده و از اردوی نصرت
شعار فرار نموده به تبریز شتافته اولمه را از توجه شاه دین
خبردار گردانید باتفاق سرداران اهل نفاق بقلعهٔ وان متحصن
شدند پادشاه کامران با جمعی از غازیان متوجه قلعهٔ وان شده چون
حوالی قلعه مضرب خیام جنود ظفر فرجام گردید سرداران قزلباش
چشم گشودند حصاری دیدند چون قلعهٔ افلاک از ساکنان خطهٔ
خاک مصون و برجی مشاهده فرمودند که مانندش از دایرهٔ فرض
عقل بیرون فصیلش با فلک البروج توامان و خندق عمیقش
با گاو زمین همعنان ٭ کسی کز شدی چرخ را بر زبر ٭ فصیلش
ز دور آمدی در نظر ٭ از آن سهمگین حصن گردون ستیز ٭ خلا و
ملا خندقش خاک ریز ٭ زحل تا شود بر درش پاسبان ٭ کشیده
سدره را نردبان ٭ یکی سنگ از آن قلعهٔ باشکوه ٭ در افتاده
گشته البرز کوه ٭ اطراف قلعه را با امرا تقسیم کردند و سرهنگان
کشورگشای و قورچیان رزم آزمای آغاز جنگ کردند و صوت

صورن و نفیر جارسان بروج مستدیر را مضطرب و سراسیمه گردانیده
اولمه از بالای برج و باره بنواختن نفیر و نقاره اشارت فرمود
و جنود روم بانداختن تیر و تفنگ پرداختند و دلاوران قزلباش
نیز باتش زدن توپ و تفنگ شروع نمودند تفنگ از قضای
مبرم و مرگ مفاجات خبر میداد و ضربزن دشمن شکن روزنها
در بدن میکرد و روزی دلو مصطفی از جانب رومیان از قلعه برون
آمده در برابر عساکر قزلباش ایستاده ٭ ز پهلوی لشکر که شهریار
برون راند مرکب یکی شهسوار ٭ کلاهی ز فولاد چین بر سرش ٭ که گوهر
برنگ آمد از جوهرش ٭ حمایل یکی تیغ هندی جواب ٭ بگوهر تر
از خنجر آفتاب ٭ بدر رفشان یکی تیغ چون چشم کور ٭ بلارک بر رفته
چون پای مور ٭ از ینجانب دلو توقاجی از قشون بیرون رفته
با وی مقابله نمود ٭ در آمد بمیدان چو عفریت مست ٭ کمندی
بباز و کمانی بدست ٭ چو گوی روان گشت بر پشت باد ٭ عجب آنکه
بر باد کوه ایستاد ٭ مبارز طلب کرد و جولان نمود ٭ بنام آوری
خویشتن را ستود ٭ چو بالای نیزه درازی گرفت ٭ در آنمعرکه نیزه
بازی گرفت ٭ دلو مصطفی بر وی حمله نموده نیزه بر دامن سهدیه

زده از زخم نعل او گذشته شان او شکست و شمشیر کشیده بار
دیگر با دلو توقاجی جلو انداخت شمشیر بروی زده چهار انگشت
وی را قلم کرد از ینجانب دلو ترخان اسب انداخته دلو مصطفی
چون دید که مدد رسید بدرون قلعه گریخت القصه قشلاق بهادر
در پای آن قلعه بپایان رسید و خواندکار بغداد رفت محمدخان
شرف الدین اوغلی که والی آن دیار بود حسب الامر شاه دین پناه
بغداد را گذاشته بیرون رفت ابراهیم پاشا از موصل رسولان
کاردان نزد محمدخان فرستاده از صلح سخن گفت که قلعه را
تسلیم کند خان قبول نکرده مدرسه‌ی تکلو را طلب نمود و قرعه‌ی مشاوره
در میان انداخت ایشان رقم بنزد شاه دین پناه قبول نکرده
مدرسه را مضبوط ساخته لوای مخالفت برافراختند محمدخان اراده
کرد که برسر آن سیه دلان رود و ایشان را گوشمالی بسزا فرماید
سیه بیگ کمونه مانع شده اما وهم تمام بر ضمیر محمدخان مستولی گشته
قراولی قورچی تیر و کمان زاده بداق بیگ کپک الآن همراه کلید بغداد
نزد سلطان سلیمان فرستاد اما چیره را بریده روانه درگاه عالم پناه
گردید و بتفقد بسیار بصره رسید مقاس والی آن دیار طمن

بسیار

بسیار خاطر آکرده بسلامت گذرانیدند محمدخان بدرقول آمد و سلطان سلیمان
میخواست که در موصل قشلاق کند ملازمان محمدخان که کلید قلعه برده
بودند او را ببغداد آوردند و خواندکار در آنجا قشلاق کرد
درینسال صوفیان خلیفه‌ی روملو در خبوشان بدرویش بیگ مغول که
تاخت آمده بود جنگ کرده صد و پنجاه کس را بقتل آورده
اندرین سال صوفیان خلیفه بر سر سیدم میرزا که در قلعه‌ی کلات
بود شبیخون آورده جمع کثیری از ازبکان بقتل آورد و در حال
دولت نفر از ملازمان وی از کوه افتاده هلاک شدند چون
درویش بیگ مغول ضعف خلیفه را معلوم کرد با هزار و هشتصد سوار
بتاخت آمد صوفیان خلیفه با پانصد سوار و دولت پیاده با ایشان
جنگ کرده غالب آمده چهار نفر را بقتل آورد متوفیات
شیخ علی بن عبدالعالی مجتهد در روز شنبه هیجدهم ذی حجه از عالم
فانی بجهان جاودانی شتافت مقتدای شیعه موافق تاریخ افتاد از جمله
مؤلفاتش حاشیه‌ی الفیه و رساله‌ی جعفریه و شرح ارشاد و حاشیه
ارشاد و حاشیه‌ی شرایع و شرح لمعه حسین خان بن عبدی بیک شاملو
برادر دورمیش خان بعد از قتل چوهه سلطان وکیل شاه دین پناه

شده بود درین سال مزاج شاه دین پناه از و منحرف گشته درین
ایام بعضی از امور قبیحه علاوهٔ آن انحراف گردید از جملهٔ قبایح
یکی آنکه باشندن قرا نامی از قوم شاملو که از اقربای حسین خان بود
نزد شاه دین پناه قرب تمام داشت بنا بر بغضی که نسبت
بآنحضرت داشت در شیشهٔ شربت شاهی زهر داخل کرده
خواست که از آن شربت مسموم بآنحضرت دهد پادشاه یا بفراست
یا بالهام بر قصد آن بدبخت اطلاع یافت و آن دور از سعادت
از آن اطلاع واقف شده فی الحال به بهانهٔ از مجلس بیرون
آمده بجانب ماوراءالنهر شتافت و بعضی مردم معروض نمودند
که این قصد شنیع باشندن قرا بفرمودهٔ حسین خان است و این
سخن در دل پادشاه زمان جا کرد با وجود این قبایح اقتضای
وساوس شیطانی و استدعای جبن نفسانی عازم آن شد که
در تغییر دولت سعی بلیغ نماید و ندانست که نور آفتاب بقرا
هر ذره در این زوال پذیرد و چراغ آفتاب بدم افسونگران فرو نشیند

شعر ندانست کان شمع تابان مهر نمیرد ز پف بر فراز سپهر

درین ولا شاه او را بقراولی میفرستاد که حسن آقا که از ملازمان او بود

بعرض

بعرض شاه دین پناه رسانید که عنقریب حسین خان طریق عناد
در پیش گرفته روانهٔ اردوی روم خواهد شد شاه دین پناه
وی را طلب نمود و اشارت کرد که او را پاره پاره کردند و سر
او را در سر نیزه کرده در اردوی همایون گردانیدند و قوشون
او را به بهرام میرزا دادند نعمت الله حلی از جملهٔ سادات رفیع الشأن
حله بود و فضایل و کمالات آنحضرت و مهارت در علومی که از
لوازم اجتهاد است بمرتبه رسیده بود که جمعی که آن اجتهاد بدو
داشتند و خود نیز دعوی اجتهاد مینمود فاما با وجود آن علمای عصر و
نبود وحدت و فهم و ذکا و فطنت و فطرت عالی او بر نهجی بود که
جمعی از علما که در آن دوره و مولیت مراتب او ترجیح و تفضیل داشتند
با او تاب مقاومت در مباحثه نداشتند و از و الزام می یافتند
که هر گاه بود در علمی که از مقدمات آن واقف نبود بحث میکرد و بدقت
فهم و موافقت سلیقه از پیش میبرد بنحوی که احدی بر حقیقت آن واقف
نمیشد مردم تصور میکردند که وی در آن علم مهارت تمام دارد
وی از تلامذهٔ حضرت خاتم المجتهدین و وارث علوم سید المرسلین
علیا عبدالعالی بود و ترقیات کلیه او را از پرتو استفادهٔ آنحضرت

دست داده اما کفران این نعمت کرده حقوق آنحضرت را بعقوق
باداش و تدارک نمود و بنابر مخاصمه که خاتم المجتهدین با شیخ ابراهیم
قطیفی داشت و امیر نعمت الله موحی الیه برغم او از وی استفاده
بعضی از مسایل فقهی نمود گاهی که در پایهٔ مسئله بر خلاف مسیر بود
کتابات بشیخ ابراهیم قطیفی مینوشت و او را بر بعضی امور که مستلزم
نقص حضرت خاتم المجتهدین بود ترغیب میکرد فاما از ارتکاب
این مقوله حکایات نقص ایشان بشأن ایشان راه نیافت
و انواع ازار و اضرار دینی و دنیوی بر وی عاید میشد و در باب النزاع
صحت صلوة جمعه بدون امام علیه السلام یا نایب امام که فقیه جامع
فتوی باشد بخلاف رای حضرت خاتم المجتهدین با حضرت موحی الیه
در مجلس بهشت آیین ارادهٔ مباحثه داشت و جمعی از علما و فقها مثل
قاضی مسافر و مولانا حسین اردبیلی و جمعی که با حضرت خاتم المجتهدین
در مقام عداوت و کدورت بودند با خود در آن بحث متفق
ساخت و از امرا و ارکان دولت شاهی مثل محمد بیک مهردار
و ملک بیک خوی و غیرهم حمایت ایشان مینمودند اما مطلقاً
آن مجلس منعقد نگشت و آن بحث از قوه بفعل نیامد و ترتیب آن

مقدمات

مقدمات میسر نشد و در آن اوان اشرار کتابی مشتمل بر انواع
کذب و بهتان نسبت بخاتم المجتهدین نوشته در قفای خانهٔ آنحضرت
که در صاحب آباد دار السلطنه تبریز در جوار زاویهٔ نصریه بود
انداختند بخط مجهولی و از اقسام مناهی و فسوق در آن کتاب
بآنحضرت نسبت داده بودند پادشاه مؤید لا زال ملکه و سلطانه در پیدا
ساختن کاتب و بواعث الکتابت جد موفور بظهور رسانید
تا آخر الامر ظاهر شد که حضرت میرزا اطلاعی از آن بوده و بمرور
ایام کدورت خاتم المجتهدین با او بجدی رسید که منجر بنفی بلد
و اخراج گشت و یساولی از دیوان اعلی برو موکل ساخته که او را
روانه بغداد نماید و حکمی از دیوان اعلی باسم محمد خان تکلو که
در آن زمان حاکم بغداد بود نفاذ گشت که نگذارد که میر نعمت الله
با شیخ ابراهیم قطیفی و دیگر اعادی خاتم المجتهدین طریق مخالفت و معاندت
سلوک دارد و از کماهی احوال او صاحب وقوف باشد و بعد از آنکه
آنحضرت بجانب بغداد رفت اندک زمانی بود که خاتم المجتهدین
نیز مرخص گشته متوجه عراق عرب شد و میانهٔ فوت آنحضرت و فوت
امیر نعمت الله ده روز فاصله بیشتر نبود و از جمله اموری که حل کرا

حضرت شیخ توان نمود دانست که محمود بیک مهردار که از الد خصام
واشد عده آنحضرت بود روزی در میدان صاحب آباد در خدمت
مؤید صاحبقران چوگان میباخت و کلگون نخوت و غرور در انجمن
وسیع بهر طرف میتاخت و آن روز جمعه بود قرب بعصر حضرت
خاتم المجتهدین در دفع شر و فتنه و افساد او دعای سیفی که دعای
انتصاب مظلوم از ظالم که منسوب بامام همام عبدالله الحسین علیه التحیة و الثنا
است میخواند هنوز دعای دوم را باتمام نرسانیده بود و کلمات
قرب اجله و ایتم وله و در زبان داشت که محمود بیک در اثناء چوگان
بازی از اسب افتاده سرش چون گوی پایمال ستم سمند خذلان گشت
و با خاک مذلت و هوان یکسان شد مولانا لسانی در سلک اعاظم ناظم
سخن گذاری انتظام داشت و دیوان اشعارش مشهور و ابیات
بلاغت آثارش بر الواح خواطر فضلا مسطور در ین سال
از عالم رفته در سرخاب مدفون گشت قضایایی که در سنه
احدی و اربعین و تسعمایه واقع شده آمدن سلطان سلیمان
پادشاه روم نوبت ثانی بآذربایجان چون سلطان سلیمان
از ضبط بغداد فارغ گردید متوجه آذربایجان گشت شاه دین پناه

که آیینه

که آیینه رای جهان آرای او بصیقل تایید الهی جلا یافته بود صورت
خرم را که محافظت آن بر ذمه ارباب دولت لازم است
رعایت کرده از پای قلعه وان برخاسته متوجه تبریز گردید
و در آنجا ملک بیک خویی که بقیه اهل نفاق بود به یاسا رسید و در
اثنا اولوخم از ترد خواندکار فرار کرده آمد و خبر قرب لشکر
روم رسانیده شاه دین پناه متوجه سلطانیه شده بدرگزین
آمد در آنجا امیر سلطان روملو و چراغ سلطان استاجلو را بقراولی
بجانب معسکر خواندکار ارسال گردانیده ایشان در قریه دستان
درجزین باردوی خواندکار رسیدند رومیان بغرور موفور با
تاختند و ملازمان چراغ سلطان اکثر فرار کرده بعقب نگاه کردند
و ملازمان امیر سلطان موازی دویست نفر جنگهای مردانه کردند
و امرا اسب بر رومیان انداخته بسیاری از پا در آوردند و سرهای
ایشان را از بدن جدا کرده نزد شاه آوردند و از نامردی که
ایشان را بود تعاقب کردند چون سلطان سلیمان آگاهی یافت
که فوجی اندک از سپاه قزلباش این نوع جنگ کرده اند بر خاطر
او گران آمده برآشفت و امرای خود را سرزنش کرد که دولت

نفر قزلباش را نتوانستند گرفتن چگونه آنحضرت را جواب خواهید
داد و از در گزین عبور کرده رایات عزیمت بلکه هزیمت بصوب
روم برافراخت چون شاه دین پناه شنید که رومیان از در
گزین عنان مراجعت منعطف گردانیده اند لوای توجه از عقب
مرتفع ساخته بسرعت تمام بحرکت آمد بهرام میرزا و منتشا سلطان
و امیر سلطان و شاه‌علی خلیفه مهردار و محمد امین بیک سفره‌چی
و جماعتی از یساول و قاپوچی از عقب ابراهیم پاشا فرستاده دست
بردی نمایند و خود بنفس نفیس عنان یکران بطرف قلعهٔ وان
منعطف گردانید و در آن زمان جمعی از رومیان از قبل سلطان سلیمان
در قلعه بودند چون از توجه جنود ظفر ورود خبردار گردیدند
قلعه را گذاشته فرار نمودند و در عشرین ربیع الاول
سنهٔ مذکور پادشاه جهان در چمن وان نزول اجلال فرمود
و قلعه را متصرف شد چون خواندکار قبل از آنکه شاه دین پناه
قلعه را تصرف نماید توهم آنکه مبادا غازیان حصار را بگیرند
که امیر الامرای دیاربکر بود با فوجی از امرا مثل اولمه تکلو
و دلو پروانه و احمد بیک و مصطفی بیک و بدر بیک کرد و ادریس

و ملک

و ملک سلیمان حاکم هیزه و ویس سلطان را و دو هزار ینکچری با ده
هزار سوار بمدد منتشا سلطان بقلعهٔ وان فرستاده بود و آن تخت
برگشتگان بحدود سلطان آمده بودند و بعضی از قورچیان ترکمان
در عصر روز چهارشنبه بیست و چهارم ربیع الاول بجهة خبرگیری
بجانب ویس سلطان رفته بودند هنگام غروب بایشان رسیده
چند نفر را بقتل آوردند و سه کس را گرفته بدرگاه همایون رسانیدند
و آمدن ایشان معلوم گشت حالا ملاحظه شاه دین پناه بر اسب کوه
پیکر شتاب منظر که چون آب از بالا به نشیب دویدی و چون آتش
که از نشیب به بالا رود * شعر * سیه چشم و گیسو وش و شنگ دم
پری روی و آهو تگ و گور سم * ز اندیشه دل سبکپوی تر * ز باد
خردمند ره جوی تر * چو شب بود در شب چو شب تافتی * به یک روز
بگذشته را یافتی * چو هامون بدیدی و بی رنج راه * رسیدی بهر جا که کردی نگاه
پی مورچه بر پلاس سیاه * شب تیره دیدی بصد میل راه * سوار شده
با جمعی از مخصوصان درگاه و قورچیان رزم خواه عنان عزیمت بطرف
ایشان منعطف گردانید چون موکب پادشاه جهان بحوالی ویس سلطان
رسید مشخص گردید که آن تخت برگشتگان بعد از تلاقی فریقین جاه

کار در فرار دانسته بعدی تمام بکوشش رفتند ✤ کسی را که بخت
روز از قضا ۞ بکوشش نباید خلاص از بلا ۞ اگر با وکرد و دنگاه گریز
بود آسمان بر سرش فتنه ریز ۞ رایات نصرت آیات شاهی
بعنایت الهی از آن راه صعب عبور کرده در بالای کوه با کرد
با نکوه رسید در آن زمان دو هزار سوار در ملازمت شاه عالی
تبار بودند زیرا که سایر سپاه در راه خراب کرده مانده بودند
هر چند اولمه با محمد پاشا گفت که پادشاه دین پناه مقابله کردن صلاح
نیست زیرا که سپاه ما طاقت صدمت و صولت آنحضرت ندارد
✤ خنجر تیز زبانش چو در آید بسخن ۞ کلک تیغش همه بر صفحه ابدان باشد
ایشان قبول نکرده از خوف عساکر ظفر نشان بنگهبان را در پس
صف باز داشته دل بر بسته در صدد قتال و جدال بودند درآن
اثنا بوداق بیک و کیل و ذو الفقار برهنمونی توفیق بر دهده کار
از میان القوم بسیار فرار کرده بعز بساط بوسی مشرف گشته
شرف نجات یافت چون بسپاهی ایشان معلوم لشکر شاهی گشت
ایالت پناه قاضی خان و ذو القدر با جمعی از قورچیان ترکمان و
ذو القدر قبل از موکب نصرت اثر بدفع القوم روان کرده

و شیران معارک کارزار و صف شکنان میدان پیکار چون
هژبران خونخوار جمله بر اهل ادبار یکبار حمله کردند و مطلقاً از تیر
دلدوز و تفنگ برق افروز اندیشه ننمودند در صدمهٔ اول
بیاری حضرت باری آتش نیستی در خرمن هستی ایشان انداختند
در یک طرفة العین چهار صد نفر از آن قوم که به منظر الطعمهٔ
شمشیر آبدار ساختند و سرهای ایشان را از بدن جدا کرده در پای
کمیت خوش رفتار شاه انداختند و جمعی دیگر را اسیر و اولوبردا
و قورچی باشی خواندکار رومی چلبی را دستگیر کرده بنظر اشرف
آوردند و عساکر منصور بقیة السیف انگروه مغرور را تا حدود
تفلیس تعاقب نمودند و تمامی احمال و اثقال بدست غازیان
درآمد و چون بهرام میرزا و سایر امرا روانه ارجیش گردیدند
و در حوالی قلعهٔ مذکور مستحفظان حصار را جوق نصرت شعار مقابله
کردند و غازیان ظفر فرجام قریب بیست نفر از ایشان بقتل
آوردند و بقیة السیف بصد حیله خود را بقلعه انداختند کس
بخواندکار فرستاده طلب مدد نمودند خواندکار سنان پاشا
و درزی اوغلی و حاجی پاشا و یحیی بیک امیر سنجق را با جمعی کثیر بمدد

ایشان ارسال فرمود و بداق خان قاجار با جمعی از دلاوران جرار
با انسپاه بسیار مقابله نموده بنیروی دولت قاهره بر ایشان غالب
آمده سنان پاشا را با یکصد نفر بقتل آوردند و حاجی پاشا و یحیی بیک
امیر منجی تر را شرف بهلاک گردانیدند و سر سنان پاشا را با چهار
سر کشتگان و رجن دان باردوی همایون آوردند چون خبر قتل سنان
بخواندکار رسید خلاصه لشکر خود را رفیق ابراهیم پاشا ساخته بتعاون
سوطان قلعه فرستاد و پاشای مذکور بعضی از مردم کارآمدنی خود را
مقابلی کرده بجنگ بهرام میرزا ارسال نمود و غازیان دلاوران
ایشانرا شکسته و چند نفر از جاده نشان و تفنگچیان را دستگیر کرده
بنزد بهرام میرزا آوردند چون ابراهیم پاشا از وقوع این حال
اطلاع یافت مردمان قلعه را بیرون کرد و بسرعت تمام روانه مقام
خود گردید بنیروی دولت قاهره الکاء وان وارجیش را مفتوح
ساخته و ایالت اندیار و کوتوالی انقلعه باحمد سلطان صوفی اوغلی تعلق
گرفت گفتار در یاغی شدن سام میرزا و اغزیوار و رفتن ایشان
بقندهار و شکست یافتن ایشان از میرزا کامران بعد از رفتن
شاه دین پناه از هراة سام میرزا و اغزیوار بر مسند حکومت نشستند

و اغزیوار خان همگی همت بر ترفیه احوال سپاه و رعیت مصروف
داشت و در تعظیم و احترام سادات و موالی و اوساط الناس
داد فی اهتمام کرده رایت مرحمت برافراشت بعد از شش ماه و کسری
که در بلدهٔ هراة حکومت نمودند خبر قتل حسین خان و پریشانی احوال
شاملویان بهراة رسید اغزیوار خان توهم نمود که آنچه بحسین خان رسیده
بوی خواهد رسید و دران اثنا باشندن قراویوزی قرا از ما و را النهر
گریخته نزد اغزیوار و سام میرزا آمده ایشانرا بر مخالفت تحریک
نمود و ایشان بسخن آنجاهل نادان فریفته شده سر از ربقهٔ اطاعت
و پا از جادهٔ متابعت بیرون نهادند بر مرکب جهالت و ضلالت سوار
و سالک سبیل کفران نعمت گشته از مراحل سلامت درگذشتند و دران
اثنا ملازمان میرزا و خان در خانهای مردم هراة نزول کرده بودند
و بهر کس که مال میگرفتند و میبردند از خان رخصت حاصل کرده جهات
ظاهری ایشانرا تصرف میکردند و در طلب اجناس مدفونه صاحب
خانه را شکنجه مینمودند و شاهزادهٔ عالی تبار باستصواب اغزیوار از
شاملیان متروک و سپاهیان مغلوک خلیفه سلطان میراخور و محمود
داماد بیک را در هراة گذاشته در بیست و هم شعبان سنهٔ مذکور

بصوب قندهار علم توجه برافراختند و ولایت فره مراد سلطان افشار
از روی اضطرار به اغزیوار ملحق گشته گردید چون سام میرزا
و اغزیوار با لشکر جرار بقندهار رسیدند دران اوان خواجه کلان
از قبل کامران میرزا حاکم اندیار بود چون ازین واقعه آگاهی یافت
مردمان نواحی بقلعه در آورده برج و بارو را مضبوط گردانید و
خاطر بر تحصن قرار داده سام میرزا و اغزیوار قلعه را دایره دار در میان
گرفتند خواجه کلان با فوجی از دلاوران تیغ انتقام از نیام جلادت
بیرون آورده سپهر مخالفت بر روی گرفته از قلعه بیرون آمد
دست باستعمال سیوف و رماح بردند اغزیوار نیز خود را بان
زمره جمع کثیری را از سرچشمه تیغ شربت فنا چشانیده اعدا را
تا بدر قلعه راندند و چند ماه اغزیوار گمراه با خیل و سپاه در برابر
حصار رفته دست باستعمال آلت جنگ میبرد چون مدت مدید امر
محاصره امتداد یافت کمند سعی سام میرزا بنابر قصور دولت
بر فراز برج مقصود نرسیده و مرآت تیغ خونبار اغزیوار از سبب
غبار نقار نسبت بشاه کامگار مظهر پیکر فتح و ظفر نگردید خواجه کلان
قاصدان کاردان نزد میرزا کامران که دران زمان در لاهور بود

فرستاد

فرستاده و استمداد نمود میرزا کامران باستصواب نزدیکان درگاه
و مقربان بارگاه نزد همایون پادشاه که دران اوان در آگره
بود کس فرستاده لشکر طلب کرد بفرمان همایون پادشاه از
ممالک هندوستان سپاه گردون توان نزد میرزا کامران
جمع شدند بعد از آن بطرف قندهار بحرکت آمده قراچه بیگ را
منقلای گردانیده کوچ بر کوچ بکابل آمدند از انجا با سپاه آراسته
روی بسام میرزا و اغزیوار آوردند لشکر قزلباش کمتر از بیست
شنیدند میرزا کامران و سرداران بجهة مشورت مجتمع گشتند
خواجه کلان صلاح در مقابله دیده و سایر سرداران او درین رای
اتفاق نمودند بنابران میرزا کامران از ظاهر قندهار کوچ کرده
بطرف معسکر سام میرزا که از انجا تا قندهار هفت فرسخ راه
بوده توجه نمود چون نزدیک ایشان رسید بتصفیه صفوف مشغول
شدند سام میرزا میمنه را باغزیوار سپرده و میسره را ببلال سلطان افشار
تفویض نمود و بنفس خود در قلب قرار گرفت و از آنطرف
میرزا کامران با بیست هزار جوان در برابر سام میرزا که ده هزار
مرد داشت صف آراست اغزیوار چون شیر غران با فوجی از دلاوران

بر خواجه کلان که سردار جوانغار بود حمله نمود ؛ بجولان درآمد
چو شیران مست ؛ سر و شاخ گاو زمین می‌شکست ؛ سپاهی با دو
جوشن همه ؛ ز گرمی چو آتش در آهن همه ؛ فوجی را از مرکب انداخته
ملازمان خواجه کلان همعنان یاس و حرمان راه فرار پیش گرفتند
و خواجه کلان قدم استوار داشته بضرب سنان شاملویان جلادت
آیین از پشت زین بر روی زمین افتاد و لیکن بواسطهٔ استحکام
جبه چندان آزار بوی نرسید ملازمان میرزا کامران بمدد پیش
رسیدند ؛ ز خیل مخالف در آن رستخیز ؛ رسیدند جمعی چو سیلاب تیز
کمر بسته در کین چو البرز کوه ویرا
از تلاطم دریای زخار بساحل خلاص رسانیدند در ان اثنا نایرهٔ
غضب سام میرزا التهاب یافته زهر طبیعت را از جام حمیت
کشیده بر قراجه بیک که سرداری جوانغار بوی تعلق میداشت
حمله کرده ایشانرا از پیش برداشت چون قراجه را تعب رسانید
بازعود نموده بر سام میرزا حمله نمود در آن اثنا اغزیوار از لب
امداد شاهزادهٔ عالی تبار بر قراجه بیک اسب انداخته در میان
معرکه دست اسب وی بسوراخی در رفت هرچند آن نهاد ز

مهمیز

مهمیز بر اسب زد نتوانست که دست خود را از آن سوراخ بدر
آورد در آن حال یکی از جغتای مجهول بوی رسیده او را از اسب
جدا ساخته بنظر سیاست اثر کامران میرزا آورده بفرمان وی
کشته گردید بعد از کشته شدن اغزیوار آثار ضعف و انکسار
بر روزگار سام میرزا ظاهر گشته بطرف گرمسیر گریخت و میرزا
کامران بعد از فتح جان بلاهور مراجعت نمود و سام میرزا
دانست که این شکست بنابر مخالفت شاه دین پناه است
ناچار از شدن قرار و بعضی از بدبختان بوزی قرار که باغوای
ایشان مرتکب خلاف شده بود گشته و سرهای ایشانرا با عرضه
داشت بدرگاه عرش اشتباه ارسال نمود و مضمون عرضه آنکه
بعضی از منافقان روزگار تباه مرا بر مخالفت شاه دین پناه
تحریک نمودند چنین بد حال گرفتار وبال گردیدیم و از مخالفت
ناپسندیده که باعث بر آن جهل و غرور است پشیمان گشته انگشت
ندامت بدندان تاسف گزیدیم اگر عاطفت شاه دین پناه
شامل احوال این مخلص گشته نقوش این جرایم را بزلال عفو بشوید
قدم از سر ساخته متوجه پایهٔ سریر اعلی میگردم گفتار در محاربه

نمودن صوفیان خلیفه با امرای عبید خان ازبک درین سال
شیخ ابو سعید افراسیاب و قراجه بهادر و رستم میرزا با چهار هزار
سوار بتاخت ولایت خراسان آمدند چون صوفیان خلیفه این خبر را
شنیدند با هزار و پانصد سوار روانه ایشان گردیده در حوالی زاوه بمخالفان
رسیدند هم از گرد راه حمله نمودند ازبکان راه انهزام پیش گرفتند غازیان
دویست و پنجاه نفر از آن قوم بداختر بقتل آوردند شیخ ابو سعید افراسیاب
از غایت اضطراب در سوراخی پنهان گردید که خدای جام اسپی با
انعام داده روانه بخارا گردانید اندرین سال صوفیان خلیفه روانه
خاف شده هزار سوار ازبک که از نزد عبید خان بتاخت آمده بودند
بودند بایشان رسیده انها را نیز مغلوب ساخته دویست نفر را بقتل
رسانید گفتار در آمدن بیرم اغلن ازبک بتاخت ولایت خراسان
و محاربه نمودن با خلیفه سلطان شاملو و شکست یافتن غازیان
پس از رفتن سام میرزا و اغزیوار بجانب قندهار خلیفه سلطان
که ایام عمرش از هشتاد سال تجاوز کرده بود بر مسند حکومت
نشست و محمود بیک و امت بیک نیز بر منازل مناسب قرار
گرفتند و خروش آن مهوسان از کار رفته از فلک المستدیر و چرخ

انقلاب

انقلاب پذیر در گذشت و ضعف خلیفه سلطان و زبونی
آن دو دیگر از سرداران باطراف و اکناف رفت بیرم
اغلن ازبک که از قبل کسکن قرا سلطان بن جانی بیک سلطان
حاکم ولایت غرجستان بود لشکر جمع آورده بتاخت ولایت
هراة رود در حرکت آمده چون بولایت مذکور رسید اموال
بسیار بدست آورد این خبر چون بحکام خراسان رسید وکلانتران
و وزیر بیدبیر بر بساط شورت نشستند محمود بیک صلاح در آن
دید که از شهر بدر روند آنجناب مرحومی امیر سلطان ابراهیم
امینی با جمعی از کیاست نصیب نداشتند رای صوابنمای محمود بیک را
سخن نشمردند و بزبان آوردند که رعب و هراس بخاطر راه
نباید داد و دل بر محاربه و مقاتله باید نهاد جناب سلطان بارشاد
امیر سلطان ابراهیم امینی عمل کرده حکم کرد که کلانتران بلده و ملوکات
هرکس که اسب و اسلحه داشته باشد از شهر بیرون آمده با
غازیان در محاربه موافقت نماید از اکابر امیر سلطان ابراهیم امینی
و از اعیان شاه محمد جامه باف و شادی محمد عسس صلاح جنگ
پوشیده در زیر علم خلیفه سلطان از پی مقاتله ازبکان در نوزدهم

ذی قعدهٔ سال مسطور از شهر بیرون آمدند محمود بیک را با معدودی
چند بجهت حراست در شهر گذاشتند چون قریب بقریهٔ اسفراین رسیدند
که از ولایات هراة رود دست و از نفس بلدهٔ هراة تا آنجا ده
فرسخ شرعی مسافت واقعست سیاهی سپاه مخالف مشاهدهٔ ایشان
شد کسانی که خلیفه سلطان را در بیرون رفتن و حرب کردن ترغیب
کرده بودند از گفته خویش نادم و پشیمان گشته و خوف و هراس
بقیاس در ضمایر ایشان راه یافت برم اغلان را تایید تقدیر
بسوی معرکه دار و گیر بحرکت آورده عنان توجه بصوب غازیان بی
سر تاخت مقدار کارزار گرم گشته از طرفین در هم آویختند اما چون
لشکریان خلیفه سلطان اطرافی بودند و مفت خوار و سردار بی
اعتبار از معارکه متقاعد شدند برم اغلان بر ایشان غالب شد
خلیفه سلطان و امیر سلطان ابراهیم اتینی با نهصد نفر از ملازمان
و شهریان بقتل آمدند برم اغلان سرهای مقتولان را از بدن
جدا کرده از همان مقام متوجه غرجستان شد **وقایع متنوعه** درین سال
شاه دین پناه در تبریز قشلاق نمود اندرین سال شاه دین پناه
آلوند خان افشار را بقتل آورد **گفتار در قضایای که در سنهٔ اثنی**

و اربعین

و اربعین و تسعمائه واقع شده آمدن صوفیان خلیفه اردلو بحکومت
هراة بعد از شکست خان امت بیک و هریان مردمان سخن
دان نزد صوفیان خلیفه اردلو که حاکم مشهد بود فرستادند و او را
طلب نمودند صوفیان خلیفه متعلقان و دولت خود را در مشهد مقدسهٔ
رضویه گذاشته متوجه هراة گردید و در چهارم محرم سنهٔ مذکور
بشهر در آمد محمود بیک و امت بیک و غازیان و شهریان ویرا
استقبال نمودند با لشکر بهرام قهر در باغ شهر نزول نمود و بعد از
رفع راه بستن مردمان بدخواه از راه بدر رفته دست ستم بر رعایا
دراز کرده نویسندگان شریر و عملداران بدنفس دفتر بر برنا
و پیر مسلط گردانید و خوشه گندم را دانه بیرون آورده میشمردند و مکلف
که از یک گندم چهار خوشه حاصل میشود و از هر خوشه اینقدر دانه
و از جهت اینقدر باقی جنس شمات میباید داد و بهر کس که گمان
مالی میبرد او را طلب کرده میگفت که دوش من در مجلس یکی از
ائمه علیه السلام بودم امام مرا گفت که از فلان که عبارت از تست
این مبلغ گرفته غازیان تقسیم نمای من گفتم که یا امام او دوست منست
او را از دادن این مبلغ و مرا از گرفتن این وجه معاف دار بخندید

مبالغه نمودم فایده نداد و در اثنای این مزخرفات آن دیوانهٔ حماقت
صفات اشک از دیده افشانده بنوعی سخن میگفت که بعضی از حضار
مجلس انفعالات دروغ را رات اعتقاد میکردند انگاه المودرا
بیکی از ملازمان خود سپرد تا او را شکنجه کرده آنچه را حاصل کرده بود
چون خبر ظلم صوفیان خلیفه بشاه دین پناه رسید ویرا از ایالت
هراة عزل کرده آن دیار را بسلطان محمد میرزا عنایت فرمود و محمد خان
شرف الدین اغلی را لالهٔ آنجناب کرد گفتار در قضایای محاربه
شدن صوفیان خلیفه روملو با عبید خان ازبک و شکست یافتن
غازیان درین سال عبید خان از آب آمویه عبور نموده متوجه مشهد مقدسه
رضویه گردید چون مردان شهر این خبر شنیدند وضیع و شریف
همت بر محافظت قلعه گماشتند و نیکو چه صوفیان خلیفه بنوعی ضبط
قلعه مینمود که مزیدی بر آن متصور نبود چنانچه شب و روز بر گرد برج
و باره میگردید چون عبید خان بدروازه جنگ آورده از دست
غازیان و شهریان زخمها خورده مراجعت نمودند هرچند ازبکان
بنقب و تیر و تفنگ و اسباب قلعه گشایی توسل جستند سهم غرض
ایشان بر هدف مطلوب نیامد چون صوفیان خلیفه احاطه کردن

مشهد را

مشهد را شنید از هراة بعزم رزم بجانب مشهد مقدس بحرکت آمد و خضر
چلبی را که وکیلش بود در شهر گذاشت سر دفتر جهل و نادانی
نور الدین محمد اصفهانی را صاحب اختیار ساخته در بلده گذاشت گفت
که مبلغ چهار هزار تومان تبریزی تا آمدن من از مردم گرفته نگاهدار
اگر در تحصیل این مبلغ مساهله ورزی یقین دان که بغضب من گرفتار
خواهی شد چون صوفیان خلیفه بقوشنج رسیده نظرش بخرمن کاه
افتاد فرمود که جوالی از آن کاه پر کرده بردارند به نیت آنکه
چون عبید خان را در جنگ بگیرد پوست کنده از آن کاه پر کند
بعد از آن کوچ بر کوچ متوجه گشت عبید خان که از نقل و حرکتش
آگاه گردید در تأمل شد خواست که با وی مقابل نشود زیرا که از
امرای شاه دین پناه بود و مقابل شدن با وی عارش می آمد
و دیگر بوی رسیده بود که او را جنونی عارض است و در اثنای محاربه
زیاده میشود و از بسیاری سپاه اندیشه نمی نماید و دو سه هزار
قزلباش همراه دارد و چند بار بر لشکر ازبک غالب آمده و چیره گشته
شده عبید خان با سرداران لشکر مشورت نمود بعضی گفتند که شما یکی
از امرای شاه دین پناه مقابل نشوی و از شجاعت او اندیشه نمایی

چرا از بخارا بیرون آمده بگرفتن ملک وی چنانچه عبدخان را از شنیدن
این سخنان عرق غیرتش بحرکت آمده بجانب معسکر صوفیان خلیفه روان شد
از انجانب صوفیان خلیفه بجمعی از ازبکان دوچار شده سه نفر از انها
بقتل آورده در قریهٔ عبدل آباد نزول نمود دسته دار ازبکان که اسیر
شده بود معروض کرد که صلاح دولت در انست که همین زمان طبل
مراجعت کوفته متوجه هراة گردی که عبدخان با سپاهی زیاده از
حوادث دوران متوجه است و شمارا طاقت مقاومت او نیست
زیرا که او را رتبه پادشاهی است و ترا رتبه امارت
مزن با سپاه زخود بیشتر که نتوان زد انگشت با نیشتر چون
بر وی عرض ورزیده او را پوشانیده بود سخن ویرا قبول نکرد
و در انمقام توقف نمود صباح روز پنجشنبه بیستم رجب سال گذشت
سطور عبدخان با لشکری زیاده از حوادث دوران ظاهر
منقلای آن سپاه عبدالعزیز سلطان ولد عبدخان و علی سلطان
و اقش سلطان که از سلاطین خوارزم بودند نمایان شدند
سونجک محمد سلطان با جمعی از ازبکان روانه اردوی صوفیان
خلیفه گردیدند و صوفیان خلیفه باستقبال شتافت و مانند کسی

که دریا

که دریای عمان را خواهد بقبضهٔ خاک نمناک انباشته گرداند
و آب ارس را بخار و خاشاک از رفتار باز دارد در مقام
مدافعه در آمد صوفیان خلیفه با پنج شش نفر جدا شد که تا نظارهٔ لشکر
عبدخان کند علی سلطان خوارزمی تیری باسب وی زده او را [illegible]
مخی گردانید و عبدخان از قلب بحرکت آمده بلشکر صوفیان خلیفه
حمله نمود و جنود قزلباش چون بهرام خون آشام تیغ انتقام از نیام
کشیده و خدنگ آتشبار بزهر کین آب داده متوجه حرب
گشتند آن دو لشکر جرار و آن دو دریای زخار بیکدیگر مخلوط شدند
و خدنگ جان ستان پیغام اجل بدل میرسانید و افعی پیچان یعنی
سنان جانستان حدیث دل مجروح بنیش روح مشروح میکرد [illegible]
نی تیره تاف روزگار اجل گشته بر نی چو طفلان سوار اجل را
تن تیر کین رهنمای برون رفته جانها ز تنگی جای سپاه صوفیان
خلیفه از مقاومت عاجز گشته فرار نمودند و دیوانه خود پسند
با مردم خود در ابو ویرانه عبدل آباد انداخت عبدخان با لشکر
جرار آن ویرانه را مرکز وار در میان گرفت چون در ویرانه مذکور
چیزی از جنس آذوقه نبود غازیان اسبان خود را کشته و از گوشت آنها

شکسته بجای هیزم میسوزانیدند واز گوشت اسب تناول مینمودند
وبعد از سی وپنج روز ازبکان عالمسوز سپهها پیش برده دیوارها
ساخته ویرانه را گرفتند وصوفیان خلیفه را زنده پیش عبیدخان بردند
اورا به قتلش بسپرد که تا در عوض پسرش که در جنگ صوفیان خلیفه
کشته شده بود بقتل آورد ویرا القصه بقتل آورد از مردی که دران معرکه
حاضر بودند استماع افتاد که دران وقتی که صوفیان خلیفه را نزد
عبیدخان میبردند یکی از ازبکان اورا بر پس گرفته صوفیان خلیفه
بروجهی سر خود را برپشت وی نهاده بود که رویش نمی نمود
هرچند که مردم عبیدخان سعی نمودند که سر ویرا برداشته رویش
ویرا ببینند میسر نشد **گفتار در گرفتن عبیدخان ازبک بلده و بلاد**
هراة را از خضر چلبی رومی بعد از رفتن صوفیان خلیفه از هراة نور الدین محمد
اصفهانی قلم ستم کشیده هرکس را از رعایا وغیره بگمان جهاتی میبرد
مبلغی باسم او رقم کرده مردمان ظالم را بتحصیل داران وجه میساخت
تا آنکه عوام برسر او هجوم آورده ویرا در حمام بقتل آوردند
وچون خبر شکست صوفیان خلیفه بهراة رسید خضر چلبی وامیر حسن قاضی
باستحکام شهر کوشیدند ومردم بلوکات را بشهر طلبیدند تا باتفاق

ایشان را

ایشان محافظت آن بلده نمایند اکثر ایشان مخالفت نمودند خصوصاً
خواجه احمد زیارتگاهی وبرادر وی خواجه مبارک وخواجه قاسم وباعث
مخالفتشان آنکه صوفیان خلیفه در چارسوق هراة داری نصب
کرده بود ومیخواست که ایشانرا بیاویزد واما فرصت نیافت خواجه
مبارک با خضر چلبی وامیر حسن قاضی صحبت بنفاق میداشت روزی
محب میکال که دران زمان کلانتر شهر بود درخفیه کس نزد
خواجه احمد فرستاده پیغام نمود که پیاده بسیار را یراق بیشمار بده
تا ارسال نمایی تا خضر چلبی وامیر حسن قاضی را از میان برداریم
وعبیدخان را طلبیده هراة را بوی دهیم چند روزی این اندیشه بمعیت
میتر در میان بود وبالآخره بنابر حدیث نبی علیه السلام **کل سر جاوز الاثنین**
شاع این سر قضیه به بسیاری از صغیر وکبیر رسید امیر ابوطاهر
ولد امیر سلطان ابراهیم امینی ازین داعیه اطلاع یافت نزد خضر چلبی
رفته قصه ایشانرا گفت خضر چلبی کس بطلب ارباب نفاق فرستاد
خواجه مبارک فرار کرده محب میکال بدست افتاده با تیغ وجهی
بقتل آمد واعیان هراة اگرچه با ایشان اتفاق نداشتند اما در قلعهٔ
اختیارالدین محبوس ولی اختیار شدند ورعایای بلوکات هراة

باتفاق مردم زیارتگاه عصابهٔ تمرد و عصیان بر پیشانی بسته متعهد
جدال و قتال شده متوجه دروازهٔ فیروزآباد شدند هرچند خضر چلبی
رسول فرستاده نصیحت نمود مخالفان بصلح راضی نشدند بلکه تا آن
زور آورده آسیابانی قریب بدروازه آمده شمشیر بر دروازه زده
زد و بتیغ یکی از غازیان از پای درآمد و دلاوران از قلعه بیرون
آمده بتیغ آبدار آن فتنه را تسکین دادند و اهل نفاق تعین کرده
که مهم بر وفق دلخواه ایشان سرانجام نخواهد یافت ثبت داده
بمقر خود رفتند رسولان چرب زبان نزد عبید خان فرستاده
او را طلب نمودند تا آمدن عبید خان بدبختان فضول و جاهلان نادان
مجهول قریب بدروازه آمده جنگ مینمودند و از دست برد غازیان
مغلوب شده خایباً خاسراً مراجعت میکردند و در آن اثنا عبید
در هجدهم شهر رمضان با لشکران و گروه بی پایان بظاهر هرات
آمده در باغ مراد نزول نمود خضر چلبی امت بیک را در دروازه
خوش باز داشت و امیر حسن قاضی و امیر حسن خطیب را در دروازه
عراق گذاشت و بنفس خود با بعضی از غازیان روبلو بر برج خاکسار
سردار شده بهر طرف که ازبکان زور می‌آوردند از پی امداد

متوجه میشد عبید خان شهر را احاطه نموده طریق آمد و رفت را
مسدود گردانید روزی ازبکان هجوم آورده بکنار خندق آمده غازیان
ایشان را بضرب تفنگ بازگردانیدند خضر چلبی و امیر حسن قاضی
روزها از طلوع فلق تا غروب شفق و از غرهٔ بام تا طرهٔ شام با مخالفان
جنگ میکردند و قریب   ماه آن گروه گمراه با غازیان عالیجاه
مقاومت نمودند آخر الامر ابو طاهر ولد سلطان ابراهیم امینی که حراست
دو سه برج از بروج دروازهٔ خوش بوی تعلق میداشت با امیر حسن قاضی
نزاعی داشت بواسطهٔ آن بدبخت نادان درخفیه یکی از معتمدان خود را
نزد عبید خان فرستاده عرضه داشت که اگر منصب عالی که مناسب
من باشد بمن دهی از برجی که حفظ آن تعلق بمن دارد مردمان شما را
بشهر آورم عبید خان بعد از تاکید عهد و پیمان قاصد وی را روانه گردانید
قاصد بنزد وی آمده عهدنامه را آورد مشار الیه مترصد وقت میبود
تا در شب بیست و هفتم صفر سنه ثلث و اربعین و تسعمائه در وقتی
که ثلثی از شب گذشته بود آن بدبخت بی سعادت کنگرهای برج
را ویران کرده نردبان نهاد و تقرب سیصد ازبک را بقلعه درآورد
ایشان نفیر کشیده متوجه دروازه شدند غازیان چون از استیلای

مخالفان آگاه شدند بدفع ایشان روانه شدند بعد از کوشش
وافر ازبکان بر ایشان غالب آمده خود را بدروازه رسانیدند
و دروازه را بروی یاران خویش باز کردند و لشکر او را
از روی قهر بشهر در آمدند شعر ز اطراف لشکر در آمد بشهر ❁
سری پر ز کینه دلی پر ز قهر ❁ چو طوفان بلا بالا گرفته بتاراج مال
شهریان مشغول شدند ❁ ز هر گوشه ترکان غارت پرست ❁
بتاراج و غارت کشودند دست ❁ یکی برده ایشان دریوزه گر
ز قربانش آویخته از کمر یکی را کف از دانه پنبه بر کهت
این صدف و آن گرانمایه در ❁ ز کشکول دریوزه تا جام زر
بردند ترکان تاراج گر ❁ خضر چلبی با متعلقان در قلعهٔ اختیار الدین
متحصن شدند لشکر قیامت اثر از رنگ بغارات محلات در آمدند
باشارهٔ مردان بلوکات بخانه شهریان در آمده جهات طلبی
ایشان را متصرف میشدند و از برای جهات مدفونه مردم را شکنجه
کرده کمال ستم و تعدی بجای می آوردند و نالهٔ صغیر و کبیر از
فلک المستدیره درگذشته زهره جبینان پردهٔ عفت بدست
مغولان غول هیأت گرفتار شده ساعتی نمی آسودند عبد خان بعد از

خرابی

خرابی بلده سخنان ناصحانه قیس بی را بدرون شهر فرستاد که
مردم را از تاراج اموال مسلمانان باز دارد و داود در بلده
در آمده جار رسانید که کسی از پی تاراج و اخذ باج بخانه مردم
نرود و نایره آن شدت تسکین یافت و مردم ملوکات امیر حسین
را که غنه در آتش انداختند چون عبد خان مملکت خراسان را که
همگی محال جلوس سلاطین عالیشان است تسخیر فرمود و از غارت
و تاراج ایشان هرکس را که یافت بقتل آورد و متوجه قلعهٔ اختیار الدین
گردید رسولان سخن دان پیش خضر چلبی و امت بیک فرستاد
تا ایشان را از عقوبت بارگاه ایمن گردانیده به پایان آورند
و رسولان از قبل خان سوگند با بر زبان آوردند که چون
قلعه و اموال صوفیان خلیفه را تسلیم نمایند هیچکس با اموال و عیال
ایشان تعرض ننماید لاجرم متوطنان قلعهٔ اختیار الدین بعضی با
و بعضی باضطرار از مضیق حصار بیرون آمدند و در آن اثنا محمد رحیم دله
خود را با جمعی از اشرار بپای حصار رسانیده دست باموال مردم
قلعه دراز کرده همان ساعت عبد خان چون بلای ناگهان بوی
رسیده بزخم تیری یکی از مخصوصان او را براه عدم فرستاد خضر چلبی

دامت پیک با عیال و فرزندان برهنه و عریان بدرسه
سلطان حسین میرزا آمدند عبید خان خضر چلبی را با فرزندان
بسوی بخارا فرستاد و بعد از چند گاه خورد و بزرگ ایشانرا
بقتل رسانید هر روز نجم آن خان بی ایمان پنج شش کس را بواسطه
تشیع باقوال جهال در چهار سوق هراة کشته میشدند و روستایان
بی دیانت و شهریان با خیانت با هر کس که عداوتی داشتند
او را گرفته بنزد قاضی میبردند که انیم و در زبان قزلباش لعن
عمر ابوبکر و عثمان کرده است بسخن آنده گواه جاهل قاضی بقتل
انمظلوم میکرد و او را کشان کشان بچهار سوق هراة میبردند
می آوردند از شومی ایشان امواج محن و افواج فتن بدرجه اعلی
رسید و سلب و نهب در اطراف خراسان شایع گردید وقایع
متنوعه اندرینسال شاه دین پناه در تبریز قشلاق نمود متوفیات
ابو شاه سلطان خلیل بن شیخشاه بن فرخ یسار بن امیر خلیل الله
بن شیخ ابراهیم بن سلطان محمد بن کیقباد در روز نهم جمادی الاول
سنه مذکور از دار فنا بدار بقا انتقال نمود و از و نسلی نماند مدت
سلطنت او دوازده سال بود مملکتش بلاد شیروان بعد از فوت او

شاهرخ

شاهرخ بن سلطان فرخ بن شیخشاه که در صغر سن بود بر تخت نشست
از صوفیان خلیفه اردو ملوا خالش از شهر سیواس بود چند سال در خراسان
حکومت کرد و چهار هزار و هشتصد ازبک را در جنگ بقتل آورده
بود پدر روز دوشنبه و سه شنبه و جمعه دوازده من حلوای
قند و چهل من حلوای عسل و دویست کله قند و دوازده گوسفند
مع یراق و ده هزار دینار در راه دوازده امام صرف میکرد
درین سال کشته شد چنانچه مذکور گشت مظفر سلطان حاکم
رشت در اوان اوان که جنود خواندکار با دربایجان آمد مظفر سلطان
بواسطه نفاق ولایت خود را گذاشته بنزد خواندکار رفت
بعد از رفتن رومیان روانه گیلان گردید و در غیبت او امیره حاتم
که ملازم وی بود بر رشت مستولی شده بود و در موضع ماسل
ایشان محاربه در غایت صعوبت دست داد و امیره حاتم
بروی غالب آمد و مظفر سلطان با الم فراوان بکشتی نشسته
مدتی بر روی دریا سرگردان و حیران میگردید آخر
سفینه دولتش در حوالی بادکوبه در گرداب ادبار افتاد
سلطان خلیل والی شیروان که هر دو بمظاهرت شاه دین

سرافراز بودند او را نزد خود برده در صدد رعایتش بود
سلطان خلیل نیز بشومی او دران اوان وفات یافت او
بدست فرستادهای شاه دین پناه گرفتار گشته او را
بتبریز آوردند چون بحوالی شهر رسید شاه دین پناه حکم
کرد تا شهر را آذین بندند و صناع و محترفه و اوساط الناس
باذین مشغول شدند اسواق و کوچها و قیصریه را بانواع
زخوت و امتعه مذهب و مزین گردانیدند و قوالان و مخنثان
و مضحکان باستقبال مشار الیه سرعت نمودند و بر انجمع
تجلعهای چرمین ساخته بتسخریت تمام بشهر در آوردند
و آخر او را در قفس آهنین کرده سوزانیدند امیر سعدالدین
عنایت الله خوزانی بمتانت رای اصابت تدبیر از سایر وزراء
عالیمقدار امتیاز تمام داشت درین سال بغضب شاهی
گرفتار گشت سببش آن بود که بذروه عرض رسید که با عیسی
بیک ترا ابلیق بیک اراده فدوی داشته او را بانواع صلات
و عطایا موعد ساخته بنابران آتش غضب شاهی مشتعل گشته
بحکم آنحضرت روزی که مظفر سلطان گیلانی را در قفس کرده

آتش زد

آتش زدند خواجه مشار الیه را از زیر قفس مظفر سلطان از خیمه
آویخته با یکدیگر سوخته خاک وجود شان بباد فنا دادند تاریخ
فوتشان از عشق تبرا ابلیق توان یافت • خواجه عنایت که
همی زد مدام • بلاف خردمندی و فکر دقیق • بدعلی کرد و زمنصب فتاد •
بگفتمش ای باغم و محنت رفیق • از غم عشق گو تاریخ چیست •
بگفت ز عشق تبرا ابلیق • مولانا اهلی شیرازی درین سال
در شیراز فوت شد و از منظومات اوست جواب قصیدهٔ مصنوع
خواجه سلمان و دیوان غزلیات **قضایایی که در سنهٔ ثلث و عشرین**
و تسعمائه واقع شد لشکر کشیدن شاه دین پناه بخراسان نوبت
چهارم درین سال ایلچیان متواتر از خراسان می آمدند و عرض
میکردند که عبیدخان بدستور پیشتر در میدان مخالفت جولان
مینماید بنابرین حمیت پادشاهی و غیرت شاهی آتش غضب را
اشتعال داده فرمان قضا جریان نفاذ رسید که لشکرهای جهان در ظفر
رایات نصرت نشان بجانب خراسان روان شوند و در قلع
و قمع جماعت ضاله ازبکیه و گروه شکوه یزیدیه سعی تمام و جهد
مالاکلام بتقدیم رسانیده آن بلاد را از خبث وجود نا پاک ایشان

پاک کرده اند مجاهدان دین و غازیان ظفرآیین کمر انقیاد بر میان

جان بسته ع از شاه یک اشاره و از ما بسر دویدن • گویان

متوجه شدند آنحضرت با لشکرهایی که وهم و خیال از استقصای

اعداد ابطال رجال آن عاجز آید متوجه خراسان گردید امیر

و صدرالدین محمد خان استجلو و علی سلطان تاتی اغلی برسم منقلای

از پیش روان شدند و قاضی خان ذوالقدر از شیراز و شاهقلی

سلطان افشار را از کرمان و حسین خان سلطان روملو و بدا

خان قاجار و سرداران هر دیار باردوی همایون ملحق

گشتند آنگاه شاه دین پناه بطرف نسا و ابیورد در حرکت

آمد و در منزل

گردید امیر سلطان روملو و شاهقلی خلیفه مهردار بطرف قلعه

طبس روان شدند زیرا که سام میرزا در آنجا بود و سام میرزا از

پرده بیرون آمده و سر خجالت از گریبان ندامت بیرون آورده بپای

استغفار با پای امرا او را بنوید مرحمت شاه امیدوار گردانیده

بدرگاه عالم‌پناه آوردند شاه دین پناه بعضی ملازمانش را

بقتل درآورده از سر گناه وی درگذشت آمدن شاه دین پناه

بخراسان

بخراسان توجه چهارم و فرار نمودن عبید خان از آن چون عبیدخان

چهار ماه در هراة توقف نمود عزیمت تسخیر ولایت مشهد مقدس

رضویه فرمود و درویش بی را که از عظمای امرای وی بود در هراة

گذاشته بجانب مقصد در جنبش آمد چون بولایت باخرز رسید شنید

که شاه دین پناه از مقر خویش بیرون آمده متوجه خراسانست و کسان

برای تحقیق این خبر باطراف فرستاد و در آن اثنا فرستادگان وی

آمدند و مرد مجهولی را با کتابتی گرفته آوردند و آن مکتوب را یکی از اعیان

ولایت مشهد بیکی از دوستان خود که در هراة بود فرستاده مضمون

آنکه در فلان روز حضرت شاه طهماسب بخراسان آمده قلع و قمع ازبکان

کوچ بر کوچ متوجه هراة است چون عبیدخان حامل این کتابت را

بیکی از ملازمان سپرده در ساعت از ولایت باخرز کوچ کرده

بهراة آمده و در انتظار خبر دیگر بود که در شب تاتر و هم شهر شعبان

از ولایت مرو شاهیجان از نزد سونجک محمد سلطان کسی آمده

قزلباشی که قراولان ایشان در دره گز گرفته بودند آوردند و آن شخص

گفت که حضرت شاه بخراسان آمده و درین زودی بهراة می‌آید

عبیدخان امرای ازبکیه را جمع کرده در تکلم آمده گفت اگر

قشا با سپاه خویش موافقت کرده توقف نماییم تا هنگام رسیدن
قزلباش محاربه کنیم غالبا این مرتبه ما فایق می‌آییم زیرا که ایشان
در قلب زمستان از مکان خود بیرون آمده اند در راه ابیورد
زحمت بسیار کشیده اند و یراق ایشان تلف شده و ما در کمیت
سپاه و یراق زیاده ایم امرای ازبکیه معروض گردانیدند که شعر
نداریم طاقت جنگ شاه ۞ بود فتح و نصرت هواخواه شاه ۞
فلک پاره انجم هوادار اوست ۞ ز برق تفنگ گرم بازار اوست ۞
با دولتت ما را مجال ستیز ۞ نداریم چاره بغیر از گریز ۞ مزن باد رفتش
از غضب مشت را ۞ مکن بی سبب رنجه انگشت را ۞ اولی آنکه از
هراة کوچ کرده به بخارا رویم عبید خان این جواب را رد کرده
در توقف سخن گفت فایده نداد امرا و سرداران ازبکیه گفتند
که اگر در بخارا با موافقت بیکنی خوب و الا ترا گرفته باب بسته
بجانب ماوراء النهر میبریم عبید خان ناچار در هفدهم شعبان که
آفتاب در برج دلو بود بر مرکب گریز سوار شده گریان و نالان
از هراة فرار کرده از خوف جنود ظفر شعار از راه بلخ که غیر مستعمل رفت
متوجه بخارا گردید ۞ انوار آفتاب چو سر بر زند ز کوه شعر

پیدا شود که چند بود رونق سها ۞ و بعد از فرار او شاه دین پناه در شان
سلطان نزول اجلال فرموده روز دیگر با عظمت و حشمتی که دیده
گردون پیر هیچ جوان بختی را با آن هیات ندیده بود از راه خیابان
بشهر آمده بر سریر سلطنت خراسان متمکن گردید ۞ بملک خراسان
بصد کر و فر چو آمد شهنشاه آیین ظفر ۞ خراسان زمین زیب و زیور گرفت ۞
تن ملک از نو جان دیگر گرفت ۞ آفتاب مرحمت سایه دولت
معدلت بر مفارق رعایا انداخت مردمان آن دیار که تشنگان
بادیه محنت و گرما زدگان تموز زحمت و مشقت بودند از
شرب عذب فضل او شراب نوال چشیدند ذکر گشتن
شاه دین پناه بجانب زمین داور و قندهار و مستخر شدن
آن دیار چون فصل شتا باخر رسید و سپاه سبزه در یا صحن
بساط منقش گردانید شعر شکفته گلها بفر و شکوه ۞ پر از لاله شد
دامن دشت و کوه ۞ شقایق چو لعل تابان می‌پرست ۞ بعشرت قدح جامی
گلگون بدست ۞ پادشاه عالی تبار نیت یورش قندهار از هراة
بحرکت آمد و سلطان محمد میرزا و محمد خان را در هراة گذاشت و در دوم
ذی قعده سال مذکور حشر و منصور بر سبیل ایلغار بطرف قندهار

روانگردید چون کنار آب هلمند محل نزول پادشاه سعادتمند
گردید امراء لشکریان بعضی بپل و طایفه خود را به آب زده
عبور نمودند فرمان همایون نافذ گشت که امیر سلطان روملو
با جنود بسیار روانه قندهار گردد و آن بلده را محافظت
نماید بنابراین امیر سلطان روانه گشت چون خواجه کلان
از توجه عساکر حضرت ان خبر یافت کچی خواجه را که از خوانین
معتمد می بود در قندهار گذاشته متوجه ولایت سند گشت
چون ماهچه طوق زرنگار شهریار عالی تبار از افق دیار قندهار
طالع گردید کچی خواجه و اعیان باستقبال شتافتند و منظور نظر
خسرو فریدون فر گردیدند ایالت آن دیار به بداق خان قاجار قرار
گرفت آنحضرت بهراة معاودت نمود چون پادشاه ربع مسکون
از یورش قندهار با غنایم بسیار بهراة آمد ایلچیان عبید خان
و کسکن قرا حاکم بلخ بدرگاه آمده عنایت یافته بدیار خود معاودت
نمودند وقایع سنه هم درین سال دین محمد خان بن اولس خان
و برادرش علی سلطان که از اولاد چنگیز خان بودند از شاه دین پناه
عقل و دلالت دولت کمر عبودیت بر میان بستند بدرگاه شاه

آمدند

آمدند و آنحضرت الکاء نسا و ابیورد را با توابع و لواحق باد
عنایت کرده روانه آن دیار گردانید هم درین سال بهرام میرزا
را قبل از رفتن شاه بخراسان بحکومت گیلان فرستادند
سبب رفتن میرزا بگیلان آنکه چون کارکیا سلطان حسن
والی گیلان بجوار رحمت یزدان پیوست کیا خور کیای طالقانی
وکیل سلطان حسن بود بدرگاه عالمپناه آمد و تسخیر ولایت
گیلان را قبول کرد شاه دین پناه بهرام میرزا را با جنود
فراوان روانه گیلان گردانید میرزا باستصواب المهان
شتشاه ور و دیلمان کمک نمود و در ان اوان کیا خور کیا با نفید
نفر از بهادران جلادت اثر از لشکور غافل خود را بلاهیجان
انداخت بهرام میرزا با جنود عالمسوز در همان روز در
لاهیجان نزول نمود و هجده نفر از امرای گیلان بدرگاه شاه
آمدند و چون میرزا متوجه آن دیار گردید اکثر ان ولایت
تحت تصرفش درآمد و در آن اثنا کیا خور کیای طالقانی
که نزد گیلانیان اعتبار تمام داشت جناب میرزا را پیشی
دوان هر جایی وی را گرفت و بواسطه آن گیلانیان با عا

آغاز مخالفت کردند بهرام میرزا مغلوب گشته به ییلاق دریاوک
آمدند بعد از چند روز بقزوین آمدند راقم حروف حسن روملو
که در آن اوان در قزوین بود و آن بلده بتیول جد فقیر امیر سلطان
مقرر بود باتفاق والد مراسم اقبال و استقبال شرایط تعظیم
و اجلال بجا آوردیم و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه
و مبلغی نقد و اسبان خوب و اقمشه و اجناس مرغوب بطریق
پیشکش گذرانیدیم و اکابر و اشراف وظایف نیاز و نثار
بظهور آوردند **وقایع متفرقه** درین سال شاه دین پناه امیر معز الدین
اصفهانی را از صدارت عزل کرده منصب او را با میر اسد الله
مرعشی که از سادات شوشتر بود تفویض نمود و از امور
که در آن اوان بوقوع انجامید قتل خواجه کلان توربالی است
و مشار الیه از غلات اهل سنت بود و چون عبید خان بغوریان
آمد خواجه کلان با جمعی از الهان باستقبال رفته کورنش
کرد و این بیت را ورد خود ساخته **بیت** اگر چون خار زر خارم کنم
گشتی خاک درت کردم **ع** وگر چون گردبادم دهی گرد سرت گردم
الفاظ بی ادبانه نسبت بشاه دین پناه بر زبان جاری کرد تا بنده

رمیناکا

مهیان دولتخواه و مخلصان بلا اشتباه واقعه معهود را معروض
داشتند بنابران حکم عالی بقتل وی صدور یافت فرمان بران او را
کشان کشان بچهار سوق هراة برده پوست کندند و پر کاه کرده
بر سر چوب تعبیه نمودند **متوفیات** درین سال کارکیا سلطان حسن
بن کارکیا خان احمد بن سلطان حسن بن کارکیا سلطان محمد بن ناصر کیا
بن امیر سید بن مهدی کیا بمرض طاعون علم عزیمت بعالم آخرت
برافراشت امیر عباس که صاحب اختیار بود ولد وی خان
احمد را که در آن اوان یکساله بود بجای او حاکم گردانید **گفتار
در قضایایی که در سنه اربع و اربعین و تسعمائه واقع شده
مراجعت نمودن شاه دین پناه از خراسان** چون مهمات
مملکت خراسان بر وفق مرام بندگان دولتخواه فیصل یافت شاه
دین پناه عنان دولت و سعادت بصوب سریر سلطنت
و مستقر خلافت منعطف گردانیده طنطنه مقدم همایون از ایوان
کیوان گذرانید در اوایل جمادی الاول در عین سعادت و کامرانی
در حوالی طهران نزول نمود و در آنجا حکم بر گرفتن امیر قوام الدین نور
بخش صدور یافت تفصیل این مجمل آنکه شاه قوام الدین نوربخشی

از زنده دل درویشی که خلعت حیات جاودانیت برآمده با
از حد خود بیرون نهاده بطریق آباء شاهان عالی تبار و خواقین
ذوی الاقتدار سلوک مینمود و شب و روز با سک دیو زنبکار
بوده بطریق اکاسره و قیاصره در ابواب بیوت خود
نصب کرده ایشان هیچ فردی از افراد انسانی را نمیگذاشتند
که بمجلس او درآید و از هر کس که اندک کاری که مرضی طبع
او نبود سر میزد وجهی را شب برآورد فرستاده تغافلش می آوردند

شعر چو تیره شود مرد را روزگار ٭ همه آن کند کش نباید بکار ٭

درین اوان که اردوی همایون در حوالی امام زاده واجب التعظیم
عبد العظیم بود خدمتش بدرگاه عالم پناه آمده بر جمیع امرا و سادات
و موالی و اهالی تقدیم نمود و اهل ری چون سالها لگدکوب ظلم او بودند
و جانها بلب و کارد باستخوان رسیده بود از وی شکوه کردند
بار اول جناب فضایلمآب قاضی محمد ولد قاضی شکرالله که از بزرگان
زمان بمزید ادراک و شیرین کلامی ممتاز و مستثنی بود بتکلم درآمده
گفت ای شاه قوام الدین نوربخشی شما با دیده اید درویش
وی جواب داد که من درویشم حضرت قاضی فرمودند که سبب

ریاضی

ساختن قلعه و جمع آوردن جوشن وجبه چیست وی سکوت
اختیار نمودند باز قاضی گفت شما در سلک والا مرتبه اشراف
نبوده اید که جانیان عبید خان ازبک و قاسم جلاو را فراموش
کردند و اسامی مقتولان را که بتیغ ظلم او کشته شده بودند شمردن
گرفت چون بمولانا امیدی رسید متفکر شد شاه دین پناه فرمودند
که اگر شما وی را بقتل نمی آوردید چرا املاکش را متصرف میشدید
در آن اثنا میر فیضی معروف اردوی همایون بود گفت ترا چه حد
آن که بر سید محمد کمونه تقدیم کنی شاه دین پناه فرمودند که
راست میگوید برخیز که جای توقف نیست بعد از گفتگوی بسیار و مشاجره
بسیار بر آنحضرت چون آفتاب روشن گشت که دعوی او کاذب
و بنیاد دعوتش غیر واقعیت بنابر آن حکم عالی بگرفتن او صدور یافت
و چند روز در خانه قاضی جهان محبوس گشته بعد از آن بقلعه
النجق فرستادند و در اوایل رجب هوای قزوین از غبار سم
سمند پادشاه سعادتمند عبیر بیز گشت چند روز در آنجا بکامرانی
گذرانید و در منتصف شعبان خیمه و عالمیان در تبریز نزول نمود
رفتن امرا بفتح قلعه استا و فتح شدن الحمد ده و گرفتار شدن

خواجه کلان بردند چون خواجه کلان ولد خواجه ملک خافی
در یکی از قلاع اندیار که موسوم بود باستا تکین بود و با آینده
و رونده تعرض میکرد امر عالی صدور یافت که قاضی خان ذوالقدر
و شاهقلی سلطان افشار و علی سلطان تاتی اغلی با لشکر جرار بتسخیر
انحصار روند بنابر فرمان غازیان عظام بطرف قلعه روانشدند
چون حوالی حصار مضرب خیام خجسته کوکب احتشام گردید غازیان
باسباب قلعه گیری شروع نمودند انحصاری بود سر بفلک
الافلاک کشیده و چشم روزگار مثلش ندیده کنگره برج جنس
از پی نظاره بسیط زمین از سپهر برین سر برآورده و حصار
استوارش با سد سکندر دعوی همسری و برابری کرده شعر
بسد سکندر درش توامان : ببرج فلک باره اش همعنان :
ز بالانش سنگی که افتد بزیر : عجب گر رسد تا قیامت بزیر : چل گرد
بر خاک ریزش طواف : چو سیمرغ بر دامن کوه قاف : سپاه
ظفر یار نصرت شعار : نشستند در دامن انحصار : سپاه از
صباح تا رواح شرار آتش بکار می افروخت و شعله تفنگ گردان دشت هیجا
ستان خرمن حیات دلاوران میسوخت : ز برق تفنگ شده

پر از

پر از رعد و برق آسمان و زمین در آن اوان یکی از متعلقان
خواجه کلان از وی رنجیده فرار نموده نزد امرا آمده و بعرض
ایشان رسانید که این قلعه را راه هیست و ممکنست که از انجا بقلعه
توان رفت و باین راه بغیر من و خواجه کلان دو و دیگر از متعلقان
کسی دیگر مطلع نیست صلاح انست که امشب بر قلعه جنگ اندازند
و قلعه داران را بجنگ مشغول سازید و فوجی از غازیان همراه من
کرده تا فتح قلعه نمایم امرا علی بیک را با جمعی از غازیان همراه
آن شخص روان گردانیدند و باقی لشکر جنگ انداختند و غازیان
بی باک و کوه روان چالاک بیک ناگاه خود را بقلعه انداخته
و صور نکشیدند چون مردمان انحصار از آن حال که اصلا در
خیال ایشان نمیگذشت آگاه شدند سراسیمه گشته از بیم جان دست
به تیر و کمان کردند خواجه کلان دو سه کس از غازیان را بقتل
آورده آخر جنود ظفر شعار آن مدبر نابکار را دست بسته بپایین
آوردند و ملازمانش را براه عدم فرستادند و خواجه کلان را
روانه تبریز گردانید چون نظر شاه فرخنده نهاد بر آن بداعتقاد افتاد
فرمود که او را از مناره نصریه از خصیه آتش آویخته تا بشقت تمام

بدانجا انتقال نمود **قضایایی که در شیروان واقع شد** درین سال قلندری

در شیروان دعوی نمود که من سلطان محمد بن شیخشاهم و لشکر

بسیار بهم رسانیده بر سالیان مستولی گردید و از آنجا بشماخی آمد

چون شاهرخ قوت مقاومت نداشت فرار نموده بقلعهٔ بیقرد

رفت قلندر بر شماخی مستولی شده بعد از چند روز بجهتی رایت

مراجعت برافراخت چون شاهرخ در قلعهٔ بیقرد رفته بود

شنید که قلندر بازگشته است از عقبش روان شده در حوالی

سالیان تلاقی فریقین دست داد و بعد از ستیز و آویز قلندر

شکست خورده بدر رفت شاهرخ از عقب رفته ویرا

بجنگ آورده شیخ او را بضرب چماق آن اهل نفاق را براه

عدم روان ساخت **خه** مولانا رکن الدین کازرانی اعلم علما

دهر و افضل اطبای عصر بود گاهی بازالهٔ امراض بخلاف

قاعدهٔ حکما و قوانین اطبا عمل میفرمود و تصرفاتش موافق

می افتاد و پیوسته در امور ملکی دخل میکرد و درین سال حضرت

صدارت پناه امیر معز الدین محمد اصفهانی اراده در خاطر

گذرانید که حصول آن موقوف بعرض اشرف اعلی بود حکیم

برامرا

از او رخنه بجامع غرور و جلال رسانید بنابران آیینهٔ خاطر همایون

از آن وقایع تیره گشت و حکیم را احراق فرمود و امیر معز الدین

محمد را عزل نمود

درین سال کامران میرزا با لشکر بسیار از بلاد هند بحوالی قندهار

آمد قراجه بیک را منقلای گردانید بداق خان قاجار شاهوردی

زیاد اغلی را با جمعی از فارسان میدان دلاوری باستقبال

روان نمود شاهوردی بیک با مردم اندک در حوالی شهر

بمیرزا کامران رسیده بعد از ستیز و آویز بسیار گرفتار گردید

لاجرم بداق خان طالب صلح و صفا گشته بعد از عهد و پیمان

قندهار را بمیرزا کامران سپرده متوجه درگاه عالمپناه گردید

و میرزا کامران نیز شاهوردی بیک را رعایت تمام

کرده رخصت داد **گرفتار در مخالفت کردن خواجه محمد صالح بتکچی در استراباد و گرفتار شدن بدست ملازمان صدر الدین خان**

درین سال محمد صالح ولد خواجه مظفر بتکچی سر از ربقهٔ طاعت

وردی از قبل متابعت برتافته جمعی سیاه پوشان استراباد

را مجتمع ساخته بعضی از قصبات ولایت استراباد را تصرف نمود

قاصدان با تحف فراوان بخوارزم نزد عمر غازی سلطان فرستاده
طلبید و خود را در سلک هواخواهان وی منتظم گردانید و والی خوارزم
را حکومت استراباد موافق افتاد و از احشام و صحرانشینان
سپاه فراوان بهم آورده متوجه استراباد گردید محمد صالح با سپاه
بوشان از جنگل جرجان بیرون آمده بعمر غازی سلطان ملحق
گشت خوارزمیان شرایط اعزاز و احترام بتقدیم رسانیدند
چون والی ولایت استراباد صدرالدین خان استاجلو از اتفاق
این دو سردار آگاهی یافت با مردمان خود مشورت نمود
تمامی الجماعت متفق اللفظ معروض داشتند که چون اعادی
در غایت کثرت اند و سپاه ما در نهایت قلت مناسب
چنان مینماید که استراباد را گذاشته متوجه بسطام گردیم و شاه
دین پناه را آگاه گردانیم صدرالدین خان باستصواب ملازمان
روانهٔ بسطام گردید محمد صالح بدرون استراباد خرامیده بر مسند
حکومت متمکن گشت و تبرکات لایق و تحفهای موافق بعمر غازی سلطان
و سایر ازبکان داد و عمر غازی سلطان حکومت آن دیار را بوی گذاشته
روانهٔ خوارزم گردید بعد از رفتن ازبکان سودای سروری بر دماغ

او استیلا

او استیلا یافت و کدوی سرش شراب غرور برگشته کلاه
آزرم از سر پیشه برگرفت و سر بیمغز او که از خرد موئی
بهره نداشت بتاج رعنایی بیاراست و چشم و دل او که از
نور بصیرت بی نصیب بود بسرمهٔ شوخی جلا داد و آن سردفتر
ابلهان بساط عیش مبسوط گردانید از اتفاقات استماع افتاد که
در آن ایام که آن جاهل نادان بلاد ربع مسکون را بجز نعیان
محال اندیشی و نزدیکان خویش قسمت مینمود ولایتی که بر
یکی از آن ابلهان نامزد مینمود آن بیعقل در برابر او سجده کرده
زبان بدعائش بگشاد و مشهور است که در میان ملازمان وی
جهة قسمت ربع مسکون جنگ عظیم بوقوع انجامید و چون
صدرالدین خان از استراباد بدر رفت خبر آن واقعه را
بدرگاه شاه دین پناه فرستاد و آنحضرت امر کرد که امیر سلطان روملو
و شاهقلی استاجلو و حسین خان سلطان روملو و حسن بیک شاملو بسر
وی روند امرا بفرمان حضرت روانه شدند قبل از رسیدن ایشان
صدرالدین خان جوشن توکل پوشیده با فوجی از بهادران کاردیده
و گرم و سرد روزگار چشیده از بسطام بطرف استراباد ایلغار

شده در ماه مبارک رمضان بعنایت یزدان بحوالی آن ولایت
رسید فوجی از شجعان را استقبال گردانید و بنفس خود بعزیمت
تمام از عقب ایشان روان شد و در آن زمان محمد صالح با مردمان
طالح بنای و نوش اشتغال مینمود که ناگاه صدای نقاره و صور
بگوش او رسید و آن ناپکار سراسیمه وار راه فرار پیش گرفته
متوجه جنگل شده شاهوردی بیک کنگرلو که از ملازمان خان
بود ویرا ایلچیک آورده بخدمت رسانید صدر الدین خان در مقام
خود آرام گرفت از ثقات استماع افتاد که عورتی سیده
که در نکاح یکی از قضاة بلدهٔ هراة بود و از شوهر خود جدا افتاده
با والدهٔ خود در آن ولایت بسر میبرد و در روزی که والدهٔ
وی وفات یافت و او بسبب فوت مادر سیاه پوشیده بود جمعی
زنان گرد وی جمع آمده و گریه میکردند فرمود که دست آن
ماتم زده را گرفته از آن مجمع بر فرع بیرون آورده و بخانه برده
بروی دخول کرد اما با وجود این قبایح بذل تمام داشت و علما
و شعرا را رعایت مینمود و مولانا حیرتی باسترآباد نزد وی
رفته این قصیده را باسم او گفته **شعر** ای که رایت ز صفا آینهٔ غیب نماست

هست

هست پیش تو عیان آنچه نهان در دل ماست ٭ خسرو کشور اقبال محمد صالح
اگر سر تا قدم آراسته از لطف خداست ٭ در مقامی که کند گرد نسیم غضبش
کوه صد پاره سراسیمه تر از باد صباست ٭ بجایزهٔ این قصیده هفت
خروار ابریشم با هفتاد شتر بوی داد و چون صدر الدین خان آن سر خیل
اهل خذلان را مقید کرده بدرگاه شاه دین پناه فرستاد و چون بتبریز
رسید غازیان بتوهم آنکه الفاظ لا یلیق بزبان وی جاری گردد
جوال دوزی بزبان آن بد روز زده قوت تکلم از وی سلب کردند
و بنظر سیاست اثر نواب شاهی رسانیدند پادشاه ظفر ورود
امر فرموده که در خم کرده بر بالای منارهٔ نصریه برده بیندازند
فرمان بران امتثال حکم کرده در حال آن بدفعال بعالم دیگر انتقال نمود

گفتار در وقایع سنه خمس و اربعین و تسعمائه لشکر فرستادن شاه
دین پناه بجانب شیروان و گرفتار شدن شاهرخ شقاوت فرجام

درین سال خبر بشاه دین پناه رسید که اعیان شیروان از بی ضبطی
شاهرخ بن سلطان فرخ ملول و متنفرند امرای بی استصواب وی پرده
ناموس میدرند و سپاه بی سرش هر چه میخواهند میزنند رسوم شنیعه
در آن دیار رحل و بقاع خیر بی رونق و معطل پیوسته بواسطه افعال

ایشان نظام کارها گسیخته شده و مصالح خلایق باختلال انجامیده و قوای
جمعیت در فاهیت از سمت استقامت و نهج صواب منحرف گشته
هر یک بقوت بازوی خویش مغرور شده بزیر دست انواع ستم
و الم میرسانند شعر باخانذانها بر قدیم که بود شان عصای ستون متکا
که از اوج چرخ شان یک دست برد فکندند تا که تحت الثری
چو ابتاد در سجده افتاده سقف چو ابدال گشته ستونها دوتا
بامان چو قندیل آویخته چو سجاده افکنده محرابها درخت هنر
همچو شاخ گوزن فرو مانده بی برگ و نشو و نما گرانمایه را کار
در انحطاط فرو مایه را پایه در ارتفاع بنابران فرمان عالی نافذ شد که الغاس
و منتشا سلطان استاجلو و سوندک بیک قورچی باشی و بدر خان استجلو
و یعقوب سلطان قاجار و قراولی عرب گرلو و محمد بیک طالش
و سپاه قراباغ و مغان هبت هزار از جنود نصرت نشان بموافقت
قورچی باشی یاد ارکه در آن اوان از شیروان آمده بود و در بدا
و مخارج انحال وقوف تام داشت متوجه تسخیر شوند امرا بموجب
فرموده رو براه آوردند و کشتیها را جمع کرده از آب کر عبور
نمودند شعر سر اهل شیروان تهی شد ز خواب که بگذشت دریا کنا

چون ظاهر قلعه سرخاب که در کلد کلان واقعیت محل نزول سپاه ظفر
جوش رعد خروش گردید مردمان قلعه آغاز مخالفت نمودند لشکریان
بیک حمله القلعه را گرفته و متوطنان انحصار را اسیر کرده دخان
دمان آتش از انجا روب نهب و تاراج رفتند و فوجی را امرا بقلعه
قبله فرستادند و غازیان حصار را مسخر کردانیدند و سیصد کس که در آن
قلعه بودند گرفته نزد امرا آوردند انگاه امرای عالی جاه کمند همت
بر فتح قلعه گلستان که محکم ترین قلعه شیروان بود انداختند حاکم
اندیار لعنت الله بیک در قلعه متحصن گشت امرای شاهی در ظاهر
قلعه گلستان قبه خیمه و خرگاه بلند ساخته بتقرب
روز تنگی در رزم جی را در بالای حصار که اشته روی بقلعه
بیقره آوردند شاهرخ پادشاه شیروان چون از توجه غازیان آگاه
گردید حسین بیک راکه وکیلش بود با لشکر جلادت اثر بمدد ان محاربه
فرستاد ان دو گروه با شکوه در میان دره بیقره بهم رسیدند
فوج فوج ز از کوه پوشان همه دشت موج بقره شکوهی رسید اگر
که از هم فرو ریخت البرز کوه ز دست یاد اختن تیر و راندن
شمشیر بردند اسباب محاربه گردش آمده جوی خون در آن دره

روانگردید حسین بیک آثار عجز وانکسار بر ناصیهٔ خویش مشاهده
نموده سلوک طریق گریز اختیار کرده بقلعه رفت و آن حصاریست
در غایت رفعت و استحکام و بنیان سپهر حصار فیروزه فام
محروس از نوایب ایام خندق عمیقش چون میدان امل در غایت
وسعت و خاک ریزش در فیه همتی مثال خردمندان در کمال رفعت
شو برو جش بدعوی زبان کرده باز * سخن کرده با کنگرش سا ز *
بنائش بود طوق گردان سپهر * دو در روزن ز دیوار او ماه و مهر *
رواق فلک طاق دروازه اش * بعرش برین رفته آوازه اش *
ز بالانش سنگی که افتاده سخت * در آسمان گشته زان لخت لخت *
و دست تسلط اجنبی را بخت پنجهٔ مهر عالمتاب بر آن قلعه و دیار استیلا
نموده هرگز مرغ رایت فتح بغیر خسرو جهان مینو بر آنجا بال و پری
نگشوده چون قزلباش بر قلعه کرج که در پهلوی بیقرار واقعست
استیلا یافته شیروانیان از خوف دلاوران بستن دروازه را
فراموش کردند غازیان خواستند که بدرون قلعه درآیند برخان
مانع ایشان گردیده گفت اگر جنود ظفر شعار بحصار درآیند اموال
ایشان را تالان خواهند نمود شیروانیان فرصت غنیمت دانسته

دروازه را

دروازه را بستند و در مقام مقابله و مدافعه سپاه نصرت
انجام ثابت قدم نمودند مبارزان لشکر قزلباش اطراف و جوانب
قلعه را فرو گرفتند جنگ انداختند از درون و بیرون تیر و تفنگ
مانند امطار امطار روان و غیبه مردم بر هنرکار رابط و صاعد گردید
و در آن ایام شاهرخ شقاوت فرجام با جمعی از جاهلان نکبت
انجام دست از جان شیرین شسته فدایی وار میکوشیدند
و از جام حسام جرعهٔ مرگ مینوشیدند برین قیاس قرب
چهار ماه میان امرای عالیجاه و آن طایفهٔ گمراه نایرهٔ جنگ
و حرب در اشتعال بود روز بروز در جنگ جد انجاعت
سمت ازدیاد می پذیرفت و ساعت بساعت آثار تمرد
و عصیان بیشتر مشاهده میشد آخر الامر لشکر ظفر قرین بروج تحصن
حصین را بضرب توپ فرو آوردند * نظم * ز بس سنگ رعد
اندران کارزار * چو لاله شده رخنها در حصار * در آن اثنا وردو
محمد خان حاکم شکی لشکر گرجستان را فراهم آورده بامداد شاهرخ
بحوالی قلعه آمد تا بعسکر امرا شبیخون آورد و باین داعیه بحوالی اردو
آمده نقاره نواخت و صور انداخت محمد بیک شیر بخت ا

و بعضی قورچیان بدفع آن گمراهان روان گردیدند و ایشانرا مغلوب
ساخته اکثر مردم او را از جامهٔ حیات عریان ساختند چون شیروانیان
از امداد درویش محمد خان مأیوس شدند زبان بتقریر
آن معذرت گشادند که شاه دین پناه بنفس خویش بدانجا
آید قلعه را تسلیم میکنیم اما سخن با پادشاه شیروان از عرضه داشت
کرده بپایهٔ سریر اعلی فرستادند قاصد در مرند باردوی
پادشاه سعادتمند رسید آنچه شیروانیان گفته بودند معروض
گردانید لاجرم پادشاه کواکب حشم عازم شیروان گشت
در حوالی قلعه نزول نمود و تمامی قرهٔ بیقره از خیام و اعلام و طویله
و سپاه و بارگاه مالامال شد نظم زبس کثرت خلق و جوش سپاه
سراپرده و خیمه و بارگاه چنان گشت گیتی ز نزدیک و دور
که ره بسته شد بر صبا و دبور شیروانیان را معلوم شد که
شاه دین پناه خود بنفس نفیس بظاهر قلعه رسیده است شخصی
که آنحضرت را میشناخت برسم رسالت ارسال فرمودند تا خبر
تحقیق بیاورد و آن شخص ببارگاه عرش اشتباه درآمده ولی دا
سخن شیروانیان را بعرض رسانید و نوازش یافته بازگردید

و آنچه دیده و شنیده بود با ایشان در میان نهاد روز دیگر شاهرخ
و حسین بیگ و محمد بیگ و اشراف و اعیان حصار با تحف و تبرکات
بسیار باستان آسمان مقدار آمدند و اظهار بندگی و سرافکندگی نمودند
نظم باید لطف شاه کامکار امان خواه آمد برون از حصار درآمد
آن بارگاه بزرگ تواضع کنان با جدار سترگ شده سکه اش
عیب بر روی زر چو حرف غلط در خط معتبر شده پادشاهیش
بی اعتبار بدانسان که امثال خوابان بیار مقالید خزاین و مفاتیح دروب
و دفاین بدست نواب اعلی دادند و شاهرخ و حسین بیگ و محمد بیگ
مقید گشته فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که آن قلعه را
خراب کردند نظم حصارش فتاده ز پا سر بسر چو برج فلک گشته
زیر و زبر رسیده ز دور سپهرش گزند بنایش شده پست با
خندق بلند نگون کنگرش از بنای همه شده آیهٔ پست ماهی همه
و در روز جمعه ششم جمادی الاول نعمت الله بیگ کوتوال قلعهٔ گلستان
بپایین آمده قلعه را تسلیم نمود و در جمعه هم جمادی الاول محمد بیگ و حسن بیگ
از عساکر شیروان تعلق آمدند و شاهرخ را مقید ساخته همراه تبریز
بردند چون ملک شیروان بعنایت یزدان مسخر شد نشان بلاغ

شعار صورت عظایم امور را که در آن اوان از خسرو عالمیان
بظهور آمده بود بنوک خامهٔ گوهربار بر صحایف اوراق نوشته
بیلاد آذربایجان و عراق و فارس و کرمان و خراسان و خوزستان
و سواحل عمان فرستادند چون شاه دین پناه باب شیوع غبار عصیان
جنود شیروان افروخته دید و شرار طغیان ایشان را بزلال
شمشیر آبدار ناچیز گردانید و در هر جا که سرکشی بود معدوم شد
شعر
بهر جا غباری که دید از ستیز ❊ نشانیدش از آب شمشیر تیز
ز باران پیکان جوشن گذر ❊ نماند از غبار مخالف اثر ❊ و حکومت
آن دیار را بالقاس تعلق گرفت رایات نصرت آیات متوجه
مستقر سریر سلطنت گشت چون غبار موکب پادشاه ربع مسکون
سرمهٔ دیدهٔ امیدواری تبریز آمد آن دیار از فر نزول الحضرت
غیرت افزای باغ ارم و روضهٔ جنان گشت یکی از شعرا قصیده
که از سر مصراعش تاریخ فتح شیروان بیرون می آید گفته
و این دو بیت از آنجاست
شعر
ز دارو ب صدره نشینان فلک از پی هم ❊ فوج فوج آمده صف زده در صف نعال
با چنین عسکر و این جمع کجا روی نهد ❊ که نه اقبال کند جانب او استقبال

گفتار

گفتار در قضایایی که در بلاد خوارزم واقع شد محاربه نمودن دین محمد ازبک با امرای عبید خان

در این سال سلاطین خوارزم سلطان غازی
را انتقال افتاد و دود سواد هرج و مرج در آن دیار پدید آمد و در هر سری
هوای سلطنت پیدا شد و در هر گوشهٔ بی توشه دست از آستین
ظلم بر آورد و هر گدایی پادشاهی و اسیری امیری و هر گزیری وزیری
و هر خسیسی رئیسی گشت ❊ بدان سر بر آورده از گوشها ❊ کشیده سر از
تخم بد جوشها ❊ فرومایه و دونان هند و نژاد ❊ زده تکیه بر جای سام و قباد
ز بر فقه چتر کیانی خلل ❊ نگین سلیمان در انگشت شل ❊ انواع خرابی
با حوال رعایا راه یافت فرزندان صوفیان خان یوسف سلطان
و علی سلطان و اویس سلطان و پهلوان قلی سلطان و اقش سلطان
بر بلاد خوارزم مستولی شدند عمر غازی فرزند سلطان غازی که خواهر
زادهٔ براق خان بود فرار کرده به تاشکند رفته از براق خان استمداد
نمود براق خان باتفاق عبید خان با لشکری از ماوراءالنهر از روی
قهر بخوارزم آمدند خوف بسیار بر ضمیر یوسف سلطان راه یافته
بطرف خراسان گریخت عبید خان بی شفقت اغیار در دست ملکت
خوارزم را در کنار در آوردند چون یوسف سلطان بمقصد رسید

برادران دمی با سپاه گران او پیوسته باتفاق روانه ارگنج گردیده
در کنار آب آمویه امرای عبید خان و براق خان با ایشان دوچار شدند
گردیده مابین ایشان محاربه در غایت صعوبت دست داد امرای
ماوراءالنهر فرار نموده‌اند و از این جلاوت هرچند پای مخالفان
از جای رفت اما دست از ترتیب اسباب جنگ نمی‌داشتند
عبید خان ولد خود عبدالعزیز سلطان را در ارگنج گذاشته باتفاق
براق خان و عبداللطیف سلطان روانه ماوراءالنهر گردیدند قبل
مقارن این حال دین محمد بن اویش خان که در نساو باورد و از
نساء دین پناه حاکم بود بمدد یوسف سلطان آمد و ازبکان را تاج
و نشانه زده آوازه انداخت که لشکر قزلباش رسید باتفاق ایشان
شهر را در میان گرفتند و عبدالعزیز سلطان با علام این خبر قاصد
نزد عبید خان فرستاده مدد طلب نمود عبید خان از آب آمویه
عبور نموده و سلاطین خوارزم از بالای ارگنج برخاسته و متفرق
گردیدند عبید خان بشهر درآمده برآنجا مستولی شده حکومت
آن بلده را بیکی از امرای خود رجوع نموده بطرف بخارا معاودت
کرد و چون بهزار اسب رسید شنید که دین محمد سلطان قصبه خیوق را

ساخته

ساخته و لوای مخالفت برافراخته نایره غضبش زبانه زده درویش بی
را با گروه لشکر دیگر نامی بطرف خیوق روانه گردانید از آنجانب
دین محمد سلطان باتفاق مردم بقیه ترکمان و علی ایلی بجانب مخالف
در حرکت آمد در چهار فرسخی هزار اسب که چون کف دست هموار
بود نهری در میان بود که تقارب فریقین بتلاقی انجامید یوسف سلطان
که منقلای سپاه دین محمد بود قراچه بهادر که بیخبر از جنگ بود حمله
کرده وی را با جمع کثیر دستگیر گردانید و فوجی را تعاقب نموده بپایان
نهر روان گردید امرای عبید خان سر پل را گرفته تیرباران کردند
دیگرانی نواختند و هر تیر که در جعبه امکان داشتند لشکر دین محمد ادا
نمود ز هر دو طرف شست تیر شد ؛ ز دور دشت پر صید و نخچیر شد ؛
ندیدی کس از رفتار تیر ترکمان ؛ فرشته زمین آدمی آسمان ؛ ز صندوق
سینه وران ترکتاز ؛ بگاه ندارد گره صندوقه ساز ؛ هراس مقابلان
بر بقیه ترکمان مستولی گشته علم دین محمد را برداشته فرار نمودند آتش
حلوا انداخته آتش را بضرب شمشیر باز گردانیدند مقارن این حال
یوسف سلطان که از پی گریختگان رفته بود بجنگ رسید یکبار
بجانب امرای عبید خان اسب انداختند و آفتاب اقبال مخالفان به شرف

زوال رسید روی ادبار بوادی فرار آوردند از عظمای امرای عبدخان
لطیف میرک و شیخ نظر بی و تاج بهادر توارچی باشی و قراچه بهادر
وکیل و حافظ قنغرات دستگیر شدند و درویش بی و کپک سلطان
بدر رفتند و عبدخان در بهزار اسب انجز را شنید بر شتری سوار
شده بطرف بخارا گریخت چون فتح چنین بدولت شاه ظفر قرین
دین محمد را میسر گشت و این خبر بشاه دین پناه فرستاده و قاصدی
در تبریز بدرگاه شاه عالمپناه آمد و شرح این واقعه را بیان نمود
آنحضرت زیاده از حد مسرور گردید و از جهة دین محمد خلعتهای فاخر
روانه ساخت و پروانه سعید توامان تبریزی که هر سال از سبزوار
بگیرد باو عنایت نمود گفتار در وقایع سنه ثلث و اربعین و تسعمایه
فرستادن شاه دین پناه شاهقلی خلیفه مهردار را بجانب استاره
چون مکرر آثار عقوق امیره قباد حاکم استاره بظهور رسیده بود
شاه دین پناه شاهقلی خلیفه مهردار را با جمعی از غازیان جرار روانه
بآندیار گردانید امیره قباد چون از نهضت غازیان اطلاع یافت
متعلقان خود را در جنگل متفرق ساخت قبل از شاهقلی خلیفه سلیمان بیک
توبچی باشی باتفاق میر اشرف متولی اردبیل بعضی از ملازمان امرا

درالکا

درالکا چون نزول نمودند در آن اثنا امیره قباد با سوار و پیاده بسیار هم
دو سه بار بقدم مقابله و مقاتله پیش آمده آغاز جنگ کردند غازیان
یکی حمله ایشان را مغلوب ساخته در آن روز سلیمان بیک توبچی باشی
جنگی کرد که روح رستم و اسفندیار بر آن آفرین خواندند امیره قباد
هزیمت را غنیمت شمرده خود را بجنگل انداخت و غازیان ایشانرا
تعاقب کرده هشتصد نفر از آنگروه بداختر را بقتل آوردند و سرهای
ایشان را جدا گردانیده بدرگاه همیون روانه گردانیدند و حکومت
آندیار بفرمان شاه دین پناه به بایندرخان قرار گرفت فرستادن
شاه دین پناه بهرام میرزا را بتاخت کردستان درین سال بهرام میرزا
و کوکچه سلطان قاجار را بتاخت ولایت کردستان رفتند حاکم
آندیار سلطانعلی بتنگی فرار نموده غازیان ولایت او را تاختند
و اموال بسیار گرفته بجانب تبریز معاودت نمودند در آن ایلغار
از بعضی مردمان اندک سستی واقع شده بود ایشان را بر خر سوار
کرده برای عبرت در بازار گردانیدند درین سال مهدی قلی سلطان
افشار را که حاکم شوشتر بود دیو غرور از راه برده داعیه سرکشی
و گردنکشی پیدا کرده قلعه شوشتر را مضبوط ساخت و دست استقلال

بتعذیب عباد و تخریب بلاد دراز کرده حیدر قلی سلطان افشار
بدفع آن نابکار مأمور گردید آن بلده را محصور ساخته سوندک
برادر مهدی قلی سلطان وی را در روز یکشنبه بیست و یکم شهر
ذی الحجه کشته سرش را بدرگاه عالمپناه روانه گردانید هم درین سال
در تبریز طاعون واقع شده شاه دین پناه از شهر بدر رفت
چون طاعون برطرف شد بتبریز معاودت نمود **فوت شدن**
عبید خان ازبک عبید خان بن محمود سلطان بن ابو الخیر خان بن
دولت شیخ اغلن بن ابلیق اغلن بن فولاد اغلن بن ایبه خواجه بن
تغای بن بلغان بن شایبان بن جوجی بن چنگیزخان عبید خان پادشاه
بود بتخرج مشهور بعدم ظلم معروف بقساوت قلب موصوف از علوم
با خبر و در شعر بی بدل در زمان شیبک خان حاکم بخارا بود اکثر
فرزندان سلطان حسین میرزا را او شکست داد و درین سال باز یورش
خراسان و تاراج اموال مسلمانان در دلش راه یافت درین
اثنا جبار شدید الانتقام و عافیت بخش خواص و عوام مرض
مهلک بر مزاج وی مستولی گردانید و پهلو بر بستر ناتوانی نهاده دست
تصرف والی روح از شهرستان بدن وی کوتاه گردید تخته

ازروی

از روی زمین رحلت کرده در زیر زمین منزل گزید فضای بلاد
خراسان که بنابر سموم هجوم او از گیاه و میاه عاری بود از فیض
سحاب این عنایت سمت حضرت و نضارت یافت فارس
میدان که در اقطار سمند مضرت بجولان درمی آورد عنان توجه بصوب
دیار عدم تافت عبید خان هفت جنگ کرده بود جنگ اول
بکیک میرزا در مشهد دوم با ابن حسین میرزا ابن سلطان حسین میرزا
در حوالی سبزوار سیم با بابر پادشاه در حوالی بخارا چهارم با نجم
و بابر پادشاه در غجدوان پنجم با قاچی سلطان و دومری سلطان
در بسطام ششم با شاه دین پناه در جام هفتم با صوفیان خلیفه روملو
در عبدل آباد نشابور غیر از جنگ جام شکست نخورده بود
بعد از وقوع این واقعه امرا و ارکان دولت آن بیدولت
عبد العزیز سلطان را بر تخت دولت نشانیدند و عبد الرحیم
فرزند دیگرش تابع گردید مدت عمرش پنجاه و سه سال و ایام
سلطنتش سی سال بود مملکتش بخارا و شهر کش و در جمیع ماوراء النهر
سکه بنام او بود و بعد از فوت او سکه بنام عبد اللطیف خان
بن کوچم خان زدند شاهرخ بن سلطان فرخ بن شیخ شاه بن فرخ یسار

بن امیر خلیل الله بن سلطان ابراهیم بن سلطان محمد بن کیقباد بن
انوشیروان عادل بحکم شاه دین پناه بقتل آمد بواسطهٔ قتل
او دولت سلاطین شیروان منقرض شد درین سال امیر سلطان
روملو که والی قزوین و ساوجبلاغ بود در تبریز وفات کرد و راقم
الحروف ذرهٔ بیمقدار که نبیرهٔ اوست بمنصب قورچی گری
سرفراز گردید و قلو توشون او را بامیر سلطان خلیفه که در بلاغت
از اقران خود مستثنی بود عنایت نمودند مولانا رکن الدین مسعود
کاشی مولد وی شیراز است اما بواسطهٔ کثرت توطن بکاشان
بکاشی شهرت یافته و وی از شاگردان مقرر مولانا صدر الدین علی
طبیب است فی الواقع در مهارت علوم جالینوس بلکه در کثرت
تجربه بطلیموس بود در آخر عمر طبیب شاه دین پناه گردید درین
سال از عالم انتقال نمود **گفتار در وقایع سنهٔ سبع و اربعین و تسعمایه**
درینسال شاه دین پناه بییلاق سورلق نزول فرمودند و اندرین ایام
غازی خان تکلو با پنجهزار سوار از خواندکار روگردان شده بپایهٔ
سریر سلطنت مصیر رسید و الکای سالیان و محمود آباد از اعمال
شیروان بتیول او مقرر گردید و در آن اثنا بمسامع عالی رسید که
حاجی

حاجی شیخ کرد با جمعی کثیر از قطاع الطریق بهم آورده داعیهٔ سرکشی دارد
عبدالله خان و شاهقلی خلیفه مهردار و غازی خان تکلو و قراولی عرب گرلو
بدفع آن بداختر ناشورگشته بدانصوب توجه نمودند حاجی شیخ کرد از
خوف عساکر نصرت نشان راههای تنگ را گرفته علم مخالفت افراخته
و جنود ظفر ورود پیش رفته کوششهای بهادرانه نمودند زهر سنانهای آب
دار و سموم پیکان بر کردند گردان هجوم چو غرنده شیران در انبوه بیشه گاه
رساندند خور از نعل سپاه هوا تیره گون شد ز گرد سپاه جهان
تیره در چشم خورشید و ماه در اثنای دار و گیر از شصت تقدیر تیری
بمجود بیک خنلو رسید کمان حیاتش را زه تاب گسیخت گردان گرز
سطوت بضرب خنجر جندی از جنود ظفر ورود را بقتل آوردند غازیان بواسطهٔ
استحکام مکان کاری از پیش نبرده بازگشته معاودت نمودند
گفتار در لشکر کشیدن شاه دین پناه بار اول بولایت گرجستان
و قلع و قمع متمردان بی ایمان درینسال شاه دین پناه از برای
نصرت اسلام و تقویت دین رسول علیه السلام بقصد قلع و قمع
گرجیان بی ایمان شکار کنان روانه [illegible] و امرا و ارکان
دولت و سپه داران ممالک با سپاهیان هر دیار باردوی ظفر شعار

می شدند بعد از آن خسرو کامران با فوجی بهادران بجانب گرجستان
ایلغار نمودند شبی که دماغ زمانه از غلیظی سودا بهم برآمده بود •
شبی چون شبه روی شسته بقیر • نه بهرام و خورشید پیدا از کیوان نه تیر •
لشکر اسلام بشهر تفلیس که مکان و ماوای ابلیس بود ریختند شعر
غنیمت بران قیامت شکوه • شدند از پی آهن هم گروه • قراول سواران
گرجی سپاه • که بودند آگه ز سرهای راه • همه سر نهاده بخواب سحر •
گذشتند غازیان بی خبر • دم صبح رایت برافراختند • بدروازها
بنجر تاختند • دلیران گرجی بخواب فراغ • که باد سحر کشت شمع و چراغ
یکی در شکست و برون برد اسیر • یکی
یکی برد سوی ره سرد ونه • شبانرا گشت و بر دوش زد • طوفان
بلا بالا گرفت آتش نهب و تاراج در شهر زدند و اطفال و عیال
ایشانرا اسیر کردند کلباد گرجی که از امرای معتبر لواسان بود
با فوجی از نامداران پناه بقلعه تفلیس برد آخر امان خواستند قلعه را
تسلیم نمودند و در سلک اهل اسلام اندراج یافت غازیان ظفر شعار
بزخم خنجر آبدار و شمشیر آتش بار عرصه ولایت گرجستان را از وجود
کبران ناپاک پاک گردانیدند در ان اثنا جنس که از امرای معتبر

لواسان

لواسان بود از خوف جنود جرار گریزان خود را بر قلعه برتمیس انداخت
و آن حصاری بود که دست شقیانش بسنبلهٔ فلک میرسید و گوش ساکنانش
زمزمه ملک می شنید شعر محیط فلک خندق آن حصار • نه کس را بر او
جز کردگار • ببالای آن قلعه مشعل روان • چو بر آسمان نجم ثاقب دوان •
جنود ظفر شعار بتایید پروردگار دایره وار بر گرد آن حصار درآمدند
و نقطه وار در میان گرفته جنگ انداختند • یکی رقعه بر خاکریز
از شتاب • بدانسان که بر آسمان آفتاب • بدست آن دگر
نردبان برده پیش • که بر برج خاکی نهد پای خویش • بهم کوه و
دریا بجنگ آمده • جهان زان خصومت بتنگ آمده • از صدمت
و صولت غازیان نصرت فرجام خوف تمام بر کبران بی ایمان
مستولی گشته قلعه را تسلیم نمودند هر که بتلقین و تعلیم و الله یهدی
من یشاء الی صراط مستقیم موفق گشت امان یافت و هر کس که از
کمال جهل و طغیان بمضمون لن نؤمن بهذا القرآن اصرار نمود جرعه
هستی بباد فنا داده رخت هستی بدار البوار کشید بعد از ان اعلام
نصرت اعلام بجانب حل و عقد کوه گرجستان در حرکت آمد و واقع آنکوه
بانکوه با قلهٔ سپهر دوار دعوی برابری و با قمه این قصر نیلی حصار

دعوی همسری دارد * چه گویی که رویین تنی سخت سر * ز روز فرومایگی
سخت تر * درافتد کلاه از سر مهر و ماه * کند گر ببالاش گاهی نگاه *
ز بالا چو نخچیر سنگش آید به آب * خورد آب از چشمهٔ آفتاب * ز برش
از فلک سبزه دلپذیر * ببز غال آسمان داده شیر * عقابش کند
صید مرغ ملک * بود آشیانش فراز فلک * ستاره باطراف برآتشش
درخشنده چون لاله در دامنش * در آن سنگ لاخ آن دو ان
گروه جای * وطن گاه گبران مردم ربای * عساکر گردون مآثر جابجای
حصین و موضع رصین آن گروه را جبراً و قهراً مسخر گردانیدند و جمعی
کثیر از کفار فجار را در مضایق و معاقل جبل بقتل آوردند و بنیاد
ثبات آن ملاعین را بباد حملهٔ آتش آهنگ متزلزل گردانیدند
و بقیة السیف آن مخاذیل چون جراد منتشر ببادیه گریختند شاه غازی
بنیت جهاد کفار بد اعتقاد بکنار آب کر رفته لواسان کرجی که حاکم
اندیار بود فرار کرده خود را بکوههای سخت و بیشه‌های پر درخت
انداخته از دست غازیان خلاص گشت آنگاه رایات ظفر مآل
با سعادت و اقبال بازگشته در تبریز نزول و اجلال نمود و رفتن
امرا بتاخت رستمدار در قیال بیرسلطان خلیفهٔ روملو و حسین خان سلطان روملو

و شاه علی

و شاه علی سلطان استاجلو و احمد بیگ ترکمان با فوجی بهادران متوجه
رستمدار شدند حاکم آن ولایت ملک جهانگیر بن ملک کاوس باتفاق
رستمداریان لی ناموس پناه بقلعهٔ لارنجان بردند و عساکر قزلباش
از روی پرخاش بقلعه جنگ انداختند احمد بیگ ترکمان با فوجی
از دلاوران بدروازهٔ حصار در آمدند رستمداریان بدکردار را
تخته وار متفرق گردانیدند ملک جهانگیر از خوف حسام جنود عالم
گیر امان طلبید و در آن اثنا بیرسلطان خلیفه که سردار سپاه بود
از کمال عقل و دانش در باغی که در حوالی قلعه بود در آمده بر درخت
قیسی صعود کرده باکل انشغول بود بعد واحد بیگ نرسید رستمداریان
چون نامردی خلیفه سلطان را مشاهده کردند بر سر احمد بیگ ریختند
بضرب تیر زرین و زخم تیغ احمد بیگ را با جمعی ملازمان بقتل آوردند
بیرسلطان خلیفه از غایت بد دلی مراجعت نمود * چو بد دل بود
پیشوای سپاه * شود کار لشکر سراسر تباه * سپهدار بد زهره هرگز
مباد * که ناموس لشکر رود زود باد * وقایع متنوعه چون از سلطان حسن
بن امیر ابو اسحق علامات نفاق ظاهر شده بود و فرمان عالم مطاع صدور یافت
که غازی خان ذو القدر با جنود فارس متوجه اندیار گردند مشار الیه را

گرفته روانه درگاه عالم‌پناه گردانیدند بنابر فرمان امرا با سپاه بهرام
قهر عازم رینهر شدند حسن سلطان از خوف دلاوران پناه بقلعه
برده جیش قزلباش آغاز محاصره نمودند و ایشان از بیم جان
بمدافعه مشغول شدند چون ایام محاصره امتداد یافت امیر سید شریف
وی را امان از قلعه بیرون آورد و غازی خان وی را روانه تبریز گردانید
بامر شاه دین پناه کشته شد و در همان سال شاه دین پناه به ییلاق سهند
رفته و در آنجا القاس و محمد خان شیکلی بدرگاه عالم‌پناه آمدند و در
سال غازی خان تکلو قلعه باکو را گرفته جمعی کثیر را بقتل آورد و قشلاق
شاه دین پناه در تبریز واقع شد **متوفیات** و در همان سال غازی خان
ذو القدر والی شیراز متوجه عالم آخرت گردید حکومت شیراز را
با ابراهیم بیگ ولد کچل بیگ عنایت نمودند و خان نام وی نهادند

گفتار در وقایع سنه ثمان و اربعین و تسعمایه و رفتن شاه دین پناه بدزفول

در همان سال موکب همایون فال بدولت و اقبال بطرف
ولایت خوزستان نهضت نمود و سبب عزیمت آن بود که علاء الدوله
رعناشی که والی دزفول بود سر از ربقه اطاعت و گردن
از طوق متابعت برتافت فرمان همایون باجتماع سران سپاه و گردنکشان

درگاه

درگاه نفاذ یافت و بعد از مکمل شدن بهادران رزم‌خواه بجانب
مقصد نهضت نمود **شعر** روانند باقبال شاه جهان * سعادت نشان
ظفر همعنان * چون حدود خرم‌آباد محل نزول پادشاه با دین و داد
گشت حاکم لر کوچک جهانگیر بدرگاه سلاطین پناه رسید شاه
دین پناه عزم دزفول نمودند علاء الدوله رعناشی با الم و ناخوشی
چون بنیه ضعیف نهاد که پیش از وصول شاه او گریزد و از آن بدتر
گریخته بطرف بغداد رفت **شعر** پس آنگه از آن عشرت آباد رفت *
گریزان بسر حد بغداد رفت * و رعایای آن دیار باستقبال شتافته
مفاتیح قلعه را تسلیم نمودند و شاه دین پناه حکومت آن دیار را بالکلیه
سلطان افشار رجوع نمود و در آنجا سید سجاد بن بدران مشعشعی که
حاکم حویزه بود کمر عبودیت و اخلاص بر میان جان بسته بدرگاه
شتافت شاه دین پناه حکومت حویزه را باز بوی رجوع نمود و
آنحضرت ابراهیم خان ذو القدر و حسین خان سلطان روملو را
بتاخت ولایت قلعه بیات فرستاده امرا آن دیار را تاخته
سالماً غانماً باردوی همایون معاودت نمودند چون شاه دین پناه
خاطر از کلیات مهمات خوزستان جمع ساخت و رعایا را که

از خدنگ حوادث آزرده خاطر بوده‌اند براهم خسروانه نواخت
عزم معاودت نموده عنان عزیمت بصوب بلده قم منعطف گردانیدند
در آنشهر قشلاق نمود راقم حروف حسن روملو از وقت نهضت
شاه دین پناه بدر نزول تا این سال که تاریخ هجری بسنه ثمانین
وتسعمائه رسیده است در جمیع اسفار همراه اردوی گردون شکوه
بوده اکثر وقایع را برای العین مشاهده نموده

امیر صدر الدین محمد و امیر نظام الدین احمد و امیر قمر الدین محمد
و امیر ابو المحامد لطف الله از سادات حسینی اند مولد ایشان قریه
اسکویه نواحی تبریز است امیر ابو القاسم جد ایشان از سادات
عالیشان بوده جامع کمالات صوری و معنوی و مستجمع سعادات
دینی و دنیوی و سلاطین سابقه پیوسته تعظیمات و تکریمات
او می نموده اند اما سادات مشار الیهم مدت مدید در خدمت
شاه دین پناه مدار الیه امور سلطنت و خلافت و صاحب
تدبیر مهام ملک و ملت بوده اند تقرب و محرمیت ایشان در حضرت
شاه دین پناه بر سبیل حقیقت بود و از ماعدای ایشان بر سبیل
مجاز القصه تا خامه و چرخ فلک اثیر بر صفحه زرنگار مهر منیر رقم

در وادی تحریر نهاده و دست صانع قدسی اوراق لاجوردی سپهر
مستدیر را بنقوش ثواقب کواکب آراسته هیچ فردی از افراد را
بدین تقرب در خدمت ملوک و سلاطین ندیده و در حریم حرم
خاص بدینگونه محرم اختصاص نشنیده ارباب فضل و کمال که ایوان
کیوان رفعت جاه و منزلتشان بکتابه اولوا العلم درجات آراسته
براساس رفیعشان سر مباهات و افتخار که افراشته بود و اصحاب جاه
و جلال که صحایف احوالشان بنقوش وفضلناهم علی کثیر ممن خلقنا
تفضیلا پیراسته غاشیه الطاعت و فرمان برداری ایشان را بر دوش
جان بر داشته نواب کامیاب ابواب انعامات بی پایان و فراوان
بر روی ایشان مفتوح داشته الطف و احسن ملابس و مراکب
و سایر مایکون من ذوالتقبیل را بدیشان تلطف فرموده هر اراده
که در خدمت آنحضرت مینمودند بلاتوقف و تعلل بعد از عرض بحصول
اقتران یافته بود اگرچه انواع محظورات از آن رهگذر لازم
آمدی و دیگر آنکه نواب اعلی با ارکان دولت قاهره برسم ضیافت
بجانب اسکویه رفته و نسبت بدیشان نهایت التفات و کمال مرحمت
و غایت لطف بجا آورده بجهت ملاحظه خاطر ایشان مجالس عشرت

انگیزه و محافل مسرت آمیز ترتیب میفرمودند و انواع مباسطت
و شکفتگی میکردند اما ایشان قدر این نعمت ندانستند و شکر ایادی
علیه بجا نیاوردند و بنا بر آنکه در سر کار ایشان کسی که از راه
و رسم عالم خبری داشته باشد نبود ایشان در مهام و توالی شرعی
نداشتند بعضی امور که مناسبت بدیشان نداشت مرتکب میشدند
از آن ممر کدورت بخاطر اشرف اعلی رسیده ارکان دولت راه
سخن یافته بمرور ایام خاطر اشرف اقدس را از ایشان منحرف گردانیدند
و قاضی جهان که واسطهٔ ارتقاء شان و اعلا مکان ایشان شده
بود بنا بر مصلحت و مقتضیات زمان ورق گردانیده در مقام نفاق
با ایشان بود و انها در خلوت با جمعی از محرمان در امور ملکی تدبیرات
اندیشیدند و جهت وکالت و صدارت و وزارت و سایر مهمات
سر کار شاه دین پناه با قوام و مخصوصان و نزدیکان خود صلاح
دیدند آخر الامر فرمان قضا جریان شرف نفاذ یافت که ایشان
در قریهٔ اسکویه ساکن گشته دیگر بدرگاه معلی نیایند و نواب
اعلی سیورغالات ایشانرا که مبلغ کلی میشد شفقت فرموده در
اوایل این سال ایلچیان سلاطین ازبک جهان جرئه از جانب

کسکن

کسکن قرا سلطان حاکم بلخ خدایوردی از قبل عبدالعزیز سلطان بن
عبید خان حاکم بخارا با پیشکش فراوان در تبریز بدرگاه شاه دین پناه
آمدند و رخصت انصراف یافته حاجی آقای مهماندار بهمراهی ایشان
برسم رسالت روانه گردید **متوفیات** امیر غیاث الدین منصور بن
امیر صدر الدین محمد شیرازی از روی جامعیت حکمت علمی و عملی
ثالث معلمین بود و کواکب فضایل نفسانی از مطالع طوالع احوال آن
معلم ثانی طالع و اشراق لوامع کمالات از مقاصد علوم متواتر
تصانیفش ساطع بود **شعر** اگرچه صدارتش گشته **:** از شرف
باعث صلوة و صیام **د** کرده دیباچهٔ ریاضی را **:** چون ریاض ارم
ز حسن کلام **:** جلوه‌شان و غایت دانش او همین کافیست که در
زمان سلطنت خاقان اسکندرشان او را جهت تعمیر رصد حضرت سلطان
اعلم العلماء المحققین اکمل الفضلاء المدققین وارث علوم سید المرسلین
استاد البشر عقل حادی عشر خواجه نصیر الدین طوسی که در مراغه
بکلی ویران شده طلب نمودند چون اتمام آن بدوره زحل که سی سال است
بوقوع می انجامید خاقان اسکندرشان از طول زمان آن اعراض
نموده در اتمام سعی نمود و جناب میر از مرض آتشک محترز بوده

از آنچه از جمیع اهل علم متنفر گشته بود و دست بدست هیچ فردی
از افراد انسان نمیرسانید بملاحظهٔ آنکه مبادا آتشک داشته باشد
اگر گاهی ارادهٔ مصافحه با کابر و اهالی نمودی دست در آستین
کشیده مصافحه نمودی و اگر کسی اراده کردی که یکی از متعینان را از
نظر اعتبار او ساقط سازد بمجرد اسناد آن مرض از نظرش ساقط شدی
بوقوع و عدم وقوع آن التفات نکردی در زمان صدارتش قاضی علی
بغدادی مدار الیه دیوان او بود روزی قاضی مسافر بنابر هزل و مطایبه
بعرض میر رسانید که قاضی علی قبل ازین مرض آتشک داشته روز دیگر
که قاضی علی نزد آنحضرت آمده که توقیع مهر را از جیب میر بیرون آورده
امثله و احکام را بمهر و توقیع رساند میر از قاضی نفرت نموده
خود را از وی دور داشت هرچند قاضی نزدیک وی میرفت
میر خود را از وی دور میداشت تا باین نهج تمام دیوان خانه را
میر با قاضی گشتند بعد از آن قاضی دانست که سبب نفرت چیست
هرچند در تدارک آن کوشید فایده نداشت ازینجهت در حق او
گفته اند **شعر** آن میر که پوشیده ز وسواس لباس ؛ وز آتشک
مدام بیمست و هراس ؛ بوسواس نداشت دست از دامن او ؛

هرچند که او بشست دست از وسواس ؛ در مرتبهٔ ثانی که مجتهد الزمانی
از عراق عرب متوجه پایهٔ سریر خلافت مصیر گشت آنحضرت منصب
صدارت داشت و مجتهد الزمانی از استماع حکایت که در باب
عدم تقید میر از شرع اقدس مذکور میشد و از بعضی مفسده
اشرار و تجهیلاتی که میر او را میکرد در مقام عداوت درآمده
از طرفین مبانی نزاع استحکام یافته بود که مطلقاً صلاح را در آن
مدخل نبود آخر الامر منجر بمناقشات کلیه شد تا آنکه روزی در مجلس
بهشت آیین مجتهد الزمانی حاضر بود و میر تشریف آورده مباحثه
علمی در میان آمده و آن بحث بخشونت و نزاع انجامیده شاه دین پناه
حمایت مجتهد الزمانی نموده در همان مجلس او را از صدارت عزل
کرد و روزی چند ملازم درگاه بود و بجانب شیراز روان گشت
درین سال از عالم انتقال نمود از جملهٔ مصنفاتش حاشیهٔ حکمت العین
و حاشیهٔ زوراء و اخلاق المنصوری و حاشیهٔ اشارات و اثبات
واجب و مشارق و حاشیهٔ تجرید و تفسیر سورهٔ هل آتی و مرآت الحقایق
و صغیر در هیأت و لوامع هیأت و کفایهٔ منصوری ایمان الایمان
در علم کلام و دلیل الهدی **گفتار در قضایایی که در سنهٔ خمس و ثلثین**

واقع شده و رفتن شاه دین پناه به ییلاق سره بند و آمدن
دین محمد ازبک باستراباد در اوایل فصل بهار پادشاه جمشید اقتدار
از بلدهٔ قم به ییلاق سره بند در حرکت آمده روزی چند خرم و شادمند
در آن مقام بعیش و عشرت گذرانیدند و در آن اوان مزاج آنحضرت
از نهج صحت انحراف جسته بعد از آن شفای کلی قرین ذات خجسته
صفات گشت و در آن ایام بعرض شاه دین پناه رسید که طایفه
از لشکر ماوراء النهر داعیه نموده‌اند که از آب آمویه عبور نمایند
بنابر آن بهرام میرزا و بدر خان استاجلو و حسین خان سلطان روملو
و بداق خان قاجار را به ییلاق لار روانه گردانیدند بهرام میرزا خواجه
عنایت را که وزیر وی بود با جمع کثیر بتاخت رستمدار ارسال
فرمود خواجه عنایت الله با غازیان شجاعت پناه اندیار را تاخته
غانماً سالماً باردو مراجعت فرمودند و در آن ایام شاه دین پناه
عبدالله خان و شاه علی سلطان را بتاخت الوس کلهر فرستاد
امرا آن الوس را غارت کرده بدرگاه فلک اشتباه مراجعت
فرمودند چون خبر انحراف مزاج شاه دین پناه بدین محمد ازبک
رسید رقم نسیان بر صحایف حقوق شاه دین پناه کشیده با لشکر گران

باستراباد

باستراباد آمد حاکم آندیار صدرالدین خان فوجی از غازیان را از قلعه
بیرون فرستاد و چون عدد اعدا زیاده از حد و حصر بود غازیان مراجعت
کرده پناه بشهر آوردند و دین محمد سلطان محاصره ندیده راه ولایت
خود پیش گرفت چون این خبر به ییلاق لار بمیرزا و امرا رسید بدر خان
و حسین سلطان و بداق خان قاجار را به ییلاق لار روان گردانیدند
بهرام میرزا خواجه عنایت را که وزیر وی بود با جمعی کثیر بتاخت رستمدار
ارسال فرمود خواجه عنایت الله با غازیان شجاعت پناه آندیار را
تاخته سالماً غانماً باردو مراجعت فرمودند در آن ایام شاه دین پناه
عبدالله خان و شاه علی سلطان را بتاخت الوس کلهر فرستاد و امرا
آن الوس را غارت کرده بدرگاه فلک اشتباه مراجعت فرمودند
چون خبر انحراف مزاج شاه دین پناه بدین محمد ازبک رسید رقم
نسیان بر صحایف حقوق شاه دین پناه کشیده با لشکر گران باستراباد آمد
حاکم آندیار صدرالدین خان با فوجی از غازیان را از قلعه بیرون فرستاد
چون اعدا زیاده از حد و حصر بود غازیان مراجعت کرده پناه بشهر آوردند
و دین محمد سلطان در محاصره ندیده راه ولایت پیش گرفت چون این خبر
به ییلاق لار بمیرزا و امرا رسید بدر خان و حسین خان سلطان و بداق خان ق

قاجار بطرف استراباد ایلغار نمودند چون مراجعت دین محمد را شنیدند
به ییلاق لار معاودت نمودند **گفتار در جنگ رومیان با گرجیان**
در همین سال سلطان سلیمان پادشاه روم موسی پاشا را که حاکم ارض روم
بود با شصت امیر سنجق بتسخیر گرجستان ارسال نمود و رومیان برحسب
فرمان متوجه دادلی شدند ملک بقراط که بباشن آچوق اشتهار
دارد قلعه مستحکم ساخته جمعی از ازناوران را در آنجا گذاشته خود پیش
بکوهستان و جنگلستان رفت و رومیان حصار را محاصره کرده بعد از ده
روز مسخر کردند و از آنجا با لشکر آراسته به اولتی آمدند و قلعه آنجا را از گرجیان
گرفتند گرجیان از پیش رفته سیبها را مرتب ساخته و ترتیب توپ فرنگی
و دیگر اسباب جنگ حصار مشغول شدند و اهل ارسه اضطرار دست
بجنگ و پیکار بر گشودند و در آن اثنا باشن آچوق از روی مکر و حیله جمعی را
با تحف بسیار پیش موسی پاشا فرستاده و پیغام کرد که بنده را طاقت آن
که با خوندگار مخالفت کنم اگر پاشا مراجعت کند مفاتیح قلعه را بهر کس
امر کند می‌سپارم پاشا بسخن وی فریفته شده از ظاهر قلعهٔ اولتی کوچ
کرده روانه ارض روم گردید و جمعی از امرای سنجق را در بالای توپ
گذاشت که تا از عقب او بارض روم آورند چون باشن آچوق از مراجعت

پاشا خبر

پاشا خبردار گردید و سایر سرداران گرجستان چون بلای ناگهان
بر سر رومیان که بر بالای توپ مانده بودند ریختند و اطراف و جوانب
ایشانرا چنان فرو گرفتند و از هزار یکی جان بدر نبردند بعد از آن بفتح
پاشا روان شدند در وقت چاشت بوی رسیدند و حمله نمودند و بزخم
شمشیر آبدار دمار از روزگار رومیان بر آوردند و عرصه صحرا را
از خون ایشان لاله گون گردانیدند و موسی پاشا را با جمعی کثیر از رومیان
بقتل آوردند و قیتول ایشانرا تالان نمودند چون خبر قتل موسی پاشا
بخندکار رسید خادم علی پاشا با لشکر دیار بکر بطرف گرجستان ایلغار
نمود چون بدان حوالی رسید امرای گرجستان بولایت خود رفته بودند
علی پاشا بعضی از قریه آنجا را سوزانیده بطرف حمید معاودت نمود
گفتار در محاربه نمودن رومیان با گرجیان چون خبر استیلای
گرجیان به سلطان سلیمان رسید مجدداً علی پاشا با سپاه دیار بکر جانب گرجستان
فرستاد ایشان در موضع قارچینی بگرجیان رسیده جنگ کردند
چون آتش حرب از حملهٔ دلاوران اشتعال گرجیان زور آوردند
علم دلو بهاء الدین کرد را گرفتند و دلو بهاء الدین برهنه گشته بر گرجیان
حمله آورده رایت خود را از ایشان گرفته بقوتش رومیان هم

بعد از ستیز و آویز گرجیان شکست خورده رو بگریز آوردند اموال
بسیار بدست رومیان افتاده بدیار خود معاودت نمودند در خیال
شاه دین پناه در غایت عظمت و حشمت در قزوین قشلاق نمود
بلاد ایران همین معدلت آنحضرت آراسته گشت و کافهٔ رعایا و عامهٔ
برایا در مهد امن و امان آسوده‌اند گفتار در وقایع سنه احدی
و خمسین و تسعمائه و آمدن همایون پادشاه بدرگاه شاه دین پناه
در خیال همایون پادشاه التجا بشاه دین پناه آورده سبب آمدن
وی آنکه شیرخان افغان بهمایون پادشاه آغاز مخالفت کرده پادشاه
همایون متوجه آن افغان دون گشته در سرحد بنگاله بوی رسیده صف
قتال بیاراست حربی بغایت صعوبت دست داده همایون پادشاه
با وجود جنود نامعدود مغرور بود بر طبق کلمهٔ ویوم حنین اذ اعجبتکم
کثرتکم لشکر مخالفت که در غایت قلت بود اصلا التفات نمی‌نمود
غافل از آنکه کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله و اتفاقاً
بعد از جنگ فراوان شیرخان را صورت نصرت روی نموده سپاه
جغتای شکست فاحش یافتند میرزا محمد زمان نبیرهٔ سلطان حسین میرزا
با جمعی از امرا در آب گنگ غرق شدند پادشاه پریشان و بد حال

بلاهور

بلاهور آمد در انجا بواسطهٔ توجه افغانان و مخالفت برادران بهکر آمد
حاکم آن ولایت میرزا شاه حسین بن شجاع بیک ارغون ابواب
سعادت بر روی خود بسته در برج خلاف رایت عناد برافراخت
و چند بار پادشاه عالی تبار مردان باعتبار را نزد میرزا شاه حسین
فرستاده او را بسلوک طریق وفاق دعوت نمود فایده نداد معلوم
پادشاه گشت که گرفتن قلاع آنحدود از دست آنمردود متعذر است
بنابران کوچ کرده متوجه قندهار شد حاکم آن دیار عسکری میرزا که برادر
پادشاه بود چون از توجه همایون پادشاه آگاه گشت بخاطر گذرانید
که بهر نوع که تواند همایون پادشاه و ارکان دولت را دستگیر
گرداند شخصی از دولتخواهان و مخلصان پادشاه که در آن اوان
در ملازمت عسکری میرزا بود از اندیشهٔ آن ضلالت پیشه
اطلاع یافته بجانب اردو شتافت در ولایت شال و مستان را
بتقبیل عتبهٔ علیه مرتبه مشرف گشت کیفیت حال مقرون بوبال عسکری میرزا
را بعرض رسانید بالضروره همایون پادشاه اموال و اثقال
را در آن نواحی گذاشته با سی چهل نفر از ملازمان جلادت اثر
از خوف آن بداختر با قوافل غم و خوف از طریق غیر معروف

خان یکران بطرف سیستان منعطف فرمود احوال یوم یفر المرء من اخیه
مشاهده فرمود بعد از طی مسالک بولایت مذکور رسیده حاکم آن ولایت
احمد سلطان شاملو با اکثر اشراف و اعیان باستقبال پادشاه
عالیشان بیرون آمدند و در موضعی از مواضع آن ولایت با آنحضرت
ملاقات نمودند در منزلی که لایق آن پادشاه بود فرود آوردند
پادشاه ملازمان باتفاق احمد سلطان بصوب هراة توجه فرمود
چون محمد خان از وصول همایون پادشاه واقف گشت علی سلطان را
با تحف فراوان باستقبال فرستاد و صباح روز شنبه عشرین
محمد خان با اکابر و اعیان و سایر غازیان از هراة بیرون آمده
باستقبال حضرت نیکو فعال شتافت در قریهٔ مالان خان و بعضی
از فرزندان و سایر سلطانان با پادشاه ملاقات نمودند
در ملازمت آنحضرت بشهر آمدند در باغ زاغان سلطان محمد میرزا
با خیل و سپاه با همایون پادشاه ملاقات نمودند روزی چند
پادشاه دولتمند در هراة متمکن شد و بسعادت و اقبال بپایهٔ سریر اعلی
روان شد بهر ولایت که میرسید امرا و سرداران آنجا مراسم
خدمتگی بتقدیم رسانیده پیشکشهای لایق میکشیدند چون در کنف

و ذوالجلال

ذو الجلال بسعادت و اقبال برئی آمد حسین خان سلطان روملو
حاکم اندیار با خویش و تبار باستقبال استعجال نموده بشرف بساطبوسی
استسعاد یافت پیشکش کشیده در منازل خوب فرود آمد چون
بیک قزنجی اردوی شاه دین پناه رسید بهرام میرزا و سام میرزا
و قاضی جهان و سوندک بیک قورچی باشی و بدر خان و شاه قلی خلیفه
مهردار و سایر امرای عالی تبار باستقبال مبادرت نمودند و در هر
قدم خیل و حشم آمده فوج فوج با وی ملاقات نمودند چون قرب
بارگاه خلافت پناه رسید از سمند خویش فرود آمده ببارگاه
توجه نمود چون پادشاه همایون مشاهدهٔ شاه دین پناه گشت
از درون خرگاه که محل جلوس آنحضرت بود برخاسته از پی تعظیم
قدم چند پیش نهاده معانقه نمودند و اجتماع سعدین دست داد
شاه دین پناه باتفاق همایون پادشاه بدرون خرگاه درآمدند
و در جای مناسب قرار گرفتند از جملهٔ پیلاکات او یک قطعه
الماس بود بوزن چهار مثقال و چهار دانگ و اردوی گردون
شکوه از چمن قروه در حرکت آمد آنگاه فضای روح افزای سورلق
از نزول همایون طراوت سپهر بوقلمون گشت در اندیار

شاه دین پناه بعزم شکار سوار گردید چون جرگه بهم رسید آهوی
بسیار و گوزن بیشمار و سایر جانوران شکار پابستهٔ دام تقدیر
گردیدند بضرب تیغ و تیر پادشاه عالمگیر بقتل رسیدند شعر گوزن
از خدنگ شکاری هلاک ❋ چو گاو زمینش هوس زیر خاک ❋ سرو
شاخ آهو که خونبار بود ❋ چو شاخ گل از تیر پرخار بود ❋ ربوده یک
از آهوان هوش را ❋ بخواب عدم برده خرگوش را شاه دین پناه
جشن عظیم ترتیب داده همایون پادشاه را طلب نموده و پیرا در محل
مناسب جای داده پس از اکل و شرب نقود و جواهر کمر مرصع و تاج
مرصع و اقمشه زرنگار و اکثر متاع فرنگ و ادوات و آلات
جنگ و اسبان تازی و شتران حجازی و استران بسیار بعضی
بقطار و بعضی زین و یراق دار و خیمه و خرگاه و طبل و علم بارگاه و بوی
عنایت نموده به بیرام خان بهارلو که وکیل پادشاه بود و بوی نیز طبل
و علم شفقت فرموده و داعیهٔ زیارت مرقد آبا و اجداد پادشاه
پاک اعتقاد در ضمیر جناب همایونی جا کرده بصوب ولایت اردبیل
توجه نمود و بعد از سیر تبریز وارد اردبیل از اردوی شاه مراجعت
کرده حکم عالی صدور یافت که شاهقلی سلطان افشار و بداق قاجار

و احمد سلطان

و احمد سلطان والی سیستان و یعقوب بیک نبیرهٔ چایان سلطان
و ادهم بیک ولد دیو سلطان و سیصد قورچی بسرداری شاهوردی بیک کچل
و هزار سوار از ملازمان محمد خان بامداد پادشاه نامدار بولایت
زمین داور و قندهار رفته بعد از فتح آن سرزمین بولایت
کابل و غزنین روند آن ولایت را گرفته بهمایون پادشاه تسلیم نمایند
سرداران مذکور بولایت مسطور روان شدند چون بگرمسیر رسیدند
عسکری میرزا که از قبل کامران میرزا حاکم قندهار بود قلعه مضبوط
کرده بر برج خلاف متمکن گردیده عرضه داشت بکابل فرستاده
آمدن همایون پادشاه را اعلام کرد میرزا کامران قاسم حسین سلطان
و امیر خلیل را با فوجی از فارسان میدان دلاوری بامداد میرزا
عسکری بولایت معهود روان نمود چون این خبر بپادشاه والا
گهر رسید لشکر قزلباش از روی پرخاش ایلغار کرده و جمع امرا
برسم منقلای پیش رفته بودند و مخالفان نیز جرأت و جلادت نموده
گروه انبوه از پیاده و سوار بخیال جدال و قتال از حصار بیرون
آمده جنگ در پیوست و بعد از کوشش و کشش طرفین و اشتعال
آتش فتنه و شنین تیغ بندان آتشستان میرزا عسکری و چابک سواران

میدان دلاوری روی بانهزام آورده بناه بقلعه بردند عساکر جرار
حصار را مرکزوار در میان گرفتند والقلعه الیست سر بر فلک اعلا
کشیده و چشم روزگار مثلش ندیده وهم را عروج بر بروج انحصار
خیال محال شعر سپاه ظفر یار نصرت شعار * نشستند بر دامن الحصار *
حصاری که مهر سپهر بلند * بر او رفته بالا بچندین کمند * سپهر آستان
فلک پایه * ز دیوار او آسمان سایه * صف کنگرش آسمان عروج
زده خنده بر طاق ذات البروج * کسی را که افتد بر آن قلعه راه *
نهد پای بر چشم خورشید و ماه * لب کنگر خندقش یکیک * یکی در سما
دیگری در سمک * از وصول لشکر قیامت شکوه زلزله در کوه و دره
در جان آن گروه افتاد مردان عسکری میرزا دست بتیر و کمان برده
آغاز جنگ نمودند چون مدتی شاه همایون پادشاه غازیان
دولتخواه قلعه را احاطه کردند عسکری میرزا از امداد کامران میرزا
مایوس گشت و علامات ضعف و انکسار بر صفحات او ظاهر شده
جز تضرع و تشفع چاره دیگر ندید رسولان نیکوخواه بپادشاه
فرستاد و امان طلبید شهریار نیک اخلاق خود را از زمره والکاظمین
الغیظ جای داده و از فقره والعافین عن الناس شمرده

والله

والله یحب المحسنین منظور نظر داشته خشم فرو خورد و میرزا عسکری
با اعوان و انصار از مجلس قندهار بیرون آمده ببوسیدن انامل
پایش مفتخر و سرافراز گشت بوداق سلطان در درون شهر نزول
کرده بلده را بتصرف خویش در آورد و همایون پادشاه و امرای
شاه دین پناه در بیرون قندهار نشستند بعد از چهار روز غازیان
عالمسوز برخصت پادشاه کوچ کرده بالکای خود توجه نمودند که
شاه دین پناه حکم کرده بود که مادام که ولایت کابل را از کامران میرزا
انتزاع ننماید عود نکنند همایون پادشاه با پنجهزار سوار در نواحی
قندهار مانده امرای خود را طلب کرده قرعه مشورت در میان
انداخت الغ میرزا که از نبایر سلطان حسین میرزا بود بعرض رسانید
که صلاح دولت که قندهار را از بوداق خان گرفته کوچ و متعلقان
را در اینجا گذاشته متوجه کابل گردید این تدبیر خجسته و روشن ضمیر
مقبول افتاد الغ میرزا قرب صد کس از دلاوران مشهور از جانب
دروازه بابا نور متوجه شهر شد امیر حاجی محمد کوکه با فوجی از بهادران
از طریق دروازه کندکان بصوب بلده مذکور در حرکت آمدند
آن دو سردار چون قرب بدروازه قندهار رسیدند دروازه باز را

غافل یافته بدرون قلعه در آمده آخته ملازمان بوداق سلطان
پناه بارک بردند بعد از آن همیون پادشاه بمشهد آمد بوداق سلطان
از ارک بپایان آمد و از پادشاه رخصت طلب کرده متوجه
درگاه شاه دین پناه گردید چون بار دیگر مملکت قندهار بامداد
شاه دین پناه متصرف همایون پادشاه در آمد امرای جغتای
فوج فوج از کامران برگردان شده بآنحضرت پیوستند همایون
باستصواب مردمان نیکخواه متوجه کابل گردید و در آن اثنا قراچه بیک
بشرف دستبوس پادشاه نامدار مشرف و باصناف الطاف
اختصاص یافت هم در آن اثنا شیرافکن بهادر ولد قوچ بیک
با هزار سوار جرار از کامران ناهنجار فرار کرده باردوی ملحق گشت
و همچنین خضرخان حاکم هزاره با ده هزار سوار نامدار بجنود ظفر شعار
پیوست چون میرزا کامران از توجه پادشاه آگاهی یافت کابل را
گذاشته فرار نمود همایون پادشاه در غایت عظمت و شوکت
در کابل نزول نمود و هزاره و احشام و صحرانشینان از کنار و اطراف
روی توجه بخدمت نهاده بتقبیل بساط بوسی همایون استسعاد یافتند
وقایع متنوعه در این سال قران علویین واقع شد شاه دین پناه

در قزوین قشلاق نمود گفتار در قضایایی که در سنه اثنی و خمسین و تسعمایه
واقع شده رفتن شاه دین پناه بدامغان در این سال شاه دین پناه
بییلاق یلکنبد که در حوالی قزوینست نزول نمود و از آنجا روانه
سلطانیه شدند و مدت دو ماه در آنجا اوقات گذرانیدند و از آنجا
روانه دامغان گردیدند وقایع متنوعه در این سال دین محمد سلطان با جمع
ازبکان بمشهد آمده شصت نفر از ملازمان شاهقلی سلطان استاجلو
که حاکم مشهد بود بقتل آورده روانه نیشابور گردید و بتخریب
بلاد و تعذیب عباد اشتغال نمود و بعد از هفت روز روانه
دیار خود گردید در این سال شاه دین پناه در قزوین قشلاق نمود
هم در این سال شاه دین پناه بعشرت مشغول بود و در تبریز طاعون
واقع شد متوفیات امیر معزالدین محمد اصفهانی اتقی و اورع و ازهد
و اعلم و افضل سادات رفیع الدرجات عراق عجم بود و در علم فقه خصوصاً
در کتاب عبادات مهارت تمام حاصل کرده بود و اکثر مسایل
فقهی را از حضرت مجتهد الزمانی فرا گرفته بود و در عنفوان شباب
بشرف زیارت بیت الله مشرف شده و در وقتی که الزمانی
سبب عزل امیر غیاث الدین منصور از منصب صدارت عزل شد

در همان روز نسخهٔ از اوصاف حمیدهٔ حضرت میرزا در مجلس
اشرف اعلی مذکور ساخت و بمذروهٔ عرض رسانیده بود که هیچ احدی
از جملهٔ سادات و اعزهٔ علما و نقبا را لیاقت این مرتبه سامی و منصب
نامی غیر از آنحضرت نیست و در آن اوان میر در اصفهان تشریف
داشت فرمان قضا جریان باحضار او نافذ شد تا زمان وصول
او بدرگاه معلی حضرت مجتهد الزمانی نواب و وکلا جهة او تعیین
فرمودند و مهر و توقیع ترتیب دادند مدت هشت سال صدارت
کرد و در ترویج شرع اطهر و تنقیح دین اظهر سعی موفور و جهد
نامحصور بظهور رسانید و در رفع بدع هیچکدام از صدور را مقدار
سعی و جهد نموده که آنحضرت خصوصاً در تخریب شیره خانها و
دار الفسقه خمور و مسکرات و کسر آلات لهو و قمار و زجر فسقه
و فجره و ملاحده و با وجود این رتبه مطایبه بر مزاج آنحضرت غالب
افتاده بود و لطایف و ظرایف دلپذیر از و بظهور میرسید حسن خلق
و تواضع و فروتنی آنحضرت در آن مرتبه درجه بود که قلم دو زبان
شمهٔ از آن در سلک بیان نتواند آورد و اما بنا بر عذر و خدعه
که مولانا رکن الدین مسعود کازرونی نسبت بدآنحضرت بعمل آورد
شاه دین

شاه دین پناه را خاطر مبارک آزرده گشته آنحضرت را از صدارت
عزل فرمود و بعد از آن در روضهٔ عرش مرتبهٔ رضویه معتکف گشته
اوقات خود را صرف افادهٔ علوم دینیه و طاعات و عبادات
میفرمود و درین سال متوجه طواف حرمین شریفین شد و در راه
بصره فوت شد و جسد شریفش را در کربلا مدفون ساختند از جملهٔ
تصانیفش رسالهٔ ایست در اقسام میاه و تاریخ وفات آنحضرت
از خیر الناس معلوم میشود و مولانا سلطان محمد صدفی استرابادی
از مشاهیر شعرا بود و پیوسته میان انجناب و حیرتی بواسطهٔ بحث
شعر نزاع بود و درین سال در ماه رجب مهر سکوت بر لب زد از
تصانیفش شرح مطالع و دیوان غزلیات منتشا سلطان استجلو
بمرگ فجاه از عالم گذشت **گفتار در وقایع سنهٔ ثلث و خمسین و تسعمایة**
مخالفت القاص حق ناشناس چون القاص چند وقت در شیروان
حکومت نمود بخار نخوت و غرور در دماغ راه داده بواسطهٔ چند
روزهٔ دولت مغرور درین نشیمن دار غرور بر مسلک طغیان
مغرور و بشیوهٔ تیره دلان از شمع هدایت دور و نسیان حقوق سابق
و طغیان با جمیع لواحق بنیاد نهاد و بجهة تمام اسباب عناد و خلاف

همت بر ابطال حق ولی نعمت مصروف داشته از فحوای الکفران
اشد من الکفر غافل شد بعد از آنکه خال عصیان و خذلان بر چهره او ظاهر
بچه خلاف بر روی کار افتاد و بر همگنان این معنی واضح و لایح شد شاه
دین پناه با خیل و سپاه روانه تبریز گردید و ارکنج اوغلی را نزد القاس
فرستاد و مشار الیه جوابهای درشت بوی گفت القاس میرزا از توجه
شاه دین پناه در ورطه اندیشه افتاد و مادر خود خان بیگی خانم و پسر خود
سلطان احمد را باستغاثه بدرگاه ارسال نمود ؛ یقین شد که بخشش نیکی کن
ز نادانی است ؛ سرانجام کار من پشیمانیست ؛ بیا در چنین گفت کی
تو خواهی که عذر تقصیر من ؛ شد آن بانوی پیر خرد رهبرش ؛ که زاده رود
از پی مادرش ؛ و خان بیگی خانم رسالت القاس را عرض کرده
ما حصلش اینکه آنحضرت ولی نعمت منست و از کردار تباه و مخالفت
بی جایگاه بواسطه بخت تیره روز و اغوای مردمان سر بر آستان
هدا آستان شده‌ام و از آن شرمسارم و پشیمانم و بعواطف پادشاهانه
امیدوارم اگر مراحم خسروانه گناه این بنده را نابوده انگارد و خود
شناخته بعد از این پا از طریق متابعت بیرون ننهم و در مراسمات تقصیرات
خدمتکاری و جانسپاری هیچ دقیقه فرو نگذارم شاه دین پناه نیز از

در عالم آرا

وی گذشته از امرای عالیمقدار سید بیگ کموته و سوندک بیگ قورچی باشی
و شاهقلی خلیفه مهردار و بدر خان و معصوم بیگ متولی اردبیل را
با والده القاس روانه شیروان کرد و ایشان در جواد با القاس
ملاقات نمودند و در اقسام دادند که دیگر قدم از جاده متابعت
بیرون ننهد و هر سال هزار تومان تبریزی بخزانه رساند و هزار
سوار به یساق فرستد از آنجانب شاه دین پناه از سهند کوچ
کرده بتبریز آمد و در آنجا برکت خلیفه بگدلی که از مقربان القاس
بود با قرب چهل نفر از اقوام از القاس فرار کرده بملازمت
شاه دین پناه رسید در تبریز میان طایفه افشار و ذو القدر
صورت مخالفت روی نمود و از جانبین اسلحه جنگ پوشیده
مستعد قتال و جدال شدند شاه دین پناه ایشانرا بلطف و عنف
ملامت نمود لاجرم امرا بصلح و صفا مایل شدند شاهقلی خلیفه تکلو
ذو القدر و ابراهیم خان ذو القدر و علی سلطان ذو القدر و شو
بیگ قورچی باشی افشار و شاهقلی سلطان افشار و محمود خان
بدولتخانه آمده عهد نمودند که با یکدیگر در مقام خلاف و نفاق
نباشند بعد از آن شاه دین پناه با سپاه بیکران روانه گرجستان

گردید از شوره گل عبور نموده باق شهر آمد در آن ایام از بام
تا شام و از صباح تا رواح پیوسته ابر چون دست کریمان سیم میپاشید
و کوه از سبب سرما چون دل مخالفان دین از بیم میلرزید در چنان
حال پادشاه ظفرمآل بر سر کبران شبیخون آورده لشکر اسلام چون
بمقام کبران شقاوت فرجام رسیدند تیغ جهاد از نیام انتقام
کشیده روی برف را از خون ایشان گلگون ساختند و بسیاری
از گاو و گوسفند غنیمت گرفته خانهای آن بدکیشان را آتش زدند
و در آن اوان آفتاب در آخر جدی بود و از شدت برودت دود
گرمنجمد شده مانند نقره خام مینمود و از بسیاری برف قله کوه و فضای
صحرا و هامون مسطح شده بود با هم مساوی گویا کمال اسمعیل برای این
زمان گفته مانند پنبه دانه که در پنبه تعبیه است اجرام کوهسارست
نهان درمیان برف در آن اوان راقم این حروف حسن نبیره
امیر سلطان روملو با جمعی از قورچیان روملو و چپنی با فوجی کبران
بی ایمان دو چار گشته کینه باتفاق شاهعلی نام قورچی چپنی حمله کردیم
و ایشانرا متفرق ساخته جمعی را مجروح و مبروح کرده اسیر چند گرفته
معاودت نمودیم غازیانی که رفیق ما بودند از کمال دلاوری یک

(قدم)

قدم پیش نهادند شاه دین پناه از آق شهر کوچ کرده روانه بدی
شدند در اثنای راه لوند بیک حاکم زکم و کیرم و باشی آچوق حاکم
گرجستان بدرگاه خلایق پناه رسیدند و بنوازش خسروانه سرافراز
گردیدند و باشی آچوق خلعت پوشیده بالکای خود مراجعت نمود
و لوند بیک روزی چند در خدمت پادشاه سعادتمند توقف نمود
چون دولت و سعادت ملازمت مجلس همایون مینمود و شاه
دین پناه بتشریفات فاخره و انعامات وافره و اسبان راهوار
و خلعتهای شاهوار نواخت بعد از آن رخصت حاصل کرده روانه
دیار خود گردید و شاه دین پناه کوچ بر کوچ بگنجه آمد و از گنجه کوچ
کرده در موضع یولاق نزول نمود و از آن منزل ابراهیم خان ذوالقدر
و حسین خان سلطان روملو و کوچه سلطان قاجار و شاهوردی سلطان
زیاد اوغلی و خواجه اسان را با چهار هزار سوار جرار بر سبیل ایلغار
بشماخی که در آن اوان خانه کوچ القاس حق ناشناس در آنجا بود
ارسال نمود غازیان جرار توکل بحضرت پروردگار کرده آب کر
زده متوجه شماخی شدند مهتر دولتیار که امیرآخور دوی القاس بود
خبردار گردیده خانه کوچ القاس را برداشته بقلعه گلستان رفت

امرا و ارکان دولت و عساکر بهرام صولت تشاجی را تاخته و قلعهٔ
کلانتر را در میان گرفتند بعد از رفتن امرا شاه دین پناه با فوجی
غازیان خونخوار و دلیران روزگار که نسر طایر از زخم تیر زبانشان
شهپر انداختی و کوه ثابت قدم از صدمهٔ گرز ایشان از سر افتادی
شعر سپاهی چو آشفته پیلان مست ⁂ همه نیزه و گرز و خنجر بدست ⁂
از قومین اولومی عبور کرده متوجه ارش گردید ⁂ با هنگ شیروان (برانگیخت رخش)
چلیمان تشان خسرو تاج بخش ⁂ غبار سپه راه بر ماه برد ⁂ تزلزل
بگاو زمین راه برد ⁂ ز نعل ستوران زمین بیقرار ⁂ ولی آسمان
با قرار از غبار ⁂ و کوچ بر کوچ روانهٔ شماخی گردید از انتقام
سلیمان چلبی را که در پای قلعه گلستان بود با ششصد نفر از دلیران
جوشن ور بطرف قلعهٔ دربند فرستاد و در یک فرسخی قلعه مذکور
کلانتر قبله از نزد القاس میرزا آمده رسیدند و غازیان ایشان را
منهزم گردانیدند و بقرب سی نفر از آن قوم بد اختر بقتل آوردند
بعد از آن علم توجه بطرف قلعه بر افراختند سار و قیاس و دلو
بجنگ از دربند در آمدند بعد از ستیز و آویز مغلوب گشته بقلعه
متحصن شدند سلیمان چلبی مراجعت کرده با آب سمور آمده و پا

(ودی)

در فیال از اطراف و جوانب از ترکان دشت قبچاق و صحرانشینان
و سرداران کوهستان شل حسن علیک قیطاق و قراقیا و بپایهٔ سریر
اعلی آمدند و اظهار بندگی و سر افکندگی نمودند آنحضرت رعایت
عاطفت از خلعتهای فاخر و جامهای زرباف و کمر شمشیر زر و اسبان
تازی ایشان را بنواخت در فیال سلطان سلیمان پادشاه روم
سپاه بسیار بتسخیر بصره فرستاد و عبدالله خلف زکه والی آنجا بود
از قلعه بیرون آمده تا شب با رومیان مقاومت کرد و چون دید که
حریف ایشان نیست شهر را گذاشته فرار نمود و رومیان بر بصره
مستولی شدند متوفیات سلطان خفای جوانی بود در کمال زیبائی
و طراوت عذارش غیرت گلبرگ طری و لوامع رخسارش رشک
ماه و مشتری رخسار چون گل سیراب و خط چون سنبل پیچ و تاب (گیسو)
کر نقاش حکمت لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم بر کار ابداع دایره از
عنبر تر بر صفحهٔ عذارش کشیده رخسار چون گل شکفته و عارض چون
ماه دو هفته ⁂ تو گویی بسته سرو از لاله زیور ⁂ لباس ارغوانی کرده (در بر)
⁂ دو چشم ترک بر دلها کمین ساز ⁂ دو ابرو بر جگرها ناوک انداز ⁂
از آن پیش از آنکه گل امید از باغ مراد چیند بخار رفتار گرفتار شد شعر

زکلبرک او چون بنفشه بر آمد؛ زآفت بر وجب باد خزانی؛ بوقتی که آمد
گل از غنچه برون؛ شد اندر کفن همچو غنچه نهانی؛ بلبل طبع مولانا قاسم
کاهی این ترنم آغاز کرد؛ سلطان جغتی بود گل گلشن خوبی؛ لیکن
سوی رضوان اجلش راهنمون شد؛ در موسم گل عزم سفر کرد از این
باغ؛ دلها ز غمش غنچه صفت غرقه بخون شد؛ تاریخ وی از بلبل بام
زده جستم؛ در ناله شد و گفت گل از باغ برون شد؛ مولانا کمال الدین
حسین ولد مولانا مسعود کاشی حکیمی بود فاضل و نکته دان و قانون
رای صایبش بواسطهٔ شفای امراض و کلیات قواعد ذهن نافذش
ذخیره ازالهٔ اعراض بعد از والد ماجد منصب طبابت شاه دین پناه
بدان جناب قرار گرفت پیوسته منظور انظار عنایات سلطانی و مشمول
عواطف خاقانی بود در غیبال وفات یافت **وقایع سنه اربع**
و ستین و تسعمائه و رفتن القاس بجانب چرکس و مراجعت او از آن
و باز شکست یافتن او از امرا و رفتن او بجانب روم چون القاس با جز الملاقات نمود با شش
هزار سوار و پیاده بجانب چرکس روان شد خانه کوچ را در شماخی
گذاشته بتعجیل هرچه تمامتر روانه دربند گردید مادرش خان
بیکی خانم را در قلعه گذاشته روبدیار چرکس نهاد و بواسطه

برودت

برودت هوا کاری از پیش نبرده معاودت نمود شاه نظر
برادر درویش محمدخان حاکم شکی را با بعضی از ملازمان قجاد ال
گردانید و فوجی مردان چرکس باو رسیدند شاه نظر پای
ثبات افشرده جنگ صعب نمود آخر بضرب سنان چرکسان
از اسب افتاده کشته گردید و در آن معرکه بیرون ندی آقای روملو
و جمع کثیر از ملازمان القاس بقتل آمدند چون مردمان چرکس
بر جنود القاس غالب آمدند لشکر بسیار از پیاده و سوار
جمع آورده در برابر القاس بخوف و هراس صف قتال
بیاراستند القاس نیز بتصفیه صفوف و تهیه اسباب رماح
و سیوف قیام نموده یکبار بریشان حمله کرد و چرکسان هزیمت
را غنیمت شمردند ملازمان القاس ایشان را تعاقب کرده قرب
سیصد نفر از آن قوم بدرجه قتل آوردند و عنان عزیمت بطرف
دربند معطوف گردانیدند بعد از وصول بدانجا خبر رسید که
شاه دین پناه بشیروان تشریف آورده اند و خانه کوچ لشکریان او را
تصرف کرده اند و اکنون با سی هزار سوار جرار مستعد جنگ
و پیکار است چون القاس این خبر را شنید ساز و قیامت و دو لتها

که از مقربان او بودند با جمعی از مردمان جرار بر سر شاهوردی
سلطان زیاد اوغلی قاجار و محمدی بیگ ترکمان و سلیمان خلیفه
چپنی و محمد بیگ شیر بخت اوغلی طالش فرستاد امرا با این سپاه
در کنار آب سمور جنگ کرده غالب آمدند چون خبر بالقاس
حق ناشناس رسید محمد بیگ افشار را با فوجی از اشرار بجنگ
رستم بیگ و بکر بیگ فرستاد امرا در حوالی قبله با ایشان جنگ
کرده مغلوب ساختند و صد و شصت نفر از آن قوم بداختر بقتل
آوردند محمد بیگ بمشقت بسیار بدر رفت هم در آن ایام چوپان
بیگ الچک اوغلی را از بان کیری ارسال نمود و نثار الیه چون
بحوالی اردوی امرا رسید قصارا شاهوردی سلطان زیاد اوغلی
بسیر رفته بود ویرا گرفته روانه درگاه عالم‌پناه گردانید بفرمان
الحضرت کشته گردید و در آن اوان کور سهراب ذو القدر
بدست افتاده بیاسا رسید چون خبر آمدن القاس بدربند
بشاه دین پناه رسید شاهقلی خلیفه مهردار و بدر خان استاجلو
و حسین خان سلطان روملو و چراغ سلطان استجلو را بمدد امرا
که در مقابل مخالفان نشسته بودند روانه ساخت چون القاس از توجه

عساکر ظفر

عساکر ظفر اقتباس مطلع گردید هراس بقیاس بر وی مستولی گشته بطرف
خانق فرار کرده و لشکر او جوق جوق بقدم اخلاص و دولتخواهی بامرای
شاهی پیوستند القاس از خانق کوچ کرده در کنار آب سمور نزول
نمود امرا بر سر وی ایلغار کردند شاهوردی سلطان زیاد اوغلی
و محمد بیگ ترکمان بتقریب بیست نفر از ملازمان امرا در کنار آب
سمور غافل بالقاس رسیدند شعر بمیدان رسید از هزارش یکی *
نبود باغ را جنبش رسن اندکی * ستوراتشان مانده از ده یکی * جوانان
تصویر نارو همه * القاس بی موزه سوار گشته بوادی فرار شتافت
غازیان بسان برق از آب عبور نمودند و دست به تیغ و تیر و کمان
برده شبیه کردند شعر زپیکان چنان آتش افروختند * که بر ملک
بر فلک سوختند * ساتلمش ملازم شاهقلی خلیفه مهردار بضرب
تیر القاس زخم دار گردید القاس را چون آتش نخوت
در تنکبار که از باد غرور و پندار بالا گرفته بود فرو نشست و شکست
خورده بمشقت تمام خود را بکوه رسانید بیشتر نوکرانش بدست
غازیان گرفتار شدند خدمتش با چهل نفر از ملازمان تبرز و شبیجال
رفته و از راه ازاق بدریا نشسته روانه کفه شد از آنجا باستنبول رفت

گفتار در فتح قلعه کاستان چون مهتر دولتیار بر متانت حصار و وفور ذخیره
بسیار و کثرت اعوان و انصار مغرور گشته دروازه مخالفت **شعر**
بکشید آن کج اندیش ناپاک کیش ⁂ ز خندق خطی از خطا گرد خویش ⁂
⁂ در قلعه بگشاد آن بی بصر ⁂ فرو بست بر بخت فرخنده در ⁂ شاه دین پناه
فرمود تا لشکر بر کنار خندق منازل سازند و اسباب قلعه گیری
از توپ و ضربزن مهیا گردانند حسن بیگ کانشاه سخن او علی دار برسم
رسالت نزد آن بیدولت فرستاد تا وی را از قلعه بپایین آورده
ایشان آن بیچاره را بالای برج آورده در نظر غازیان پاره پاره
کردند قرب سه ماه عساکر نصرت دستگاه قلعه را در میان گرفته
و بعضی اوقات جنگ پیش میبردند و از طرفین فارسان مضمار فتنه
و شین کشته تیر و تفنگ می شدند نه محصوران را صورت فرج رو مینمود
و نه حاضران را فرح فتح اتفاق می افتاد تا آخر گشاینده ابواب مراد
و ویران کننده بنیاد نا راستان کج نهاد سببی کرد که قلعه مفتوح
شد در آن ایام زنانی که در قلعه بودند نسبت بایشان بدگمانی نشستند روزی
که مهتر دولتیار و خواجگی ولد خواجه میرجان از ارک بپایان رفته
بودند زنان بطناب خیمه که در قلعه بود جمعی از قورچیان شاملو را

بالا کشیدند قورچیان تیغها را آخته مانند بلای ناگهان بر سر مخالفان
رفتند و مهتر دولتیار را با جمیع مردمان قلعه دستگیر کردند و بدرگاه
شاه دین پناه آوردند بحکم آنحضرت بیاسا رسانیدند حکم تخریب
قلعه واقع شد و شاه علی خلیفه مهردار و حسین خان سلطان روملو
از دربند گذشته بلاد قیطاق را تاخته و اموال و اسباب ایشان را
قلیل و کثیر و جلیل و حقیر بغارت بردند و از انجا با اقبال و سعادت سالم
و غانم باردوی اعلی معاودت نمودند **فتح قلعه دربند بتوفیق خدا**
چون خبر فرار القاس بشاه دین پناه رسید امر عالی صدور یافت
که بهرام میرزا و عبدالله خان و سایر شجعان با ایلغار گشته قلعه
دربند را احاطه نمایند امرا بفرمان قلعه را در میان گرفتند کهنه
شاهوردی کوتوال قلعه برج و حصار را مضبوط گردانید فرمان شد که
نقبچیان آهنین چنگ بکندن نقب پردازند و توپچیان بانداختن
توپ مشغول گردند چون دو سه ماه بدین کار بر پرداختند و برج
را از زخم توپ ویران گردانیدند و بارو را مانند غربال سوراخ
سوراخ کردند کهنه شاهوردی قاصدان بدرگاه شاه دین پناه
فرستاده بجان امان طلبید شاه دین پناه جرایم او را نابوده انگاشت

کفته شاهوردی باتفاق خان بیکی خانم بیرون آمده امان یافته وران
اوان حاکم قلعه سلوط مسیح شیروانی کمر خدمتکاری بر میان جان
بسته بدرگاه آمده قلعه را تسلیم نمود و چون ولایت شیروان بار
دیگر بتصرف شاه دین پناه درآمد شاه دین پناه تمامی شیروانرا
بفرزند خود اسمعیل میرزا ارزانی داشت کوکجه سلطان قاجار را
در خدمت شاهزادهٔ عالی تبار گذاشت بعد از آن علم عزیمت
بجانب تبریز برافراخت و در بیست و ششم شعبان در دولتخانهٔ
تبریز نزول اجلال فرمود و اشراف و امم و اکابران بلدهٔ معظم
بدرگاه فلک اشتباه شتافتند و مراسم پیشکش بتقدیم رسانیدند
جنگ کردن قاتمیس سلطان با بزردی داود و درین سال بزردی
داود که از قبل سلطان سلیمان پادشاه روم حاکم پاسین بود
با جمع کثیر از رومیان شبیخون بر سر قاتمیس بیک قنقلو که در ارض
کرد بود آورده و غازیان متفرق بودند اکثر بخواب رفته که ناگاه
ایلغار رومیان بر سر ایشان چون خواب گران تاخت آوردند
و قرب صد نفر از مردان الیاوت را بقتل رسانیدند قاتمیس بیک
و اولوخان بیک معدلو خود را بمعرکه انداختند و حرب عظیم

واقع

واقع شد و فیه قلیل بجان لشکر کثیر غلبه کردند و قرب دو هزار نفر
بقتل آوردند و سرهای ایشانرا در تبریز بدرگاه عالمپناه فرستادند
محاربه نمودن ولی سلطان ذو القدر با امرای کردستان در زمانیکه
امرای کردستان بفرمان سلطان سلیمان پادشاه روم با لشکرها
سوار باروی آمدند ولی سلطان ذو القدر که از قبل شاه دین
پناه حاکم آندیار بود با سیصد سوار جرار از حصار بدر آمده از
کثرت دشمن اندیشه ناکرده و تیغ تیز از نیام آخته بر قلب
سپاه کردستان تاخته و در حملهٔ اول جمعی را بر خاک خذلان
انداخته امرای کردستان چون دست برد ولی سلطانرا
مشاهده کردند خوفی تمام بر ضمیر ایشان مستولی گشته بجانب
دیار خود فرار نمودند ولی سلطان ذو القدر از دنبال القوم
تاخته روان گشته و جمع کثیر از کردان که بتالان مشغول بودند
بقتل آورده سرهای ایشانرا روانهٔ درگاه عالمپناه گردانید
جنگ کردن همایون پادشاه با میرزا سلیمان پادشاه بدخشان
در خلال همایون پادشاه رایت نصرت آیت بجانب بدخشان
برافراخت میرزا سلیمان که در آن اوان در طهارستان بود

این خبر را شنید سپاه خیلان و ختلان و قندز و بقلان را جمع آورده
بعزم رزم سپاه کابل در حرکت آمده در موضع
ان دو لشکر قیامت اثر مانند ابر بهاران جوشان و خروشان
بهم رسیدند و بباد حملهٔ آتش قتال را مشتعل گردانیدند شعر بگذر زکینه
سنان تاختند * تنگ بستند و بسته وا انداختند * درخشیدن شمشیر آتش فعال
مانند خورشید جهانتاب انداخت و شعلهٔ سنان ثعبان مثال
عرصهٔ عالم را چون لعل بدخشان ساخت عاقبت نسیم نصرت بر پرچم
رایت همایون پادشاه وزیده میرزا سلیمان بوادی فرار شتافت
پادشاه همایون بران دیار مستولی گردید میرزا سلیمان از در تضرع
و نیاز درآمده پادشاه ظفر پناه نوبت دیگر آن دیار را بوی عنایت
نموده در عقب همایون پادشاه کامران گمراه بکابل آمده خانه کوچ
پادشاه را گرفته بر ان دیار مستولی گردید و دولت بیک و دلو قاسم که
شاه دین پناه بهمایون فرستاده بود گرفته عریان ساخت چون
این خبر بپادشاه عالی گهر رسید از بدخشان با سپاه فراوان بعزم
کابل گردیده موکب اعلی پس از قطع کوه و صحرا در حوالی کابل نزول
نمود میرزا کامران با فوج شجاعان از روی قهر از شهر بیرون

۱۰۵

آمده دران زمین تلاقی عسکرین رو داد و هر یک از آن دو سردار
صف کارزار آراسته شد بعد از آن دلیران پای در میدان ثبات
نهاده دست بانداختن تیر و راندن شمشیر گشادند تفنگ بر جای
میرزا کامران افتاد بزحمت بسیار خود را بشهر انداخت همایون
پادشاه با خیل و سپاه در آن حوالی تردد نموده در آن اوقات
کرات جنگهای سخت واقع شد در آن اثنا کامران میرزا شیر افگن
بهادر را با سه هزار سوار شبی از شهر بیرون کرده باراده آنکه قطع
طریق کرده نگذارند که اردو بازار این غله فراوان باردوی پادشاه
آورند چون این خبر بپادشاه والا گهر رسید امیر قراچه را
با جمع کثیر بدفع ایشان رد گردانید امیر قراچه با فوج دلاوران
چون بلای ناگهان بر سر ان مدبران ریختند و شیر افگن بهادر را
با هشتصد سوار بقتل آوردند همایون پادشاه بعد از فرستادن
قراچه بیک از حوالی شهر کوچ کرده قلعه را مرکز وار در میان
گرفت و پیش از دو روز سپاه را خندق کنده بمصلحت آنکه
از بیرون و اندرون شبخون نزنند و میرزا کامران قدم در
وادی خلاف و نفاق استوار کرده و هر روز بباد نخوت و غرور

آتش جنگ و جدال افروخته نهایت شجاعت بظهور میرسانید
بعد از چند ماه میرزا کامران علامت نکبت و ادبار بر چهره
روزگار خویش مشاهده نمود دیگر ایلچیان بملازمت آنحضرت
فرستاده پیغام داد که ملتمس آنست که از خون من در گذشته بپناه
ظفر پناه راه دهند که بدرگاه آیم پادشاه همایون این التماس
را بعز اجابت مقرون گردانیده فرمان داد که هیچ آفریده متعرض
او نشود و میرزا کامران با فوجی از ملازمان حلقه عبودیت پادشاه
عالی منزلت در گوش کرده از حصار بیرون آمده روی نیاز
بآستان اقبال آشیان آورده پادشاه همایون رقم عفو بر جریده
جریمه اش کشیده و برادر سلک شاهزادها منتظم گردانید **وقایع**
متفرقه در ین سال غور رسی ملازمان التماس کرده از هر کس که
آثار عقوق و کفران ظاهر شده بود بیاسا رسانیدند اندرین سال
حسن بیگ شاملو که کرات علامات غدر و نفاق بر صفحه احوالش
ظاهر شده بود با اولاد گرفتار گردید و هم درین سال ادهم بیگ
روملو ولد دیو سلطان را برسالت نزد نظام الملک پادشاه
دکن روانه گردانید **متوفیات** آقا محمد بن آقا رستم روز افزون

دی نجابت کریم و خیر بود در ین سال از جهان انتقال نمود برادر
زاده اش آقا سهراب اگر چه دست و پایی زد اما کاری نساخت
جنگ شاهزاده عالم و عالمیان اسمعیل میرزا با برهان در ین
سال برهان که از نبایر سلاطین شیروان بود سر عصیان از جیب
تعدی و طغیان بر آورده پای از جاده راستی بیرون نهاده
از قیطاق بشیروان آمد چون این خبر بشاهزاده عالمیان اسمعیل میرزا
رسید با سپاه بسیار متوجه دفع آن نابکار گردید در موضع قبلان
با مردم فراوان چپرها در کنار جنگل ترتیب کرده مقابله و مقاتله را
آماده گشته رایات عناد بر افراشته فوجی از غازیان سابقت
نموده پیشتر از وصول رایات عالیات بدان جماعت یاغی باغی
و طاغی ملاقی شده نیران قتال و جدال التهاب و اشتعال دادند در آن
محل شاهزاده عالیشان با لشکران برزمگاه رسیده و از غلغله
نفیر و کوس غازیان و دلوله شهیق و نفیر شیروانیان طنین در
طاس فلک دوار افتاد آخر الامر بحکم **ان الباطل کان زهوقا** طاقت
صولت آنحضرت نیاوردند داغ مردم شیروان برانفت
چنان گریز و شکست بر سپاه میرزا برهان درانت که سررشته دولت

از دست داده است و روزگار برگشته روی ادبار بصوب فرار
آورد و از نهیب خدنگ مار زخم آتش فعلان صف برخاک
طپیدن گرفت و از رعب شاهزاده جنگی گور مانند بنت بهزیمت
داد و از ترس شیر رایت آنحضرت روباه طور روی از رزم و قتال
برتافت و از هول آتش هیجا گرداب و خاشاک آسا بصحرا اختفا شتافت
و غازیان ایشان را تعاقب کرده جمع کثیر از مردمان او را بقتل آوردند
و سرهای ایشان را از بدن جدا ساخته در پای کمیت میرزا انداختند
در آن اثنا خبر آمد که سلطان سلیمان باتفاق القاس متوجه تبریز است
حضرت میرزا بی روانه اردوی شاه دین پناه گردید بعد از رفتن
میرزا برهان شیروان را خالی دیده از کوهستان بشماخی آمده آن
دیار را متصرف شد **وقایع سنه خمس و خمسین و تسعمائه آمدن سلطان**
سلیمان پادشاه روم با القاس حق ناشناس بجانب تبریز در این
سال سلطان سلیمان باتفاق القاس با لشکر بیقیاس که از ولایت
انگروس و افلاق و بوسنا و سرف و مورا و قرابوقدان و ایره
دوست و اناطولی و منتشا ایلی و قرامان و مرعش و حلب و شام
مصر و حجاز و یمن و دیاربکر و عراق عرب و کعبه جمع آورده بودند با

رقم ارکم

تمام از اسلحه و جبه و جوشن و توپ و تفنگ و ارابها که گوی منطقه البروج
و معدل النهار را در محور کشیده اند یا دایره میل کلی و مدار را بانقطاع از هم
با یکدیگر منطبق گردانیده اند **شعر** عرابه روانگرد و گرد سپاه * چو هاله زده
خیمه بر دور ماه * حصاری ولی رفته از جا بجای * چو برج فلک دلکش و دلکشای
کوچ بر کوچ متوجه تبریز گشت چون شاه دین پناه از آمدن رومیان
کینه خواه آگاه گردید از دار السلطنه تبریز بعزم شتیر بدر رفت و در شب
غازان نزول اجلال واقع گشت و بتقریب کیاه و بواسطه اجتماع سپاه
در آن مقام توقف نمود آنحضرت سر راه مخالفان را آتش زده چنانچه
در آنجا از غله و گیاه اثر نماند قنوات و کاریزها را مردمان تبریز مسدود
ساخته بودند چنانچه انعقاد آب که جهة آشامیدن ایشان کفاف
تواند بود میسر نبود و عبد الله خان استجلو و بدر خان استاجلو و حسینخان
سلطان روملو و شاهوردی سلطان زیاد اوغلی و علی سلطان تکلو را
بر سر فرستاده و بنفس نفیس متوجه ییلاق اشکنبر گردید و در کنار آب
شور شاهزاده عالمیان اسمعیل میرزا با لشکر شیروان باردوی
ظفرنشان ملحق گردید خواندکار سلیمان از راه دوغی بیارکیری
آمده اولمه را با جمیع رومیان بمحافظه قلعه وان فرستاد و از آنجا

بطرف تبریز در حرکت آمد و از قصبهٔ خوی علی پاشا و محمد پاشا و احمد پاشا
و حیدر پاشا و ابوالقاسم میرزا را با چهل هزار سوار بر سبیل ایلغار بر سر
امرای نامدار که در چمن مرند بودند ارسال فرمود و از ینجانب عبدالله خان
شاهوردی سلطان زیاد اوغلی و علی سلطان تکلو بقراولی فرستادند و چون زبان
نصرت پیشه در گرده پشته بمقدمهٔ لشکر روم رسیدند و در هم آویختند
گرد میدان بر تارک فرقدان نشست و چشمهٔ خورشید در کثرت غبار
پوشیده گشت نظم ز گرد سپه سروران زمان ☙ زمین گشته با آسمان
توامان ☙ چرا سند کانز او دران رستخیز ☙ بسند از سیل خون بسته راه گریز ☙
شاهوردی سلطان جنگ مردانه کرده جمع کثیری را از رومیان
بقتل آورد و چون عساکر روم زیاده از جنود قزلباش بود و چون
دریای موج فوج فوج از عقب میرسیدند امرا عاجز گشته پناه
بکوه بردند این خبر ناگهان در شب بامرای عالیشان رسید تاتار آقا
که وکیل حسین خان سلطان روملو بود با دویست نفر بتحقیق خبر ارسال
کردند و امیر غیب بیک استجلو با جمعی از اهل ستیز او نیز روان
گردید ایشان بمقدمهٔ لشکر روم رسیده جنگ کنان متوجه امرا
گردیدند و ابوالقاسم میرزا و پاشایان چون بچمن مرند رسیدند در آن

عبدالله خان

عبدالله خان و سایر سلطانان کوچ کرده رفته بودند و قریب ده هزار
سوار جرار نیزه گذار نخجوان دست برد توقف نموده بودند و روی
بمیدان رزم آورده غازیان عنان کشیده حرب میکردند و چنان
تصور کرده که کمی همت جرات نمیکردند بعد از کشش و کوشش
استفسار نموده که کمینی نیست دلیر شده بر ایشان تاختند و غازیان
جنگ کنان خود را از معرکه بیرون انداختند و رومیان ازین
جلادت خایف و هراسان شدند و امراء و سایر غازیان در منزل
اشکنبر باردوی نصرت اثر ملحق شدند و چون امرای خوزستان
و فارس و کرمان در واق نرسیده بودند مصلحت آنکه ایشان جمع
شوند از اشکنبر بدو خانه امر فرمودند سلطان سلیمان از عقبه
یام عبور کرده بتبریز آمده در چرنداب نزول نمود و ابوالقاسم میرزا
آستانه محنت و نکبت باغ عیش آباد کشید در عرض چهار روز
که در تبریز بودند علیق اسبان و الاغان و شتران از برگ
و پوست درختان میگذشت در چهار روز موازی پنجهزار اسب
و استر و شتر بچراگاه عدم شتافتند و در آن چند روز بواسطهٔ
شدت باد گرد و غبار بمرتبهٔ آینهٔ مهر را تیره و تار ساخت که نزد

او الابصار تمیز روز روشن از شب تار میسر نبود و بواسطهٔ غلا
غلات و ضیق مطاعم و اقوات و هلاک بهایم سواران گور شکار
از گرسنگی شکار گور و پیادگان آهو رفتار بدام بیقوتی و سوئی گرفتار
بنابران سپاه روم هجوم نموده شروع در غارت شهر کردند
اهل تبریز چون کشتی شکستگان قلزم و عمّان که از امواج طوفان
صفحهٔ ایشان شکستن گیرد و دل از جان کنده باشند فریاد و فغان
باسمان رسانیدند چون این خبر بسلطان سلیمان رسید رستم پاشا را
فرستاد که سپاه را از غارت باز دارد و چون بجلدو در آمد جار
رسانید که کسی برعایا زحمت نرساند بنابران فتنه تسکین یافت
شاه دین پناه دلاوران قزلباش را از چهار طرف رومیان
بقراولی فرستاد و غازیان بکنار اردوی رومیان رفته مردم را
دستگیر میکردند و باردو بازار بپای دار میرسانیدند سلطان سلیمان
از جلادتهای قزلباش پریشان و حیران گشت و خیال محال
از دماغ بیرون کرده و از مبادرت پشیمان گشته بغیر مراجعت
چارهٔ دیگر نداشت و در شبی از شبها که آوازهٔ نزدیک شدن
قزلباش باردوی او شایع شده بود احمال و اثقال را روانه

در دیار روم

دیار روم گردانیده تا بروز از بیم سپاه بر سر اسب بایستاد
دوشنبه بیست و چهارم ربیع الثانی روانه گردید قلیمان و اوباش
تبریز دست تعدی بحشم او دراز کرده و جمع کثیر از مردم او
بقتل آوردند و ابراهیم خان و محمدی بیگ ترکمان از عقب او رفته
در حوالی شبلیه با پاشا شام و دیاربکر و پاشای مرعش جنگ صعب کرده
بنیروی دولت قاهره امیر عظام را با دویست نفر از ایشان کشتند
سلطان سلیمان هر روز سه چهار فرسخ راه میرفت و جنود او از
خوف قزلباش از اردو جدا نمیشد و از راه کردستان بر سر
قلعهٔ وان رفت شاه علی سلطان چپنی که در آن اوان از قبل شاه
دین پناه کوتوال قلعه بود آغاز قتال و جدال کرده و سپاه روم
یکبار هجوم آورده در انداختن توپ و تفنگ شروع نمودند
و قبل ازین هفت بادلیج و شش توپ در عادلجواز ریخته
بودند دران اوان آورده بر بروج قلعه انداختند • تفنگ همچو
عاشق ز بخت سیاه • جهان از سیه گرد و از دود آه • ز بر خدنگ
آسمان ابر خیز • ولی ژاله اش جمله پیکان تیز • ز بس کامد از
آسمان سنگ کین • زمین متصل شد بچرخ برین • شاه علی چپنی

از غایت نامردی حصار را تسلیم نمود و سلطانسلیمان حکومت وان را
با سکندر پاشا رجوع نموده متوجه دیار بکر شد چون شاه دین پناه
در لشکرگاه شنید که خواندکار از تبریز مراجعت کرد روز پنجشنبه
بیست و هفتم شهر مذکور بعزم آنکه دست بردی نماید کوچ بر کوچ
روانه شدند غازیان دلاور لشکر نصرت اثر جمعی از آن گروه را بقتل
آوردند روز شنبه هشتم رجب در بلدهٔ خوی نزول اجلال نمودند
ابراهیم خان و سایر امرای عالیشان با سپاه فراوان باردوی ظفر
نشان ملحق شدند در یوم الاربعاء عاشر شهر مذکور رخسره منصور
در چمن چالدران فرود آمد در آن مقام شاهقلی سلطان والی کرمان
و محمود خان افشار را با سه هزار سوار بعقب پوسی رسیدند چون مسامع
جلال رسیده بود که سلطانسلیمان علی بیگ برادر محمد خان ذوالقدر
را با پاشای داود و غنمان چلبی قوللر آقاسی را با چهار هزار کس بتعمیر
قلعهٔ قارس که در سرحد گرجستان واقعست فرستاده بنا برآن
شاه دین پناه فرزند ارجمند خود اسمعیل میرزا را با کوکجه
سلطان قاجار بقلع و قمع ایشان روانه نمود شاهزادهٔ عالمیان
از اردو جدا شده اجل کردار بر سر آن قوم بسیار ایلغار فرمودند

چنانچه باد صبا در رتبه غبار مرکب باد پیمای او نمیرسید و در
فراز و نشیب پیش دستی مینمود خود کمر بر کمر کوه بر کوه راند گریوه
گریوه جنیبت جهاند گفتی باد پای خاک پیمائیش چون سمند طبع
آتش گرفته است و سمندهای سیرش در زمان تک بعرق غرق
شده است روز شنبه بیست و یکم شهر مذکور بلشکرگاه مخالفان
رسیده سمند براق اندام را مهمیز زده چون سمندر در میان شعلهٔ آتش
انداخت بیت برقی گرفته بر کف و ابری بجنبش روی پای نهاده
بر سر و چرخی بزیر ران عساکر بهرام انتقام ده هزار نفر از آن قوم
براه عدم فرستادند و قرب پنجهزار دیگر از غله و فعله و ارباب صنعت
که از عباسیه و توقات و سیواس و آق شهر و ارزنجان و بایبرد
و کماخ و ترجان و ارض روم و سایر آن مرز و بوم آورده بودند بقتل
رسانیدند و فوجی از آن روز برگشتگان از بیم جان خود را بقلعه انداخته
و جنود ظفر ورود آن قلعه را در میان گرفته بعد از سه روز نایرهٔ
عالمسوز بقلعه جنگ انداختند و سیلاب رعب و هراس اساس
وقار ساکنان حصار را از اساس داده امان طلبیده از قلعه بیرون
آمدند غنمان چلبی که سر داران اشرار بود با ششصد کس مردانگی

شاهزادهٔ عالی تبار آمد در اثنای ملاقات آن دیوانهٔ حماقت صفات
بی تقریب دست بشمشیر برده بر دوش طوقیقون بیک قاجار
زد و یکبار آن گروه جرار بشاهزادهٔ عالیمقدار حمله کردند آنحضرت
از غایت جرأت قطعا از جای خود حرکت نکرده بنابران حکم عالی
بقتل ایشان صدور یافت تمامی ایشانرا بقتل آوردند و قلعه را خراب
نموده روانهٔ اردوی اعظم شدند در آن اوان بهرام میرزا از همدان
با سپاه فراوان و شاهزادهٔ عالمیان اسمعیل میرزا از فارس باردوی
گردون شکوه پیوستند و شاهقلی سلطان افشار را با سپاه بسیار
بتاخت الوسات انجه دو روانه نمود ایشان تمامی احشامات اخلاط
را غارت کرده موازی پنجهزار اسب و صد هزار گوسفند و پنجاه هزار
گاو بدست آوردند شاه دین پناه الکای خنس را تاخته و سوخته
روانهٔ پاسین گردید شاهزادهٔ عالمیان اسمعیل میرزا و بهرام میرزا
در پاسین باردوی ظفر قرین ملحق شدند در آن اوان شاهقلی
سلطان و محمود خان و شاهوردی بیک کچل که بقراولی رفته بودند
جنگ کرده جمعی را بقتل آورده سرهای ایشانرا بدرگاه عالمپناه
آوردند بر قلی بیک افشار با مردمان قاپوقلی جنگ کرده چند نفر

بالاکم

بالای کهی گرفته بنظر اشرف آورد و سلطان سلیمان اولمه و پاشای ارض
روم و پاشای سیواس را با سیزده هزار سوار جرار جهت احتیاط کار
ارض روم ارسال نمود و خود متوجه الکاه موش شد تا خود را
بدیار بکر انداز و دو تفنگچی بسیار عمداول گرداند چون خبر مذکوره بمسامع
عالیه رسید آنحضرت با سپاه بسیار در عقب او ایلغار نمود و قبل
از وصول موکب ظفر نشان ایشان از راه تفلیس عبور کرده
خود را بآمد رسانیده بودند شاه دین پناه علی سلطان تاتی اوغلی را
با ده هزار سوار جرار نیزه گذار بتاخت اخلاط و کزل دره و عادل
جواز ارسال نمود و سپاه بحر جوش رعد خروش الکاه موش را
سوخته چنانچه اثر خانه و غله نماند در خلال این حال امام قلی خلیفه
چشن گزکی جاوشی که از نزد سلطان سلیمان میامد گرفته بدرگاه اسلام
پناه آورده بعرض رسانید که اولمه در ترجان نشسته است شاه
باد سوده خصال عزم استیصال آن دشمن بدفعال فرموده از راه
سمین ترجان روانهٔ ایلغار فرموده بسرعت سیر قطع عقبات
گردون آثار فوج فوج در عقب می شتافتند میرفت لشکر گردون مآثر
چو دریا بجوشید هامون و کوه اولمه بی آنکه دلاوران ظفر نشان

بر یکدیگر زدند بیت داد و دهش ازآنکه مبارزان از جانبین تیغ از میان
برکشند سپر انداخت از بیم جان ترجاز انداخته رو بگریز نهاده تا
گر از نشیب از فراز نشناخت و غازیان عظام جوق جوق اتفاق کرده
یمین و یسار ده روزه راه بیرون رفتند و غارت کرده گوسفند آوردند
خسرو جهان از ترجان متوجه ارزنجان گشت شاهزاده عالمیان اسمعیل میرزا
در یوم الاحد هفتم شهر مذکور با سپاه بحر جوش رعد خروش
بسان آفتاب تیغ زن و مانند ماهی جوشن پوش پیشتر روانه شده فغان
روارو و غبار موکب تیز رو از ایوان در گذشت شعر زمین از
روارو بدو فغان شتافت * که هر چند گردید جز خشت نیافت * شد
از نعل اسبان هامون نورد * زمین کان آهن فلک کوه گرد *
شاهزاده عالمیان اسمعیل میرزا با فوجی از نهنگان دریای دغا در حوالی
پای برد بجماعت اشاهتک اوغلی دوچار خورده پاشا مذکور هزیمت
را غنیمت دانسته فرار نمود و فیما بینه قزلباش ایشان را تعاقب
کرده چهارصد و پنجاه سوار از رومیان دیو سار بقتل آوردند
چون بلده ارزنجان از وصول موکب پادشاه ظفرنشان رشک
روضه رضوان گشت و فضای بیابان و صحرا از خیمه و خرگاه مالامال

شهررا

شهررا سوخته و غارت کرده خاک آن بلده را بباد فنا داد و شاه
دین پناه قورچیان ذوالقدر را بقراولی فرستاده و ایشان در محلی
از برای استراحت نزول نموده و بفراغت خاطر بخواب رفته
عثمان چلبی رومی که از پیش سلطان سلیمان آمده بود بر سر ایشان
ریخته ذوالقدران چون شیر ژیان از جای برجستند و بمدافعه
و مقاتله مخالفان مشغول شدند از آمد شد تیر از طرفین هوای
معرکه در آن تیره شب پر شهاب شد و از نهیب شمشیر جانستان
دل مخالفان در اضطراب افتاد و درو مبارزان مغلوب گردانیدند
و سی نفر از ایشان را بقتل آوردند و سرها و اخته مهار بشاه
دین پناه گذرانیدند آنحضرت در روز چهارشنبه چهاردهم
رمضان از بلده ارزنجان معاودت نموده در اوایل شوال
بدولت و اقبال در اوج کلیسا نزول اجلال نمود و شاهزاده
عالمیان و عبدالله خان و کوکجه سلطان را بشیروان روانه ساخت
چون ماهچه طوق جهانگشای پرتو وصول بر کنار آب کر انداخت
و سوندک بیک قورچی باشی با دو هزار و پانصد قورچی تاخت
تنکی روانه گردانیده و قورچیان ادبار را تاخته و در دشت محلجان

ازخوف غازیان پناه بقلعه گنیس برد و دران اثنا خبر آمد که القاس
بعراق آمده است و خانه کوچ بهرام میرزا را غارت کرده بنابران
قورچیان باردوی ظفرنشان معاودت نمودند و شاهزادهٔ عالیشان
وعبدالله خان نیز باردو پیوستند و شاه دین پناه کوچ بر کوچ از دار
طارم و خلخال روانه قزوین گردیده و شرح آمدن القاس بعراق
آنکه دران اوان که شاه دین پناه در دار زنجان تردد نمود خوف
تمام بر ضمیر سلطان سلیمان استیلا یافت القاس را با پنج شش هزار
سوار از طرف کردستان بهمدان فرستاد و القاس چون بدان
بلده رسید خانه کوچ بهرام میرزا را بدست آورده روانه قم شد
و بران شهر مستولی گشت محمد بیک افشار را در ان زمستان بالشکر
گران بهمه ظالم و بی ایمان چون عاصفات و بود ادبار که در موسم
خزان برگ و پوشش گلستان را بر باید در اثنای دیماه بطریق [illegible]
بتاخت ری فرستاد و ایشان آنجا را غارت کرده باردوی
از مراجعت کردند چون قرب یکماه در بلدهٔ قم توقف نمود هوای
فتح کاشان در سرش جای کرده بدان طرف در حرکت آمد بر آن
دیار نیز مستولی گشت و دران اثنا ملازمان او از مردمان امرای شاه

که ازلیا

۲۵۰

که از ایلیاتی ازرنجان جدا گشته بالکای خود میرفته گرفته بنزد وی آورده
آن اسیران گفته که حضرت شاه با خیل و سپاه بنزدیک رسیده است
بنابران خوف تمام بر ضمیر او مستولی گشته متوجه اصفهان شد چون
القاس با جنود بیقیاس خذلان نشان در حوالی اصفهان آمد اکابر
آنجا یار شاه تقی الدین محمد و میر میران مردم آن نواحی را بشهر آورده
اسباب حصار داری باکمل وجهی مرتب گردانیدند القاس بخیال
آنکه با جنگ و پیکار دروازه‌ها را بگشاید و حال آنکه شهریان
ازین اندیشه بغایت دور بودند روز بروز بر استحکام برج
و باره میافزودند سپاه بجنگ در آمدند اصفهانیان بضرب تفنگ
مرگ آهنگ آن گروه را کالعهن المنفوش ساختند و قرب چند روز
آن مخاذیل در حوالی شهر نشستند شاه تقی الدین محمد و میر میران و اکابر
و اعیان باتفاق یکدیگر در میدان دلاوری و بتوفیق حضرت باری
شهر را نگاه داشتند و دران اثنا خبر رسید که بهرام میرزا و ابراهیم خان
با جمعی دلاوران بعزم تاختن متوجه بلدهٔ کاشان رسیدند
بنابران عازم فارس شد قلعه ایزدخواست را گرفته قتل عام نمود
و از آنجا متوجه شیراز گشت چون علمای شیراز اسیر را کشیده بوده

از راه قرب اعلی بزیر پای قلعه سفید رفت دران ولا جنید بیک برادر
ابراهیم خان با جماعه کوچ ذوالقدران دران جا بودند برج و باره را
مضبوط کرده بنیه خاطر تحصن قرار داده بودند القاص درانجا پنج روز
توقف کرده چون گرفتن قلعه محال بود کوچ کرده روانه بهبهان گردید
قایدان شولستان و ممسنی سه چهار هزار نفر جمع شده کس نزد جنید بیک
فرستادند که صلاح جنید بیک گفت که امروز با القاص بدر رو
مقاومت نکنید که فردا مستعد شده ببایان آییم باتفاق بدفع اهل
نفاق رفته جلادت و مردانگی کنیم لیکن تحمل کرده دو جوق شدند یکفوج
از عقب اردوی ایشان رفتند و شتر و اسباب بسیار گرفتند
و جوقی دیگر در زمین هموار بر سر خود را برایشان زدند و قرب
سی نفر از القوم بریشان بقتل آوردند آخر الامر القاص هفتصد
سوار مسلح بدو رسیده ایشان را مغلوب ساخته و چهل نفر را کشته
باقی فرار نمودند و باز از عقب الفوجی که بتالان رفته بودند ایشان را
نیز شکسته کیپ خود را ساند چون به بهبهان رسید مردم انجا فرار
کرده بودند انجا را بآتش سوخته در راه دنجه به شوشتر نزول کرد لشکر
بر دروازه حمله کردند و امیر زین الدین علی و امیر عبد الوهاب از مشهد

بیرون آمدند ز زخم شمشیر آبدار غبار آن فتنه را نشانیدند و القاص
چون یقین دانست که مهم بر مدعای او سرانجام نخواهد یافت
بطرف دزفول رفت و انجا نیز کاری نساخته از راه قلعه بیات
بجده و بغداد رفت **محاربه نمودن شاه علی سلطان با علی سلطان**
ازبک و شکست یافتن ازبکان در این سال علی سلطان ازبک
شش هزار سوار همراه داشته صورت غلبه و دیعا بکلک سواد و جهل
مرکب بر لوح خیال نگاشته تاخت استراباد آمد شاه علی سلطان
استجلو با هفتصد نفر از ملازمان و دلاوران جوشن در چون شیر
ژیان از جنگل جرجان بیرون آمده بعلی سلطان حمله نمود ازبکان
نیز بعجب تمام ثبات قدم نمودند آن دو لشکر جلادت آیین
تیغ انتقام از نیام برآورده بمراتب ای اشتغال نمودند عاقبت
مخالفان پشت داده رو بفرار آوردند دلاوران تا
گنبد قابوس ازبکان را تعاقب کردند و سیصد کس از ایشان
بقتل آوردند و سرهای ازبکان بشاه دین پناه ارسال نمود
قاصد شاه علی سلطان در آذربایجان باردوی شاه عالمپناه رسید
و خبر شکست علی سلطان را بعرض رسانید آنحضرت بغایت مسرور گشت

رفتن محمد خان شرف الدین اوغلی بولایت غرجستان و محاربه نمودن او با بیرام اغلن و شکست یافتن ازبکان

در ینولا بیرام
ازبک که حاکم غرجستان بود مردم بسیار از حشم قبچاق و ازبکان
بایراق فراهم آورده باتفاق الجنود بولایت هراة رود و آمد چند
اویماق و احشام که در قدیم الایام بحکام هراة باج میدادند کوچ
بولایت غرجستان برد چون این خبر در هراة بمحمد خان رسید
در اوایل رجب بعزم یورش ولایت غرجستان در الکای
کهدستان نزول نمود و بس از اجتماع سپاه و مکمل شدن بهادران
رزمخواه بسوی مقصد نهضت نمود در ییلاق آق گنبد که داخل
ولایت غرجستانست بایشان رسید بیرام اوغلن خالی الذهن
که محمد خان بنفس خویش در میانهٔ حشم است قدم استوار داشته
با مردم بسیار از پیاده و سوار در قلعهٔ جبال صف قتال بیاراست
در آن اثنا حسن بیک میراب که چرخچی خان بود با ازبکان
حمله کرده بیرام اوغلن را شکسته لوای استیلا برافراخت
در انحال قراق ولد محمد خان اجی از شجاعان عهد در رسید و حمله
نمود محمد خان با فوجی از غازیان نمایان گشت بیرام اوغلن را

پای از جای رفته فرار نمود و تکاوران ایشانرا الکاشی کرده جمع
کثیر را اگرفته خبات خانی بامداد سبحانی بصوب قلعهٔ انبار که
متعلقان بیرام اوغلن در انحصار میبودند توجه نمود چون ظاهر
انحصار مقر غازیان جلادت شعار گردید یقین محمد خان گشت
که گرفتن آن قلعه بجنگ میسر نشود بهراة معاودت نمود گفتار

در محاربه کردن قراق و ویس سلطان با حق نظر اوغلن و شکست خوردن ازبکان

در ینولا خبر رسید که حق نظر اوغلن
با جمعی از ازبکان آمی دوزدان حوالی از آب آمویه عبور کرده
متوجه این ولایت اند محمد خان ویس سلطانرا با فوجی از غازیان
بمدد قراق سلطان که در آن اوان در باخرز بود در روان
گردانید چون بایشان ملاقات کردند متوجه ازبکان گردیدند
در حوالی پل خاتون با ازبکان قدون و حرامیان زبون رسیدند
حق نظر اوغلن چون از توجه غازیان آگاه گردید مستعد جدال
و قتال گشت قراق تفنگچیان را در پیش صف قتال باز
داشت و خود از قفای ایشان متوجه جنگ گردید تفنگچیان
یک دفعه تفنگ انداختند غازیان حمله نمودند حق نظر اوغلن

تا به سیاوروده راه فرار پیش گرفت و تکاوران ایشان از تعاقب
کرده قریب بهصد نفر از ایشان بقتل آورده بهراه معاودت
نمودند

آمدن اسکندر پاشا بخوی و کشته شدن حاجی بیک دنبلی

درین سال اسکندر پاشا که حاکم قلعهٔ وان بود بتحریک حسن بیک
محمودی لشکرهای کردستان را جمع آورده بر سر حاجی بیک دنبلی
که در قصبهٔ خوی بود آمده و حاجی بیک بواسطهٔ قلت اعوان
و انصار در دیوار بست آغاز جنگ کرد و آخر منکوحهٔ او که
همشیرهٔ حسن بیک محمودی بود دروازه بر روی برادر خود
باز کرده بنابران اسکندر پاشا را استیلا میسر شد حاجی بیک
بعد از کوششهای مردانه بقتل آمد و از رعایای خوی نیز جمعی کثیر
بقتل آمدند و اسکندر پاشا بوان مراجعت نمود

وقایع متفرقه

درین سال بواسطهٔ عبور رومیه در تبریز طاعون واقع شد و بسیاری
از خلایق رو بعالم آخرت نهادند و درین سال شاه دین پناه
قلعهٔ النجق را فرمود تا خراب کردند و درین سال شاهقلی لنبیلان
کرد سلماس را غارت کرد و درین سال سلیمان چلبی چینی که
حاکم ارمی بود با امرای کردستان جنگ کرده مغلوب گردید

و اکثر

و اکثر الکا از مالش گشته شدند

متوفیات

شریف تبریزی بصفای
ذهن سلیم و ذکای طبع مستقیم از سایر شعرای زمان خود ممتاز بود
و همواره ابیات فصاحت آثار و اشعار بلاغت شعار بر لوح ضمیر
و صحیفهٔ خاطر مینگاشت و قصاید و دیوان غزلیاتش مشهور و منظوماتش
بر السنه و افواه مذکور از آنجمله هجو خواجه غیاث الدین علی کهره و قصیده
در معذرت گفته مطلعش اینست شعر نیستم مقبول یکدل آه ازین ناقابلی
یکرا دم نیست حاصل وا دا زین بیحاصلی و درین سال در تبریز بمرض
طاعون متوجه آخرت گشت

گفتار در وقایع سنهٔ ست و خمسین و تسعمایه

چون القاص از تاخت بلدهٔ قم و کاشان ببغداد رفت حکم خواندگار
بطلب او نافذ شد القاص بصلاح فتنه انگیزان فارس و عراق و کم
فرصتان ممالک آفاق بنیاد کار بر شعبده بازی و صنعت پردازی
نهاده بعشوه و فسون سر هی از مخالفت در روی موافقت
کشیده از قوت طالع شاه دین پناه کوکب اقبالش آغاز رجعت
نهاده بود و روز بروز دولتش بنام گشت نزدیک شده متوجه
درگاه سلطان سلیمان گردید خانه کوچ بهرام میرزا را روانه درگاه
عالمپناه گردانید بنابران سلطان سلیمان محمد پاشا را که وزیر ثانی

بود با سی هزار سوار نامدار بدفع وی ارسال نمود و در میان هنگام
استوا که خورشید نصرت لوا بر وسط السماء و در اوج اعتدال بود بر
وی ریخته القاص نطاق انقرار ما لا یطاق بر کمر او بار بست و بر
اثر الفرار فی وقته ظفر سراسیمه و مضطرب بیرون رفت و بقلعه
مریوان که حاکمش سرخاب کرد بود آمد شاه دین پناه چون از آمدن
او بمنزد و سرخاب آگاه گشت بهرام میرزا و ابراهیم خان و شاه قلی
خلیفه مهردار را با بیست هزار سوار جرار بر سر آن غدار ارسال
نمود لشکر منصور در حوالی قلعه مذکور بوی رسیدند و وی را منهزم
گردانیدند القاص دریغ و افسوس گویان بطرف مریوان بیرون
رفت و کرد او با سرخاب القاص حق ناشناس گشت و با ب
حسرت و ندامت دست از ملک و مال شست نشان خلاف
ایشان بود آنچه مشتمل بر وعد و وعید بسرخاب مرغوب گردانیدند
بنابرآن القاص را به بهرام میرزا اسیر و روانه درگاه شاه
عالم پناه گردانید آنحضرت وی را مخاطب ساخته گفت نسبت بتو چه
کردم که تو از من رو گردانیده بلجی بخواند کار گشتی سکوت اختیار کرده
جواب نداد شاه دین پناه بعد از دو روز او را بقلعه قهقهه فرستاد

رسلها

بپاس این دولت ابد پیوند بنیکو وضعی و بهترین صورتی فتح عظیم فرو
نشست لاجرم وضع نیک تاریخ گردید **گفتار در فرستادن شاه دین پناه**
عبدالله خان را بحکومت شیروان درین سال شاه دین پناه عبدالله خان
استجلو را بحکومت شیروان روانه گردانید بران دیار مستولی شده و بو
فوت گشت و شیروانیان بدن او را میهمان کرده بودند عبدالله خان
او را پیدا کرده از گور بیرون کشیده و سرش را از بدن جدا کرد
مردمان شیروان از ترس خان بموضع دروکه جزیره ایست در کنار
دریای قلزم پناه بردند و عصابه عصیان بر پیشانی ادبار بستند
عبدالله خان هرچند رسولان فرستاد و نصیحت نمود مخالفان
بصلح راضی نشدند عبدالله خان بدفع ایشان روان گردید لشکر قزلباش
با اسب در آب رانده آتش پیکار افروختند و مردمان شیروان
مانند ماهی که در کنار افتد باضطراب افتادند غازیان اکثر ایشان را
بقتل آورده اموال ایشان را غارت نمودند خان بعد از آن بطرف
شماخی روان شد **گفتار در آمدن اسکندر پاشا بایروان و گریختن**
حسین خان سلطان درین سال اسکندر پاشا با لشکر گران دست تاراج کرده
بچخور سعد آمد و دران زمان حسین خان سلطان روملو که حاکم دیار

بواسطه آنکه ملازمان او متفرق بودند صلاح جنگ ندید با آقا
کوکیلش بود با بیست کس تقراولی فرستاد و ایشان با اسکندر پاشا
جنگ کرده مغلوب شدند پنج نفر ایشان بقتل آمدند بقیت آقا باردوی
سلطان معاودت نمود و اسکندر پاشا بایروان آمده و بازار آن
قصبه را بسوزانیده بعد از آن بقلعه وان مراجعت نمود حسین جان
از عقب او رفته ده نفر از ایشان بقتل رسانید چون این خبر بشاه
دین پناه رسید چراغ ذاب سلطان شاملو را بعد دوی روانه
نخجو رسعد کردانید گفتار در گرفتن شاهوردی سلطان زیاد اوغلی
قلعه بارگیری را در نیال شاهوردی سلطان زیاد اوغلی
از نخجوان بقلعه بارگیری ایلغار کرد و در آن زمان سلیمان بیک
کرد بنجال دست برد از نزد سلطان سلیمان بدان قلعه آمده بود
شاهوردی با دویست و چهل نفر از دلاوران شب بقلعه رسیده
و غازیان لسان عیار آن حاشیه بی تامل و اندیشه خود را
بقلعه افکندند و شمشیر اکشیده قرب دویست نفر از کردان و رومیان
بشهرستان عدم روانه گردانیدند و سلیمان بیک را گرفته بدرگاه
معلی فرستادند وقایع متنوعه در نیال در شب چهارشنبه در

محرم در ولایت قاین در پنج قریه زلزله شد و بقرب سه هزار
کس از مردان و زنان در زیر دیوار ماندند استماع افتاد که قاضی
آن ولایت مولانا باقی در یکی از آن قریه ساکن بود و در علم هیأت
ماهر بود در روزی که شب آینده این بلا نازل میشد مردم ده را
اعلام نمود که درین شب بحسب ارتفاع افلاک و انظار کواکب
زلزله عظیم مسطور است صلاح در آنست که با عیال و اطفال بصحرا
رفته در آنجا استراحت کنیم مردم آن ده سخن وی را قبول نکردند
مولانا با عیال و اطفال بجانب صحرا رفت تا نصف شب توقف
کرد از سردی هوا متاثر شده با متعلقان بطرف منزل خویش
توجه نمود چون قدم در خانه نهاد فی الحال زلزله نازل شد مولانا
با عیال و فرزندان در زیر دیوار هلاک شد در نیال سلطان سلیمان
پادشاه روم احمد پاشا را که وزیر ثانی بود با چهل هزار سوار بدیار
گرجستان فرستاد و ایشان ولایتی را که تعلق بقر سهو قره بود
گرفته روانه دیار خود گردیدند درین سال شاه دین پناه در قزوین
قشلاق نمود متوفیات درین سال بهرام میرزا برادر شاه
دین پناه در جمعه نوزدهم رمضان بجلد برین شتافت نعش او را

بمشهد مقدسه برده در انجا دفن کردند مدت حیاتش سی و سه
سال بود و از وی سه پسر یادگار مانده سلطان حسین میرزا
و سلطان ابراهیم میرزا و بدیع الزمان میرزا **گفتار در وقایع
سنه سبع و خمسین و تسعمائه آمدن خانان ازبک بهراة و کشته
شدن شاه محمد سلطان** درین سال براق خان و عبد اللطیف سلطان
با لشکرگران از آب آمویه عبور کرده متوجه هراة شدند چون
خبر توجه ایشان بسمع محمد خان رسید حکم کرد که بیرون شهر را
کوچه بند کنند بعد از سرانجام این مهام اتمام مصالح استحکام
هر کوچه بندی و گذری را بیکی از شجاعان و معتمدان سپرد کوچه
بند دروازهٔ فیروزآباد را ابوسعید سلطان رجوع نمود و دروازه
خوش را به سنجاب سلطان افشار تعیین نمود و گذرهای
بیرون دروازه توتی جاق را به قراق متعلق ساخت و تا ازبک
و امیر حسن خطیب در کوچه بندهای دروازهٔ ملک لوای مجاهدت
برافراختند محمد خان با فوجی از شجاعان در خدمت سلطان محمد میرزا
توقف نمود در روز پنجشنبه پنجم جمادی الاول براق خان و سایر
سلطانان بهراة آمدند و در بعضی از نواحی و ملوکات رحل اقامت

را اعدا

انداختند اسحق سلاطین توران شاه محمد سلطان بنا بر استیلای
حرارت جوانی و بواسطهٔ اظهار جلادت و پهلوانی با مردم خویش
قریب بکوچه بند دروازه خوش آمده سپاه را با فروختن آتش پیکار
مامور گردانید سنجاب سلطان افشار از برای دفع و منع الظالم
ستمکار از کوچه بند بیرون آمده بزخم ناوک دلدوز و تفنگ جانسوز
بسیاری از ازبکان بدرو زرا بدروازهٔ عدم فرستاد و در آخر سپاه
ازبکیه با افشاریه غلبه کرده پنج نفر از ملازمان وی را بقتل آوردند سنجاب
سلطان خود را بدرون کوچه بند رسانید و توپچیان عساکر قزلباش
شاه محمد سلطان را بضرب توپ و تفنگ از کوچه بند دور گردانیدند
بعد از فرار سلاطین بی ثبات در ملوکات هراة شاه محمد سلطان را با اکثر
ازبکان نامی و ترکان حرامی بولایت سیستان و فراه فرستادند پس
از وصول نواحی ولایت و اخذ اموال و جهات و اسقاط عوض داد
حیات عجزه و فقرا حکم نمود بعد از تخریب آن سرزمین و تعذیب
غنی و مسکین بطرف معسکر سلاطین مراجعت کرد و در حین ملاقات
از روی اعراض براق خان اعتراض کرده که در مدت غیبت من
چرا اهمال نموده کوچه بندها را نگرفته اید فردوس با دلیران صف شکن

سوار شده تا گذر دارا از قزلباش گرفته از اسب فرو نخواهم آمد روز
دیگر شاه محمد سلطان با فوجی کثیر از ازبکان از پی نهضت دعوی مذکور
سوار شده بطرف کوچه بند که قریب مزار شاه قنده است در (حرکت)
آمد و چون بدانجا رسید لوای حرب برافراخت با سه چهار ری از
شجاعان چون بلای ناگهان برسر سهراب بیگ که از جار سان
آنکوچه بند بود تاخت سهراب تاب مقاومت نیاورده فرار
نمود شاه محمد سلطان وی را تعاقب کرده از وفور جلادت و بیباکی
و از غایت تهور و چالاکی تا در کوچه بند راند در وقت جست
سنگ عظیم بر سرش رسید آن جوان تیز جنگ بضرب آن سنگ
از بالای زین بر روی زمین افتاد و در آن حال بعنایت کریم لم یزل
یکی از ملازمان محمد خان خود را بوی رسانیده سرش را از بدن
جدا کرد **شعر** بد اندیش هم در سر شر شود چو کژدم که با خانه کمتر شود
بزد و خان آورد و پنج شش از ازبکان معتبر که رفیق بی توفیق او بودند
دستگیر گردیدند بنابران خوف تمام بر ضمیر پر افتخار استیلا
یافته در روز شنبه بیست و هفتم ماه مذکور از ظاهر هراة کوچ
کرده بطمع فتح بخارا روان شدند زیرا که عبدالعزیز خان بن عبد (والی)

اندیار فوت شده بود **گفتار در فرستادن شاه دین پناه منوچهر**
بیگ قورچی باشی و حسین بیگ یوزباشی را به بگه اردلان در این
سال سرخاب کرد کس بدرگاه شاه دین پناه فرستاده بعرض
رسانید که بگه اردلان که والی شهره زور بود با جمعی از رومیان
بحوالی قلعه سرخاب آمده از وزیدن نسیم این خبر نایره غضب
شاه دین پناه التهاب یافت فرمان عالی نفاذ شد که منوچهر
بیگ قورچی باشی و حسین بیگ یوزباشی و رستم بیگ افشار
با پنجهزار سوار بدفع آن نابکار روان شدند (روانه شوند) امرا بموجب فرموده
متوجه شدند و از رودخانه تموار که در آن وقت طغیان یافته بود
عبور نمودند و بجانب مقصد ایلغار کردند و هشتاد نفر از قورچیان
کنار باغات شهره زور بیگه که هفتصد سوار همراه داشت وا
غایت شجاعت رستم دستانرا غاشیه کش خود می پنداشت
آغاز جنگ کردند بزخم نیزه از اسبش انداختند و بصد حیله خود را
از دست غازیان خلاص کرده بقلعه رسانید و چهل نفر از معتبران
او در آن معرکه کشته گردیدند در آن روز راقم این حروف حسن (بیگ) روملو
برنیته که مشرف بقلعه زلم بود با جمعی گردان جنگ کرده قورچیان روملو

که قرب پنجاه نفر بودند از پس گردان فرار نمودند گردی که شاهی
بیک ذو القدر را تعاقب آورده شاهوردی بیک ولد توتقرا سلطان را
خواست دستگیر کند که حسین قلی خلیفه که رفیق این فقیر بود هر چند
فریاد کرد که ای جوانان بکوشید تا شلوار زنان بپوشید الا چند ان
وهم بر ایشان مستولی شده بود که اسبان را گذاشته خود را بصد مشقت
از کوه انداختند این فقیر باتفاق حسین قلی خلیفه حمله کرده اکراد را
متفرق ساخته شاهوردی بیک را سوار ساخته روانه گشتیم باکراد
که قورچیان را تعاقب کرده بودند که عدد ایشان قرب چهل نفر بود
جنگ کنان بدر آمدیم و سوندوک بیک در حوالی شهر زور
نزول نموده و سهراب از قلعه بیرون آمده بوی ملحق گردید و غازیان
نواحی شهر زور را تاختند و رایت تسلط بر افراختند و سوندوک
بیک قورچی باشی و رستم بیک افشار را با جمعی غازیان جهة تاخت
ولایت فرستاد و ایشان آن ولایت را خراب کرده عود نمودند
بعد از بیست روز سوندوک بیک مراجعت کرده بقزوین آمد
و شاه دین پناه از قشلاق قزوین بیرون آمده متوجه ییلاق
سلطانیه شده کوچ بر کوچ متوجه آذربایجان گردید معصوم بیک صفوی

و شاه قلی

وشاه قلی خلیفه مهردار و علی سلطان تکلو را بتاخت ترکور و مرکور
ارسال نمود و غازیان آن دیار را غارت کرده و بسیاری
از کردان آن ایماق را بضرب تیغ و تیر بخاک هلاک انداختند و چارپای
بسیار از اسب و استر و گوسفند غنیمت گرفتند و در سلماس
باردوی گردون اساس ملحق شدند و موکب فلک احتشام
بطرف قلعه کوکرچینلیک در کنار دریای ارومی واقعست نهضت
نمود و انحصار فلک و بدار از فروغ دولت پادشاه کامکار
غیرت افزای مطلع خورشید عالم افروز گشت و صورت
قلعه در آئینه ضمیر منیر بغایت مستحسن نمود و در جنب آن قطعه
کوه واقع شده بود از آن نیز قلعه ساختند و شاه دین پناه عازم
نخجوان گشت بعد از آنکه یکماه در حدود آنجا توقف نمود عازم
قراباغ شده در آن دیار قشلاق نمود گفتار در یاغی شدن
ترکمانان تکه و کشته شدن شاهوردی بیک کچل در ین سال
ترکمانان تکه یاغی شدند سبب مخالفت ایشان آنکه شاه دین پناه
بعد از شاه علی سلطان حکومت استراباد را بشاهوردی بیک کچل
عنایت نمود مردمان تکه ترکمان باتبکش فراوان نزد آن

امیرنادان آمدند ابانام جوانی که سردار طایفه اوخ بود
در کمال زیبایی و رعنایی بود شاهوردی بیک بوی اظهار
تعشق نمود خدمتش ازین وضع ننگ آمده بجانب استراباد
فرار نمود و در میان الوس خود رفت و شاطر بیک را که
از اقربای شاهوردی بیک بود و از قبل مشار الیه در اردوی
ترکمان مینمود بقتل آورده یاغی گردید چون اینخبر بشاهوردی بیک
رسید بتاخت الوس ترکمان روانگشت چون بدانحدود رسید ایلنج
ملتجی بر بالای پشته صعود کرده تمام لشکر خود را بتاخت
فرستاد و در ان اثنا ایای ترکمان با فوجی سنجاخان بشاهوردی بیک
رسیده او را بقتل آورد و ملازمان وی که بالجای مشغول بودند
اینخبر را شنیده فرار کردند چون اینخبر باسعان رسید امیر عرب بیک
حاکم اندیار ایلغار باستراباد آمده آن بلده را محافظت نمود
گفتار در کشته شدن بیرام اغلن و فتح غرجستان درین سال
ولایت غرجستان مفتوح گشت و شرح آن جنانست که جون
محمد خان خاطر از جانب براق خان فارغ ساخت پرتو التفات
بر تسخیر قلاع غرجستان انداخت قراق را با جنود بسیار تسخیر

قلعه شعار فرستاد و زیرا که بیرام اغلن با جمعی از ترکمان در ان حصار بودند
بیرام اغلن از خوف غازیان پشت بدیوار حصار باز داده و صولت
لشکر قزلباش اساس جمعیت ازبکان استیصال ساخت آن بیباک
خان و مان خود را در معرض خطر دیده در تدبیر ان واقعه متحیر گردید
و بهیچ وجه صورت بهبود آینه اندیشه ان ضلالت پیشه روی نمود
از روی تضرع ایلچی نزد قراق فرستاده امان طلبید بعد از تاکید عهد
و پیمان با متعلقان از حصار بیرون آمده بقراق ملاقات نمود و ان
غدار وی را بقتل آورده بلاد غرجستان را متصرف شد **متوفیات** عبد العزیز
سلطان بن عبید خان در بخارا وفات یافت درین اثنا پیر محمد خان
حاکم بلخ ایلغار کرده خود را ببخارا انداخت تا آمدن براق خان
آن قلعه را مضبوط گردانید بعد از چند روز براقخان آن بلده را محاصره
نموده پیر محمد خان بمدافعه و مقاتله قیام نمود و مردمان براقخان از
تسخیر آن بلده عاجز گشت نواحی اندیار را سوخته متوجه تاشکند
گردید **گفتار در وقایع سنه ثمان و خمسین و تسعمایه توجه شاه دین پناه
بجانب شکی و کشته شدن درویش محمد خان** چون مکرر از درویش
محمد خان حاکم شکی مخالفت ظاهر گشته بود شاه دین پناه با سپاه نصرت

دستگاه عازم شکی شد در بلدهٔ ارش نزول اجلال نمود و دران ولا
لوند بیک حاکم گرجستان کمر عبودیت و خدمتکاری بر میان بسته باردوی
گردون شکوه ملحق گردید رایات فتح آیات بجانب شکی در حرکت
آمد درویش محمد خان از اقامت رسم استقبال رایات فتح آیات
متقاعد گشته شاه دین پناه او را نوید عنایت و رعایت استمالت
فرموده طلب داشت و خدمتش بواسطه شقاوت روی جهالت
بادیه غوایت نهاد و پشت ادبار بجهات حصار ارزداد و نایران
نایرهٔ غضب جهانسوز در اشتعال آمده بدرخان و شاهقلی سلطان
استجلو را استقلالی گردانیدند ایشان بقراولان درویش محمد خان
رسیدند ایشان را مغلوب ساخته امیر یوسف نامی که راتق فاتق
حاکم شکی بود دستگیر کرده روانه درگاه عالم پناه گردانیدند
و از توجه عساکر قیامت اثر زلزله در اطراف مملکت بحر و بر و ولوله در
آن بد اختر افتاد و درویش محمد خان چون از توجه پادشاه جهان
پناه آگاه گشت محمود بیک برادر خویش آقا را با جمعی از مردان
به کیش بمحافظت قلعه کیش گذاشت و خود با بعضی از جهال پناه بقلعه
گلستان و گوره سن که کنگرهٔ خرد مند سریع الانتقال بر کنگرهٔ برج

فلک المنازلش

فلک المنازلش نتواند رسید و باز بلند پرواز فهم ارباب کمال بر فراز
قصر رفیعش کجا منزل تواند گزید ؛ حصاری ز عالم سر افراخته
بعرش برین سایه انداخته ؛ گذشته سربارهاش از فلک ؛ ز نظاره
خیره چشم فلک ؛ فصیلش کم از عرش والا نبود ؛ ز رفعت سر قلعه
پیدا نبود ؛ چو گردون بنایش ز بنیاد بود ؛ بسنگین دلی کوه فرهاد بود
خور از خنجر کنگرش خشمناک ؛ زده پیرهن بر تن صبح چاک ؛ تفنگها
بران قلعهٔ با شکوه ؛ نمایان چو اژدر ببالای کوه ؛ و سغناقی در
وسط کوه البرز قایم کرده بودند شاه دین پناه سوار شده به
فتح قلعه روان گشت سوندوک بیک قورچی باشی و بدرخان و شاهقلی
سلطان قلعه کیش را در میان گرفتند و شاهقلی خلیفهٔ مهردار و سایر
امرای رفیع المقدار در برابر سغناق فرود آمدند و عبدالله خان
و لوند بیک حاکم گرجستان در برابر قلعه گلستان و گوره سن نزول
نمودند و شاهقلی خلیفه ذو القدر با فوجی دلاوران نصرت اثر
بسغناق جنگ انداخت و مخالفان آن را تفنگ گرفته باز گردانیدند
آخر فتح تمام برایشان مستولی شده عبدالله خان و لوند بیک با فوجی
از لشکر نصرت شعار بحصار گلستان و گوره سن جنگ انداختند

و ایشان تیر بدافعه مشغول شدند چون صدمهٔ جنود منصور را مشاهده نمودند
روی عجز بگریز نهادند عسکر گردون اثر در پای ایشان گرد کوه
در آمد چون رایات فتح آیات ظفر قرین سایهٔ وصول بران قلاع
خیبر آیین انداخت دلاوران پیش رفته سیبها مرتب ساختند و بر
پادلیج و توپ فرنگی و دیگر اسباب جنگ حصار مشغول شدند و توپ
اندازان توپ اندازی گرفتند و شجاعت پیشگان سربازی از سر
گرفتند و از جانب فراز و نشیب توپ و تفنگ صاعد و هابط گردید
فوجی از مخالفان بیرون آمدند و چند از ملازمان امرا را بقتل آورده
بتعجیل تمام بازگشته بحصار شتافتند و غازیان توپ تیر بالا برده بودند
از قرغانهای کوه سیاه و سنگهای توپ از بالای القلعه آسمانها
وامطرنا علیهم حجارة من سجیل ظاهر میشد بعد از بیست روز که از ضرب
سنگ توپ فرنگی و پادلیج برج و باره اختلال پذیرفته بود درشش بیک
تیک اعلی بقرب هزار تفنگچی بر کمری که مشرف بقلعه بود صعود کرده کما
تفنگ گرفتند هر جا که مقدار انگشتی سر از برج ظاهر میشد صد صد تفنگ
پی درپی میرسید و از یکجانب نیز نقب زده برج را بسر چوب
گرفته بودند قبل از آنکه آتش زنند برج افتاد و اهل حصار را دود د

و حیرت بسر بر آمد محمود بیک در میدان ضعف و بیچارگی گوی قرار
بانداختن گرفت و از روی جباری بتواضع آمد و تضرع و زاری راه وسیله
نجات و دست آویز خلاص ساخت و بگفتار عاجزانه غزیوان
خود زیر طنبور زخمه که از آن جوار زیر بر روی افکند محمود بیک
کوتوال حصار از قلعه بیرون آمده بسعادت بساط بوسی سرافراز گشت
و مفاتیح دروب حصار را تسلیم وکلای شاه دین پناه نمود شعر
در قلعه شد باز نا برده رنج ٭ با فسون برون آمد اژدر ز گنج ٭ و آنحضرت
از کمال عاطفت از گناه وی گذشته و بنیروی دولت قاهره
انحصار را مدار که شنقار اقتدار هیچ آمدار بکار در هیچ روزگار
در تسخیر آن پرواز نکرده بود باندک روزی جبرًا و قهرًا تسخیر کرده
و سپاه ظفر شعار برحسب فرموده پادشاه عالی تبار برج و باره
آن حصار را با زمین هموار نمودند شاه دین پناه سوار شده روی دولت
بجانب سغناق آورده زهرهٔ مخالفان از هیبت لشکر آنحضرت آب
گشته مردمان سغناق چون از فتح قلعه کین خبردار گردیدند جوق جوق
بدرگاه شاه عالمپناه آمدند و روی عجز و مذلت بر خاک نهادند و درویش
محمد خان از مشاهده این حال در اضطراب افتاده از غایت وحشت

و هراس تهی از قلعه بیرون آمده شعر نه عزم درست و نه رای صواب •
دلی پر نهیب و سری پر شتاب • از غایت حیرت ندانست
که بکجا میرود و از حوالی اردوی عبدالله خان دلو نزدیک عبور کرده
و در آن اثنا کوسه پرقلی که کینه ملازم جهذاب سلطان شاملو بود او را
کشته سر نحس را بپایه سریر سلطنت مصیر آورده چهارصد کس که
از قلعه همراه وی فرار نموده بودند و دویست پنجاه نفر بقتل آمدند
شاه دین پناه بر جمله بلاد شکی مستولی گشت و خطبه و سکه بشرف نام
و القاب عالی خرم و تازه و مشرف و بلند آوازه شد • چون نام
شه سکه بر روی زر • زر از نام او یافت زیب دگر • حکومت آن
دیار بطوبیقون بیک قاجار مقرر شد در آن اوان محمود بیک
کوتوال قلعه گیش تو هیچ جایگاه نجوئیش راه وا داده از اردوی
همایون فرار نمود گفتار در لشکر کشیدن شاه دین پناه نوبت
سیم بگرجستان و قلع و قمع متمردان بی ایمان در آن اوان که اردو
گردون شکوه در شکی بود کیخسرو ولد قرقره چند نفر از نوران
را بدرگاه عالم پناه فرستاده مدد خواست زیرا که واخوش گرجی
دلو اسان شیر قران اغلی بعضی از الکاء او را گرفته بودند در آن اثنا

اجر اسلم

خبر رسید که اسکندر پاشا بگرجستان آمده بقلعه ازناور را محاصره
کرده بنابران شاه دین پناه با خیل و سپاه بقصد جهاد با کفار نابکار
و ملاعین سیاه روزگار گرجی بمقتضای مؤدای یا ایها النبی جاهد الکفار
و المنافقین و اغلظ علیهم دو لوله در طاق مقرنس گردون انداخته
از بلاد شکی ایلغار فرمودند و غازیان ظفرشعار بیست و پنجم ماه
گفتار فجار را احاطه فرمودند و هر کوه و کمر که گریزگاه آن قوم گمراه
بود از لکه کوب و لاوران با هامون یکسان گشت و یک تنفس
از آن مشرکین از دایره قهر و کین والله محیط بالکافرین جان
بسلامت بیرون نبرد و اهل و عیال و اموال و اسباب و ارث
شرعی از مقتولان بقاتلان انتقال نمود و خوبرویان گرجی نژاد
و پری وشان آدمی زاد که هر یک چون خال رخسار خود بر روی
روزگار یگانه بودند مثال بر دل عشاق پریشان که مقید زلف
مهوشان باشند از دست برد حوادث لیل و نهار بقید عبودیت
و پرستاری شدند جمعی پناه بکوهها بلند و غارهای استوار بردند
و بعضی بقلعه الکوب وارقرد و قلعه درزیاد و کلیسا که از بدایع
صنایع حضرت آفریدگار است متحصن شدند و لشکر اسلام بر سر

تهور بقلع و قمع ایشان آورده بزخم شمشیر آبدار و سنان آتشبار
چندین هزار کفار خاکسار را بمقتضای ان المنافقین فی الدرک الاسفل
من النار بجهنم دار البوار فرستادند و قلعه توکک را با چند حصار دیگر
مسخر ساختند و دروازه توکک کبران خردبان برجهای بلند و مغارها
رفته بودند و جمعی سواره و پیادگان بر مثال خیال صاحب حکمای ریاضی‌دان
بر معارج الکوه صعود کردند و بر درهای غارها و مغارها جهت غارت
و تاراج چون سپاه نمل الکین بر در بیت النحل شیرین از دحام میکردند
و دست تلک و غارات بر مخزونات مغارات متطاول نمودند
گروه گروه غلامان ماه سیما که از هراس اسیری و نیغا در اکناف
الکهان و مغارها بر مثال نطفه در بطون امهات تا یاد دیگر باره مستوی
بودند بیرون آوردند بعد از تشنگی بجان رسیده بپایان آمدند و دران
آنها جمعی از منهیان بعرض شاه دین پناه رسانیدند بنابران امر عالی
صدور یافت که بدرخان استجلو و شاهوردی سلطان زیاد اوغلی
قاجار و علی سلطان تکلو متوجه انحصار سپهدار آتش‌پاس شوند امرای
نامدار انقلعه را مرکز وار در میان گرفتند و قلعه مذکور بر فراز
کمری از جبال از سنگ یک لخت بدر توکک در دو خانه کنبع

کثرت

کثرت واقع شده و در حصانت ابتدا سکندر و قلعه خیبر لاف برابری
میزند و در رفعت با گنبد اخضر دعوی همسری میکند • حصاری که از عالی
بعالم نظیرش ندیده آدمی • بنا یدز رفعت بچرخ برین • بنوعی که گردون
بر اهل زمین • دو صد قرن اگر نسر طایر برد • بینداز کوره بیرون حسرت برد •
ببالا شدی مرغ ازان بر فراز • بجای رسیدی سوی شیب باز •
و میان قلعه مذکوره ده گز ارتفاع جوف کوه را بریده کلیسایی
مشتمل بر چهار خانه وسیع و صفه طولانی و جدار بیرون و اندرون از
بطلا و لاجورد بصور و تمثال اوثان و اصنام مصور گردانیده و تختی
در میانه خانه دوم ترتیب داده تیبی از طلا مکلل بجواهر گرانبها
نصب کرده بودند و دو لعل درخشان بمنزله دو چشم دران
بکر بیجان نشانده و همچنین از درون و بیرون کلیسای مذکور زایب
در نهایت تنگی و باریکی قرب یکصد و پنجاه ذرع بر جانب بالا
از سمط خانهای مذکور از سنگ خارا بریده و دو کونک تخمینی
بملاحظه حوادث زمان و انقلاب دوران ترتیب داده بودند
و دو در آهنین و فولاد در خانهای بیرون نصب کرده بودند • شنیده
بر دو فولاد یک در • بسنجی با دل مسک برابر • و یک در طلا بر خاکی

اندرون مرتب ساخته القصه غازیان ظفرانجام و دلاوران بهرام
انتقام یورش نمودند گرفتند گردان سپهر انجنگ زهره
بکشادند دریاهای جنگ شکست حصار از خدنگ سپاه چو از انجم
این نیلگون بارگاه شد اهل القلعه زار و ذلیل بسان نهنگ بحر
اصحاب فیل گبران از مشاهده آن سراسیمه و حیران شدند مانند
صیدی که حمله شیر ژیان خشک بر جای خویش بمانند چنین نصرت
شعار تائید پروردگار بر بالای حصار برآمده سلاح غیرت دین
اسلام تیغ جهاد مصقل توفیق تیز کرده پوست حیات از سر ضلالت
گبران در کشیده زن و فرزندانش را اسیر نمودند و شاه دین پناه
با امرای عالیجاه متوجه کلیسا شدند و بت نفرانگیز ایشان که بدگهر گبر
منظر را براه عدم فرستادند و اتوس را که از هفتاد من هفت
جوش ریخته بودند چون شیشه حیات ایشان شکسته و درهای آهنین
و طلا را قلع کرده بخزانه عامره فرستادند و برخان استجلو چهار
شمع را که گبران انگار هر یک را از شصت من موم ریخته و از
بر توان خرمن هستی خود را سوخته شکست و اموال بسیار و اسباب
بی‌شمار در قید تصرف شاه دین پناه آمد از انجمله دو لعل بود که بجای

و دو چشم آن بت نشانده بود که بمبلغ پنجاه هزار تومان قیمت آنها بود
و قلعه را با زمین هموار ساختند چون حکام گرجستان بجای دیگر نشسته
رفت بضرورت روی اطاعت بدرگاه عالمپناه آوردند بااو آل
امان بیک گرجی و لواسان شیرزان اغلی داخوش بدفعات
آستان سلطنت آشیان آمدند آنحضرت سایه التفات بر ضبط آن
مملکت انداخت در این اثنا کیخسرو ولد قرقره با پیشکش بسیار
بدرگاه معلی آمده و شاه دین پناه حکومت قلعه تومک را مع آق شهر
با توابع و لواحق بوی عنایت نموده و داخوش گرجی و شیرزان اغلی
را که حاکم انجا بودند بتبعیت آوردند چون نیر اعظم سایه بر برج
میزان انداخت و سپاه تیره در صحن باغ دستکاری اغاز نهاد
و قلل کار انجار چون روی عاشقان زرنگار شد و ریاحین
باغ و بوستان برنگ کهربا گشت و از انهدام جنود گرما هوا اعتدال
پذیرفت دهقان عزایم خسروانه بصوب ولایت لواسان بن داود
معطوف داشت سپاه ظفرشعار اطراف رایات الی را آخته اعلام
اسلام برافراختند و غنایم بسیار از اموال و برده و مواشی و غیرآن
نصیب غازیان شد و اردوی گردون شکوه کوچ بر کوچ روانه گشت

قراباغ گشت و در آنجا قشلاق نمود * قراباغستان تخت ناگاه
ز کر و فر مصری شد آراسته * جهان در جهان خیمه برپا شده *
چو صبح سعادت فلک سا شده * ز هر سوی عرشی سرافراخته *
بعرش برین سایه انداخته * و درین سال رسول پرتگال او شتا
فرنگ از راه هرموز آمده تحفهای بسیار بدرگاه گیتی پناه آورد
بعد از چند روز مرخص گشته معاودت نمود و هم درین سال وین
محمد ازبک قول محمد را که یکی از بهادران نامی او بود بدرگاه عرش
اشتباه فرستاد و اندرین سال خواجه امیر بیک کججی که در درگاه اعلی
منصب وزارت داشت مقید گردید مشار الیه سالها وزیر غازی خان
تکلو بود بنابر بعضی حکایات که ازو بظهور رسیده بود و سبب کدورت
مرآت خاطر شاه دین پناه گشته او را بخطاب و عتاب خسروانه
مخاطب ساخته گرفتار گردید مدتها مدید مقید بود و بعد از ان از بند برون
آورده مقرر شد که در کرمان ساکن گردد و بعد از ان وزیر
امیر سلطان روملو شد آخر تولیت آستانه عرش مرتبه رضیه رضویه
بدو تفویض یافت و در ان ایام ازو بعضی حکایات که ترک ادب
بوده باشد بظهور رسید بنابران از ان سعادت محروم ماند فاما

منصب

منصب وزارت تمامی خراسان بدو مرجوع شد مدت چهار سال
بدان مهم مشغول بود و بنابر ظلم و تعدی که از اعمال او بوقوع آمده
لاحق احوال او گشته شاه دین پناه در مقام
برخاستن در آمد و در خلال این مباحث جلال رسید که مومی الیه شروع
در تسخیر کواکب خصوصا نیر اعظم که تعلق بسلاطین دارد نموده باراده
اگر شاه دین پناه را تابع خود سازد و کسانی که این معنی را مشاهده
نموده بودند نقل پروردن گوسالهٔ زردی بر سطح مرتفع در برابر
آفتاب داشتن و روی خود را آلودهٔ زعفران ساختن و لباس
زعفرانی پوشیدن مذکور مجلس بهشت آیین کردند بنابران فرمان قضا
جریان شرف نفاذ یافت که او را در صندوقی نهاده دستهای او را
از سوراخی که در ان صندوق کرده بودند بیرون آورند و ببندند
تا بعضی از مقدمات سحر که موقوف بر عقود انگشتان باشد در ان حالت
بعمل نیاورد و آخر در قلعه قهقهه مقید گردید و بعد از چند سال بقلعه
الموت نقل کردند و حالا که تاریخ هجری به سنه ۹۹۰ رسیده است
خدمتش در قید حیات است گفتار در وقایع سنه تسع و عشرین و تسعمائه
رفتن شاه دین پناه بدیار روم و خراب شدن ارزن روم

چون اسکندر پاشا که از قبل سلطان سلیمان پادشاه روم حاکم
ارض روم بود در خوی حاجی بیک دنبلی را بقتل آورده بجرأت
سعد آمده و باز از آن بلده دایر نسوزانیده بی آنکه کسی با او مقاتله
نماید روی بدیار خود آورد لاجرم بواسطه این امور نخوت غرور در
در دماغ او تصاعد نموده کتابتی زیاده از حد ادب و با مرای نامدار
نوشت بنابرین شعلهٔ خشم پادشاهانه برافروخته فرمان همایون
نافذ شد که لشکرهای جهان در ظل رایات فتح آیات که مطلع
آفتاب فتح و ظفر است حاضر شوند برحسب فرمان قضا جریان
سپاه بدرگاه عالمپناه جمع آمد که از غبار مراکب ایشان آئینهٔ
لطیف افلاک لباس سطح کثیف خاک تیره گشتی و مردمک
چشم از سواد آن سپاه خیره ماندی زیاده از ذرات نوربخش
خور و سیارگان و بیشتر از اعداد اختر بر روی آبگینهٔ مینا در
آسمان ❁ سپاهی چو مور و ملخ بیشمار ❁ دلیران جنگی و مردان کار ❁
یلان دلاور که در رزمگاه ❁ به نیزه بستاند از چرخ ماه ❁
آنحضرت فرمان داد که چهار فوج از عساکر نصرت شعار بر سبیل
ایلغار هر یک برای روانه شوند از آنجمله معصوم بیک صفوی

والله

و الله قلی بیک ایجک اغلی و علی سلطان تکلو و شمس الدین خان ذوالقدر
گرد و خلیفهٔ انصار و حمزه بیک طالش و الغ خان بیک سعدلو و دیگر
امرا متوجه ارجیش و بارگیری شدند و شاهوردی سلطان زیاد اغلی
و ادهم بیک روملو بصوب پاسین روانه شدند و ابراهیم خان ذوالقدر
و شاهقلی سلطان افشار و چراغ سلطان که در آن اوان در فارس
بودند تا ساخت ولایت عراق عرب مقرر گشته و بیرام بیک قاجار
و طوطیون بیک قاجار و کنجه و والی گرجستان منجیر دادالی
و قلع و قمع آن نواحی نامزد گشتند امرای نامدار با امتثال امر عالی مبادرت
نمودند هر فوجی بصوبی که اشاره شده بود بی توقف روانه شدند
و معصوم بیک با ده هزار سوار در روز سه شنبه هفدهم شعبان
از ییلاق اق میغان روانه گردیدند و ایشان نیز چهار گروه گشته
روانه شدند معصوم بیک باتفاق علی سلطان متوجه ارجیش گشت
و شمس الدین خان متوجه صحرای موش و اخلاط گردید و قاتیس سلطان
خنسلو و الله قلی بیک ایجک اغلی با جمعی از غازیان میدان دلاوری
علم عزیمت بطرف عادلجواز برافراختند و حمزه بیک طالش
و خلیفهٔ انصار و غازیان حرار بجانب بارگیری و بندماهی روانه شدند

چون معصوم بیگ صفوی بارجین رسید قرابیری که از قبل خواندکار
متصدی حکومت اندیار بود روی تهور بجنگ و پیکار آورده از
قلعه بیرون آمد از طرف معصوم بیگ علی سلطان با فوجی از دلاوران
بدفع او روان گردید و از طرفین در هم آویخته علی سلطان نیزه
بر حلق او زده از میان زور آورده علی سلطان اگردانیدند درآن
اثنا الغ خان بیگ سعدلو بدانموکه رسیده ایشان را مغلوب ساخت
و قرب سی نفر از آن القوم بقتل آوردند قرابیری زخمدار خود را بحصار
انداخت و هم دران روز خلیفه انصار و حمزه بیگ طالش با محمد بیگ
و خرم آقا که امرای معتبر خواندکار بود جنگ کرده خرم آقا و محمد بیگ
را دستگیر کردند و قرب یکصد و شصت نفر از آن القوم که به منظر را
براه عدم فرستاده و در روز جمعه بیست و هفتم شهر مذکور در موضع
دیدیم الیش کره ایشان را با سرها و اخترها بدرگاه عالمپناه آوردند
چون شمس الدین خان باخلاط رسید قرب صد نفر از رومیان
که در آنجا بودند بقتل در آورده و قرب سی هزار گوسفند و ده هزار
گوسفند و ده هزار گاو و جامیش و سه هزار اسب گرفته انبار را
سوخته روانه اردوی اعظم گردید و چون قاتمس سلطان و الله قلی بیگ

با فوجی شیخان بدیار مخالفان رسیدند سواران روم از قلعه شاه‌ولوار
بیرون آمده آغاز قتال و جدال نموده سپاه منصور انگروه مغرور را
مغلوب ساخته قرب یکصد نفر از ایشان را بقتل آوردند و درآن اثنا
ابراهیم بیگ بجنگ متوجه درگاه خواندکار بود بغازیان دوچار گشته
دلاوران جوشن در شصت نفر از آن القوم که به منظر را براه عدم فرستادند و دیگر
دو خروار زر و یک خم و اقمشه نفیس با چند پیاله صراحی نقره بدست
ایشان در آمد چون شاهوردی سلطان زیاد اغلی و ادهم بیگ روملو
بتاخت یاسین داو نیک بودند میان ایشان و حاکم آنجا جنگ
شده غازیان وی را از اسب انداخته و جمعی کثیر از ملازمانش را
بقتل آوردند و مراد بیگ خود را بقلعه انداخت امرای نامدار انبار
را سوخته با اردوی گردون شکوه ملحق گشتند و شاه دین پناه
بعد از فرستادند امرا بجانب ولایت مخالفان در حرکت آمد
بخیل و حشم شاه گردون فراز ؛ روان شد بجا همچو عمر دراز ؛
چو فتح و ظفر از یمین و یسار ؛ روان در رکابش شه شهریار ؛
ستوران رعنا به جلوه گر ؛ ز عمر گرامی شتابنده تر ؛ ز نعل ستوران
بهم تتاب ؛ روان بر زمین صد هزار آفتاب ؛ و از لاق همعنان

کوچ بر کوچ کرده در روز سه شنبه بیست وچهارم ماه مذکور
بکنار آب ارس نزول نمود و از انجا کوچ بر کوچ بپای قلعه اخلاط
آمد و آن قلعه ایست که از روی متانت جبال شامخات در جنب
او توده رمال نماید و از غایت ارتفاع با سپهر برین برابری کند
متوطنان آن قلعه با سکان سموات راز گویند و کمر دار منطقة البروج
پهلو زنند و نسر طایر با کمال بلند پروازی بحضیض او نرسد ⁂
یکی خاره بر آمد بر اوج ⁂ چو خارای سنگین بر آورد موج ⁂ چو البرز
بر باره سنگی برو ⁂ سپهر منقش پلنگی برو ⁂ شل گرکسی را بدو ره نبی
اجل را از دو دست کوته بدی ⁂ متوطنان اخلاط را بواسطه عفونت
اخلاط دماغ ان مخبط گشته بود بحصانت ومتانت ان بروج
مغرور شده در مقابله و مقاتله در آمدند و از سر کلام ربانی که
اینما تکونوا یدرککم الموت فی بروج مشیدة غافل و ذاهل و بهادران عساکر
منصور که جز اقدام بر مخاطرات شیوه نمی دانستند و جز تقدیم بر
محاربات کاری نمی ورزیدند چون دایره حصار را در میان
گرفتند ⁂ باطراف آن قلعه با صد شکوه ⁂ کشیدند صف همچو البرز کوه
سپهر بسر کشیده مانند پلنگ آهنگ عروج بر بروج کردند ⁂

یکی رفته

یکی رفته الا برو زر کند ⁂ چو خورشید بر آسمان بلند ⁂ و گر یک دو
کار خرها دگر ⁂ نه بازوی خود کار پولاد گر ⁂ چند روز بر منوال از صباح
تا رواح و از رواح تا صباح بر دلان شیر دل و بهادران دشمن
کش مردانگیها نمودند و آخر الامر دو بار از پایان کوچه بند شهر را مسخر
کردند و پردگیان از بیم جان بدرون قلعه گریختند و نقابان خیره دست
نقب زدند ⁂ چو دیو جنگ آوران زمان ⁂ که نتوان گرفتن بجنگ آسمان ⁂
ببد بر فحش عنان تافتند ⁂ زمین را بنقب بشکافتند ⁂ تهی ساختند
از زمین و یسار ⁂ بیکدم تهی بر جای حصار ⁂ بروج حصار را خراب
کردند و از نوادر اتفاقات آنکه از برج حصار تا دو خانه که از پهلوی
قلعه بیکدیگر قریب صد ذرع بوده باشد شخصی همراه برج افتاده
مضرتی بوی نرسید کوتوال قلعه مضطرب گشته از روی مسکنت و عجز
در آمده حصار را تسلیم نمودند و از صدمه قهر عساکر منصور انحصار برین
هموار گردید و قبل از آنکه شاه دین پناه باخلاط توجه فرماید امرا
بطرف وان ارسال نموده بود و چون ایشان بحوالی قلعه وان رسیدند
بملاحظه آنکه مردم قلعه دلیر شده بجنگ و مقابله مبادرت نمایند هزار
سوار بیشتر فرستادند و خود با تنگی و تانی متعاقب ایشان در حرکت

آمدند فرهاد پاشا و مهر بیک بختی با ده نفر از امرای کردستان از قلعه
وان بیرون آمدند و غازیان جنگ کنان خود را بجانب امرا افکندند
در آن اثنا امرای نامدار با سپاه بلا اثر نمایان شدند و سپاه روم
و اکراد تاب آن ستیزه نیاورده بطرف قلعه گریختند دلاوران
قزلباش را نگاه غنیمت کرده بتضرع شصت نفر از اکراد بختی و طایفه
رومی براه عدم فرستادند و تمامی غلات و منازل وان و دو سلطان
و اموال و کواهش و الباق و جوشاب سوخته و خراب کرده از
راه کزل دره و کواهش از انسوی دره دیار اخلاط اعظم ملحق شدند
در آن اوان قورچیان طهران محمدی بیک ترکمان و امیرخان بیک
جات برحسب فرمان قضا جریان بدرگاه عالمپناه می آمدند بهر جا که
بتمر واق و سفدان گرد میرسیدند غارت میکردند چون به الباق
رسیدند حکام کردستان زینل بیگ و شاهقلی بی لالان حضری بی طالب
باندیشه باطل فراهم آورده و بمقاومت و جدال را اماده گشته بودند
بمجرد آوازه وصول جنود ظفر شعار راه فرار پیش گرفته غازیان
اندیار را تاخته در وسطان باردوی امرا ملحق شدند و شاه دین پناه
شاهوردی سلطان زیاد اغلی و ادهم بیک روملو را بعد از تخت

باسی

باسپین روانه تفلیس گردانید ایشان چون بقلعه موش رسیدند غافل
بر سر سپاهیان اندیار ریختند و جمعی را بقتل آوردند و فوجی از مردمان
جرار از حصار بعزم کارزار بیرون آمدند و اکثر ایشان طعمه شمشیر
دلاوران شیر شکار گشتند غازیان الکای مذکور را سوخته روانه
تفلیس شدند مصطفی بیک حاکم و ناصر بیک زرقی و ابدال بیک اسعد
سوار با اراده قتال و جدال از حصار بیرون آمدند غازیان خلقی انبوه
از آن گروه باشکوه بقتل آوردند و بقیة السیف از چنگال مرگ خلاص
شده بقلعه گریختند امرا اندیار را تاخته و سوخته در اخلاط باردوی
معلی ملحق شدند در آن اثنا خبر از گرجستان رسید که اسکندر پاشا
بر بهرام بیک قاجار غالب آمده صورت چنان بود که بهرام بیک بن
باتفاق کیخسرو گرجی بداوامی رفته بودند و دو سه قلعه تسخیر کرده در
اثنا اسکندر پاشا از ارض روم با سپاه بسیار بایلغار بجانب
ایشان روان شدند ناگاه بر سر اردوی امرا ریخت و در آن
ایام بهرام بیک و کیخسرو بتاخت رفته بودند طوقیقون بیک قاجار
و مهر بیک یوزباشی و را آورده بودند ایشان ناچار باستقبال
رفته و کوششهای مردانه نمودند چون کثرت رومیان و افزونی

دشمنان بیش از حد وحصر بود غازیان عثمان را از جنگ بر آشفته فرار
نمودند اسکندر پاشا قریب سیصد نفر از غازیان دیگر چیان تفنگ آورده
از همان مقام بارض روم معاودت نمود فرستادن شاه دین پناه
اسمعیل میرزا را بارض روم و شکست یافتن اسکندر پاشا چون
خبر مذکور بمسامع عالیه رسید فرمان قضا جریان شرف نفاذ یافت
که شاهزاده عالمیان نبی عالی الدوله اسمعیل میرزا که سر آمدان لشکر
و جهان پهلوان آن عصر بود با فوجی از بهادران بدفع اسکندر پاشا
بارض روم روان شود و از امرای نامدار شاهوردی سلطان زیاد اغلی
و بدر خان استاجلو و شاهقلی سلطان استاجلو و محمدی بیک ترکمان
و اوهم بیک روملو و امیر غیب بیک استجلو و الله قلی بیک اجک اغلی
و حمزه بیک طالش و خلیفه انصار و الغ خان بیک سعدلو و ابراهیم
خلیفه الیاوت و ذوالفقار بیک بازوکی و قوتقرا سلطان روملو
و هزار قورچی طهران و ششصد قورچی تکچوان در ملازمت رکاب
شاهزاده مشار الیه مامور گشتند و غازیان بایلغار روان شدند
و شاهزاده عالمیان شاهوردی سلطان زیاد اغلی و محمدی بیک
ترکمان و اوهم بیک روملو را منقلای گردانیده بپاسین ارسال

نمود

نمود و خود بنفس نفیس با فوجی از عساکر جرار کینه گذار و دلیران
روزگار و جانبازان معرکه کارزار که بباد حمله کوه گران سنگ را
بر وارزند بسوفار تیر از فلک بنان تیره و بر رخ خط کمین از
انگشتهای مشتری ربایند؛ اگر بسوی فلک بازو گشایند؛ ناوک
خوشه پروین ربایند؛ و گاهی که آتش و غبار افروزند ببوک ناوک
قبه زرنگار خورشید را بر سپهر لاجوردی افلاک دوزند در عقب
ایشان بجانب پاسین در حرکت آمد و چون خبر و رود که در پاسین
بودند از سپاه قزلباش شکست خورده سیصد نفر تفنگ آمد بقیه السیف
ایشان بارض روم رفتند چون اسکندر پاشا این خبر را استماع
نمود تولاق آقاسی ارض روم با دویست و پنجاه نفر سوار از قرا دالی
فرستاد و ایشان و ملازمان امرا که پنجاه نفر بودند جنگ کردند و مغلوب
شدند چون اسکندر پاشا از توجه شاهزاده عالمیان خبردار
گردید امراء الطلب کرده با ایشان مشورت نمود اکثر ایشان گفتند
که ما داریم اتاب میدان او؛ بود آیه فتح در شان او؛ درین
بیشه شیر ظفر بیشه اوست؛ اگر هست شیری درین بیشه اوست؛
صلاح در آنست که از شهر بیرون نرویم و پشت استظهار بحصار

حصار باز باید داده قلعه را بضرب توپ و تفنگ از تعرض لشکر
قزلباش نگاه باید داشت و آن اسکندر پاشا بواسطه کثرت اتراک
واکراد که از ولایت ارزنجان و ترجان و بایرده و کماخ و مرعش
و طرابزون و گرجستان و گرجیان که در انیولاجع شده بودند طبیعه
نخوت و غرور در آشیانه دماغ پریشان او بیضه خیال محال نهاده
بود سخن امرا را قبول نکرد و گفت ترتیب حرب و اسباب طعن
و ضرب قیام باید نمود ؛ درین قلعه بودن ملال منست ؛ همانا که برج
و بال منست ؛ بود مرد را تیغ و بازو حصار ؛ حصار گل و خاک ناید بکار ؛
فلک وار دارد از نام انمرد ننگ ؛ که باشد گریزان ز میدان جنگ ؛
امرای روم ازین خرافات نامعقول او را بسمع رضا اصغا کرده
در چاه بلا و مغاک فنا فرو رفتند و اسکندر پاشا روز دیگر
با جمع کثیری از اعوان و انصار با حشر بسیار از پیاده و سوار
بعزم جنگ و پیکار از حصار بیرون آمدند و در نیم فرسخی شهر صف
قتال و جدال بیاراست تفنگچیان پشت عرابه در پیش صف
باز داشتند ازینجانب شاهزاده عالمیان کوچ بر کوچ متوجه بولا
ارض روم گردید چون موضع پاسین تر ول الجلال فرمود و ادهم بیک روملو

العراد سالم

بقراولی ارسال نموده ایشان بملازمان اسکندر پاشا رسیده
با وجود اکثریت غلبه بودند بی اندیشه بر ایشان تاختند و یکی را
گرفته بخدمت شاهزاده عالمیان فرستادند آن اسیر تقریر
کرد که اسکندر پاشا از قلعه بیرون آمده مستعد قتال و جدال است
اسمعیل میرزا بر کمیتی که از باد صبا و شمال سبقت میبرد و بنا
بر میان ماند کوه بر جا می ایستاد باشاره تازیانه گرد از مرغ
بر بر می آورد ؛ تند رو همچو سپهر و بارکش همچون زمین ؛
راهروان همچون قضا و دوربین همچو گمان ؛ در میان نقش
خاتم ره برد مانند مور ؛ بگذرد در چشم سوزن همچو تار ریسمان ؛
سوار شده متوجه میدان قتال و جدال گردید سپاه افوج
فوج بدفع او ارسال نمود اول از امرا محمد بیک ترکمان
و ادهم بیک روملو و امیر غیب بیک استاجلو بمعرکه رسیدند
بتاختن و سر انداختن مشغول شدند الغ خان بیک سعدلو
و ابراهیم خلیفه البایوت و سایر غازیان در میدان مبارزت
راندند و در تمامی میمنه و میسره جنگ در پیوست افواج لشکر
و طبقات حشم از جانبین برهم مخلوط گشتند ؛ بر دلان خذلان

چو دندان رفته در کام بلا • وز همه سو اژدهای فتنه بگشاده ظفر •
رمح بازان کرده کوته بر اجل راه دراز • نای رویین گشته بر بالین
کشته نوحه گر • جنگیان کرده بلا صد حلقه گرده چون زره • بر دلان
در روی خنجر رو نهاده چون سپر • این چو حرف تا نهاده چشم
از دنبال تیر • وان نکنده نیزها چون لام الف در یکدیگر • گرز و
سنان و شمشیر و خنجر در یکدیگر نهادند و خون از تیغ باران
از میغ ابدان گرفت و ازهبا کل دلاوران و اجسام مبارزان
ناموس با گردون علم تادی پذیرفت و برق خنجر بر جان بهادران
خندان و سه سنک تیغ مصری بر کشتگان گریان چون اسکندر
پاشا حلاوت لشکر قزلباش را مشاهده نمود ترکتاز غم و الم
بر شهرستان ضمیرش تاخت و از بیم مغز در سر و زهره
در برش بجوش آمد بنا و چون چشم نرگس زردی یرقان
گرفت و خون در عروق او بسان آب در دل لاله افسرده
شد از بیم جان با جمعی از رومیان از قلب بیرون آمده بر غازیان
حمله کرده ایشان را پس راند و درین اثنا امرا و سایر غازیان
اطراف و جوانب اسکندر پاشا را فرو گرفته بزخم شمشیر آبدار

وسنان

وسنان آتش بار دمار از روزگاران او و پیامیان خاکسار برآوردند
وشمشیر زبان تیز کشوده بمضمون **كل نفس ذائقة الموت** رومیان
سراسیمه را سرزنش بسیار نمود و سنان خونریز بمقتضای غضب
قهار شدید الانتقام را اعلام کرده افعی وار در جدران ابدان
معاندان بد روزگار جای نمود • چنان تیر را در زره رفت نیش
که افعی در آید بسوراخ خویش • زره را ز زخم سنانهای تیز
درون عرق خون و دیدا اشکریز • شکاف تن از تیغ الماس گون
چو جوی ولی سیل او آب خون • ز خون هژبران تبر رمن جنگ •
چو غازه در روی بتان لاله رنگ • ز تیغ ستم گرز کین چاک چاک •
چو اوراق صنوبر فتاده بخاک • از ینجانب جنود قزلباش مانند شیران
مست کف اندازان در جزر دان در میدان مقاتله در آمده و فارسان
روح عدو را از مرکب بدن پیاده میگردانیدند و از طرف دیگر
فیه اغیه رومیه بسان عقابان منقار مهلک بر اجسام مبارزان
فرو برده ایشان را از مسند زندگانی بر خاک هلاک می انداختند
شعر بپیوست رزمی گران کز سپهر • مه از بیم گم گشت و بگریخت مهر •
بپرید هوش زمانه ز جوش • بدرید گوش سپهر از خروش •

ز خون چشم گیتی همه نم گرفت ❊ ز بس کشته پشت زمین خم گرفت ❊
روان کشته از تن چون بخار از پستی بالا رفت و از حضیض خاک
مانند دود آتش بمرکز اصلی و حیز حقیقی شتافت و زیر این نیلگون
قفس از پرواز مرغ روح عالم ارواح پیدا شدند نظم روان روح جدا
بسوی سپهر ❊ که شد غرق دریای ارواح مهر ❊ در آن اثنا شاهزاده
عالمیان چون ببر دمان و شیر ژیان با فوجی از قورچیان بر پشته
که مشرف بر رزمگاه بود برآمده چون چشم رومیان بر لوای
آنحضرت افتاد ارکان ثبات ایشان تزلزل پذیرفت عنان
ادبار بجانب فرار آوردند دیگران از خوف شمشیر غازیان
تفنگها را گذاشته بطرف حصار گریختند ❊ فتاده تفنگ رومیان را
ز دست ❊ ز آتش جدا مانده آتش پرست ❊ عراده در افتاده
همچون درخت ❊ ز جور تبرزین شده لخت لخت ❊ غازیان مجموع
ایشان را بقتل آوردند ایشان زیاده از پانصد نفر بودند و بیکبار
اجمعی رومیان رو بطرف شهر آوردند و چون قزلباش از عقب
ایشان لجام ریز روان شدند و بهر که می رسیدند بقتل می آوردند
و سنان برق آسا در آن روز قیامت نما از شعلهٔ غضب جبار

مجره و تیغ سرافشان بر فرق رومیان و از نزول بلای آسمان مظهر
لاجرم از غایت اضطرار چندان خلق در خندق افتاده بودند که از
اسب و مردم مالامال شده بود و بستن دروازه را فراموش
کرده بودند چنانچه سه نفر از غازیان بدرون قلعه درآمدند آنحضرت
خواست که بنفس نفیس بعزم دفع رومیان در میدان رود نظم
بتندی برون جست کار و شتاب ❊ بران موج آتش چو دریای آب ❊
بران سپه یورش انگیختند ❊ همه در عنانش در آویختند ❊ بصد عذر
گفتند کای تاج بخش ❊ تو خورشید ملکی مجه چون درخش ❊ بدرهان
و شاهقلی سلطان عنان اسب شاهزاده را گرفته نگذاشتند که
پیشتر رود نایرهٔ غضب آنحضرت افروخته ایشان را دشنام داد
و شمشیر کشیده حمله نمود ایشان عنانش را گذاشتند قورچیان نگذاشتند
که خود را بمعرکه رساند و اگر آنحضرت نیک نداشتند غازیان بقلعه
درآمده آن حصار را میگرفتند در آن رزمگاه از رومیان کینه خواه
دو هزار و پانصد و هفتاد و شش نفر بقتل آمدند سوای آنکسانی که در
خندق و غیره کشته شده بودند و از امرای معتبر کسر علی حاکم مرعش
و محمود بیک برادرزادهٔ خیربیک که در زمان سلطان قانصوه

پادشاه حاکم حلب بود و رمضان بیگ برادر اسکندر پاشا و برادر حسن بیگ
حاکم جیش کرک و خیرالدین بیگ والی ملاطیه و مصطفی بیگ حاکم طرابزن
و حیدر بیگ میر یاسین و علی آقای قوللر آقاسی و ابی بردی محمد بیگ
قوللر آقاسی غلامان خواندکار و علی بیگ برادر زن اسکندر پاشا
و قاضی ارض روم دستگیر شدند و دیگر امرا و معتبران و جوانان
نامدار و گزیدگان که سوار از حد و شمار افزون بود که رخت بقا
بباد فنا دادند در آن اثنا عثمان پاشا حاکم قرامان و خضر پاشا ذوالقدر
در ارزنجان بودند که ناگاه آوازه ایلغار و کسر و انکسار اردوی
ایشان انتشار یافت که در وقت هیجان آن باده خونریز و اشتعال
نایره رستخیز گروهی خود را بدر برده و رسانیدند و خبر این چون زهر
هلاهل بدو رسانیدند ایشان از بیم جان ارزنجان را انداخته فرار
نمودند شاهزاده عالمیان در برابر قلعه نزول نموده بعد از چند روز
روانه اردوی اعظم گردید **محاصره نمودن شاه دین پناه قلعه**
ارجیش را شاه دین پناه بعد از فتح اخلاط علم عزیمت بجانب
ارجیش برافراخت فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت
که بدر خان استاجلو با جمعی از عظمای امرا برسم منقلای بایلغار

ازمی

از پیش روانشدند و نفس مبارک کوچ کرده در حوالی قلعه عادلجواز
نزول فرموده بالای پشته برآمده سواد قلعه بنظر احتیاط درآورد
و در قلعه از قبل سلطان سلیمان مصطفی ولد یولر قیطی پاشا متصدی ضبط
و محافظت انتظام بود و دیو غرورش از راه برده بجهالت و محکمی
حصار فریفته فوجی را از قلعه بیرون فرستاده دلاوران بهرام انتقام
بشمشیر خون آشام بسیاری را از ایشان بقتل آوردند و از آنجا کوچ کرده
روانه گردید فرمان عالم مطاع صادر شد که جنود عالمگیر بتکلف آراسته
روانشوند غازیان صف آرا نقاره فرو کوفتند و صورنا انداختند
و در مقابل حصار ارجیش قبه بارگاه گردون اشتباه محاذی
منزل ماه گشت و انحصار و محکمی بمرتبه که بهر گونه تدبیر خلل پذیر
نشود و چنان راسخ و شامخ که بهر دست برد از پا نیاید اساس
آن در استواری با گنبد دوران دعوی برابری میکرد و بلندی
بروج او از آسمان و اوج کیوان و پایین خندق به پشت سمک
رسیده از قعر دریای عمان خبر میداد و سر کنگره اش بر روی
سماک برآمده از ذروه فلک الافلاک خبر می آورد **شعر** بسختی گرو
برده از روزگار ◦ چو دریای احسان درش استوار ◦ چو خورجیح

گکرش خشمناک بر زده برهن برتن هیچ چاک * بگردش یکی خندق با شکوه *
چو دریای عمان براطراف کوه * بپایان قلعه یکی خاک ریز * که رفتی
بر و مهره و سینه خیز * چنان حصار از اکراد بسیار و دلیران جرار
مملو بود و ایشان آلت قلعه داری مهیا ساخته مستعد قتال و جدال
بودند امرای نامدار و قورچیان ظفر شعار دایره کردار دور گرد
حصار در آمدند * باطراف آن قلعه صفها چو کوه * کشیدند خیل قیامت شکوه *
یلان از دو سو از نشیب و فراز * چو مژکان خوبان دو صف
کرده ساز * غازیان بانداختن توب و تفنگ شروع نمودند
و مردم قلعه از بالای بروج انداختن تیر و تفنگ بنیاد کردند
از جانب توب چون دخان سحاب میل بعالم بالا نمود
و از جانب مهره تفنگ مرگ آهنگ بسان کار مخالفان
پادشاه فیروز روزی به نشیب آورد * تفنگ همچو برق
آتش افروز بود * ولی ژاله آتش گرم و جانسوز بود *
و بعضی غازیان بزخم تفنگ پامال اجل گشتند و طایفه از مردم
حصار صندوق سینه را هدف تیر تقدیر کرده از سر جان
گذشتند حکم لازم الاتباع نفاذ یافت که از لشکریان از جانب

حوالها

حوالها ساخته و توبچیان بضرب سنگ و توب پنجاه گز حصار و دیوار
را انداختند و در آن اوان ده دلاور از جان برخاسته پای تهور
از دروازه قلعه بیرون نهادند و تیغ کین از نیام انتقام بر کشیده
به سینه که محل توب بود شتافتند و غازیان قریب پنج نفر از ایشان
بضرب توب بینداختند و بعد از آن کس را یارا نبود که بیرون
آید مدت سه ماه هر چند عساکر جرار در اقدام امر اسم جنگ و کار
زار هیچ نوع تقصیری ننمودند اما جهة استواری حصار و از عمیقی نامرغوب
خندق درک کردار از هر جهة مجال هجوم و عروج بر بروج انجال
نمیشد و اهل قلعه را از غایت وحشت و هراس دیده عقل تیره گشته
بود و چشم بصیرت خیره مانده و از بیم جان قلعه را نگاه میداشتند
درویش پاک توجهی توالی جهة دفع و استیصال معاندان دین
و دولت ترتیب داده در وقت گشاد صوت ویجعلون اصابعهم
فی آذانهم حذر الموت نمودار شده و بجهة رفع خوف اهل قلعه
را بعمل می آوردند

گفتار در فرستادن شاه دین پناه چکتایش آغا را با فوجی از جوانان بجانب اخلاط
در آن اوان که شاه دین پناه شاهزاده عالمیان

اسمعیل میرزا را بجنگ اسکندر پاشا فرستاد خبر آمد که ده خروار
زر از برای مرسوم ساکنان قلعهٔ عادلجواز آورده‌اند چون خبر مذکور
بمسامع عالیه رسید آنحضرت بکناش اغلی را با صد و پنجاه قورچی
فرستاد که آن زر را بجنگ آورند چون ایشان بحوالی اخلاط رسیدند
مصطفی بیک ولد یولقیطلی پاشا که حاکم عادلجواز بود قریب صد
کس را بدفع غازیان نامزد نموده قورچیان ایشان را مغلوب
ساخته چهل و هفت نفر را بقتل آوردند و سرها و اختر مهمات سلطان
ایشان را بدرگاه عالمپناه آوردند هم درین سال پهلو القلی بن
و حاجیم سلطان ازبک ناگهان از جانب خوارزم بحوالی استرا
آمدند مجنون سلطان حاکم اندبار با ایشان محاربه کرده بقتل آمد
ازبکان اندبار را تاخته ببلاد خود معاودت نمودند وقایع سنه
ستین و تسعمائه گرفتن شاه دین پناه قلعهٔ ارجیش را چون شاهزادهٔ
عالمیان اسمعیل میرزا از ارض روم مظفر و منصور مراجعت نمود
از ظاهر ارجیش باردوی همایون پیوست و سر مخالفان را
که در جنگ اسکندر پاشا از تن جدا کرده بودند در برابر قلعه
آویختند اهل حصار چون دانستند که مقاومت با جنود قزلباش

در حیز

در حیز قوت و قدرت ایشان نیست با یکدیگر مشورت کرده گفتند
که مخالفت شاه دین پناه محض جهالت و عین شقاوت است پیران
ابراهیم بیک بختی را که حاکم قلعه بود بقتل آوردند و غازیان از باروئی
که خراب شده بود بالا کشیدند ٭ و گریده گردان آهن مصاف ٭
چو عقاب دویدند بر کوه قاف ٭ دویدند بر باره مردان جنگ ٭ گرفتند
آن قلعه را بی درنگ ٭ و اکثر گردان را دستگیر کرده بپایان آوردند
و پوست سرایشان را کندند فرمان قضا جریان شرف نفاذ یافت
که قلعه را ویران ساخته از بنیاد بر اندازند و قصر آرزوی دشمنان
را ویران سازند فرمان بران آن حصار را خراب کردند فتح قلعهٔ بارگیری
چون از آن رایات نصرت آیات در حفظ پروردگار بجانب قلعهٔ
بارگیری روان شدند چون هوای اندبار از غبار سم سمند پادشاه
کامکار رشک آسمان گشت عساکر منصوره رایات اقتدار برافراخته
در روی تسخیر حصار آوردند ٭ دگر باره گردان سپر با کف ٭
کشیدند بر گرد آن قلعه صف ٭ و آن حصنی است که بارهٔ آن در رفعت
از ایوان کیوان گذشته و دیدهٔ انجم از افلاک در مشاهدهٔ آن
خیره و حیران شده کوه راسخ در کمال رفعت و سپهر شامخ در غایت

حصانت شکوه عجب قلعه برده دست از فلک . فراز ش سماک و شیب سمک
به کنگرش خنجر فرق مهر زده رخنها در حصار سپهر . ز بس که فلک
تا باو راه بوده . از دو قسمه را دست کوتاه بوده . ز نظارهٔ آن هراسان
سیاه . چو او دارا ز دو بدین قرض خواه . محمد بیک ذاکرا غلی که از قبل
سلطان سلیمان کوتوال انحصار بود و دروازهٔ قلعه را بسته بانداختن
تیر و تفنگ شروع نمود . به بستند در ها آهنک کین . در فتنه
بست آسمان بر زمین . فرمان قضا جریان بجمع لشکریان نافذ شد که
از هر طرف جنگ اندازند و دلاوران بنابر فرمان توب و ضربزنها
در برابر حصار نصب نمودند و هر کدام از امرا در مقابل برج سیبه
تو بهارا آتش زدند و گوش طیور و وحوش از صدمهٔ فریاد
و خروش سنک قرغان آوازهٔ اذا وقعت الواقعة بمهابت
وحدت الاکلام استماع نمودند و گوش مهر و ماه از صدمات
قوارع سنک توب بقوت سامعه صدای القارعة ما القارعة
و ما ادریک ما القارعة شنودند برج و باروها از اجان در هم
شکسته که مصدوقه وجعلنا عالیها سافلها مشاهده افتاد و لا
جنود قزلباش چند روز از وقت طلوع رایات زرنگار خورشید

خنجر گذار بر بام این نیلی حصار تا هنگام اشتعال مشاعل ثوابت و سیاره
بر برج سپهر دوار باستعمال آلت جنگ و پیکار می پرداختند مردان
قلعه نیز از سر جان گذشته بس عزیز گذشته بالای برج و باره
بر آمده تفنگ می انداختند ذاکرا غلی و سایر رو سیاهان از خوف غازیان
آتش دهشت در نهاد ایشان افتاده دود حیرت از سر ایشان
بر آمده بر سر رجا بر آمده امان خواستند شاه دین پناه از جرایم
ایشان گذشته بغایت استمالت این گروه نمود محمد بیک از قلعه بیرون
آمده حصار را تسلیم نمود . بیرون آمد از قلعه زار و زبون . بدان سان
که جان آید از تن برون . چو دیدش شهنشاه فیروزمند . سر قدر
سودش بچرخ بلند . و در رحمت بر رخش باز کرد . ز میران
در ابشن ممتاز کرد . به نسیم عنایت خسروانی از غایت بهبهانی
براحوالش وزید و با انواع احسان بتدریج از زر و خلعت و اسب
گرامی و بلند پایه گردید بعد از آن پادشاه پسندیده خصال بسعادت و اقبال
از بارگیری کوچ کرده از عقبه دیوچا به عبور نمود و شاهزادهٔ عالی نژاد
بتاخت ولایت گرجستان فرستاد و غازیان چون مرغی که قلع حیات
کنند اکثر گردانرا در آن صحرا انتظار نقار بر چیدند شاه متعلق پیلان

که حاکم اندیار بود باتفاق سایر سرداران کردستان برمثال انحران
که از تیغ آفتاب گریزند راه فرار پیش گرفتند چون نبات النعش
از خویش و دیار خویش مهجور ماندند هو الذی اخرج الذین کفروا
من دیارهم و بعضی منکوب و مخذول و بسلاسل نکبت و اغلال
شقاوت مغلول گشتند و تمامی جهات و اموال و اثقال از خیول
و بغال و حواشی و حشم و مواشی و خدم و قاعد و قایم و صامت و صایم
بتصرف سپاه ظفر پناه درآمد و استیصال آن طایفه بر وجهی دست
داد که ساکنان دیار و بلاد از آفت آن سکان پاایمان ایمن گشتند
و غنایم فراوان از اسب و گاو و رمه ضمیمه دیگر فتوحات گردید
تا آنکه چون شاه دین پناه بالباغ رسید مردم آنجا فرار کرده
بودند غازیان آن دیار را سوزانیدند شاه دین پناه جمعی از امرا
را بتاخت حشم محمودی روانه ساخت حسن بیک که سرور
ایشان بود بوسیلهٔ فرار از دست غازیان ظفر شعار خلاص
گشت برادرش روی اخلاص بدرگاه اسلام پناه آورده
بتشریف لباطبوسی استسعاد یافت و بتربیت پادشاهانه و عواطف
خسروانه از امثال و اقران ممتاز و مستثنی گردید شاه دین پناه

اسمعیل میرزا

اسمعیل میرزا را باتفاق امرای نامدار پیش سوندوک بیک قورچی باشی
و محمدی بیک ترکمان و سایر امرای رفیع المکان بتاخت گرجستان فرستاد
چون در عقبه گوریک تیزه دار برف بود بنابران امرا و میرزا
متوالی شدند از آنجا عبور نموده باردو معاودت نمودند چون
خاطر خطیر شاه دین پناه از امداد فراغت یافت بجانب دیار
خود معاودت نمود در ماه ربیع الثانی در غایت عظمت
و کامرانی در بلده نخجوان نزول اجلال فرمود وقایع متفرقه درین سال
شاه دین پناه امیر شمس الدین دیلجانی را برسم رسالت
بروم فرستاد و هم درین سال سلطان سلیمان در حلب قشلاق
نمود متوفیات سلطان مصطفی بن سلطان سلیمان پادشاه
روم درین سال رستم پاشا که وزیر اعظم بود از روی مکر
و تمرد بعرض خواندگار رسانید که سلطان مصطفی داعیه
سرکشی دارد بنابران سلطان سلیمان وی را بقتل آورده
تاریخ واقعه را مکر رستم یافتند بعد از چند روز ولدش سلطان محمد
نیز کشته شد رستم مکر را تاریخ آن گردید وکیل قاضی جهان از سادات
سیفی قزوین بود فی الواقع درین دولت عظمی وزیری که جامع

اسباب قابلیت استعداد مانند نسل او نبوده رفعت شان
او از بیان مستغنی است مرآت طبع لطیفش عکس پذیر صور
خیرخواهی و مصباح رای عقده گشایش مظهر فضایل نامتناهی
فطانت و کیاست و جودت فهم و حدت ذکا و علو فطرت
آنحضرت بمثابه بود که هر علمی از علوم که در مجلس اشرف اعلی
در موضع مطارحه و مباحثه می افتاد و دخلهای موجه در آن مباحثه
سمیع و نکات مستحسن بیان مینمود و لطف انشا و تحریر و حسن
خط و تهذیب عبارت و لطافت تقریر بحدی رسیده بود که
مضامین مغلقه و مدعیات مشکله را باقصر عبارات و اوجز
بیان و الطف استعارات بلا تامل و تفکر باسرع زمان در سلک
بیان در می آورد و درین وادی هیچ یک از منشیان فصاحت
شعار و سخن وران بلاغت آثار که در عرصه فضلیت گستری
گوی تفوق و رجحان از اکفا و اقران ربوده اند رتبه او نداشتند
چنانچه مسودات احکام مطاعه لازم الاطاعه که در هر باب
نموده مردم در دست دارند شاهد این معنی است و همگی او را
مسلم میداشتند و پیوسته در امضای مهام سرمایه عدالت

و رعیت

و رعیت پروری را پیرایه خوف و خشیت الهی ساخته دقیقه از دقایق
حسن سلوک و نیکو معاشی نامرعی نگذاشتی و با وجود رفعت شان
با جمیع خلایق در مقام تواضع و فروتنی بوده در تقریر و تحریر کمال
ادب ملاحظه کردی و نهایت فروتنی بجای آوردی و حسن ادب
و تواضع بر وجهی مرکوز فطرت و مکنون جبلت او گشته بود که مدلول
بدو صادق

می آمد هیچ در مجلس اشرف فرصت مقتضی عرض کردن مهام نبود
آنحضرت وعدهای خلاف بمردم میداد و از آن رهگذر مردم متضرر
و آزرده خاطر بودند وزرا و اوایل حال مومی الیه ملازم قاضی محمد کاشی
بود و بعد از آن در ایام وکالت میرزا شاه حسین باتفاق خواجه
جلال الدین محمد تبریزی وزیر میرزا شاه حسین بود و بعد از اخراج
خواجه جلال الدین محمد منصب وزارت باستقلال بسیادت پناه
مومی الیه تفویض یافت و در حینی که نزاع طایفه تکلو و استاجلو پیدا
شد و بقتال انجامید مومی الیه در گیلان افتاد و مدتهای مدید محبوس
و مقید نزد مظفر سلطان ولد امیره حسام الدین بود و بنا بر عداوت
قدیمی که او با آن سیادت پناه داشت از اقسام آزار با و را

چیزی فرو گذاشت و چون میانهٔ قاضی جهان و موما الیه سلسلهٔ
نور نجیبه خصومت موروثی تصمیم یافته بود مظفر سلطان خود را مرید آن
سلسله میدانست از آنجانب نیز تحریکات میشد و علاوهٔ ایذاء او ات
او میگشت و چون از هبوط کوکب زورق حیات مظفر سلطان
در گرداب و غرقاب عقاب افتاده دستگیر نجح تقدیر شد
قاضی جهان دران قضیه از گیلان بیرون آمده مجدداً منصب
شاه دین پناه به مشارکت امیر سعد الدین عنایت الله خوزانی
بدو تفویض رفت و موما الیه پیوسته در مقام کسر حرمت و اهانت
قاضی جهان مشار الیه بود تا آنکه از دست زبان مکلفات
یافت بعد از آن
سیادت پناه موما الیه در آن منصب مستقل گشته مدت پانزده سال
بر وفق ارادهٔ خاطر اوقات گذرانیده داد عیش و حضور داد و چون
در اواخر عمر که سنین از ستین در گذشته در حدود سبعین
و ثمانین قرار گرفته بود ضعف پیری صورت الشیب مقدمة العیب
را نمودار ساخت و عصای نومیدی الکفل ایش الاهل بدست
او داد و آن استقلال در وزارت نداشت ترک مهمات دیوانی

کرده

کرده رخصت گرفته که پای عزلت در دامن خمول کشیده در گوشه
به دعاگویی دوام دولت روز افزون و وظایف طاعات و عبادات
اقدام نماید بعد از آن از تمیمی نادم و پشیمان شد فاما آن ندامت
سودی نداشت و در قزوین رحل اقامت انداخت روزی
چند که در قزوین بود بمسامع عز و جلال رسید که بعضی از قری
وقفی مدتی مدیدست که در تصرف اوست و بملکیت تحت تصرف
خود در آورده رای گیتی نمای شاه دین پناه اقتضای آن فرمود که
با قبح وجوه آن محال را از تصرف او انتزاع نمایند و اجرة المثل ایام
گذشته را که مبلغها میشد بازیافت نمایند قبل از آنکه این قضیه بوقوع
انجامد خود را بدرگاه معلی رسانید نواب اعلی نظر بر عجز و پیری و ضعف
حال و پریشانی احوال او نموده آن تعهدات را ملغی فرمود و مبلغی نیز
برسم سیورغال بدو ارزانی داشت رخصت یافته متوجه قزوین
گشت و درین سال در زنگانه رود متوفی شد جسدش را در شهر او
قاضی جهان
حسین دفن نمودند و در تاریخ فوتش گفته اند : بکاهی چو اجاد
بیابی ز تاریخ رکنش نشان گذر دور وقایع شد احدی و ستین
احسنا
و تسعمائه متوفی شدن رو جهان برشید و زور در رشیال عثمان

بهزمان سلطان سلیمان بشهره زور آمده سرخاب کرد بعد از که
اردلان حاکم اندیار شده بود در قلعهٔ ظلم متحصن گردید و کس
بدرگاه عالمپناه فرستاده استمداد نمود شاه دین پناه سلطان
ابراهیم میرزا و بدرخان و امیر غیب بیک را با جمعی کثیر از بهادران
بمدد سرخاب اردلان فرستاد عساکر ظفر نشان چند کس
از معتبران سپاه روم را دستگیر کرده نزد امرا آوردند بنا بران
خوف تمام بر ضمیر عثمان پاشا استیلا یافته از بالای قلعه کوچ کرد
روانهٔ دیار خود شد در ان اوان اردوی گردون شکوه
در موضع اوالق بود و سید شمس الدین دلیجانی که بروم رفته
بود باردوی ظفر شعار رسید و کتابتی که خواندکار فرستاده
بود گذرانید و دران مکتوب تعظیم پادشاه مشرق و مغرب
زیاده کرده بودند بنا بران آنحضرت شاهزادهٔ عالمیان و معصوم بیک
صفوی و شاهقلی خلیفهٔ مهردار را با جمعی غازیان جرار بپایتخت
ولایت پادشاه روم روانه گردانید و سلطان حسین میرزا
و شاهوردی سلطان زیاد اغلی را بتاخت گرجستان
ارسال نمود شاهزادهٔ عالمیان و ان دو سلطان دار جیش

و عاد کوار

وعاد لجواذ را غارت کرده سالماً غانماً باردو مراجعت نمود
سلطان حسین میرزا و شاهوردی سلطان زیاد اغلی نیز گرد را
تاخته سوخته مظفر و منصور بغنایم نامحصور در نخجوان باردوی ظفر
نشان ملحق شدند گفتار در لشکر کشیدن سلطان سلیمان نوبت چهارم
آذربایجان چون در بهار بر آزار در کنار جویبار و دامن کوهسار
بجلوه گری در آمد مرغان خوش الحان از اطراف بستان و گلستان
نغمه سرایی آغاز نمودند ؛ ترنمهای مرغان خوش آواز ؛ بدلها داده
شوق رفته را باز ؛ بدست آورده شاخ از خار گلبن ؛ برای گلهای
سیه ناخن ؛ برون آورده از هر گوشه گلزار ؛ بتعبیه نفته آتش از خاره
ز اطلسهای خاره کرده خاره ؛ بلمع چون فرنگی پاره پاره ؛
سلطان سلیمان پادشاه روم با سپاهی از حیز شمار بیرون
و از قطرات امطار و اوراق اشجار افزون و از رومیان
زحل طلعت مریخ پیکار تفنگ افکن و تیغ گذار با عرابهای چون
چرخ فلک کج رفتار از حلب بیرون آمده کوچ بر کوچ متوجه
آذربایجان گردیده و چون شاه دین پناه بر ینحال اطلاع یافت لشکرهای
که بر باج گهر بار رنگ کوه را بان گاه از خرمن گاه بر بایند

دریاو جوهر مثل کاه کوه گران سنگ را شمرند و نوک پیکان کوه گذار
از سنگ خارا مگذرانند از نخجوان بیرون آمده ییلاق بازار جایی
را مخیم نزول همایون ساخت در آن اثنا الوخان بیک سعدلو بقراولی اردو
گردیده در حجاب ظلام لیل بغازیان بیک قراول سپاه روم بود رسیده
حمله نمود و بنیروی دولت قاهره برایشان غالب آمده بیست و پنج نفر
بقتل آورده رؤس ایشانرا بدرگاه همایون فرستاد و دران اثنا
سلطان سلیمان در حوالی نخجوان فرود آمده جنود او از ریگ روان
و مور بیابان افزون طریق اجتماع نوعی گرفت که با ضخیمه و خرگاه
و سراپرده و بارگاه که در روز حمرة از چهرهٔ خورشید و در شب
سواد از چهرهٔ ماه میزدودند • ز بس پرده و خیمهٔ رنگ رنگ • شده
روی هامون چو پشت پلنگ • و دران اثنا ملازمان حسن بیک یوزباشی
که بزبان گیری رفته بودند با رومیان جنگ کرده سی نفر از ایشان
دستگیر کرده سی دیگر را بقتل آورده رؤس را با اسیران
بدرگاه آوردند و ایشان را در پای مشعل گردن زدند بار دیگر الوخان
سعدلو که از عقب اردوی خواندکار رفته وکیل احمد پاشا که وزیر
اعظم خواندکار بود با ذخیرهٔ بسیار از عقب اردو مانده بود دست

پنجاه نفر

پنجاه نفر ایشان را بقتل آورده باردو مراجعت نمود سلطان سلیمان
نخجوان را سوزانیده بجانب ارض روم معاودت نمود و در روز بروز
دلاوران جنود نصرت اثر بر اکراد دست یافته بعضی را کشته و جمعی را
دستگیر کرده باستقبال موکب همایون می آوردند چنانچه هر روز
بیست نفر و پنجاه نفر تقریبا بدرگاه معلی آوردند شاه دین پناه
شاهوردی سلطان زیاد اغلی را با پاسین روانه ساخت تا آنکه
اندیار را قبل از رسیدن خواندکار تاخته و سوخته باردوی گردون
شکوه پیوست چون رایت شوکت و اقتدار مخالفان که باوج استکبار
بر افراشته بودند نگون گردید و نقوش نخوت و غرور که باستظهار
اعوان و انصار و لشکر بسیار بر لوح تصور و پندار نگاشته بودند
زایل گشت شاه دین پناه از بازار جایی کوچ کرده با سعادت و اقبال
بطرف دیار روم روانه شد • بخیل و سپاه قیامت هجوم • عنان
تاب شد جانب ملک روم • ز نعل ستوران صرصر شتاب • روان
بر زمین صد هزار آفتاب • شترهای جنگی روان بر شکوه • بجنبش
در آمد شد البرز کوه • و غازیان ولایت و اویلی را تاخته و غنایم
بسیار گرفتند شاه دین پناه از موضع قالوچینی تا اهتعلی خلیفه مهردار

ایلچی امرای نامدار اولتی ارسال نمود امرای عالی تبار بستان بیک
که ایلچی رومیان بفرمان خواندکار بتغیر راه آمده بودند دو چاپار شنید بیک را
اکثر ایشان را بضرب شمشیر آبدار بر خاک هلاک انداختند و شان
دستگیر کرده باردوی همایون آوردند و چون از جانب خواندکار
ابای صلح شده بود شاه دین پناه از در صلح درآمده از سر خون
سان بیک گذشته او را همراه شاهقلی بیک قاجار نزد خواندکار
فرستاد و ایشان معروض سلطان سلیمان گردانیدند که خصومت موجب
ویرانی ملک است و صلح رفاهیت رعایاست ❊ چو سلطان کشاید
در رستخیز ❊ دهد عالمی را بباد ستیز ❊ خصومت بود در جهان انسحاب
که سیلش کند عالمی را خراب ❊ چو شاهان دم از صلح و یاری زنند ❊
دم از یاری و دوستداری زنند ❊ جهانی شود فارغ از انقلاب ❊
عمارت پذیرد جهان خراب ❊ سلطان سلیمان بصلح مایل شده و شاهقلی
بیک را بحصول مرام و شمول انعام رخصت انصراف ارزانی داشت
و از جانبین کدورت بصفا تبدیل یافته قضیه عهد و پیمان بپایان
منجر گشت رفتن شاه دین پناه بعزم جهاد گرجستان درا
اوان شهبان بعرض خسرو جهان رسانیدند که گبران گذشت عهد

و عدد و دو نور قوت و استقلال و شوامخ جبال و شواهق تلال متحصن اند
پای از دایره عناد و سر از گریبان فساد برآورده اند و سر از
گریبان ایمان از ساحت سینه پاک ایشان منقطع و سبیل بلاد
و دیار مسلمانان از شومی تعرض آن بی دینان منقطع گویی مجوای
ان یاجوج و ماجوج مفسدان فی الارض در شان ایشان نازل
شده و مودای وهم من کل حدب ینسلون از نسل بد اصل ایشان
حاصل آمده و چون خبر مذکوره بمسامع عالیه رسید شاه دین پناه
با خیل و سپاه برای تقویت دین حضرت سید المرسلین و از کمال
حمیت اوشاهانه بقصد تخریب دیار کفار گرجی بدولت و سعادت
علم عزیمت برافراخت و در برات علی نزول اجلال نمود مجموع
آن دیار جنگلی بود بحیثیتی که از تشابک اشجار نسیم را بدشواری
گذار میسر میشد چون خبر توجه جنود ظفر شعار بکفار نابکار رسید از
غایت وهم هر یک بگوشه متفرق و آواره شدند لواسان ولد
داود که والی آن دیار بود قطع نظر از قلاع و محال و اهل و عیال کرده
نیم جانی بهزار حیله از میان بیرون برده خود را بامنی رسانیده و دیگر
گرجیان از استماع صوت کوس و نقاره زهرها چاک چاک و جگرها

پاره پاره گشته از بیم سپاه نصرت جوش رعد خروش آتش خوف
و خطر بر خرمن ثبات و قرار ایشان افتاد و دست عجز بر دامن فرار
زده بکوهها و مغارها و جنگلها گریختند و گروهی بحصارها حصین
متحصن شدند غازیان در میان درختان رفته اکثر ان بی دینان
را بمقتضای **اقتلوا المشرکین کافة** علف گروه تیغ بیدریغ جهاد کردند و تا
زنان و فرزندان ایشان را اسیر نمودند و بسیاری از گاو و گوسفند
غنیمت یافتند بعد از ان لوای عالم آرای عزیمت گوری که پای
تخت لوا سان بود تصمیم فرمود و از راههای سخت بر شیبهای
پر درخت عبور نمودند سپاه نصرت پناه آنجا بدان را نیز تاخت
کرده غنیمت بسیار از دختران گلعذار و پسران خورشید رخسار
گرفتند چون رایات فتح آیات سایه وصول بقلعه مزروت انداخت
حصاری بود که از رفعت باده آنگ چون قدرش و حیان از اوج
کیوان گذشته و اساس آن چون قاعده دولت قاهره رسوخ پذیرفته
و از ان از کنگره عقد پروین از خنده سپهر برین مینمود و حقیقت
اشکال نهرهای کواکب بر بساط سمای معاینه میگشت ❊ حصن حصین
جواهر پاک ❊ بند میخ زمین ستون افلاک ❊ بجنس بر نشیب برده ا ❊

السوی

زالسوی سمک بر از فرسنگ ❊ تیغش بفراز برده خرگاه ❊ زالسوی
سماک سالها راه ❊ و هر گز شعشعه رایات مجمری بر آفاق ان کهسار نتافته
و سطعا از آتش مصباح ایمان صبح سعادتی بر غره نواحی القلعه ندمیده
جنود ظفر شعار بحسب فرمان آن حصار را دایره وار در میان گرفته
بترتیب قلعه گیری اشتغال نمودند گرجیان کافر کیش با استواری حصار
خویش مغرور گشته آغاز مخالفت نمودند امرای کامکار و غازیان
نامدار از اطراف و جوانب جنگ انداختند آخر الامر اولیای که وعده
دین موعود بود هاتف غیبی ندای **انا فتحنا لک فتحا مبینا** بگوش آنحضرت
رسانید مبشر اقبال این ندا در داد که ❊ بقلعه کر رسی کر حصار گردد تفت ❊
بدولت بگشاید مفتح الابواب ❊ کوتوال قلعه با رسانان از نهیب
صولت دلیران گردون سطوت مضطرب گشته از در عجز و مسکنت
درآمده با قدام عبودیت از قلعه بیرون آمد و حصار را تسلیم نمود
شاه دین پناه بعد از فتح القلعه روانه حصار ابدین گردید آن قلعه
الحق در کمال متانت و استحکام و بال طایر وهم و خیال از
پرواز بر فراز بروج آن منکسر و دست حوادث روزگار از دامن
خاک ریزش کوتاه و قاصر ❊ طیور وهم عمری بر پریده ❊ بدیوار

فصیلش نارسیده، زبرج او کمند وهم کوتاه، بود یک روزن
از دیوار او ماه، بجنب او فلک بی اعتباری، سحاب از خاک
ریز او غباری، جهان در عرصهٔ بومش خرابی، فلک بر خندقش
کمتر حبابی، درو کنجی گرفته ربع مسکون، سر از یک برج او برکرده
گردون، اما محافظان انحصار دران روزگار از نادران بودند
لواسان، ودر خود را درانجا گذاشته بود سپاه منصور جنگ انداخته
بضرب توب ونقب فصیل القلعه را خراب کردند ودلاوران جست
وچالاک وجوانان بیباک یکبار هجوم کرده بقلعه در آمدند **شعر**
دویدند شیران بیار و دلیر، شدند القلعه سهمگین برج شیر، فلک
بازمین هم سر جنگ داشت، زسیاره دامن پر از سنگ داشت،
دگر گرجیان از دحام تمام بدفع غازیان روی آوردند ویکساعت
نجومی از اطراف بروج در حین دخول وخروج میان مبارزان
قلعه کشا وان مشرکان دشمن خدا جنگی در پیوست که دیدهای
تیزبین آسمان در نظارهٔ آن خیره ماند از بالای برج وباره تیغهای
بسر وسرهای بی مغز چون اثمار اشجار از تندباد خریفی ریزان
شد وبزخم تیغ آتشبار آبدار بسیاری از آن گرجیان بدکردار

وماوهم جهنم وبئس القرار فرستادند وما در لواسان را با اکثر
از نادران اسیر کرده بدرگاه اسلام پناه آوردند ودر آن
اثنا منهیان بعرض خسرو جهان رسانیدند که درین حوالی قلعهٔ است
نام جمعی از گرجیان انحصار را پناه ساخته ولوای مخالفت
افراخته شاه دین پناه شاهوردی سلطان زیاد اغلی را
بفتح القلعه نامزد نمود وامیر مشار الیه بجنگ القلعه را بجنگ آورده
باردوی همایون ملحق گردید وخدیو ظفر شعار بیاری حضرت پروردگار
قلعه بسیار که دران دیار در تصرف کفار فجار نابکار بود بقوت
بازوی کامگار مسخر گردانیدند واسیر بسیاری که از سی هزار
متجاوز بود گرفتند با اموال نامحصور به بردع آمدند دبیران لطیف
نگار ومنشیان فصاحت شعار بلاغت آثار ذکر فتوحات اولیای
بقلم مشکبار آورده خبر بشارت بسامع اهالی بلاد آذربایجان
وشیروان وشکی وعراق وفارس وکرمان وسواحل عمان وخراسان
رسانیدند **محاربه نمودن عبدالله خان استاجلو با قاسم بیک شیروانی**
دران اوان که سلطان سلیمان بآذربایجان آمد قاسم بیک شیروانی
را با لشکر گران از راه گفه بشیروان فرستاد وایشان از دربند

گذشته بان بلاد درآمدند مردمان شیردان فوج فوج از عبدالله خان
روگردان شده بوی ملحق شدند و جناب خانی بتائید ربانی بدافعه
و مقاتله ایشان روآورده در موضع تنگی بدیشان رسید سمند خوش
رفتار را بجولان درآورده بایشان حمله نمود و اهل خلاف تیز تیغ
از غلاف بیرون آورده بدافعه مشغول شدند و جمعی غازیان را
زخم دار گردانیدند عبدالله خان بواسطه استحکام مکان کاری
از پیش نبرده بشادمانی معاودت نمود قاسم بیک بدره سیقود
آمده چهل روز در آن مقام توقف نمود و بعد از آن با جمعی کوه نشینان
از مقر خویش بیرون آمده متوجه قلعه گلستان شد زیرا که عبدالله خان
در آنجا بود و عبدالله خان روی توکل ببارگاه خیر الناصرین
توسل بحبل المتین محکم کرده چون باد صرصر روی بدان دریای لشکر
آورد و چون تقارب فریقین بتلاقی انجامید بترتیب میمنه و میسره
مشغول شدند قاسم بیک با ده هزار سوار جرار و تفنگچیان نامدار
مستعد قتال و جدال گردید و عبدالله خان که دو هزار سوار همراه
داشت بایشان حمله نموده از ابتدای چاشت که آفتاب دولت
غازیان ارتفاع داشت تا بین الصلوتین که وقت افول کوکب

طالع

طالع نحوس آن طایفه بدکردار بود توالی صدمات و تعاقب صولات
انقطاع نیافت هزار و پانصد نفر از دلیران روزگار ان زمره اشرار
در عرصه معرکه بخاک هلاک افتادند و در اثنا آمد شد تیر دلدوز و مهره
تفنگ برق افروز متعلقان مردم اردوی خان باسپان بادرفتار
سوار شده پیمال بسته بدر آمدند چون چشم شیردانیان بدیشان
افتاد تصور نمودند که از جانب شاه کمک رسیده از هم فرو ریختند

اگرچه بود کوه ثابت قدم ... چو آید قیامت بریزد ز هم

رنگ از بیم زرد و روی از نکبت سیاه بحال تباه بطرف ترشیان
گریختند و غازیان ایشان را تعاقب نموده جمعی را بقتل آورده و از رؤس
ایشان منارها ساختند **وقایع متفرقه** در رنیال شاه دین پناه بنابر
مراعات همسایگی و اظهار مرابطت و وفاداری فرخزاد بیک ایشیک آقاسی را
با مکتوب محبت اسلوب و رسالتی بغایت دلفریب و مرغوب بسلطان سلیمان
پادشاه روم فرستاد و آغاز تاکید مصادقت و موافقت در میان
نهاد و هم در رنیال عثمان پاشا بشهر زور آمده سرخاب کرد والی که جانب
کند ولایت را انداخته بریوان آمد و میان بران و یار مستولی شدند
وقایع متفرقات سلیم شاه بن شیر خان افغان که والی بلاد هند بود

درین سال از غم آباد فانی بنعیم جاودانی رحلت نمود و هرج و مرج در اطراف
هندوستان شایع گردید و از انعدام پادشاه نافذ الفرمان که مدفع مضرت
جهال قیام تواند نمود سر فرموده لولا السلاطین لاکل الناس بعضهم بعضاً
ظاهر شد و دریای عیش و عشرت بر روی رعیت آن ولایت بسته گشت
امواج دریای فنا تا بحد اعلی رسید و امواج فتنه و بلا در اطراف و اکناف
ظاهر گردید در هیچ گلبنی گلی و بر هیچ شاخ بلبلی و جای گلی نماند عافیت
چون زه کمان گوشه گرفت و فتنه و آشوب چون نقطه مرکز در میان
آمد؛ عامل کجا رود که جهاندار ظلم گشت؛ نحل از کجا چرد که گیاه زهرناک شد؛
از سیل اشک بر سر طوفان واقعه؛ خوناب قبه قبه بشکل حباب شد؛
افلاک را لباس مصیبت لباس گشت؛ اجرام را وقایه ظلمت حجاب شد؛
هم درین سال سلطان محمود والی گجرات متوجه عالم آخرت گردید در همان سال
نظام الملک که فرمانفرمای ولایت دکن بود روانه آنجهان شد مولانا
قاسم کاهی دران واقعه گوید؛ سه خسرو در اقران آمد بیکسال؛
که هند از عدلشان دار الامان بود؛ یکی محمود شاهنشاه گجرات؛ که محمود
بدولت خود نوجوان بود؛ دوم اسلام شه سلطان دهلی؛ که در هندوستان
صاحب قران بود؛ سیم آمد نظام الملک بحری؛ که در ملک دکن خسرو نشان بود؛

ز بن تاریخ فوت این سه خسرو؛ چو پرسی زوال خسروان بود؛
مولانا خیرتی عمدة الشعرای زمان خود بود و در منقبت گویی سابقت
از امثال و اقران می ربود و درین سال در کاشان از کوشک افتاده
دفتر اوراق عمر را بباد فنا داد و از منظومات قصاید و دیوان غزلیات
و بهجة المباهج و قصیده که در جواب خواجه سلمان ساوجی گفته و از
قزوینیان شکوه نموده چند بیت نوشته شد؛ وقت آن آمد که ای تاج
سپهر بیدار؛ چون زمین در سایه ات آسایه پروردگار؛ با وجودت تا بما پر زار دو
مدت نه ماه شد کین ناتوان؛ مانده در قزوین خراب و خسته و مجروح زار
یافتم رسم تسنن در وضیع و در شریف؛ دیدم آثار تخرج در صغار و
در کبار؛ در معابر پای شسته از فقیر و از غنی؛ در مساجد دست
بسته از یمین و از یسار؛ در زمان چون تو شاهی دست بستن در نماز
هست کاری دست بسته ای شه عالی تبار؛ قاضی ایشان نسل خالد ابن الولید
مفتی این شهر فرزند سعید ابکار؛ گشته گردیده ز قتل شاه غازی هر دو را
هم برادر هم پدر هم یار و هم خویش و تبار؛ خود بفرما ایشه دانا که
اکنون این گروه؛ داعی خصمند یا مولای شاه کامگار؛ قتل عامی گر
نباشد قتل قاضی میتوان؛ خاصه از بهر رضای حضرت پروردگار؛

نفیسه انهار رعایایی که باشند قلقشان موجب تخفیف مال و مانع خرج دیار
بلکه هر یک مبلغی از مال دیوان میخورند و سر لب صاحب سیورغالند
هم او ار دار ز وقایع سنه ثلث و ستین و تسعمایه فرستادن شاه سپاه را
بر سر ایبای روسیاه و فرار شدن او درین سال خبر آمد که ایبای ترکمان
بر باره طغیان سوار گشته فکر خونریزی و داعیه فتنه انگیزی دارد و صورت
محال بر لوح خیال مینگارد بنابران شاه دین پناه کوکجه سلطان قاجار
و علی سلطان تاتی اغلی ذوالقدر را با فوجی از بهادران جوشن گذار روانه
استراباد گردانید و ایشان با جرذاب سلطان شاملو و مصطفی بیک
در ساق بکاب حشم ترکمان تیغ ایلغار کردند و خانه کوچ ایشان را گرفته
رایت استیلا برافراختند و بعد از چند روز ایبای ترکمان با غلبه تمام بکنار
اردوی جرذاب سلطان شاملو و مصطفی بیک در ساق آمده صورت
انداخت غازیان در ساق ده لاوران باستحقاق اصلا تغیر بحال خود
راه نداده معاندان از ضرب تیر و تفنگ مغلوب ساختند درین اثنا
سیف بیک بایت برسم قراولی از اردوی کوکجه سلطان بیرون رفته
ایبای ترکمان با سپاه فراوان بوی رسیده بعد از جنگ بسیار وی را
دستگیر گردانید و کوکجه سلطان و سایر امرای عظام برسم ایلغار از عقب

ران نابکار

ان نابکار بیرون رفته ایبای ترکمان از بیم شمشیر غازیان آتش
پای کشته بساط خاک را با دکرداری بیمود و تند تر د والی خوارزم علی سلطان
ازبک رفت و از وی مدد طلب نمود و علی سلطان با جنود
فراوان متوجه امرا شد چون آن دو سپاه رزمخواه دست و گریبان
نزدیک رسیدند علی سلطان ترک خصومت کرده اسب خود
نزد امرا فرستاد و ایشان نیز ملازم او را خلعت داده نزد علی سلطان
روانه گردانیدند بعد از صلح کوکجه سلطان قاجار علم عزیمت بجانب
آخرت برافراشت و سایر امرا متوجه دیار خود شدند گفتار
در معاودت نمودن همایون پادشاه با سلطان اسکندر چون انقلاب
ولایت هندوستان و پریشانی مردمان افغان به همایون پادشاه
رسید با سپاه بسیار زیاده از قطرات امطار بیرون از حصر
و شمار از روی شوکت و اقتدار متوجه اندیار شدند سپاه جغتایی
در کنار آب ماخواره با حسین خان و فتحی خان جنگ عظیم
کردند افغانان مغلوب شده سلک جمعیت ایشان از هم بگسیخت
بعضی پناه بسلطان اسکندر که حاکم دهلی شده بود بردند و بعضی
بکوهسار رفته در مقام جمع آوردن لشکر شدند همایون پادشاه

با جمعی امرای دولتخواه بیسال بسته روانه دهلی شد چون سلطان اسکندر
از توجه جیش ظفر اثر مطلع شد با سپاه بی پایان و شوکت تمام
متوجه سرهند گردید گرداگرد اردوی خود را خندق برید همایون
پادشاه با خیل و سپاه نزدیک ایشان فرود آمد چنانچه ضرب زن میرسید
و از انجانب سلطان اسکندر سپاه را آراسته خاطر از چین
و بد دلی پیراسته بود و پیلان کوه بنیاد ابر نهاد سپهر پیکر صاعق
برق صولت را گلیم پوشانیده بود و خراطیم ایشان را بزه گرفته
هندوان زاغ چهره سوار گشته سفید مهره میزدند • بیت زنده
پیلان بر نشسته ناوک اندازان • چو عفریتان آتشبار بر تلهای گشته
آسمان از غبار چون زمین لباس اغبر پوشید و زمین از پولاد
پوش پیلان سحاب جوشن درشد • ز گرد آسمان در سیاهی •
در سیاهی شده • ز جوشن زمین پشت ماهی شده • و اعلام
همایون افراخته شد و شکل مصاف و پیکر پیکار پدید گشت اول بار
فرزند پادشاه جلال اکبر و بیرام خان شاه ابوالمعالی و تردی بیگ
و بهادر سلطان با فوج شجاعان بر مخالفان حمله کردند آتش
پیکار را مشتعل گردانیدند سر پیکان از تن خون آلوده خسته

رنگ

رنگ لعل پیکانی گرفت • و نوک سنان از عکس چهره زر اندود گشته
زردی کهربا پذیرفت • ز گشته ندیدند بر دشت راه • هوا گشته
چون روی زنگی سیاه • دلیران لشکر و بهادران صفدر و مردان
دلاور از خندق و جسری که اسکندر کنده بود عبور کردند و بزخم
تیغ آبدار و خدنگ جان گداز دمار از روزگار آن بادپیمایان
خاک بر آوردند • هندر فته از بروز نیمی فزون • گشته زان
سپاهان سپه بهره گون • ز هر سو کمون هندوی بود و بت • چه بسر
فکنده چه پی پا و دست • ز تن رفته خون با گل آمیخته • چو خیکی می باده
فرو ریخته • سلطان اسکندر با وجود لشکر انبوه و زنده پیلان با شکوه
مغرور بود و نخوت الیس لی ملک مصر بدماغ راه داده و از مضمون
الم تر کیف فعل ربک باصحاب الفیل غافل مانده از بیم چهره شان
کهربایی شده چون کاه از صدمه تندباد زان متفرق و گریزان
شدند • همه هندوان سینه ریشان شدند • چو زلف معنبر پریشان
شدند • بدون رفت ساک رایی برگشته بخت • ولی خون بها
ماند از تاج و تخت • لشکر جغتایی ایشان را نگاه میکرده جمعی کثیر
را براه عدم فرستادند و بعضی را دستگیر کرده بدرگاه همایون

فرستادند * همه هندوان شد اسیر مغل * بگردن نهادندشان بار غل *
روز دیگر همایون پادشاه از رزمگاه کوچ کرده متوجه دهلی شده
بلاد هند را متصرف گردید * وقایع متنوعه * درین سال شاه دین پناه
از قراباغ کوچ کرده در دار السلطنه تبریز نزول اجلال فرموده حکم
فرمود تا در باغ شمال که اعتدال هوا و فضای جانفزا و لطافت اشجار
و طراوت گلزار و انهار روان که جنات تجری من تحتها الانهار
که در غایت اشتهار است * چه باغی که شد رشک باغ ارم *
گل آتشینش چراغ ارم * چنارش قد افراخته از زمین * زده پنجه
در ساق عرش برین * نهال گلش همچو خوبان شنگ * بکف خامها
کرده زرنگ * چو خطبان سبزه رخش دلکشا * ز سرگشتگان نسیم صبا
بهم سوسن و غنچه اش متصل * زبان و دهان از پی کام دل * درختان
سروش همه دلپسند * چو سروان رعنای بالا بلند * برآورده چون
بلبلانش نوا * کبوتر بچرخ آمده در هوا * در انجا جشن پادشاهانه
و بزم خسروانه ترتیب کنند * بر فرمان فراشان چابک دست
قبه بارگاه را بر اوج مهر و ماه برافراشتند * یکی بارگاهی چو سپهر
کشیدند تا ذروه ماه و مهر * شاه دین پناه در بارگاه قرار گرفته

مطربان

مطربان خوش آواز و خنیاگران چنگ نواز در ان بزمگاه نوای
خسروانی و صوت داودی و لحن باربدی ادا کرده و از صدای
قانون ملک در فلک برقص آمده * بربط چو عذرایی که آبستنی دارد
از درد زادن هر دمی در ناله زار آمده * نای آب نوشین شاخ بن
از شکم سوراخ من * افزون کر گستاخ من لب بر لب یار آمده * نالان
رباب از عشق نی در سینه بسته دست وی * بر ساعدش بالای وی
رگهای بسیار آمده * و کریمه از ارقاب ارحام در عقد ازدواج
شاهزاده عالمیان اسمعیل میرزا در آورده زفافی کردند که تا میزبان
فضا قرص ماه و مهر را بر اطباق افلاک جهت مجلس شبستان خفیف
خاک نهاده اجلاسی بدان خوبی و اطعامی بدین نهج ندیده و در تاریخ
این زفاف واقع شد این دو مصراع ع وصلت مهر و ماه داد فلک
ع فلک داده پیوند شمس و قمر * چون طلیعه شتا دست برد لشکر
سرما بر صحرانشینان صیف و خریف دست یافت و باد وزان
اوراق خزان را متاثر و ریزان ساخت * خزان چون در آمد بتاراج باغ
ز باد خزان مرد گلزار باغ * بنفشه قد خویش درهم کشید * ز سرما گره
بر رخ نیل ماتم کشید * خزان بسکه بر لاله بیداد کرد *

بر اثنا و گل از نهال مراد * شدش خرمن زندگانی بباد * بفعل خنجر
شاه اقلیم بخش * بآهنگ فردوس بیرون راند رخش * هم درین سال
در چهاردهم ربیع الاول ابراهیم خان ذوالقدر مغضوب شده
حکومت شیراز بعلی سلطان تاتی اغلی مقرر شد **متوفیات** همایون پادشاه
بن بابر پادشاه بن عمر شیخ بن سلطان ابوسعید بن میرزا سلطان محمد
بن میرزا میرانشاه بن صاحبقران امیر تیمور گورکان درین سال
از عالم انتقال نمود سبب فوت آنکه در شهر دهلی بر بالای بامی
صعود کرده بعصا تکیه کرده با امرا حرف میزد که ناگاه خواب بی
جایگاه بان پادشاه عالیجاه غلبه کرده عصا شکسته بضرب تمام
از بام بزیر افتاد و در حال روانه عالم آخرت گردید * دریغا که
خورشید روز جوانی * ز بالا فتاد این بلا ناگهانی * بحسرت برفت
از جهان داور دین * که بود بخش بر اقلیم دین قهرمانی * دریغا چنین
کامرانی که ناگه * که بشکست در کام او کامرانی * ز تابوت گردش
اجل تخت بندی * چو سرو سهی قامت پهلوانی آنحضرت پادشاهی
بود صاحب شکوه و شهریاری حکمت پژوه بنا بر اقتضای عادت
جبلی بلکه بمقتضای سعادت لم یزلی همیشه ارباب فضل و هنر و هنروران

فضیلت را

فضیلت گستر را مشمول عواطف بیکران ساختی و تدارک ارباب فطانت
بروجه اتم و اکمل پرداختی عطایای وی از یک لک که عبارت
از دولیست تومان باشد کمتر نبود * بدرگاه او کس نکرد التجا
که ازو حاجات او نشد روا * نیفکند بر بینوایی نظر که از گردشش
غنی از گهر * ز اهل هنر هر که آمد برش * بگنج و طلا کرم بر سرش *
ایام سلطنتش بیست و شش سال مملکتش از قندهار تا وسط هندوستان
مولانا قاسم کاهی در تاریخ واقعه او گفته شعر همایون پادشاه ملک معنی
نداردکس چو او شاهنشهی یاد * ز بام قصر خود افتاد ناگاه * ازو عمر
گرامی رفت برباد * پی تاریخ او کاهی رقم زد * همایون پادشاه از بام افتاد
بعد از فوت او فرزند بزرگش جلال الدین اکبر در آگره بسلطنت
نشست فرزند دیگرش محمد حکیم در کابل متمکن شده بیرام خان بهارلو
جمیع مهمات را از پیش خود گرفت و جلال الدین اکبر پادشاه را غیر از
اسم پادشاهی چیزی دیگر نماند خواجه جلال الدین محمود سرآمد علمای
زمان و افصح بلغای دوران بود با وجود انواع فضایل و کمالات آن
عالم فرخنده صفات اندیشه عجب و نخوت بر دامن خاطرش ننشست
انجناب نزد مولانا جلال الدین محمد دوانی تحصیل کرده بود و درین سال

از محنت سرای جهان بروضهٔ رضوان خرامید از جملهٔ تعاقب نعش ثابت
واجب در مقابل ملا جلال نوشته گفتار در وقایع سنه ثلث و سبعین
و تسعمایه جنگ کردن شاهوردی سلطان زیاد اغلی با لوندان
در این سال لوندان از کوری بیرون آمده بحوالی قلعهٔ گوش آمدند
چون این خبر بشاهوردی سلطان زیاد اغلی رسید سپاه قراباغ
را آورده متوجه ایشان گردید چون نزدیک بمساکن کفار رسید
خبر آمد که لوندان فرار نموده است غازیان یکبار از پی دشمنان
تاختند چنانچه نزد شاهوردی سلطان زیاد و از آنجا کس نماند
از آنجانب لوندان بخلاف تصور غازیان با جمع کثیر از نادران
بر تپه صعود کرده انتظار جنگ میکشیدند و از اینجانب دلاوران
بغرور و عجب تمام بدان مقام رسیدند و لوندان را قاید تقدیر بصوب
معرکهٔ دار و گیر در حرکت آورده عنان توجه بصوب غازیان بر
تافت و دلاوران بغرور و عجب تمام بعد از ظاهر ساختن مردی
و مردانگی شکست یافتند و شاهوردی سلطان نیز راه انهزام
پیش گرفت سپاه کفار صد نفر از بهادران نامدار بقتل آوردند
و اکثر ایشان از دنبال غازیان روان شدند لوندان با کشتی

در انمقام

در انمقام توقف نموده و دران اثنا محمد بیک چینی با معدودی چند
خاطر لوندان ده چار گردیده بی تحاشی حمله نموده دولت شاهی
مدد کرده اسب لوندان بر رو در آمد لوندان از مرکب افتاده
از بالای آن محمد بیک ذاکر نام پایین آمده زخمی چند بر وی زده
و دران اثنا کبران هجوم آوردند محمد بیک بر اسب لوندان سوار شده
بدر رفت کبران ذاکر را با چند نفر از چینیان شهید گردانیدند
لوندان که مایهٔ فتنه و فساد و اصل کفر و عناد بود همنشین هم
و ندیم نعم شد اعلام شرک و رایت ضلال او بدست قهر نگون
سار گشت در گرداب عناد و آتش هیجا چون باد خاک رسته
جان بمالک سپرد ❊ ملک نهد در انجمن روز رستخیز ❊ بر مجمر جهنم
ابزار اعدای شه سپند ❊ و کبران نعش لوندان را برداشته متوجه
دیار خود شدند قضایای که در بلاد هند واقع شده محاربه نمودن
جلال الدین اکبر با همیوی هندو چون خبر وفات همایون پادشاه
بآگره رسید همیو نام کافری دولت خیال سلطنت هندوستان
در دماغ جای داده مردم بسیار از هر دیار جمع آورده علم عزیمت
بجانب دهلی برافراخت تردی بیک که از قبل جلال الدین اکبر

بادشاه والی انتدبار هیو طاقت مقاومت نیاورده راه فرار
پیش گرفت چون این خبر محنت اثر بپادشاه والاگهر رسید فرمان داد
افواج لشکر مانند بحر اخضر بحرکت آمده متعاقب یکدیگر روانه شوند
از امراء نامدار علیقلی خان ازبک و بهادر سلطان با دیگر سرداران
برسم منقلای لوای جلادت برافراخته متوجه مخالفان شوند و شهنشاه
کامکار با جنود ظفرشعار از عقب امرا روانه گردید : شتابان بی
شاه سند سپهر : چو دنبال صبح فروزنده مهر : مقارن انحال قراولان
بمسامع علیه رسانیدند که هیو بسرهند رسید واست الحضرت
میمنه و میسره راست کرده روانه گردید چون مسافت میان دو گروه
سمت تقارب پذیرفت ان دو سردار در برابر یکدیگر فرود آمدند
چون خاقان نشه قی المثاب افتاب یکسواره بر لشکر حبش تاخته
بضرب شمشیر انها را منهزم ساخت : دیگر روز که شعر بر دتاخت بهر
دو دابه روانشد بروی سپهر : جلال الدین اکبر بادشاه بار آرایش
سپاه مشغول شده میمنه و میسره سپاه را بامرای نامدار مثل بیرام خان
بهارلو و تردی بیک و محمد قاسم خان نیشابوری و حسین قلی ذوالقدر
سپرده علیقلی خان و بهادر سلطان را جرنچی گردانید از انسوی

هیو تیره با اسباب و آلات حرب و ادوات طعن و ضرب و چهار
زنجیر فیل روی بمیدان جنگ نهاد افیال در صحرای معرکه چون
دریا از باد بجوش آمده خراطیم ثعبان شکل ایشان قلاده گردن شیر
فلک گشته و منطقه جوزا و حلقه ثریا شده : صف زنده پیلان گرد
چو گرد کرده و کمرهای کوه : شده چون سنان خنجرها چون عقیق :
ز خرطوم تا دم در آهن غریق : بر پشت ایشان تختها محکم ساخته هیو
بر یکی از انها نشسته هندوان در پهلوی صف پیلان پای در رکاب
جلادت استوار کرده با برادر علیقلی خان و بهادر سلطان برکاران
حمله نموده دست بتیر و کمان و سیف و سنان بردند : ز هر سو
زآواز زاغ کمان : شتابان شده کرکس از آسمان : ز نیش جگر
تیر آتش فشان : شده آمده دست پیکان کشان : شبنک شده جسمها از پیلان
یلان از شبنک تماشاگنان : تیغ آبگون برچهره قیرگون هندوان
لعاب احمر میسبت و از چشم نیلگون پیلان چشمه خون میکشاد
بهادران سپاه چغتای بر صف ایشان زده پیلان را از قلل جبال
با در رفتار گون ر ساختند در اثنای جدال و قتال تیری بر چشم هیو
کارگر شده بصد غم و الم روانه جهنم گردید باران هندوان روی

فرار نهاده جمعی از جنود ظفرقرین آنگاه از ان بیدین را تعاقب کرده
تیغ کین و انتقام در اهل انهدام نهادند زمانه بر اهل ضلال
روز روشن شب تار کرده سر گردنکشان و دلاوران هند با خاک برابر
ز تیغی که شمشیر خارا برچه بشبه زنگ هندوان رز ریخته و دست
اجل بر تن تیرگون ایشان زعفران بیخته ؛ ز بس کشته هندو زمین سیاه ؛
چو زاغان فکندند بر رو سیاه ؛ درخشان ز تن رخت افروخته ؛
چنان کاتش از هیزم سوخته ؛ جلال الدین اکبر پادشاه مظفر و منصور
دران رزمگاه نزول اجلال فرمود گفتار در محاصره کردن امرای شاملو
قندهار را چون همایون پادشاه بر بلاد هند مستولی شد بیرام خان بهادر
که رکن رکین پادشاه بود قندهار را بشاه محمد قلاطی داده با رفیق
پادشاه روانه هند گردید بنابران بهادر سلطان ولد حیدر خان
که از قبل پادشاه والاگهر حاکم زمین داور بود با جنود جرار قندهار را
مرکز وار در میان گرفت شاه محمد قلاطی رسولان سخندان نزد
شاه دین پناه فرستاده استمداد نمود بنابران فرمان شد که
سلطان حسین میرزا ولد بهرام میرزا و ولی خلیفه شاملو و الله قلی بیک
ولد دانه بیک افشار با سپاه روانه قندهار شدند دران اوان

شاهوردی

شاهوردی بیک ولد ولی خلیفه شاملو با جمعی بهادران نامی غافل
بر سر بهادر سلطان ریخته بعد از ستیز و آویز بهادر سلطان
رو بگریز آورده راه دیار هند در پیش گرفت اما شاه محمد قلاطی
آغاز مخالفت کرده دروازهای حصار را بر روی غازیان عالی تبار
بسته جنود ظفرقرین قندهار را چون نگین در میان گرفتند قرب سه ماه
غازیان عالیجاه با آن طایفه گمراه مجادله میکردند روزی شاه محمد با بسیاری
یاران عدو از قلعه بر سر ولی خلیفه ریخته دران اوان ملازمان آن امیر
عالیشان متفرق بودند اما جمعی از اهل جلاوت ثبات قدم نموده کوششهای
مردانه کردند و از جانبین جمعی کثیر کشته شده چون آن گروه کاری از پیش
نبردند بقلعه معاودت نمودند باستصواب حسین بیک ایجک اغلی عساکر
ظفرشعار از ظاهر قندهار کوچ کرده روانه خراسان شدند اما ولی خلیفه
شاملو با سپاه بلا اثر بزمین داور آمده و بعد از جنگ بسیار بر آن ولایت
مستولی شد وقایع متفرقه در این سال شاه دین پناه دارایی هرات
را بشاهزاده عالیان اسمعیل میرزا شفقت فرمودند سلطان محمد میرزا
را طلب نموده در ییلاق دریاوک فرمودند هم در این سال امرا و اعیان
از کل مناهی توبه کردند این قطعه در آن تاریخ وارد گشت شعر

سلطان کشور دین طهماسب شاه عادل ❊ سوگند داد و توبه جمیل و شباب و دین را
تاریخ توبه دادن شد توبةً نصوحا ❊ شد الحمد که این شکر بیابش این را

متوفیات براق خان بن سونجک سلطان بن ابو الخیر خان بن دولت
شیخ اغلن بن ایلچی اغلن بن فولاد اغلن بن ایبه خواجه بن تقتای بن
بلغان بن شیبان بن جوجی بن چنگیز خان چون سمرقند را از اولاد
ابو سعید خان گرفت و ولایت بیرون بخارا را از برهان سعید پسر
زاده عبید خان انتزاع نموده بود و ولایت میانکال را که حالا
اشتهار یافته از اولاد جانی بیک سلطان بود متصرف گشته و شهر
سبز و قرشی را که با اولاد فولاد سلطان تعلق داشت از دست
ایشان بیرون آورده داعیه نمود که نهری از آب شاهرخیه که میان
تاشکند و سمرقند برداشته بوادی وسیع پر علف که بجانب سمرقند
واقع شده جاری سازد که چون در زمستان میانه تاشکند و سمرقند
بواسطه برف مسدود میشد و بیست هزار کس از مردم الوس
او در صحرای مذکور قشلاق کرده باو نزدیک باشند اتفاقا بو
همین رجوع بجانب صحرای مذکور رفت و شب شراب عسل خورده
طمع به پسر اتالیق خود کرده پسر بچه کارد بوی زده در همان شب

فرار کرده

فرار کرده نزد سلاطین حصار رفت براقخان با آن زخم درگذشت مدت
عمرش پنجاه و شش سال بود و مملکتش تاشکند و فرقانه و سمرقند و چغا
و انگ بخارا بعد از فوت او درویش سلطان که پسر بزرگش بود
خان شد بابا سلطان و امین سلطان و خوارزمشاه سلطان و سایر
برادران تابع وی شدند چون خبر فوت براقخان بکاشغر رسید
رشید خان حاکم آنجا با رسپاه خود راجع آورده متوجه اندجان گردید
زیرا که پدر براقخان سونجک سلطان از پدر رشید خان گرفته بود
برهان سعید نیز جمیع نواحی بخارا را متصرف شده وقتی نظرخان قزاق
از ولایت قرق و قرابطیع تاشکند در حرکت آمد بعد از براقخان
سکه و خطبه بنام پیر محمد خان بن جانی بیک سلطان کردند بعد از اندک
وقتی پسران اسکندر خان عبد الله خان و عباد الله سلطان رشته
نام کرده پدر را که در کنج خمول آرمیده داعیه از دایره بیرون
نی نهاد و هرگز وار برجای خود ثابت می بود بپادشاهی برداشته پیر محمد خان
ناچار سکه بنام او زد وفات میر اسد الله شوشتری از افاضل سادات
نامدار و اعاظم نقبا و نجبا و علماء عالیمقدار جامع علوم عقل و نقل و مستجمع
فضایل و کمالات نفسانی بود و مسقط الرأس آنحضرت از شوشتر است

فاما اکثر اوقات در مشاهد مقدسه بافادهٔ علوم دینی و استفادهٔ معارف
یقینی اشتغال داشته و جمعی که در خدمت مجتهد الزمانی در عتبات
عالیات افادهٔ علوم نقلیه مینمودند و ترقیات کلیه ایشان را حاصل شده
افضل و اعلم ایشان صدارت پناه مومی الیه بوده و لهذا حضرت مجتهد الزمانی
پیوسته در مجلس بهشت آیین اظهار مناقب و فضایل و کمالات ایشان
مینمودند و چون عزل میر معز الدین محمد متحقق شد نواب سپهر رکاب
در باب صدارت جمعی که لیاقت تصدی آن داشتند قرعهٔ مشاورت
با افاضل و ارکان دولت قاهره در میان انداخت هرکس بر وفق
مدعای خود کسی را تعیین مینمودند بنا بر آنکه اوصاف موجب توصیف
مجتهد الزمانی قرع سمع اشرف شده بود قرار داد آنحضرت داده و کسی
باحضار وی نوشته فرستاده بدرگاه طلب نمودند و منصب صدارت
را بوی تفویض فرمودند فی الواقع کمالات صوری و معنوی ایشان لا یعد
و لا یحصی بود و حسن عبارت و لطف انشا را علاوهٔ سایر فضایل ساخته
اند و در اکثر علوم تالیفات و تصنیفات دارند از جمله در زمانی که
در عتبات عالیات در ملازمت مجتهد الزمانی بوده اند بموجب اشارهٔ
علیهٔ آنحضرت رسالهٔ لغیه که مولفات ایشانست بافصح عبارات

و الطف

والطف استعارات ترجمه کرده اند و ادلهٔ سمعیه و عقلیه بر وجود آنحضرت
اجرا فرموده و درین سال از عالم انتقال نمود گفتار در وقایع سنه
اربع و ستین و تسعمائه رفتن شاه دین پناه بتبریز و گرفتار شدن
قاضی محمد وحید ریک ابتر چون لشکر سرما از طلیعهٔ سپاه بهار رو
بانهزام آورد و روز از قدوم انفصل طبیعت حیات گرفت شعر
چو دی رفت و شد فصل اردی بهشت * چمن طعنه زد بر ریاض بهشت *
* فلک سایه شد سایبان سحاب * شهابش زهر گوشه زرین طناب
در اوایل فصل بهار شاه کامکار از قزوین بیرون آمده متوجه ییلاق
سهند شد چون قاضی محمد ولد قاضی مسافر عنان اختیار بدست نفس
نا پرهیزکار داده بر مسند غلظت تکیه زده و مرکب شهوت را
بهر طرف در جولان آورده و درشتی را شعار خود ساخته ترک و با حکمت
را رنجانیده و رمانید شعر درشتی همه میش چون خار بن * سر و پاش
فاسد چو ریش کهن * چو بخل و حسد مایهٔ دشمنی * چو حرص و طمع باعث ریمنی
زیان چیون یکرخش او صد و ریافت مولانا صیرفی برای آن واقعه گفته
شعر سر فرعونیان قاضی محمد * که مصر ظلم ازو بود باقی * اگر ماندی دو سال
دیگر آن شوم * شدی تاریخ او فرعون ثانی * آنحضرت از سهند کوچ کرده

بچهار ذاب نزول نمود و دران اوان حیدر بیک انیس که حاکم آن خطه
بود گرفتار گشته باتفاق قاضی محمد در قلعهٔ الموت محبوس شدند بعد از آن
شاه عالمپناه با خیل و سپاه متوجه و تختگاه شدند سادات و قضاة
و موالی و اهالی باستقبال استعجال نمودند و به تقبیل انامل فیاض مفتخر و سرافراز
گردیدند و از کوچه خیابان خرامان خرامان در آمده در مستقر سریر سلطنت
و مرکز دایرهٔ خلافت بدولت و سعادت نزول اجلال فرمود و بعد از
چند روز روانهٔ قزوین گردید و دران بلده قشلاق نمود و کامران میرزای
بن بابر پادشاه بن میرزا عمر شیخ بن سلطان ابوسعید بن میرزا سلطان
بن میرزا امیرانشاه بن امیر تیمور بعد از شکست برادر مدتی چند در دیار
کابل و غزنین سلطنت کرده آخر بدست همیون پادشاه گرفتار گشته مکحول
گشت و در مکه معظمه ساکن شده در ذی حجه سال مذکور متوجه عالم آخرت
گردید گفتار در قضایایی که در ماوراء النهر واقع شده و جنگ ازبکان با یکدیگر
و درین سال سلطان سعید بن ابوسعید خان بن کوچم خان باتفاق عبدالله خان
بن اسکندر خان بن جانی بیک سلطان با سپاه زیاده از چون و چند
متوجه تسخیر سمرقند شده آن بلده را قتل کردند و دران اثنا درویش خان بن
ولد براق خان که بوفور تجمل و حشمت و کثرت لشکر و بسطت مملکت از سلاطین

ازبک امتیاز داشت با سپاه بسیار و عدت و اهبت بیشمار از تاشکند
بیرون آمده جهت محاربهٔ سلطان سعید و عبدالله خان گذاشت در موضع
بهم رسیدند با یکدیگر مقاتله نمودند بعد از کشش و کوشش درویش خان
مغلوب گشته بجانب تاشکند گریخت سلطان سعید بسمرقند مستولی گردید و عبدالله خان
با سپاه فراوان روانهٔ بخارا شد و دران اوان برهان سعید نبیرهٔ عبید خان
که حاکم آن دیار بود با جوانی تعلق میورزید و شبی پنهان بخانهٔ جوان رفت
و او را و دیر بقتل آورده سرش را نزد عبدالله خان فرستاد و صباح سپاه
بخارا متعد شده خواستند که بعبدالله خان جنگ کنند چون قتل برهان
سعید را معلوم کردند مجموع شهر را تسلیم کرده ملازم شدند وقایع شتوی
درین سال شاه هوروی سلطان و سلیمان بیک با سپاه قراباغ عازم
گرجستان شدند همیون از خوف جنود عالمسوز پناه بکوههای بلند برده غارها
تمامی ولایت کوری و سومرم و برات تلی را غارت کردند و مواضع و مساکن
ایشان را ویران ساختند و اشجار و غلات با میوه‌های رسیده از بیخ
برکندند مظفر و منصور با غنایم نامحصور بکنجه معاودت نمودند و دران
اوان شاه دین پناه در تبریز بود بیت آقای ذوالقدر که برسالت
روم رفته بود بدرگاه عالمپناه آمده تحف بسیار و تبرکات بیشمار که

خواند کار فرستاده بود که رایند **متوفیات** محمد خان شرف الدین اغلی
تکلو والی هرات درین سال از عالم انتقال نمود و شاه دین پناه امارت اورا
به پسرش قزاق عنایت نمود و درین سال دوست خان با یونس خان
جنگ کرده غالب آمده بخوارزم متولی گردیده و یونس خان باتفاق برادر
خود پهلوانقلی سلطان بقزوین آمد روز شنبه یازدهم رجب بپایه
بوسی رسیده آمده خوارزمیه تاریخ واقع شده **گفتار در وقایع سنه
خمس و ستین و تسعمایه محاربه نمودن غازیان با ابای ترکمان** در این
سال ابای ترکمان با جمعی مردمان بی ایمان بحوالی استراباد آمده و بغارت
ولایت فرمان داده و خود را نمود و آتش آشوب افروخته و تب
خوف و هراس بر باره و اساس قلعه ثبات ابراهیم خان ذو القدر
کارگر آمده و تیرباران رعب سپهر صبر و تحمل او را پاره پاره کرده
و بعجز و انکسار احوال خود را برای شاه دین پناه معروض داشت
بنابران فرمان قضا جریان صدور یافت که شاهقلی خلیفه مهردار و بدر خان
استجلو بایلغار باسترآباد روند و دفع ابای ایشان حسب الحکم در شب
دوم شعبان با سپاه فراوان بقزوین بیرون رفته و سایر امرا چون یادگار
محمد بیگ ترکمان و حسن بیک بیکباغلی و قاسم بیک دور قود اوغلی و احمد

قیا الغی

قیا اغلی ایشان ملحق گشته روانه آن دیار شدند ابای ترکمان چون توجه
ایشانرا استماع نمود خانه کوچ را انداخته فرار نمود غازیان الوس ویرا
غارت کرده و در آنجا نزول نمودند در آن اثنا ابای ترکمان با فوجی جاهلان
کمبخت انجام نمایان شدند دست بجنگ بردند چون عساکر بهرام انتقام
بایلغار تمام آمده بودند اسبان ایشان مانده بودند ❊ فرو مانده اسبان
ز جولان همه ❊ چو اسبان شطرنج بیجان همه ❊ بنا بر آنکه التهاب نیران مقاتله
آتشین هنگام امتداد یافت چون ابا معلوم کرد که کاری نخواهد ساخت بقفا
ایلغار رفته قطاری استر که در راه بود گرفته روانه قبول خود گردید
روز دیگر لشکر آن نواحی را جمع کرده بجنگ آمد چون غازیان اسبان
کوفته انداخته بودند یکبار سوار شده بروی حمله نمودند وی بزحمت تمام
از نوک نیزه افعی اندام خلاص شده راه فرار پیش گرفت ترکمان
از این جنگ متوهم گشته راه خوارزم پیش گرفتند نزد علی سلطان رفته
از وی مدد طلب نمود و امرای عالی تبار بطرف استرآباد ایلغار کردند
و در آن بیابان از تف آفتاب جهانتاب گندم در خوشه مانند سپند در آتش
میسوخت و زمین گندم مانند عقیق تفته ❊ هوا آتش چو آه ستمدیده گرم ❊
❊ زمین گرمیش تنگ چون موم نرم ❊ چو تابه زمین آتش افشان ورو ❊

جوهای شده ماه برهان ورد اگر بر ورم شست بستی لیم فرو ریختی جو سیماب سیم
ودر اثنای ایلغار شاهقلی خلیفه مهردار که سردار سپاه بود و قولنجی دست داده
در شب شنبه چهارم رمضان درگذشت امرا سخن بدرخان را قبول کرده هر
کدام برای خود علیحده شیوه ورزیدند بعد از چند روز سپاه عالمسوز در آن بیابان با سلطان
تاخت لیکن ترکمانان اسبان خود را مانده کردند خبر آمد که علی سلطان
برادر دین محمد حقوق انعام و احسان شاه دین پناه را فراموش کرده
با لشکر گران از خوارزم به اعانه رزم بدو ابای ترکمان به هواخواهی آمده بدرخان
چون بدینحال اطلاع یافت بعزم اگر دستبردی نماید بر سر ایشان شد علی سلطان
از غایت عجز خندقی در کنار اردوی خود کنده بود و جوالها پر از ریگ کرده
و که اشته و شتر از خود با بنده و تفنگچیان را نشانده و قلعه مستحکم ساخته بود
امرا آغاز جنگ کردند جوانان تیز چنگ و شجاعان با نام و ننگ حمله کردند
آتش جنگ بالا گرفت چون غازیان بر کنار خندق رسیدند ازبکان ایشان را
تیر و تفنگ گرفتند ؛ ز ابر تفنگ برق جستن گرفت ؛ وزان برق ز آتش گسستن
گرفت ؛ ز ابروی خوبان کمان یاد کرد ؛ ز هر گوشه فتنه چو باد کرد ؛ ز پیکان
سنان برق بسیار داشت ؛ چو خاری که از غنچه آزار داشت ؛ در آن اثنا
ابای ترکمان با دویست نفر از دلاوران از قفای لشکر درآمده هرچند امرا

رسیدها

به بدرخان گفته که جمعی را بمنع او ارسال فرما قبول کرد ابای ترکمان از عقب
کمینگاه درآمده آغاز ستیز نمود ؛ کشیده کمانها تیر ترکمان ؛ برآمد فغان
از زمین و زمان ؛ ز پیکان خونین که رخشان شده ؛ زمین کوه لعل بدخشان شده ؛
برون جست مرغ خدنگ از کمان ؛ عقاب شکاری گرفت آسمان ؛ ؛
قلیچیان از ضرب تیر ترکمانان بر سر سواران ریختند و قلب را بی‌نسق
ساختند و در آن اثنا رستم خان با جمعی غازیان چرا از خندق گذشته بیان
اردوی ازبکان درآمده علیسلطان مضطرب گشته وعده نمود که فرار نماید
قضا را تفنگچی بر رستم خان خورده کشته گردید ازبکان خیره شده یکباره
تفنگ و تیر بر غازیان بی‌محابا ریختند امرا چون بیهوچی و چرخچی رفته بودند
شکست خورده خود را به آب گرگان انداختند و جمع کثیری غرق گرداب
فنا شدند آب که سبب حیات است موجب هلاک ایشان شد و زلال که نهال
از فیض او سبز شود و درخت عمر ایشان را از پای درآورد و قریب هزار
جوان چون سرو روان و گل خندان بیک وزیدن باد خزان نگارنگ
و خون غلطان شدند و بسیاری از اسبان کشتی رفتار نهنگ پیکار
با زینهای زرین و جلهای رنگین از دست صاحب رها در رکاب از پای
راکب جدا افتاده سر در صحرا نهاده می‌چریدند ابراهیم خان و بعضی سواران

کشته شده بدرخان و یادگار محمد ترکمان دستگیر شدند و حسن بیگ قپچاق اغلی
باجمعی غازیان بسلامت بیرون رفتند باصفهان آمدند و علی‌سلطان از
همان مقام بطرف خوارزم معاودت نمود گفتار در فتح قندهار
بدست امرای نامدار و شاهزاده عالی‌مقدار دران اوان که همیون
پادشاه بدرگاه شاه دین‌پناه آمده بود و قرار داده که چون ولایت
هندوستان بار دیگر بتصرف وی درآید قندهار را بملازمان شاه
دین‌پناه تسلیم نماید چون همیون پادشاه بعد از چندگاه بران
دیار مستولی شد هم دران اوقات شاه ستوده صفات از دار
غرور بدار سرور انتقال نمود و فرزندش جلال الدین اکبر قایم مقام
گردید بنابران حکم شد که سلطان حسین میرزا ولد بهرام میرزا و علی سلطان
والی شیراز باجمعی از دوستان که از فتح قلعه قندهار را پیش نهاد همت
سازند همگنان اطاعت حکم واجب الاذعان کرده بصوب آن دیار
توجه نمودند چون حوالی قلعه قندهار محل نزول شاهزاده عالی‌مقدار و امرا
نامدار گردید غازیان مردانه از هر سه همگنان قلعه‌گشایی آغاز کارزار
کردند شاه محمد قلاتی که از قبل جلال الدین اکبر کوتوال حصار بود آغاز
شجاعت و دلاوری کرده بدفع و منع مشغول گردیده کوشش بسیار نمود ۲۳

رجون

چون مدت مدید حال برین منوال بود آخر عاجز گشته از قلعه فرود آمده مفاتیح
حصار را سپرده روانه ابکره گردید سلطان حسین میرزا در آن دیار
ساکن گشته دیگر امرا بالکای خود متوجه گشتند وقایع متنوعه در شب
دوشنبه بیست و سیم جمادی الاول سیل بقزوین آمده دروازه ابهر را
آب برده قرب دو هزار خانه را خراب کرد و هم درین سال شاه دین‌پناه
از دولتخانه کهنه بدولتخانه نو انتقال نمود و مولانا محتشم در تاریخ اتمام
دولتخانه نو گفته در یک مصراع دو تاریخ مصرع بهشت برین است و خیر المنازل
قتل ابای ترکمان چون ابای ترکمان بر غازیان غالب آمد دختر خواجه محمد
ولد خواجه مظفر بتکچی را در حباله خود درآورده ملازمان خواجه محمد پیش وی
رفته نوکر شدند در آن اثنا اتفاق با خاتون نمودند که ویرا بقتل آورند
اما برین خبر اطلاع یافته بتجسس رفقای او را طلبیده بایشان گفت که شما
در کشتن من اتفاق نموده‌اید زود باشد که بغضب گرفتار خواهید شد
ایشان از بیم جان قسم یاد نمودند که این خبر که شما شنوده‌اید غیر واقع است
بعد از آن ترسان و لرزان از پیش وی بیرون آمدند و با منکوحه وی گفتند
که وی چنین گفت آن شیرزن گفت باید که در فلان محل اسب چند حاضر
ساخته بدر خیمه ابا رفته و پاسبانان از بیم باران تند با ترسه خود آمده

بخواب رفته بودند ایشان باهم گفتند که کدام یک بدفع این مردک سعی
از غایت پردلی و پهلوانی در خرگاه درآمده آقا را در خواب یافت
بیک ضرب شمشیر سر نحس او را از بدن جدا ساخت و آن سر را برداشته
باتفاق زن از خیمه بیرون آمده خود را باسپاهیان رسانیدند و مانند
برق و باد روانه استرآباد گردیدند و آن سر را در قزوین بدرگاه
شاه ظفرقرین آوردند شهادت شیخ زین الدین درین سال جناب
فضایل مآب حاوی المنقول والمعقول جامع الفروع والاصول شیخ زین الدین
جبل عاملی شهید گشت سبب شهادت آنحضرت آنکه جمعی از اهل سنت برستم
پاشا پادشاه وزیر اعظم خواندکار گفتند که شیخ زین الدین دعوی اجتهاد کرده
و بسیاری از علمای اهل شیعه نزد او آمده مطالعه کتب امامیه میکنند
غرضشان رفض است چون نیک درنگری کفر محض است رستم پاشا
کس بطلب آنحضرت فرستاد و در آن اوان افضل فقهای دوران در مکه
بود او را گرفته باسلامبول بردند بی آنکه بعرض سلطان سلیمان رسانند
وی را شهید ساختند شعر او که علم بود که برخاست از جهان ؛
بی او دگر قرار پذیرد بنای خاک ؛ تب لرزه یافت پیکر خاک از فراق او ؛
هم مرقد مقدس او شد شفای خاک ؛ و از جمله تصانیفش شرح شرایع

شرح لمعه

شرح لمعه شرح الفیه شرح نفلیه قواعد بطریق قواعد شیخ شهید رساله
٩٦٦ اسرار الصلوة رساله مناسک حج رساله در حرمت غیبت وقایع
سنه تسع و ستین و تسعمائه درین سال سلطان سلیمان پادشاه روم سلطان بایزید را
از حکومت کوتاهیه معزول ساخته ایالت اماسیه را بفرزند بزرگش
سلطان سلیم که در قونیه بود رجوع نمود چون سلطان بایزید اخبار سلطنت
و اقتدار غایت و شفقت پدر نامدار را درباره برادر استماع نمود
نقد اخوت را بشوائب نقص و حسد مشوش ساخت و صور وصفای
عقیدت را بجهت آنکه خداع و کیدت مکدر گردانید خیالات فاسده و تصورات
باطل در عرصه دماغ او جای گرفت و شعار خلاف برادر در اطراف بروز
بجهت ظاهر کرد و اموال بسیار بر عامه و رجال تفرقه کرده در اندک زمانی
جنود عظیم ترتیب داده همچون شیر درنده و مانند شمشیر برنده
بعد از اجتماع سپاه برای دفع سلطان سلیم بطرف قونیه در حرکت آمد
و غافل از آنکه هرگز اقبال پادشاه بدل نشود و معاودت نجوست عوض
گردد بسیاری مال و انبوهی رجال نفع نیابد سخن مردان حارث
اذا انتهی مدة لم ینفعه عدة و چون این خبر در آن دیار شایع شد سلطان سلیم
از استماع این واقعه متاثر و متحیر گردید مردان سخن دان نزد سلطان سلیمان

فرستاد و این واقعهٔ مذکور را معروض داشت از استماع این ترک ادب عرق
پادشاه عالی حسب در حرکت آمده حکم کرد تا احمد پاشا و امیر الامرای
اناطولی و قرما و پاشا فرمان فرمای قرامان و علی پاشای ذو القدر
با لشکر کوه پیکر و دون پیکار عفریت منظر اهرمن دیدار بر سبیل ایلغار
بدان دیار روند و سلطان بایزید را گرفته در زاویهٔ عدم ساکن
سازند چون ایشان بحوالی قونیه رسیدند سلطان سلیم از قلعه بیرون
آمده بایشان پیوست و در کنار شهر در برابر سلطان بایزید صف
سپاه بیاراست آنگاه فوجی از روسیان جلادت شعار از طرف
سلطان بایزید بر سپاه سلطان سلیم تاختند و صدای گیر و دار در روزن گنبد
دوار انداختند ایشان نیز بمدافعه درآمده آغاز مقاتله نمودند و از
بوارق سیوف و صواعق سهام جویهای خون میان معرکه روان شد

ز خون هفت دریا برآمد بهم زمین از دو گرسو برون داد نم

آفتاب جهانتاب از سهم تیر پرتاب جوشن سحاب پوشیده و مریخ
خونخوار از خوف دلاوران میدان رزمگاه سپر ماه در سر کشید
همان روز از صباح تا رواح آتش جدال و قتال اشتعال داشت
اما قلم تقدیر بر لوح قضا رقم خلاف رضای سلطان بایزید نگاشت

هشت

هشت هزار پیاده از طرفین بقتل آمدند بعد از آنکه خورشید خنجر گذار بخانهٔ
مغرب رایت عزیمت برافراشت ∴ شب تیره چون شاه خورشید چهر
فرود آمد از تخت خنگ سپهر ∴ ندیدند در شب صلاح نبرد ∴ که نتوان ز هم
نیک و بد فرق کرد ∴ فرود آمدند از دو جانب سپاه ∴ چو شیر ژیان سر بسر
کینه خواه ∴ چو از کوه سر زد بلند آفتاب ∴ سر فتنه جویان در آمد ز خواب
∴ تنگ چرخ اجامه در نیل زد ∴ سنان چشم خورشید را میل زد ∴ علی الصباح میدان
هر دو لشکر گردان هر دو کشور دست بگرز و خنجر کردند آن روز سلطان
بایزید به تیغ خون افشان و سنان ثعبان نشان جنگی نمود که داستان رستم
و دستان در طاق نسیان نهاد میمنه و میسرهٔ سلطان سلیم را مغلوب گردانید چنانچه
گریختگان تا استنبول هیچ جا قرار نگرفتند اما سلطان سلیم با لشکر عقب بر قول
سلطان بایزید حمله آورد و سنگ تفرقه در شیشه خانهٔ جمعیت ایشان انداخت
باد جنگ بر پرچم رایت سلطان بایزید وزید سر خویش گرفته بطرف آماسیه
گریخت چون بمقصد رسید سه نفر از ملازمان معتبر خود را کشته سرهای ایشان را
با عرضه داشت نزد سلطان سلیمان فرستاد و مضمون آنکه این جماعت مرا بمخالفت
تحریک نمودند و از دشمنی ناپسندیده که باعث بر آن جهل و غرور بود از آن
پشیمان گشته انگشت ندامت بدندان گزیدم اگر عاطفت آنحضرت شامل احوال

این نفیر گشته نقوش این جرایم را بزلال عفو بشوید قدم از سر ساخته متوجه درگاه
میگردم سلطان سلیمان عرضهٔ او را قبول کرده بار دیگر سپاه بتسکین از روی
خشم و کین بدفع وی ارسال نمود چون سلطان بایزید از توجه آن سپاه آگاه
گردید راه فرار پیش گرفته کوچ بر کوچ بارض روم آمد ایاز پاشا که حاکم
آنجا بود یکی از مخصوصان خود را با تحف بسیار باستقبال شاهزادهٔ عالی
تبار روان کرد و چند سلطان بایزید در آن حوالی توقف نمود و بعد از چند روز
اسکندر پاشا با چهل هزار سوار جرار بامر خواندکار بایلغار رسید بالضرورة
سلطان احمال و اثقال در آن نواحی گذاشته از بیم جان با ده هزار کس
از معتمدان راه فرار پیش گرفت تو دوز فرهاد و آق ساق سیف الدین و تاتار
نبی خان جنگ کنان وی را از آن معرکه سالم بیرون آوردند اسکندر پاشا
آخر زمان اثر تعاقب نمود سلطان بایزید بعد از طی مسالک بایروان
رسید حاکم آن ولایت شاهقلی سلطان استجلو از مقدم او آگاه گردیده وقایع چند
بدرگاه شاه دین پناه فرستاد و حامل این عرضه چون بقزوین آمد مضمون
بعرض شاه دین پناه رسید آنحضرت حسن بیک یوزباشی را با تحفهای
بسیار فرستاد و شاهزادهٔ عالی تبار را ارسال نمود و سلطان بایزید متوجه درگاه
شاه دین پناه گشت و رایات نصرت بصوب عراق برافراخت و چون

بلده

بلدهٔ تبریز رسید امیر غیب بیگ استجلو که حاکم آنجا بود باتفاق
سادات عظام و نقبای کرام و اشراف و اکابر و سوقیه و اصناف
از پی استقبال بیرون آمده غلبه و انبوه تمام دشت و کوه را فرو
گرفت در مضایق طرق اجتماع خلایق چندان بود که هیچ عید و نوروز
مانند آن روز کس مشاهده ننموده بود و قیصریه و بازارها را آیین
بسته بودند و مغنیان و مطربان بلطایف آواز و نغمات دلنواز
و نقرات موزون باوج گردون بر آوردند سلطان بایزید
در قیصریه در آمده هیچ طرف نگاه نکرده متوجه میان دو کوشک ا نصب
خود بود و بعد از آن در چرانداب توقف نمود و بعد از چند روز بطرف
سطلب توجه نمود وقایع متنوعه در این سال سلطان سلیمان پادشاه روم
سنان بیک را که در قالو چمنی [?] دستگیر شده شاه دین پناه وی را
آزاد کرده تبرکات خوب و پیلاکات مرغوب ارسال فرموده
سخنان محبت انگیز مودت آمیز پیغام داد متوفیات مولانا ابوالحسن
والد مولانا احمد ابیوردی که در فضیلت جامع علوم و اقسام حکمیات
و متتبع انواع فضایل و کمالات بود و از علو فطرت خوش طبعی بود و در نظم
و در مولویت و حسن عبارت بی عدیل و کوشش و کردن ایام بخواهر

فضائلش مزین و زورق عالی عملش چون بدرگه قاصر از کنه آیات
فضلش نفوس ناطقه مضطر و حدت فهم و سرعت انتقالش بمثابه بود که بمجلس
از علماء اعلام را باو مجال مباحثه نبود گاهی تشکیک خاطرش بوده مدرکه بوفق
الزام گاهی اشکال منطقش گشته ناطقه در مذاق افهام درین سال در روز
یکشنبه بیست و ششم رمضان اعلم علمای دوران از سرای غرور بدار السرور
خرامیده از جمله تصانیفش اثبات واجب روضة الجنان در حکمت رساله
منطق شرح فرایض نصیر در میراث متن شوارق در کلام حاشیه در کلام
راقم حروف این ذره بمقدار نزد آن بزرگوار مطالعه شرح تجرید نموده

گفتار در وقایع سنه ست و ستین و تسعمائه

چون سلطان بایزید بحوالی قزوین رسید
معصوم بیک صفوی که منصب وکالت حضرت شاه دین پناه داشت با بعضی
از اعاظم مثل سید بیک کمونه و سوندک بیک قورچی باشی و علی قلی خلیفه
مهردار باستقبال مبادرت نمودند و سلطان بایزید با جنود چون سد
حدید همه با سلاح جنگ و تیر و شمشیر و تفنگ اسبان تازی بمیدان
قزوین درآمدند شاه دین پناه سپاه او را در جایگاه که داشته با
قورچی باشی و حسین بیک تیره‌کان و دیگر از مقربان پیش آمده
از غلبه ایشان اندیشه نمود و سلطان بایزید از سمند خوش رفتار بزیر آمده

باشاه دین پناه مصافحه نمود آنگاه باتفاق بدرگاه درآمدند و در جنب
یکدیگر نشستند بعد از چند روز شاه دین پناه جشن عظیم در همان میدان
ترتیب داده سلطان بایزید را طلب نموده اعزاز و احترام او بجای آورد
امرا و مقربانش را در محال مناسب جای داد و بعد از اکل و شرب قرب
ده هزار تومان از نقد و جنس بدو کرامت نمود و شاه دین پناه در صدد
درخواه گناه او گشته ایلچی سفال می قاجار را همراه سنان بیک که از نزد
خواندگار آمده بود روانه درگاه سلطان سلیمان گردانیده و ارشته آقای
ذو القدر را مصحوب دوراق بیک روانه سلطان سلیم گردانیده حاصل پیغام سخن
اگر بعد ازین میان شما و سلطان بایزید طریق موافقت سلوک افتد و میان
مصادقت تاکید یابد و آینه ضمایر جانبین از زنگ مخاصمت زدوده آید
در اثنای اینحال سلطان بایزید بسبب بخت تیره روز و اف و مردمان
شریر بد آموز از طریق صواب بدر رفته خواست که بدست دوستی ریاض
دشمنی را سیراب گرداند و در شربت اخلاص زهر نفاق بمذاق رساند
قرا اغلو و محمود چرکس که از محرمان آن ناکس بودند عذر آن غدار را
بعرض شاه عالی تبار رسانیدند سلطان بایزید بران اطلاع یافته در شب
ایشانرا بقتل آورده بود اما از آن زمان زبان شعله وحشت می افروخت

واتش خدمت اسباب محبت والفت را بسوخت تا آنکه عوض محمد
طراز ولی که در خدمت سلطان بایزید میبود روزی شاه دین پناه
با سلطان بایزید در باغ میگردید خود را به شاه دین پناه رسانید آهسته
گفت دو کلمه واجب العرض دارم نواب اعلی او را به دیوانخانه وعده
نمود سلطان بایزید ازین خبردار گردیده آن فقیر را بقتل آورده
چون شاه دین پناه از قتل او اطلاع یافت بالضرورة متفکر دفع ایشان
افتاد و چون آثار ملال آنحضرت بر همگنان ظاهر گشت نماز شام جمعه عوام
بدر خانه هجوم آوردند و آغاز طعن و لعن کرده سنگ بر در و بام او
انداختند هرچند اینمعنی موافق مزاج اشرف نبود و چون بی اختیاری واقع
شده بود دیگر بر این جماعت اعتماد نماند بنابرین صباح جمعه بعضی از امرا
بمنزل او رفته وی را با فرزندان بدستور مقرر به دولتخانه آوردند و در عرصه
امروز مسلوب الاختیار ساختند ملازمان معتمد او را چون لله پاشا و فرخ
پاشا و سنان بیگ میراخور و عیسی چاشنگیر و خواجه عنبر و غیرهم را
بقتل آوردند و اورخان پسر بزرگ او را با حسن بیگ و سلطان محمود را
با معصوم بیگ و سلطان محمد را با قورچی باشی و سلطان عبدالله را به سید
شریف سپردند و خودش را در اندرون دولتخانه ضبط کردند

و قورچیان بر وی گماشتند **جنگ کردن غازیان با ازبکان و شکستن ایشان**
درین سال سار و قورغان با جمعی از ازبکان بفرمان علی سلطان به خیابان
آمدند تا آندیار را غارت کنند بداق سلطان قاجار و ملک اعلی ذوالقدر
با فوجی از غازیان جوشن ور در دفع القوم بداختر از شهر بدر رفته دلاوران
جنگجوی و امرای تندخوی با آن جمع چون رسیدند آغاز جنگ کردند بعد از
کوشش از طرفین و اشتعال نایره حرب نسیم ظفر بر ازبکان بد معاش
غالب آمده سار و قورغان را با جمع کثیر از ازبکان بقتل آوردند بعضی
از ایشان از بیم جان خود را در کاریزها انداختند غازیان ایشان را
از آنجا بیرون آورده براه عدم فرستادند **وقایع متفرقه** درین سال
در اوایل رمضان مزاج اشرف شاه دین پناه انحراف پیدا کرده
بعد از دو ماه بصحت مبدل گشت و مومنان را حیات تازه و سرور
بی اندازه دست داد و زنگ غم و وحشت از روی آیینه دلها زدوده
گشت و رنج و ناتوانی باعدای دین و دولت انتقال کرد و عوض همایون
از عارضه که نصیب دشمنان باد شفا یافت * ماه ملک از محاق
بیرون شد * روزگار رجعت همایون شد * خرمی لازم رکاب عیسی گشت *
برغم همعنان قارون شد * یوسف از قعر چه خلاصی یافت * یونس از بطن حوت بیرون شد *

اختر سعد بخت گرد طلوع؛ طالع روزگار همیون شد؛ هم درین سال منیجی خان
سر لوند بیک حاکم گرجستان بسعادت اسلام رسیده منظور نظر کیمیا اثر
آنحضرت گردید گفتار در وقایع سنه ثمان و ستین و تسعمایه جنگ کردن
شاهوردی سلطان زیاد اغلی با حکام گرجستان و کشته شدن ایشان

درین سال سماون خان گرجستان باتفاق گرگین ولد لوند بیک بداعیه
یورش تفلیس بحوالی قلعه گوج آمدند باطراف ولایت گرجستان فرستاده
عساکر آنجا را برطلب نمودند و باندک زمانی چندان مردان آراسته
و جوانان نوخاسته در آنجا مجتمع شدند که دیده گردون پیر در ازمنه
سابقه و قرون ماضیه در آن دیار بنظر نیاورده بود چو خبر ایشان بسمع
شاهوردی سلطان رسید از گنجه بیرون آمده با لشکر قراباغ متوجه قلع
و قمع دشمنان بی ایمان شده فوجی را مستقلای گردانیده و ایشان ز احتیاطی
را که گرجیان در ره بهند کنده بودند برکرده خبر را بسلطان فرستادند
وی نیز از خندق گذشته بسرعت تمام بجانب ایشان نهضت فرمود
در موضع … بایشان رسیدند و غازیان نیاز خویش بحضرت واجب الوجود
مرجوع گردانیده گفتند ربنا افرغ علینا صبرا وثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم
الکافرین و چون جمعی ایشان جلو انداختند و از جانب سماوون خان

ارکلی

گرگین از نامداران معرکه کین و سرهنگان شجاعت آیین دست بتیر و سیف
و سنان بردند؛ زهره گوشه رستم و لالان زمان بکشیده و گشاده تیر
از کمان؛ آخر غازیان ظفر صولت و نهنگان دریای جلاوت مجموع اکبران
بی سعادت را از پشت زین بر روی زمین انداختند و درین اثنا شاهوردی
سلطان با لشکر قلب بایشان لب تاختند گبران بی باکی جنگ کرده فرار
ننمودند؛ ولی عاقبت چرخ عالی نبرد؛ ز خیل مخالف برآورد گرد؛ در اثنا
گبران چابک عنان گی از خدنگ و گر از سنان کی را دل از زخم
پیکان فگار؛ بخون غرقه چون غنچه از نوک خار؛ گرگین چون روباه گرگین
که از شیر غرین گریزد بوادی فرار شتافت هزبران لشکر قاجار اینک
صفتان آن کار را ابتر ساختند کانهم رؤس الشیاطین بر خاک مذلت انداختند
گرگین را با هزار نفر از کفار بقتل آوردند و ضضه بیک را که از امرای معتبر
گرجستان بود با جمعی از نامداران دستگیر کرده بشاه دین پناه فرستادند
سماوون خان با اندک از گرجیان از آن معرکه خلاص شده بطرف کوری
رفت و شاهوردی سلطان زیاد اغلی با غنایم بسیار بجانب گنجه سعادت
نمود چون لوند انجر را شنید از شور سینه شعله آتش بفلک دوار رسانید
و از فواره دیده آب خونین برخاک ریخت و مجموع گرجیان پلاس سیاه پوشیدند

وقایع متنوعه اندرین سال قشلاق و ییلاق در قزوین واقع شده اندرین سال
ایلچیان سلطان سلیمان مقدم ایشان علی پاشا حاکم مرعش و حسن آقای قاپوچی باشی
که از جمله محرمان و معتمدان او بود با صد و شش نفر در سه شنبه بیست و دوم
رجب بقزوین آمدند تحف و تنسوقات مرصع آلات چون کمر شمشیر و کمر
خنجر و اقمشه نفیس فرنگ و بسیاری که از نفایس آورده بودند امرای کبار و مقربان
بمدار بدیدن او رفته و تهنیت قدوم گفتند بعد از چند روز شاه دین پناه
در بارگاه همیون که غیرت فزای طارم گردون بود نشسته و درگاه
جهان پناه را بطلعت پادشاهزادگان خورشید دیدار مشتری آثار
آراسته بود و امرای حضرت و ارکان دولت در محل خود آرام گرفته
شعر نشسته شهزادگان گرد شاه * چو عقد ثریا باطراف ماه * ستاده چو
بندگان گزین * امیر و وزیر از یسار و یمین * بجز دار از آن ایوان گردون فراز *
* سرافکنده بس از طریق نیاز * ندیمان سنجیده خوش کلام * فروبسته لب
از سر احترام * یلان مرصع کمر بسته * بخدمت همه دستها بر کمر * علی پاشا و حسن
آقا را باعزاز و اکرام تمام درآوردند شاه دین پناه با ایلچیان آیین
پادشاهان ذوی الاقتدار و خسروان عالی تبار ملاقات نموده بتفصیل
کلمات محبت آمیز و الفاظ مودت انگیز زنگ زدوده از مرآت خاطر ایشان

بزدود

زدوده و بعد از فراغ مجلس طعام باعزاز و احترام بوثاق خود معاودت
نمودند بعد از چند ماه خسرو عالیجاه اسبان تازی رفتار با زینهای زرنگار
و خلعتهای فاخر و انعامات وافر ارزانی داشت جعفر بیک استجلو را که در سلک
امرا منتظم بود بایلچی گری همراه ایشان بروم فرستاد و متوفیات میرزا شریف
ولد قاضی جهان قزوینی وکیل شاه دین پناه بود جامع اقسام علوم مستجمع
انواع فضایل و کمالات فی الواقع بهر نوع فضیلت و استعدادی که والد
امجد وی اتصاف داشت او زیاده و از آن حیثیات و فضایل بوده بار
دیگر کمالات بلکه انشا او نسبت به پدر زیاده تر و فطرتش عالی تر افتاده بود
سلیقه اش بشعر بسیار موافق بود و در شاعری و سخن سنجی یگانه آفاق
در زمانی که والد امجد وی متقلد منصب وزارت بود وی بنیابت آنحضرت
بانتظام جمهور انام اشتغال داشت و صاحب رقم بود و بملازمت
شاه دین پناه کمتر تردد مینمود و والد وی همیشه ازین رهگذر از وی آزرده
خاطر بود وی مجملا شخصی که ذات فایض البرکات میرزا اشرف الجهان را
بود خلطت و مصاحبت مولانا فضیل خلخالی بود که خباثت ذات او بر جهانیان
ظاهر است متوفیات رستم پاشا وزیر اعظم سلطان سلیمان پادشاه روم
که بدختر داماد وی بود در یازدهم شوال باجل طبیعی درگذشت و مال

بیقیاس گذاشت علی پاشا بجای او وزیر اعظم گشت گفتار در وقایع سنه
تسع وستین وتسعمایه درین سال ولی بیک یساول باشی استجلو که برسالت
روم رفته بود همراه ایلچیان خواندکار رخیه و پاشا حاکم وان و علی آقای
قاپچی باشی با دویست نفر در روز پنجشنبه چهارم ذی قعده بقزوین
درآمدند روز شنبه ماه مذکور در باغ سعادت آباد بسعادت بساطبوسی
سرافراز شدند و کتابتی که بخط خواندکار آورده بودند گذرانیدند انوار
عاطفت شاهی بر ایشان تافت و چون قبل ازین فرخ زاد بیک را
فرستاده بودند و بخواندکار پیمان کرده بودند که هرکس از جانبین ملتجی
شود او را گرفته بسپارند بنابران در روز پنجشنبه بیست و یکم ذی قعده
سلطان بایزید را با اولاد بحسب استدعای خواندکار تسلیم ایشان
کرده ایشان همه را هلاک کردند و در تاریخ این واقعه گفته اند مصراع
پنج کم از زمره عثمانیان ⁂ در سلخ شهر مذکور با ایلچیان مقتولان بروم
معاودت نمودند ⁂ شاها جهان آید کسی از عهده شکرت برون
کز عدل و عفت راکجی زنگیان بود آسوده کی ⁂ اعدای دین را سر به تیغ
کین کردی زسر ⁂ فی دست تو دارد خبر فی تیغ تو آلوده کی وقایع متفرقه
درین سال در هفدهم شهر ربیع الثانی داود بیک ولد لوارسان با جمعی از

گرجیان

گرجیان بقزوین آمده مسلمان گردید شاه دین پناه حکومت تفلیس را
بوی عنایت نمود و درین سال علی سلطان ازبک بعضی از الکاء خراسان
را تاخته بجانب خوارزم معاودت نمود و درین سال قزاق برادر حسین میرزا
بتاختن ولایت هزاره فرستاد و ایشان اندیار را تاخته گوسفند و اموال
بسیار گرفته بهرات معاودت نمودند و قرب سه هزار اسب در سفر ایشان
تلف شد متوفیات درین سال شاهزاده سلطانم بنت شاه اسمعیل
که همشیره اعیانی شاه دین پناه بود در شب چهارشنبه چهاردهم جمادی الاول
بعالم آخرت انتقال نمود و ولادتش در سنه خمس وعشرین وتسعمایه بود گفتار
در وقایع سنه سبعین وتسعمایه گرفتار شدن عیسی خان ولد لوند بیک
چون عیسی خان بن لوند بمرتبه ارجمند رسید و مقدم بر تمامی امرا و ارکان دولت
می نشست و هر ساله مبلغ شش هزار تومان الکا و انعامات در وجه او مقرر
گشته بود و اتفاقا باغوا و اضلال بعضی از شه کان بکار و خدعه و تلبیس مفسدان
کفار رقم خذلان از دیم اسلام بر ناصیه اعتقاد خود کشید و من یرتدد
عن دینه بیت و هو کافر بگفتار مصدق
گردید و داعیه فرار نمود و یکی از ملازمان محرم او این قضیه را بشاه دین پناه معروض
داشت بنابران آخر چهارشنبه بیست و ششم ربیع الثانی او را دستگیر کرده

بقلعهٔ الموت فرستادند هم درین سال سلطان سلیمان پادشاه روم
الیاس بیگ را که از جملهٔ ملازمانش بود تحفهای خوب و تبرکات مرغوب
از آنجمله پانصد هزار اشرفی که سی هزار تومان باشد و چهل اسب بادپای جبلی
مخمل زربفت و زینهای مرصع و در میان ایشان اسب کمیتی بود که بگاه عرق
آتش‌وار از پستی بالا گیرد و آب‌کردار از بالا بشیب آید شعر بشکل آب
بود چون فرو رود بشیب ※ بسیر باد بود چون برآید از بالا ※ زمردین جوشش
اندر دها یاقوت خرم ※ ز دیدهٔ مهرهٔ افعی برون کشد ز قفا ※ اگر بسایهٔ او برنشانده
تقدیر وگرنه کی بغبارش رسد سوار ذکا زمانه سیری کامروزش ار برانگیزی
بعالمی برد که فردا بود فردا و ایلچیان در نوزدهم صفر بقزوین رسیدند
امرا خبر وصول ایشان را بعرض رسانیدند شاه دین پناه در بارگاه قرار
گرفته ایلچیان تحف گذرانیدند شاه دین پناه بجمیع شاهزادگان و حضرات
و کافهٔ طبقات و اکابر و اشراف و قورچیان را علی اختلاف درجاتهم
از نفایس مشوقات اشرفی عنایت فرمود و بسلاطین ازبکیه که در
ماوراءالنهر بودند مثل پیر محمد خان حاکم بلخ و عبدالله خان والی بخارا و سلطان
سعید حاکم سمرقند انواع ارمغان ارسال نمود وقایع متنوعه در این سال
امیر تقی الدین محمد اصفهانی از صدارت معاف گشته در ذی قعده صدارت

عراق و فارس خوزستان بامیر محمد یوسف که از افاضل سادات استراباد
بود مفوض شد و در اواسط ذی حجه صدارت شیروان و خراسان و آذربایجان
بامیر زین الدین سید علی ولد امیر اسدالله مرعشی عنایت نمود هم درین
سال قشلاق و ییلاق در قزوین واقع شد متوفیات مولانا قطب الدین
بغدادی در جامعیت علوم عقلی و نقلی از اقران رجحان بسیار و تفوق
بیشمار داشت ذهن دراکش کشاف غوامض تحقیق و فهم با دراکش
حلال مشکلات مسایل دینی با وجود استجماع فضایل و دانش در فن انشا
و سخن پردازی سرآمد منشیان بلاغت شعار و در شیوهٔ عبارت آرایی
مقتدای سخن وران فصاحت آثار وی از جملهٔ تلامذهٔ استاد البشر امیر
غیاث الدین منصور بود و پیش شاه دین پناه تقرب بسیار داشت
حکیم مولانا نور الدین محمد ولد مولانا کمال الدین حسین که از علوم عقلیه فرید
عصر بود و هیچ مسئله از مسایل دقیقه که در معرض مصارحه و مباحثه افتادی که
از درج ضمیر اصابت آمیزش بجواهر زواهر تصرفات دلپذیر مستحل
نگشت و هیچ نکته از نکات در میان نیامد که چون گوهر خوشاب بدرر لآلی ذهن
وقادش ترصیع نیافت حدت فهم و فطانت عالیه‌اش نه در آن مرتبه
بود که قلم دو زبان شمهٔ از آن در سلک بیان تواند آورد و مهارت

ومهارت او در علم کلام خصوصاً تجرید و حاشیهٔ آن زیاده از دیگر علوم
بود بعد از زوال ماجد خود طبابت شاه دین پناه بدو قرار گرفت آخر الامر
آنحضرت منصب وکالت را بوی تکلیف کرد او قبول نکرد و درین سال
در روز شنبه و هفتم رجب از عالم انتقال نمود و مولانا محتشم کاشی در آن
واقعه گوید • ولا بکر این نامحابا فلک را • که شد تا چه غایت به بیداد مایل •
ز روی زمین شوری انگیخت اسان که کار زمین و زمان ساخت مشکل
اجل شد دلیر انجمن هم که ریزد بکام مسیح زمان زهر قاتل امین سلاطین
جلیس خواقین سپهر معارف جهان فضایل • مسیحا دمی کز دمش روح رفته
شدی باز در پیکر مرغ بسمل • مسیحی نبی ماه دین نور ملت • محمد ملک ذات
قدسی شمایل • حکیمی که سدتین شد علاجش • میان حیات و اجل بود حایل •
چو شهباز روح بلند آشیانش • بجلکت فکندند از جهان جهان ظل • نمودند
از بهر تاریخ فوتش حکیمان رقم سرور اهل عالم • فضایل پناهان پناه افاضل
گفتار در وقایع سنهٔ احدی و سبعین و تسعمایه آمدن پیرمحمد خان •
ازبک بخراسان درین سال پیرمحمد خان بن جانی بیگ سلطان حاکم
بلخ با سپاه زیاده از مور و ملخ بحوالی مشهد مقدس آمده بی آنکه خرابی
کند بدیار خود معاودت نمود و خال خود تولک بهادر را بعذرخواهی بدرگاه

عالمپناه

عالمپناه فرستاد و شاه دین پناه حسین بیک یساول باشی را همراه وی
ببلخ فرستاد و بعد از مراجعت پیرمحمد خان علیسلطان ازبک باتفاق برادر
زاده‌اش ابوالخان بتاخت خراسان آمدند و در طرق تردد نمودند هم از
گرد راه بتعیین یرت و مقام مشغول شدند امرای قزلباش صاف ولی خلیفه
روملو و غیره سلطان استجلو و ملازمان سلطان ابراهیم میرزا از مشهد بیرون
آمده بر مخالفان حمله نمودند آتش پیکار زبانه زدن گرفت و شرار کار
زار خرمن هستی ایشانرا سوخت گروه انبوه را بقتل آوردند چون شاه انجم
سپاه از بیم رزمگاه بحصار مغرب درآمد هر دو گروه بستوه آمده عنان
برتافته بسوی منازل خود شتافتند و هم تمام بر ضمیر علیسلطان استیلا یافته
طبل مراجعت کوفته روانهٔ دیار خود گردید چون این خبر رسید جنگ آخت مدا
وحشی کثیر از ملازمانش گشته گردیدند باران خایف خاسر متوجه دیار خود
گشت وقایع متفرقه درین سال شاه دین پناه معصوم بیک صفوی را
با سپاه بسیار بتسخیر مازندران فرستاد و خوف بسیار بر امیره دوخان مستولی
گشته عرضه داشت بدرگاه عرش اشتباه فرستاد و پیغام نمود که مراجعه بهره
دیار که در برابر فوجی از جنود منصور ایم اگر مقصود ولایتست بهر که عنایت
فرمایند میسپارم • چون شد فهم از آن انقیاد و تمام • بپادشاه کردن غلامان •

قوی پایه گردوش بطول و علم یاد کرد و تاج سعادت کرم بیاران حکومت
مازندران را بوی شفقت نمود و درین سال ملوک آفاق رسل و هدایا بدرگاه
شاه عالمپناه فرستادند از آنجمله سلطان محمود خان والی بکر ابو المکارم نامی
را با انواع هدایا و اصناف پیشکشها ارسال نمود و همچنین ابوالمحان
ارسال نمود شاه دین پناه رسولان از خلعتهای گران بها بخشیده رخصت
انصراف داد **متوفیات** درین سال خانش خانم همشیرهٔ شاه دین پناه
از عالم فانی بجهان جاودانی انتقال نمود نعش او را بموجب وصیتش بجانب
کربلا برده دفن نمودند هم درین سال عالیجاه ولایت پناه ارشاد و
هدایت مآب اسلام ملاذ خلایق معاذ واقف اسرار جبروتی کاشف
اطوار ملکوتی محرم حرم لی مع الله مرتضی ممالک اسلام شاه **نعمت الله**
که پای پهلو بر بستر ناتوانی نهاده غنچه صفت از هبوط صرصر بیماری پژمرده
گشت شاخ عمرش از تندباد فنا شکست آنحضرت بخواهر والا شاه دین پناه
بود هیچ وصلتی نیست که بمقتضای **لقد تقطع بینکم** رقم انقطاع بر آن نکشیده
اند و هیچ مجمعی نتوان یافت که نوای **هذا فراق بینی و بینک** بگوش
حضار آن مجلس نرسانیده اند کدام قصر مشید و بنا و مهد است که بوم
هلاک بر سر دیوار او ننشسته و کدام سرو آزاد در جویبار رشد و نما نیافته

که بارگاه ممات منقطع گشته اما چون نص **کل من علیها فان** داغ فنا بر جبههٔ
زمرهٔ اولاد بنی آدم نهاده و بفحوای **کل شیء هالک الا وجهه** ابواب
فوات و ممات بر چهرهٔ متوطنان عرصهٔ حدوث گشوده اند و تلخی مرارت
کربجان ماتم زدگان میرساند و ایشان از شربتخانهٔ **انما یوفی الصابرون**
اجرهم بغیر حساب چشم امید داشت و حرارتی که در دل مصیبت
زدگان پدید آید اطفای آن از زلال نوال **اولئک علیهم صلوات**
من ربهم توان کرد **گفتار در وقایع سنهٔ اثنی و سبعین و تسعمایه یاغی**
شدن قزاق درین سال قزاق که از خاک برگرفتگان این بارگاه و تربیت
یافتگان این درگاه بود کفران نعمت کرده چون حیوان خیره سر از حیز
اطاعت بیرون آورده پای از دایرهٔ متابعت بدر نهاد و بر کفران
و عصیان راسخ استاد و سر بی مغز او خیالات فاسد دماغ را ه داده
و سودای سلطنت هراة در خاطر شوم او رسوخ یافت و از باد و هیای بیجای
آب و هوا و هوس غربال پیمود و بافروختن نایره بکار آب از رود بی
کار برد و از وخامت عاقبت امور و ارادات تحول جمهور اعدای
دولت عبرت نگرفت گمان او آنکه بغیر از شاه دین پناه کسی نیست
که با او مقاومت تواند نمود و تاب حملهٔ اتش تواند آورد و بیاران نسبت

هراة و تعذیب عباد مشغول گشته اکثر رعایا را از شهر و بلوکات اخراج
کرد و اموال و اسباب ایشان را متصرف گشت و بنای جمعیت اهالی را
بصرصر تعدی ویران کرده ابواب ستم بر روی خیل و حشم بگشود و از
مضمون این حدیث غافل گردید که الملک یبقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم
و ندانست که سنگی که از دست ستمگری رهاید صمصام پیغمبری بنا
کردن و گوهری که از وجه مال فقیران سازند تاج نهنگ قضا شود و چو
که از وجه مظلومان ترتیب گشته واقع بلا گردد شعر بر دون کن زرا بخت
قیصر گین نه از دست بیوه زن انگشترین ز گنجی شود خسروی کامگار
نه از گنجه کاسب و وام دار چون خبر طغیان قراق بسمع شاه دین پناه
رسید آتش غضبش اشتعال یافت و شرار خشم او چون آتش سوزان
زبانه کشید و سیلاب قهرش چون دریا از شدت باد در موج زدن
آمد امر فرمود که سلطان ابراهیم میرزا و بدیع الزمان میرزا و معصوم بیک
صفوی و امیر خان ترکمان و ولی خلیفه شاملو و شاهقلی سلطان افشار و نظر
استاجلو و صدر الدین خان صفوی و ارس بیک روملو و حیدر بیک ترکمان
و امیر اصلان بیک افشار و خلیل بیک کرد متوجه هراة گردند و تخت
او را بانقیاد و تسلیم و سلوک طریق مستقیم دلالت نمایند اگر بطوع طوق

وحلقه

و حلقه اخلاص زیب و زین گردن و گوش گردانند و بر قبول تقبیل درگاه عالم پناه
که موضع دولت و اقبال است اقبال نماید و بجهه ارسوار به و فرستاد امرا توجه
باردو شوند شرایط اعزاز و احترام او بجای آورند و اگر بر عناد و تمرد اصرار
نماید منع او شرع کشته در آن اثنا برادران قراق مصطفی بیک و سبب بیک
قصد او کرده کاری از پیش نبردند بنابران فوجی از دو تکلوان از شهر هراة بیرون
آمده در غوریان با اصحاب ولی خلیفه روملو که والی آن دیار بود ملحق شدند در آن
اثنا قراق برادر خود حسین بیک را با جمعی بر سر ایشان و اتباع سلطان بجنگ برادران
و اصحاب ولی خلیفه ارسال نمود و ولی خلیفه قاصدی از برق و باد تیزتر فرستاده
امرا را از آمدن لشکر قراق خبردار کرد و چون معصوم بیک این خبر را شنید
با فوجی از بهادران خنجرگذار بر ایشان ایلغار نمود و صباح روز دوشنبه
امرا با لشکر چون کوه آهن و دریای موج افکن بمخالفان رسیدند تا آن
غایت نزد حسین بیک و لشکر قراق خبر توجه امرا بطرف ایشان بصحت نه
پیوسته بود و پس از وصول ایشان مضطرب گشته عزیمت هزیمت داشتند
چنان مرغ آبی از لشکر عقاب قهر در گرداب تحیر مانده صورت
بر لوح اندیشه نگاشتند اما جمعی را که از جام حسام جرعه تلخ مرگ می بایست
چشید از صفیر تیر پیغام جانستان دل پذیر می بایست شنید بمجال اعتنا

جنگ و جدال نحو درات کرده میدان جنگ تعین میکردند صباح شنبه دهم

ربیع الآخر منقلای عساکر ظفر شعار نجانخان رسیده هم از گرد راه حمله نمودند

در صدمهٔ اول دستبرد بهادرانه بهم نمودند و کوشش مردانه کردند و شراره

حرب زبانه کشید نایرهٔ حرب آتش فشان در خرمن جانها می افکند و شد

باد اجل نهال تعار از ریاض وجود بر می افکند و از امواج دریای مصاف

با فواج عسکریان اطراف صورت فزع اکبر در نمود و از رونق محشر نشانه

شد : زمین از خون مردان موج زن شد : سپر با خشت و جوشنها

کفن شد : ز خون بر زمین رفت سیل ستیز : ز میدان گریزنده را برد تیز

: یلان از تبر زین فتاده نگون : چو از تیشهٔ کوهکن بیستون : سپرها فتاده

از تفنگ لخت لخت : بدانسان که ریزد ز برگ درخت : بهادران

لشکر منصور چرخچیان اکراد متمرد را از جای کنده بقلب رسانیدند

و ایشان عاریا از ضرب تفنگ باز گردانیدند در آن اثنا علیخان

چاپلو باجی بهادران شیرخوی و باوجی لیکان رزمجوی بند منقلای رسیده

یکت هوای را منهزم گردانیدند لشکر قزاق مانند تیر بر تاب آسیای

و هیچ خاک ادبار روی بسوی فرار آوردند لشکر منصور هزار و ششصد

کس از ایشان بقتل آوردند بعد از فرار ایشان قلب لشکر که بوجود امرا نامدار

شل سلطان ابراهیم میرزا و معصوم بیک صفوی مستحکم بود بر رزمگاه رسیده

و نزول نمودند بقیة السیف لشکر قزاق خود را از آن معرکه بیرون انداختند

بعضی بمشقت بسیار بشهر رسیدند و فوجی باطراف جهان متفرق گشته

فرزند جعفر بیک حیران و پریشان پدر را گذاشته با جمع بقیة السیف

بجانب بلخ گریخت نزد پیر محمد خان رفت خدمتش دست رد بر سینهٔ

امید او نهاده ناچار روانهٔ شهر گردید چون خبر شکست لشکر قزاق رسید

لشکر اندوه و غم بر خاطر او استیلا یافته آثار عجز و ضعف بر صفحهٔ حال احوال

خود مشاهده فرموده خواست که لشکر خود را جمع آورده شهر را محافظت

کند میسر نشد : چون لشکر پراکنده شده دور نبرد : دگر شکلش میتوان کرد جمع کرد

شکوفه چو ریزد ز باد بهار : نگردد دگر جمع بر شاخسار : زمانه چو تنگ

مینایی شکست : با ستادی کس نگردد درست : از روی اضطراب

و اضطرار در خدمت شاهزادهٔ عالی تبار سلطان محمد میرزا و سلطان حسن میرزا

بقلعه اختیار الدین رفته کشف و انگور درون نارین قلعه کشیده از

نهیب لشکر بحر جوش رعد خروش غریق دریای حیرت گشته راه ساحل

سلامت نمیبرد عاقبت معصوم بیک صفوی تنها درون قلعه رفته سلطان محمد میرزا

را بیرون آورده آخر قزاق از روی عجز و بیچارگی ترک فضولی کرده در عصر

جمعه شانزدهم ربیع الآخر از حصار بیرون آمد امرا او را در محلی مضبوط کرده
این خبر را بپایهٔ سریر اعلی معروض داشتند از شامت ستمکاری و بیدادی
که با اهل هراة کرده بود بآفات گوناگون و بلیات روز افزون گرفتار شده
و بمقتضای وعید شدید و اما من ظلم فسوف نعذبه عذابا شنیعا
در اثنای انتقال بحکم اتفاقات آسمانی مرغ روح المخذول بدام اجل در افتاد
و دست ایام بر صفحه حیات او آیت انعقاد و انقراض نوشت و کشتی
عمرش که روزی چند بساحل بقا دوخته بود بساحل فنا رسید امرا سر
پر شر او را بر گاه کرده بدرگاه عالمپناه فرستادند و در آن بلده جهت
نشان قشلاق نمودند

گفتار در قضایایی که در بلاد دکن واقع شده

درین سال حیدر رای پادشاه بیجانگر رسولان کاردان نزد حکام دکن
فرستاده بعضی از ولایتشان طلب نمود و بیاران والیان آن دیار رسل
در مسایل بهم فرستاده باهم موافقت کردند و نظامشاه از بلدهٔ
احمدنگر با سپاه چون مور و افیال بسیار و پیاده‌های بیشمار بیرون
آمده باتفاق عادلشاه و قطبشاه بطرف کفار روسیاه بحرکت
آمدند چون این خبر بحث اثر برای بیجانگر رسید با جنودی زیاده از ریگ
روان و مور بیابان باستقبال مجاهدان شتافت چون سپاه اسلام

از توجه کفار لئام خبردار شدند از آب کنگ عبور کرده در برابر ایشان
نزول کردند * دم صبح کین شاه چابک عنان * گرفت آسمان از تیغ و سنان
دهل زن زد از هر طرف ساز جنگ * بجوش آمد این گنبد نیلرنگ *
سرداران سپاه و گردنکشان درگاه از طرفین متکفل گشته صف پیاده‌ها
بیاراستند حیدر رای با صد هزار سوار و دویست هزار پیاده جرار و سه هزار
زنجیر فیل روی بجانب دکن آورد نظامشاه در قلب قرار گرفته میمنهٔ میمون فال را
بوجود عادلشاه آرایش داده در میسره قطبشاه قرار گرفت بار
اول پیاده‌های طرفین بیکدیگر مخلوط گشته جنگ نمایان کردند دران اوان فیل
عظیم برجسته روی بسپاه اسلام نهاد و فیل قطبشاه رفته بادی مقاومت
نمود یکبار جنود اسلام صور انداخته کفار حمله کردند جنگ عظیم بوقوع
انجامید از هول آن کارزار روی سپهر نیلوفری برنگ شنبلید گشته گرد
نبرد گنبد لاجورد رسید * ز بس بر فلک رفت گرد سپاه * شده کوکب
بخت هندی سیاه * در اثنای جدال و قتال فیل نظامشاه بمدد فیل قطب
شاه رفته و دهم تمام بر فیل حیدر رای مستولی گشته روی گریز آورد و دندان پیل
بر حیدر رای خورده آن کافر از مرکب نخوت بر خاک مذلت افتاد و بیاران
لشکر اسلام خیره دست آواز تهلیل و تکبیر بر فلک الاثیر رسانیده تیغ

در ایشان نماوندند لشکر منديان تاب نیاورده از میدان ستیز روی بگریز
آوردند لشکر اسلام قریب پنجهزار نفر از ایشان بقتل آوردند و چندی را
دستگیر کرده بنظر التفات شاه رسانیدند هر چند وی کلمه عرض کردند از
کمال شقاوت و جهالت قبول نکرد و بنا بر آن بفرمان التفات کشته گردید
خواهی داشت و نقش ایلی از دیباچه یکدلی گشته عناد و عنا ند موست سیری
فرمان فرمایم تا موجی از دریای محیط یعنی فوجی از لشکر نصرت اثر از روی قهر
بشهر روند و ترا با اتباعان دست بسته بدرگاه خلایق پناه برند و دماغ او
بغرور رسیده دری نحسان فاسد شده بود که با پارچ پند و معجون نصیحت
علاج پذیر نبود و نصایح نافع تر از آب زلال و سحر حلال تر و ادب آن خاک خوار
و بمقدار شد و مواعظ روشنتر از نور و نار ریش او چون او بی وزن
و بی اعتبار گشت جواب داد که چون چهره مروت بواسطه مخالفت خراشیده
شده آمدن من درین ایام متعذر است باره دیگر کس فرستاده پیغام دادند
که جماعتی که دروغ عداوت این خاندان سلطنت آشیان بر ناصیه احوال ایشان
کشیده و در کنف رعایت و حمایت گرفتن کمال بی خردیست پوشیده نیست
که این طایفه مطرود رانده حضرت پروردگارند بعواصف حوادث بنیان
دولت ایشان با خاک برابر گشته و از صرصر ایام نهال اقبال ایشان از پای

در آمده

در آمده و صلاح دولت در آنست که انها را گرفته تسلیم ما کنی و خود متوجه
درگاه عالمپناه گردی چون کشتی رای خطا گرای او شکسته بود و در گرداب
اضطراب و دجله اندیشهای ناصواب افتاده و بنا بر آن ابواب لجاجت
بر روی دعوت دولت جهانگشای مسدود و مردود ساخت و متوجه درگاه
اسلام پناه نگشته از سعادت دو جهانی محروم ماند اما محمد توین جی اغلی را
گرفته تسلیم امرا نمود و بنا برین امرای عظام با سپاه بهرام انتقام بر سرش
آمده بضرب شمشیر آبدار و سنان آتشبار دمار از خویش و تبار آن
نابکار بر آورده قریب بیست نفر از اقوام آن بد اختر را براه عدم
فرستادند و چند نفر دیگر را دستگیر کرده بدرگاه عالمپناه روانه نمودند
هر یک مانند ماهی در شبکه اضطراب میکرد تا دو سه نفر غازیان را
بقتل آورد و آخر الامر بضرب شمشیر یکی از بهادران نصرت نشان کشته گردید
هم در بیست و ششم صفر جماعت غازیان نکوا الله قلی بیک استجلو را بقتل
آوردند

گفتار در جلوس شاه عالمپناه بر سریر سلطنت و جهانبانی

چون قلم تقدیر ملک قدیر سلطنت ایران را بلکه جمیع جهانرا بنام نامی شاه
عالمپناه رقم زده بود قریب بیست سال در مبادی احوال بمقتضی حکمت کریم
ذو الجلال در قلعه قهقهه بود و در آن اوان که شاه دین پناه بجنت اعلی انتقال

نمود افشار آقا این خبر را رسانید در آن اوان زیاده از هفت نفر از هوا
خواهان و دو نردوان شهریار گردون غلام کس حاضر نبود و بیست و پنج نفر
از قراچه داغیان در قلعه بودند آنحضرت هر یک از ایشان را اسمی نزد خود
طلب کرده گرفته و چند نفر از مجان که در بیرون قلعه بودند بدرون آورده
لوای استیلا برافراخت خلیفه انصار با لشکر بسیار در حوالی قلعه سکنی داشت
و نقش مخالفت آنحضرت را بر لوح خیال نگاشته نوکران خود را کمک
دو دو دو درون قلعه فرستادن گرفت تا جمعیت ساخته یکبار هجوم
کنند او با سایر بدبختان بحرکت آمده در قلعه در آید آنحضرت ازین نکر
اطلاع یافته آنها را گرفته بجای محبوس ساخت خلیفه انصار چون دید
که از رفتگان مانند مسافران عرصه عقبی مطلقا خبری نمی آید دیگر کس بقلعه
نفرستاد و امرای عالی تبار مثل سلمان خلیفه شاملو و فرخ زاد بیک
کنگرلو و احمد بیک افشار آقا اسی و دیگر غازیان جرار و قورچیان نامدار از
هر دیار بخدمت شهریار عالی تبار می آمدند و بملازمت مشرف میشدند
خلیفه انصار با خویش و تبار از خوف آن سپاه بسیار خایف و هراسان
گشته روز بخت او تیره و سیاه شده و از خوف رخ او رنگ یرقان
گرفت و از تف تاب غضب پادشاهانه پوست بر اعضای او چون مار

بشکاف

بشکافت از کردار ناصواب خود نادم شده رسالتی مشتمل بر عجز و انکار
شعر با استغفار بصحبت بدرگاه عالمپناه بدرخواست فرستاد
وی معروض رای منیر گردانید که خلیفه انصار بنا بر جرایمی که تا غایت از او
صدور یافته تاب نظر آفتاب سپهر دولت و اقبال ندارد و اگر مرحمت
و عاطفت شهریاری او را بجان امان دهد از مکارم خسروی بعید نمی
نماید آنحضرت پیغام محبت آمیز بوی فرستاد خلیفه انصار با تیغ و کفن بدرگاه
خسرو صف شکن شتافت • بامید لطف شه کامکار • امان خواه آمد
درون حصار • کفن را بگردن درآویخته • سر شکک ندامت فرو ریخته •
روی نیاز بخاک راه سوده و گرد انفعال بر جمال حالش نشسته و با لطف
و مرحمت آن مهر سپهر سروری دل بسته از حرکات ناپسند خود شرمسار
و بغایت خجل و امیدوار آنحضرت از غایت کرم و عاطفت از جای
خانه ترحم و بخشایش خلعت انعام و احسان در قامت قابلیتش پوشانید
شه از تاج عفت سر افراختش گرم کرد و بسیار بنواختش آنحضرت
در روز سه شنبه بیست و دوم صفر با عساکر ظفر اثر از قلعه بیرون آمده در آن
حوالی نزول اجلال فرمود • آفتاب چو روی نمود از سپهر جسم و جان که فروغ
ماه رخسارش منور شد جهان صبح غیبی دم جهان مرده دل را زنده ساخت

گویا روح الله آمد بر زمین از آسمان؛ مهدی آخر زمان آمد برون یا رب که شد
گنج شادی آشکار و اژدهای غم نهان. در آن اثنا حیدر سلطان ترکمان با
قورچیان تیر و کمان با فوجی بهادران باردوی همایون ملحق گشته بتقبیل بساط
بوسی استسعاد یافتند و هر روز از طرف دریا فوجی و از جانب دریا موجی
ضمیمهٔ باقی افواج و علاوهٔ سایر امواج میشد در دو روز آن جنود عالم سوز
بسی هزار رسیده آنحضرت بر کمیت کوه پیکر پلنگ هیات و غنجاد بال
کور سرین عقاب طلعت عنقا شکوه طوطی پر سوار شده روانهٔ قزوین گردید
شعر دو صد کوه گرد از ثریا گذشت؛ زمین را سر از عرش والا گذشت
در روز پنجشنبه موضع بافت محل نزول عساکر گردون مآثر گردید از کثرت سپاه
عرصهٔ زمین فراخنای تنگ تر از حلقهٔ خاتم و ثقبهٔ سوزن نمود از مصادمت
جنود بیشمار صحن آن صحرا بزرگ خورد تر از چشم مور و حدقهٔ مار در نظر
آمد و روز جمعه در ارشق فرود آمده و روز شنبه چتر همایون فال سایهٔ
اقبال بر فرق ساکنان بلدهٔ اردبیل انداخت چون آیهٔ رحمت بر ایشان
نازل و لطف عامش الجمع بر ایشان شامل گشت بعد از چند روز متوجه زیارت
حضرت ولایت پناه فردوس دستگاه نغمه سرای گلشن توحید خلوت
نشین انجمن تفرید؛ سزای خانقاه و ترک تجرید؛ امیر بارگاه عدل و

صورت

صورت سرو بستان طریقت بمعنی شمع ایوان حقیقت مورد انوار اللامعه
واضع حجر الجامعه سپهسالار جیش ملک قطب دایرهٔ فلک خلیل زمرهٔ اولین
قرهٔ آخرین خورشید درخشان سپهر ولایت بدر درخشان سپهر هدایت
ای روضهٔ جان پرور تو مشطق شاهی وی مشطر روضهٔ تو نور الهی
حق ساخت ترا قاسم ارزاق تو قادر بر بهر که بفزای و از بهر که بکاهی
رافع لوای شرع مبین وارث علوم سید المرسلین شیخ صفی الدین؛ گردید
در آمدن بروضهٔ جان سرشت؛ قیامت ندیده شد اندر بهشت
چو گرد آستان قدر عالی مقام؛ طواف جهان کعبه را تمام؛ برون آمد آن
ماه ناکاسته؛ لب از آستان بوسی آراسته؛ و با نیار نذر و صدقات
باصحاب استحقاق و ارباب حاجات اشارت نمود؛ بداد القدر نقد و
جنس و برات؛ که شد فرض بر صدقه خواهان زکوة؛ در یوم الجمعه سیم ماه
خسرو بطالع سعد و کامرانی بساعت فیروز و بختیاری از اردبیل روان
گردید؛ برآمد ز کوس رواروغریو؛ غریوی کز آن شد سراسیمه دیو
ز بانگ دهل گوش بگرفت ماه؛ ز گرد سپه مهر گم کرد راه؛ بنعل از آسمان
کواکب نشان؛ زمین داده از چرخ گردان نشان؛ ز بیرحمی توقها
شکبار چو مجنون ز ولیدهٔ مو سیاه؛ و قریهٔ خانه شیر را از فر نزول

موکب ظفر عطیه گردیده غیرت افزای گلستان ارم ساخت و در آن مقام
امیره سیاوش ولد امیره ساسان حاکم گسکر باردوی گردون شکوه
ملحق شده و در آنجا خبر گرفتاری سلطان مصطفی میرزا و برادران آن حسین [illegible]
از ملازمان حاجی اویس بیک بیات رسید مشار الیه بجلدوی این خدمت نمایان
برتبهٔ امارت سرافراز گردید صباح از آن یورت نهضت کرده از لو تو
سبز گذشته نزول فرمود روز دیگر عساکر ظفر اثر روانه شده و چمن سارو
قمش مخیم شهر اوقات عز و جلال گردید و در آن مقام حاکم همدان قولاد خلیفه شاملو
بمعسکر ظفر اثر پیوسته در سلک امرای عظام منتظم گشته شهریار گردون
غلام یکروز در آن مقام توقف نمود و در آن وقت حکم قضا جریان شرف
نفاذ یافت که مراد خان نبیرهٔ منتشا سلطان استاجلو چون حق را ندیده دیده
بر باطل گماشته بود چشمهایش را از کاسه بیرون آوردند بنابر آن میره
محمد خان استاجلو که رفیق او بود وی را کور گردانیده روانهٔ اردبیل ساخت
در هفتم ماه مذکور خسرو مؤید منصور کوچ نمود و در اثنای راه سلطان
ابراهیم میرزا بقشون همایون ملحق گشته بتقبیل انامل فیاض مفتخر و سرافراز
گردید فاخته وار گردن بطوق عبودیت در آورد و بلبل صفت بر گلبن
خدمت سرائیدن آغاز کرد که از جان ترانه و جا کرم زهای درت [illegible]

بکوی تو از دولت آگاهی ام گدای کویت به از شاهیم ٭ ز تقصیر خدمت سر
افگنده ام ٭ وزین جرم تا زنده شرمنده ام ٭ بجای بدی نیکی آور به پیش
که آخر نکویی کند کار خویش ٭ روز سه شنبه خسرو عالیجاه در چمن میانه قبه
خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه باوج مهر و ماه برافراخت روز
پنجشنبه حوالی پرچم مخیم شهر اوقات عز و جلال گردید موکب اعلی پس از قطع
کوه و صحرا بحوالی ینگی لی فرود آمدند روز شنبه عساکر ظفر ورود در زنجان
رود نزول اجلال نمود و در اثنای راه سولاق حسین تکلو امیره محمد خان استاجلو
باتفاق امرای طالش همراه امام قلی میرزا بقشون همایون ملحق گشته روز
دیگر در بلدهٔ سلطانیه از فروغ طلعت آنخورشید اوج کشورستانی غیرت
افزای بروج آسمانی گشت بعد از قطع مسافت حوالی صاین قلعه محل نزول
سپاه نصرت شعار رعد خروش گردید و چون ییلاق چکی چکی از غبار موکب
شهریار بلند قدر رایت تفاخر برین گنبد دوار برافراخت اکابر و اعالی
قزوین باردوی همایون ملحق شدند صباح روز چهارشنبه کوچ کرده عند الظهر
بیابان آق ساق اوزون فرود آمدند و روز پنجشنبه حوالی بلدهٔ قزوین
از فروغ طلعت همایون غیرت افزای گردون شده آفتاب عاطفت
آنحضرت از برج اوج مرحمت پرتو امن و امان بر اهالی آنجا انداخت

دوز لیلهٔ غایت و مرحمت و حمایت آن شهریار گردون غلام باز وزهوا
داری در پرواز آمد و از ترس سیاست او شاهانه سیمرغ فتنه در پس
کوه قاف اعتکاف عزلت و انزوا اختیار کرد و شیر بیان جند از
معمورهٔ عالم روی بخرابها نهاد و آنحضرت در اقامت جمعه و جماعات و احکام
صیام و صلوة و استدامت امر معروف و نهی منکرات و رفع بدع و مناهی
و زجر مناهی و دفع ملاهی ید بیضا نمود چه استقامت امور مملکت بی احکام
قواعد شریف شریعت صورت نمی بندد و نظام اعمال دولت بقوام
اعمال ملت میسر نمی شود چنانکه کلام معجز نظام سید انام علیه افضل التحیة و السلام
مشعر است بدان الملک والدین توامان تا ولی توامان نبود غیر از آنکه ملک
از او خدای که دین را شعار کرد و تعظیم علماء اسلام که حافظان م
لت احمدی و حارسان مسالک شریعت محمدی اند بر موجب گفتار رسول
مدنی ۞ من اکرم عالماً فقد اکرمنی ۞ اکرمشان موجب اکرام سید انام است
از لوازم شناخت و لشکریان را که استقامت کارخانهٔ سلطنت بوسیله
جانسپاری ایشان مقرر است سر و رنگاه داشت دست سخاوت و بذل
گشاده عین المالی که در نظر مردم چون مردمک عین نور چشم می افزود
وصرف جنود ظفر شعار کرد مرسوم تورچیان اگر شاه دین پناه مدت

چهارده

چهارده سال نداده بود شفقت فرمود چنانچه مرد مجهولی صد تومان و دویست
تومان گرفته جانیان کرم حاتم و عدل نوشیروان را بر طاق نسیان نهادند
ریاض دین محمدی از نسایم عدل احمدی نوبنو تازه و تر و خرم گشت رعایا
از ظلمات ظلم بسرچشمهٔ حیات رسیدند و خلایق آرامیدند شعر از آرام آفت
در حرم الفس وحش و طیر ۞ آسوده گشت در کنف عدل انس و جان ۞ گردون
فروکش و کمر از میان تیغ ۞ ایام برگرفت زه از گردن کمان ۞ در انتقام چنین
مردود را گرفته بدرگاه عالمپناه آوردند با وجود آنکه مستوجب انواع غضب
و سیاست بود آنحضرت از کمال عاطفت متوجه ایذای او نگشته بلازمان سپرد
بعضی روز برگشتگان رای جهت آنحضرت تعلق آوردند بنابران فرمان قضا
جریان شرف نفاذ یافت که هیچ آفریده از خاص و عام منع تعرض و انتقام
از ایشان بیرون نیاورند و دست توقع از تصرف نفس و مال و اهل و عیال
تابعان سلطان محمد میرزا کوتاه و کشیده دارند بعد از آن قوم از بیم جان
در خانها و سوراخها مخفی بودند خود را بدرگاه عالم پناه رسانیدند از تعرض
عساکر قیامت اثر ایمن گشته چون سریر سلطنت و جهانبانی و تخت و مسند
گیتی ستانی و قبای مملکت و تاج شاهی از عکس غیب و خلوتخانهٔ تؤتی الملک من تشاء
آنحضرت ارزانی فرمودند بعد از آن که مشرق آفتاب دولت این دودمان

مخیم سرادقات جلال گشت حق در مرکز خود قرار گرفت سرداران سپاه
وگردن کشان درگاه شل توج خلیفه مهردار و قلی بیک افشار و تشمال بیک
چرکس و میرزا علی بیک قاجار با سپاه بسیار در آن گل زمین باردوی ظفر
قرین آمدند بعد از آن شهریار ظفر لوا در خانه خلفا نزول اجلال فرمود و ترک
و تاجیک از دور و نزدیک بمراحم عواطف و سامانه روی بدرگاه جهان
پناه آوردند و هریک بپایه قدر بانعام وافر و اکرام فاخر ممتنع و سرافراز
شد خاطر آفتاب تنویر ضمیر منیر برجیس تاثیر بانتظام احوال طبقات سادات
عظام و طوایف قضاة اسلام و مشاهیر علماء اعلام و جماهیر شعرای ایام
و ارباب فضل و کمال متوجه داشت از رشحات فیض انعامش غنچه آمال این
طایفه و گلزار اقبال شکفت و از ترشح زلال افضالش نهال امالی این طبقه در چمن
مراد مثمر گشت آنحضرت با جنود بهرام قهر روانه شهر گردید خرامان خرامان
از کوچه خیابان درآمده در باغ سعادت آباد نزول اجلال نمود و آن باغ نمونه
گلستان ارم است عمارات عالیاتش چون اطباق افلاک نمایان و انهار
حیات بخشش در هر کنجی روان آب حیات از زلالش منفعل و چشمه خورشید
از عیونش خجل شعر زلالش آب رو گشته زمین را ۞ فکنده بر زمین ماء معین را ۞
و در نسیم روح بخشش دماغ معطر و از تماشای گلهای دلگشایش چشم امکان منور

نسیمش چون سنبل شانه کرده ۞ هوایش اشک شبنم دانه کرده ۞ و در آن اوان
حاجی اویس بیک بیات سلطان مصطفی را گرفته بدرگاه عالم پناه آورده بشرف
دست بوس شهریار کامکار بهادر بزرگوار مشرف شده بعین عنایت
و تربیت ملحوظ گشت و رقم عفو و اغماض بر جرایم او کشیده و کلمه عفی ما مضی
بر زبان شاه عالم پناه گذشت و سلطان مصطفی میرزا در سلک دیگر شاهزادها
انتظام یافت و در آن اثنا مصطفی قلی سلطان پرناک و ولی سلطان حاکم شیراز
با جمعی بهادران دشمن گداز بقزوین آمده منظور نظر شهریار فریدون فر
گردیدند و همچنین اعیان دولت و ارکان حضرت و حکام و داروغکان ولایات
و قضاة و موالی و مشایخ و صدور و اهالی و کلانتران و سرداران و سرخیلان
اعراب و احشام و مستحفظان حصون و قلاع و متقیان صحاری و جبال و سایر
سکنه و عموم متوطنه ممالک محروسه بدرگاه اسلام پناه آمدند و در آن اثنا
حسین قلی خلفا از منصب معزول شد و تفصیل این مجمل آنکه بعد از وفات شاه دین پناه
و رفتن غازیان عالی و قلعه قهقهه و خبر آوردن جیف از اعدای دولت قاهره
بقزوین رسید چون عادت مستمره آن خبیث اساس مبانی ظلم و فساد و ترصیص
ارکان فتنه و عناد بود و جمعی از اوباش و قلاش بمعاش و اکراد روم را
گرد خویش بودند جمع آورده خیالات فاسد بکاخ دماغ راه داده امیر اصلان

وجمعی دیگر از بدبختان خواستند که قبای شهریاری را در قامت یکی از شاهزادها
پوشانند ازین غافل که کمسان حیران اسبه گردان را چه دست و پای اگر
در فضای عظمت و هوای جبروت با شهباز بلندپرواز توانند پرید
و ذرات بمقدار منکر الآثار را کجا آن تاب و توان که آفتاب تابان که
بلند و پست جهان در زیر سایهٔ آن باشند رشتهٔ برابری توانند تابید
و در آن اوان منهی اقبال ندای خوش ادای **فقد آتینا آل ابرهیم الکتاب والحکمة**
وآتیناهم ملکا عظیما بمسامع طالبان دولت خجسته مآل رسانیده همه سرور
شادمان و یکدل و یکزبان به شکر حضرت سبحان اشتغال نمودند و از ورود
این خبر بهجت اثر چون نسیم روح بخش آن شهر برآشفته چون جنات
نعیم شکفته شد و خلفا و امیر اصلان خایف و هراسان شدند و خیالات
فاسدهٔ آن بدبختان را منهیان بعرض حضرت جهان رسانیدند بنابران الحکم
خلفا را عزل نموده روانهٔ مشهد دامغان گردانیدند و جای او را بنور علی خلیفه
ولد بلقار خلیفه ارزانی و شفقت فرمودند و امیر اصلان را روانهٔ شوشتر
گردانیدند و چون بمسامع علیهٔ عالیه از خیانت متولیان امور شرعیه دربایگان
رسیده بود مجموع را معزول ساخته در سلخ ماه ربیع الآخر میرزا اسد الله که
در هر بیت روشن ضمیر کاه زود سیر از سرعت کمانش الخ تعجب

رکنیه

گزیدی و تیر ذات دمیر از غیرت ذهن صافیش بنان تحیر بدندان تفکر
گرفتی در دیوان وزارت مقرر ساخت و زمام حل و عقد امور و مصالح
جمهور را بکف اقتدار او باز داده مقرر شد که در جمیع امور و نواحی خوف
حضرت الهی را نصب العین داشته در رفاه و رعایت طالبان و ترفیه مظلومان
کوشیده و میل و محابا نکند و در توفیر مال دیوان و استمالت رعایا و تعین و قرار (تحال)
که نسبت بارزاق علما یا مقدس سعی نماید تا بیان عادل و عاملان کافی کامل
تعیین نماید هم در آن اوان منصب استیفا را بشاه غازی که از سادات
رفیع الدرجات اصفهان بود عنایت نمود و هم روز چهارشنبه بیست و
هفتم جمادی الاول شاه دین پناه به دولت خانهٔ همایون در ایوان
چهل ستون بطالع سعد و بخت ارجمند بر تخت سلطنت نشست امرای
حضرت و ارکان دولت و محرمان درگاه گیتی پناه و ملازمان عتبهٔ کعبه
اشتباه ارباب مراتب و اصحاب مناصب علمای عالی مقدار و وزرای (رای)
کفایت نمای در محل مناسب قرار گرفته در پیش مجلس جمع حجاب چون
ماه و آفتاب ایستاده دست بقبضهٔ شمشیر برده و چشم و گوش با نتظار
باز بسته • بخدمت پری پیکران پیش شاه • کمر بسته از ناله ماه • •
شد از خیل خوبان در آن بارگاه • زمین آسمانی پر از مهر و ماه • محمد قلی سلطان

ولد حاجیم خان ازبک والی خوارزم و ایلچیان ابوالخان ولد دین محمد
و ایلچیان پادشاه فرنگ و ایلچیان پرتگال استسعاد یافته و حکام
گرجستان و عیسی خان ولد لوند و طهمورث خان فرزند لوارسان و حاکم
لرستان شاه رستم را بارگاه در آورده اند ایشان شرایط عبودیت
بجای آورده و ند بهشتی و دیدار آراسته و اطباق زرین و سیمین و فرشهای
ابریشمین گسترده شاه عالمپناه بکلمات بهجت انگیز و الفاظ مودت آمیز
زنگ اندوه از مرات خاطر ایشان زدوده و بعد از فراغ مجلس طعام
بلوازم احترام بمنزل خود معاودت نمودند در روز شنبه ... سلطان
ولد شاه قلی سلطان استجلو که در زمان شاه دین پناه برسالت روم
رفته بود سلطان مراد تبرکات موفور و تنسوقات غیر محصور از غلامان
پریوش با جیغه‌های زرنگار و اسبان تازی و بادپایان شامی و ...
و خرگاه و چهل ستون و بارگاه مشتری و صندوقهای سیم و زر و کتب
نفیسه و اقمشه شریفه بوی عنایت کرده بود با چاوش سلطان مراد بدرگاه
عالمپناه آمده بوسیله امرا بپابوس حضرت اعلی مشرف گشت مکتوبی که مشتمل
بر اظهار محبت و وداد و ارتباط قواعد مودت و اتحاد بود گذرانید و در آن
او آن بیگلربیگی قاجار که از نتایج جنون بهره تمام داشت بی تقریب

بسر یوسف خلیفه زیاد اغلی که حاکم گنجه بود رفته آن بیچاره را در حمام بقتل آورده
و بدین اکتفا نکرده مادر وی را نیز براه عدم فرستاد و چون این خبر به شاه والا
گهر رسید بسیار بر رای عالم آرای گران آمده فرمان همایون بگرفتن او صدور
یافت خدمتش گنجشک وار اسیر قفس بلا و بسته دام عنا گردید کبوتر روانش
در مضراب اضطراب افتاد در روز یکشنبه هفتم شهر شعبان سلطان سلیمان
میرزا و سلطان مصطفی میرزا علم عزیمت بعالم آخرت برافراختند در آن
او آن قاصدی از قندهار آمده چنان تقریر نمود که سلطان حسین میرزا
ولد بهرام میرزا نقد حیات را بقابض ارواح داده شاه عالمپناه بمنزل
فرزندش محمد حسین میرزا اشتافته پرسش نمود حکومت قندهار را بالقولی
خلیفه شاملو عنایت نمود هم در آن اوان قوچ خلیفه مهردار از منصب
معزول گشته شاه عالمپناه مهر کلان را بسلطان ابراهیم میرزا ولد بهرام
میرزا عنایت نمود در آن اثنا ایلچیان ابراهیم خان والی لار از جانب
دریابار بدرگاه خسروی عالی تبار آمده برسم پیشکش اموال بیکران
از نقود و جواهر و اسبان تازی رفتار با اسباب زرنگار که زرنگار...
دیو نژادان بصورت پری ∴ در بر و در بحر بجولان گری ∴ شاه بجوا
طلب خاکی ∴ بسته زنجیر ز دیوانگی ∴ چابک و رقصنده روان فوج فوج

بمخلف الوان جو کبوتر براوج : و همچنین ایلچی سلطان محمد خان بن مراد خان والی
مازندران پیشکش فراوان گذرانید و همچنین رسول جمشید خان حاکم رشت
و قاصد سید سجاد والی حویزه نیز درین آمدند و در ایوان چهل ستون با
ایلچی لار شرف زمین بوسی مشرف شدند و از زبان حکام خویش
اظهار اطاعت نمودند در روز چهارشنبه بیست و هفتم ماه شعبان
نعش شاه مغفرت پناه را که در باغچه حرم بر سبیل امانت مدفون بود برون
آورده بار داده که در جوار امام جن و انس علی بن موسی الرضا علیه السلام
دفن کنند شاه عالمپناه نوحه و زاری بر سپهر زنگاری رسانیده جسد
شهر نعش را در شاهزاده حسین که اشتد آنحضرت بترتیب آن عظیم
فرمان داد و نعش نفیس به بارگاهی که در خارج شهر نصب کرده بودند
تشریف بردند شاه عالم پناه از صباح تا رواح بر سر پا ایستاده
خدمت میکرد و خوان سالاران اطعمه لذیذ زیاده از حد و چون و از
هر چه در حوصله خیال گنجد افزون در آوردند هر جا که چو سفره گشادند
اندر خور پایه خان نهادند : از کثرت خان زنگ در رنگ شد
گردید فراخی جهان تنگ : این نه طبق سپهر گردان : انجا شده همچنگ نگران
اصناف خلایق را از آن مایده بر فایده حظی وافر و نصیبی وافی محظوظ

و بهره ور گردانیدند در آن اثنا میان شمولاق حسین تکلو و مرتضی قلی سلطان
ترکمان جنگی بوقوع انجامید و از سبب این ترک ادب عرق پادشاه
عجم و عرب در حرکت آمده بر کمیت خوش خرام سوار شده سه نفر از
سقیان را به تیغ زد و بنا بر آن آتش آن فتنه فرو نشست شاه گردون
غلام بعد از اطعام طعام و ختم کلام ذو الجلال و الاکرام روانه دولتخانه
گردید در اواخر ماه رمضان از خراسان خبر آمد که شاهقلی سلطان استاجلو
که امیر الامرای خراسان بود بقتل آورده اند سبب کشته شدن وی
آنکه خدمتش داعیه سرکشی و بدروشی داشته حسین سلطان افشار و خسرو
سلطان کوراغلی و امیر حسن خلیفه و سایر غازیان که در بلده جنت
نشان هراة بودند یکجا نشسته قرعه مشاورت در میان انداختند و گفتند
که مخالفت شاه عالم پناه محض جهالت و شقاوت است زیرا که هر کس
بهوای بخت نگون علم مخالفت و دشمنی آنحضرت افراشته امل روز
کار صرف گونساری داد و بار بر صحیفه کار و بار او نگاشته و شاهقلی
سلطان مرد ناحق شناس و بیوفا است و دفتر حقوق تربیت شاه دین
پناه را بر طاق نسیان نهاده طریق مخالفت و عصیان مسلوک میدارد
فرصت از دست نباید داد و خاطرش از جهت عقیدت در جس

کمیت او پای بادیه ساخت و عدم جنس شخص مبارک را نوید صبوح شادمانی
و سرمایهٔ فتوح زندگانی بادشاه دنباران سلیح و ملکی گشته بدر خانه آرامش
رفته و ملازمانش بی استعمال سیوف در راه چون روباه رو بگریز
آوردند غازیان دست والی حیاتش را از تصرف بدن کوتاه
گردانیدند و غبار فتنه و فساد او که در آن بلده بهیجان آمده بود باب
تیغ آتش بار فرو نشاندند و جهت ایصال این خبر بهجت اثر قاصدی همعنان
برق و باد بقزوین فرستادند و چون این خبر بسمع شاه والاگهر رسید
حکومت بلدهٔ نادرهٔ هراة را بارس سلطان که والی شیروان بود
ارزانی داشت و در آن اوان آن حسین قلی خلفا که کرات علامات غدر
و نفاق بر صحیفهٔ احوالش ظاهر و لایح گشته بود و کور کویدهم در آن
اوان سید بیک کمونه که در سلک هواخواهان سلطان محمد میرزا
انتظام داشت بجهت قید و حبس گرفتار شدند و در روز یکشنبه
ششم ذی حجه نور علی خلفا ولد بلغار خلیفه گرفتار گردید شاه عالمیان
او را از بیادولی و حقارت بمرتبهٔ امارت رسانیده بود و خدمتش
بواسطهٔ جهالت گمان برد که فلک را بی رخصت او دوران و باد
بی دستوری او در میدان هواخواهان شوانده بود و بر حرکات اقدام

محمود/

میشود که موافق مزاج اشرف اعلی شهریاری نبود هم در آن روز قلم تقدیر
نقش وجود سلطان محمود میرزا و امام قلی میرزا و سلطان احمد میرزا و محمد حسین میرزا
بن سلطان ابراهیم میرزا ولد بهرام میرزا که شمول عاطفت و احسان گشته
بود چون امارات غدر و حیله کرات از روی صدور یافت بجزای عمل خویش
گرفتار آمده دست قضا سجل حیاتش در نوشت هم در آن روز فرمان
واجب الاذعان بقتل صوفیان چراغ یاف سبب آنکه جمعی از اکراد و دیار
بکر دفعات قبیله قزوین آمده بودند و در کنار شهر منازل ساخته بکثرت
مغرور شده و در زمان شاه دین پناه اکثر و هلی راه هر کس که تراع میکردند
میبردند شاه دین پناه بواسطهٔ کم آزاری متعرض ایشان نمیگشت در این
روز لنگر وده بدر روز دار و غوغا بازار را زدند شهیتان بعرض خسرو جهان
رسانیدند که ایشان پای از دایرهٔ اطاعت و گردن از طوق متابعت
بیرون نهاده اند بلباس عصیان و طغیان ملتبس شده قلع و قمع ایشان
در مذهب حمیت از قبیل واجباتست و در طریق سهولت از مقدورات
بنابران فرمان قضا جریان شرف نفاذ یافت که سبت خان ولد محمد خان
تکلو و مرتضی قلی سلطان برناک با فوجی دلاوران بیباک بدفع آن قوم
ناپاک روند ملازمان امرای عالیشان تیغ در ایشان نهادند شمشیر

بیانی آغاز سرافشانی کرده و لآلی اهل صغیر و کبیر بر او و بر رایگ
نرخ سیم و زر دخت و در بازار غضب غنی و فقیر بی تفاوت سوخت
قرب پانصد نفر از آن گروه بداختر بقتل آمدند غازیان جمعی را دستگیر
کرده بدرگاه اسلام پناه آوردند و بعد از آنکه سورت غضب
شاه عالم‌پناه تسکین یافت بر ایشان ترحم فرموده حکم کرد که دیگر کس
متعرض ایشان نشود و در آن اوان منصب مهرداری بشتمخال سلطان
که آثار حمیده و مساعی جمیله او کالبدر فی الدجی والشمس والضحی وضوح
و اشتهار دارد عنایت نمود و در روز سه‌شنبه یازدهم شهر ذی‌حجه
شاه علی خلیفه ذوالقدر حاکم شبانکاره بقزوین آمد و روز دیگر
خلیل خان افشار والی کوه گیلویه حلقه عبودیت شاه عالی منزلت در
گوش کرده روی نیاز بآستان اقبال آشیان آورده در ایوان
چهل ستون بشرف بساط‌بوسی مشرف گشت سر بر خط بندگی و قدم
در دایره فرمان‌برداری نهاد قرب دو هزار تومان از نقد و جنس
پیشکش نمودند و هر روز فوجی بسایه چتر هما آسای استظلال می‌جستند
و هر زمان جوقی روی بعتبه عالیه می‌نهادند **مستوفیات** شاه طهماسب بن
شاه عالم‌پناه اسمعیل هادی دین ذوالجلال جلیل پدرش شاه حیدر بن

جنید

جنید قطب درگاه کبریایی فنید پدر اوست شاه ابراهیم بار کعبه
وصال مقیم پدر او که بود شاه علی دانست مرآت دل چو مهر جلی
بارز شاه زمانه صدرالدین مسند شرع را امام و امین پدر او صفی
صافی دم دل او ستر غیب را محرم باب او شاه جبرئیل امین
جد او قطب دهر قطب الدین صالح بن محمد بن عوض شاه فیروز کش
بود عوض باز مهدی بن علی حسن پس ابوالقاسم آن ولی زمن
نایب بن حسین بن احمد باز داود بن علی آمد موسی ثانی بن ابراهیم
صاحب طور دل ز قلب سلیم پدر او امام دین کاظم عرش شرع
از قیام او قایم پدر اوست جعفر صادق صبح را نور مهر او فایق
پدر او محمد باقر گنج عالم آله را ذاخر پدر او امام پاک نژاد
علی بن الحسین زین عباد آن حسینی که باب اوست علی آن علی کش
خدای خواند ولی وصی مصطفی و زوج بتول جانشین بحق ز بعد رسول
شیر یزدان و صفدر غالب شاه مردان علی ابوطالب نسب
شاه دین پناه اینست عارف شاه و شوکت شاه اینست

آنحضرت در اوایل شباب بخط نوشتن و نقاشی میل تمام داشت و بعد از آن

بخرهای مصری سوار میشد و بهم بستان بازی میکرد و بنابران خرها را
بازینهای طلا و جلهای زربفت میگردانیدند بواسطهٔ آن بوقی الحمقی
این بیت را گفته • بی تکلف خوشش ترقی کرده اند • کاتب و نقاشش و
قزوینی و خر • و در ایام کهولت از صباح تا ده و فقرا دیشش گذشته
بکار ملکی می پرداخت و مجموع مهمات خود میرسید چنانچه وکلا و وزرا
بی اذن آنحضرت فلوسی بکسی نمیتوانستند داد و قاعدهٔ آنحضرت
آن بود که یک روز ناخن میگرفتی و یک روز دیگر صباح تا شام در حمام
می بودی اکثر اشیا را نجس میدانست و نیم خورد خود را آب و آتش
میریخت و در مجالس طعام نمی خورد و در مرتبهٔ شراب نخوردن
نمود و ست و قرب پانصد تومان تریاق فاروق اعلی را آب حل کرده جمیع
لذات را ترک کرده بود و قرب بیست سال سوار نشده بود و از
آثارش بارهٔ طهران و بارهٔ مشهد مقدس رضویه و دولتخانه
که در بلدهٔ قزوین واقع است و حمامهای عالی هم درین بلده ساخته است
و مسجدی در بلدهٔ تبریز واقع است و رباطی در مابین زنجان و سلطانیه
بنا کرده است و دیگر قیافه اش بلند بالا کشیده رو و دستها دراز
زرد چهره محاسن تمام سفید و در ایام آنحضرت رفاهیت رعایا بنهایت

رسیده بود آنحضرت داروغه نمیفرستاد و بنابران میان رعایای آذربایجان
پیوسته جنگ بود و لشکرخان خواهان او بودند که مدت چهارده سال
مواجب نداده بود و هیچ احدی شکوه نمی کردند و در خدمت مجد بودند
تلافی آن پادشاه عادل عالم اسکندر زمان و حاتم دوران **شعر**
بعلم و عمل در زمانه علم • مدرس وران در فنون حکم • بحکمت ز صد بند مشکل گشاده
دقیق النظر در علوم السما • سلطان محمد خدابنده پادشاه چهارده سال
مواجب سپاه را یکدفعه عنایت نمود آنحضرت در ایام سلطنت دو
جنگ کرده بود جنگ اول با امرای استجلو در حوض کوثر جنگ دوم
با عبید خان و کوچم خان و سایر سلاطین ازبک در رود جام فرزندانش
بدین تفصیل • اول شاه جهان پناه سلطان محمد خدابنده پادشاه •
دوم شاه اسمعیل • سیوم سلطان حمزه میرزا که شاه دین پناه او را
همراه همایون پادشاه بقندهار فرستاده بود و در آن بلده در صغر سن
از عالم فانی بجهان جاودانی شتافت چهارم سلطان سلیمان میرزا که
شاه دین پناه او را خادم باشی امام رضا علیه السلام کرده بود و درین
سال بفرمان اسمعیل میرزا در بلدهٔ قزوین کشته شد پنجم سلطان احمد میرزا
شاه دین پناه معصوم بیک صفوی را که وکیل بود للهٔ او ساخته بود

و بعد از وفات شاه دین پناه دعوی سلطنت کرده درین غوغا
مقتول شد چنانکه مذکور گشت ششم سلطان مصطفی میرزا او درین سال
وی نیز بفرمان اسمعیل میرزا کشته شد هفتم سلطان محمود میرزا شاه دین پناه
حکومت شیروان را بوی داده بود درین سال بفرمان اسمعیل میرزا
علم عزیمت بعالم آخرت برافراخت هشتم سلطان علی میرزا شاه دین پناه
حکومت گنجه را بوی عنایت کرده بودند درین سال بفرمان اسمعیل میرزا
کحول شد نهم امام قلی میرزا از قبل شاه دین پناه حاکم لاهیجان بود درین
سال او نیز بفرمان اسمعیل میرزا شربت فنا چشید دهم سلطان احمد میرزا
او نیز درین سال بفرمان اسمعیل میرزا اوراق بقا را بباد فنا داد یازدهم
زین العابدین میرزا در صغر سن در بلدهٔ قزوین فوت شد دوازدهم
موسی میرزا او نیز در صغر سن در بلدهٔ قزوین بعالم بقا توجه نمود
اولاد اناثش
المشکلات
در شب دوشنبه نهم ذی قعده مولانا اعظم جامع الفضایل و الحکم حلال
الدقایق کشاف معضلات الحقایق امیر فخر الدین سماک بسیط زمین را از
وجود خویش عاری و عاطل گذاشت خدمتش از جملهٔ تلامذهٔ استاد البشر
امیر غیاث الدین منصور شیرازی بوده از جمله بیاض قلم خجسته رقمش

رجالش

حاشیه بر الهیات شرح برحاشیه دیگر شرح هدایه قاضی مهدی تجرید گفتار
در قضایایی که در سنهٔ خمس و ثمانین و تسعمائه واقع شده درین سال مردان شیروان
آغاز مخالفت کردند کاوس میرزا که جوهر ذاتی برهان بود امارت شماخه
و قبای تقدم و ریاست ببالای وی بریده و صلاح و فساد سپاه و رقبهٔ
اختیار رعیتش نهادند خدمتش را بسیار رو بهجت تمام و عجب و غرور بیرون
از ادراک اوهام روی بتسخیر آن نهاد و والی آن دیار ارس سلطان روملو
شصت نفر از بهادران را بدفع آن ابلهان نامزد نمود و غازیان چون بلای
ناگهان در دو فرسخی شابران بمخالفان رسیدند و میرزا کاوس با جمعی
از معتمدان که هریک دعوی و لا غیری میکردند جلو گردانید غازیان اعتماد برآیهٔ
کریمهٔ کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله کرده خود را بر قلب زدند
ایشان طاقت مقاومت و قدرت استقامت نیاورده بسنهٔ الفرار مما
لا یطاق من سنن المرسلین عمل نموده روی بهزیمت نهادند میرزا کاوس
او بس و بیناموس بود بوادی فرار شتافت غازیان وی را با چند نفر از آن
قوم بی هنر بقتل آوردند و سر نامبارک آن خیره بدرگاه اسلام پناه
فرستادند و در روز چهارشنبه بیست و ششم ربیع الاول میرزا شکرالله
از وزارت معزول گشته شاه دین پناه منصب دیوان اعلی را در قبضه

وزارت بمیرزا اسلمان که وزیریست روشن ضمیر و صاحب کفایت
حسن
خردمند و صاحب تدبیر که بانوار عقل و بصارت تجلی و باثار ضبط امور و
اعتقاد و تجلی عنایت نمود و زمام حل و عقد امور و اهتمام مهمات مصالح
جمهور بکف اقتدار او باز داده آمد و در ضبط ممالک و حفظ مسالک
و مفاتیح ابواب ملک و دولت و مناظم اسباب دین و ملت بقبضه
سداد و رشد و انامل اهتمام و اجتهاد او موکد گشت چون فواره
دواعی باطن سعادت میامن که قانون شفای امراض و حاوی کلیات
اعراض است بر تاسیس مبانی علوم شریعت اثر مصروف است
و بواعث ضمیر کیمیا تاثیر مجموع مجمل و مفصل ایات سعادات بر ترقب
علما و فضلیت گستر موقوف شاهد عدل این دعوی و موکد صدق این معنی
انکه در روز چهارشنبه بیست و ششم ربیع الاول منصب صدارت
اعلی را بمولانا و اعظم اقدم حافظ فنون الحکم شاه عنایت الله که
از سادات رفیع الدرجات صفاهان بود ارزانی داشت و حل و عقد
و قبض و بسط و نظم و فتق این امر خطیر بدو تفویض فرمود و مقرر شد
که در رواج اوامر دین و تشیید امور شرع سید المرسلین و تعمیر بقاع
خیرات و توقیع زروع و ربوع موقوفات مساعی مشکور بظهور رساند

الکها

گفتار در فتح قلعه لمبکان · در اوقات فرخنده ساعات مسامع
عز و جلال رسید که اسکندر والی قلعه لمبکان گردن از چنبر اطاعت بیرون
نهاده زیرا که چند نوبت باحکام کردستان در مقام محاربه آمده سر پنجه
شجاعت و اقتدار ایشان برتافته و اکنون نیز همان داعیه در ضمیر دارد
بنابران رای عالم آرای همایون بقلع و قمع او عازم و جازم شده امارت
مآب سولاق حسین تکلو را بصوب آنجانب روانه گردانیدند سولاق
باجمعی دلاوران بارق چون اوراق اشجار بیکران و از عدد ریگ
روان و امطار افزون · سپاهی که دریای چین را ازگرد · کند چون
بیابان بروز نبرد · علم عزیمت بدانجانب برافراخت اسکندر از
خوف عسکر ظفر اثر خایف و متوهم شده طریق حزم و احتیاط سلوک
داشته خود را بقلل جبال انجدود که نشیب و فرازش بثری و ثریا
رسیده و پایان خندق و سر کنگره اش بماهی و ماه پیوسته تا غایت
کنه اقتدار خسروان عالیمقدار بکنگره فتح الحصار نرسیده و باز بلند
پرواز همت سلاطین کامکار در هوای تسخیر آن طیران نموده شعر
ز پرهای کرکس ز کیوان زمان · چو طوطی برآورده پر آسمان · برو فرقدان
سوده بر مهر و ماه · شده تنگ بر سیر طایر سپهر · نموده کمان کوشها بشکوه

بشکل مه نو ز بالای کوه * زد دیوار صد خشه در کار او * بتان همچو صورت بدیوار او
چون حوالی قلعه محل تردد لشکر قزلباش گردید هراس بیقیاس در دلهای
متوطنان آنجا راه یافته اهالی دیار امارت شعار اسکندر سپاه را
با فروختن آتش جدال و قتال مأمور گردانید و غازیان جرار یکبار چون آتش
از پستی روی ببالا نهادند اسکندر با دلاوران که بنوک ناوک جوشن
که از نقطه از دایره سپهر دارند و زخم تفنگ قصار غبار نور از چشم
خورشید بستانند * چو طاق و جفت زنند از طریق و لعب کنند * بتیر
تنها جفت و تیغ سه اطاق * بقدم مقابله و مقاتله پیش آمده دست
برآمدن تیغ و انداختن تیر بردند کمان کج ابرو بمژگان تیر زپستان
جوشن برآورده شیر بید برشمشیر تارک شکاف شکاف اندر
آمد زتارک بناف و دست پسان از دل کشته رنگ لعل بدخشان
گرفت و سنگ میدان از خون جوانان با فرهنگ یاقوت رمانی شد
زخون خود جام سهبا شده * اجل ساقی باده پیما شده * زرگهای تن
خون بر آورده سر * زورهای خون رشته مرجان تر * و از تفنگ اجل
چون سنگ پشت روی در هم میکشید و از زخم ناوک دلدوز تن
مرد جنگی چون خارپشت پر خار پیکان میشد چون اعداد و اضداد آیت

فتح جنود منصور را برای العین مشاهده و ملاحظه نمودند و از مقدمات
احوال خود ضعف و قصور احساس کردند دست در دامن فرار زده
بطرف دره که در حوالی قلعه بود گریختند غازیان بقایای آن مخاذیل را
بزخم شمشیر آبدار بدار البوار فرستادند چون معارج بخت بلند بر بام
قلعهٔ بلند برآمدند اسکندر بواسطه حرکت نافرجام ابلق توسن ایام
که مرکب مرادش چون لیمان لنگ بود و عرصه جهان بروی ماند چو حلقه
نخلیان تنگ با دو سه نفر مغالیک از آن مملکت خلاص گشته تسولاق
حسین اینخبر را بدرگاه عالمپناه فرستاد و قاصد از لیکان در سه روز
بقزوین رسید شاه عالمپناه حکومت آن قلاع را بتسولاق حسین
رجوع نمود و عموم متوطنه آن دیار در مهد از آتش و بستر آسایش مرفه الحال
و فارغ البال غنودند و بدعای دولت آنحضرت که موجب آرامش بلاد و سبب
آسایش عباد است مشغول شدند در آن اوان حسام بیک ولد بیرام
قرامانلو بواسطه جهل و نادانی بفقیری را بقتل آورده در شهر تحفی گشت خوف
و تشکیر شده مصلوب گردید در این اوقات فرخنده ساعات از ورود عجیب
خلیفه تکلو حاکم ری مقید گردید شاه عالمپناه از قورچیان عظام چهل و چهار
سوار که امیرزادهای اویماقات بودند بسرعت تمام بطرف طهران

فرستاد تا سلطان حسین میرزا را بقتل آوردند آن تورجیان جهت دو
از یک طرف دیگر طناب در گردن آن شاهزادهٔ مظلوم کردند و او را
مقتول گردانیدند دران اوان شاه عالمپناه منصب حکومت و داروغگی
و مرتبهٔ ایالت و رعیت پروری ولایت هراة را بر رکن الدولة القاهرة
عضد الملة الباهرة علیقلی خان شاملو که از جابر[?] و درشتخان بود عنایت
نمود و بیرام اختو[?] و بسیار بصوب آنجانب روان نمود دران اوان مهینان
دولت عرض کردند که ابو النجات[?] با برادران که گمراهان راه ضلالت و سر
گشتگان دشت جهالت اند پای از حد بیرون نهاده تا نواحی نیشابور را تاخته
اند و فوجی از روز برگشتگان را که در … بودند قوت طالعه بحرکت
آمد … تاخته لوای استیلا برافراختند و حسین بیک ولد نورسوند[?] بیک
بیک افشار با قرب پنجاه نفر از غازیان جرار ایلغار کرده از عقب ایلغار کردند
در حوالی … با آن مدبران ادبار رسیده روزگار رسیدند و غازیان
ظفر قرین که زبان تیغ بیدریغشان مفسر آیات فتح و ظفر و لمعان سنان فتنه
نشان نگاهبان دین و دولت است بر سر مخالفان ریخته چون عنایت
ربانی قرب صد نفر از آن قوم بد اختر را مجروح مجروح کرده رؤس نامبارک
ایشان را بدرگاه عالمپناه فرستادند و در روز سه شنبه پنجم رجب المرجب

نظا

نظام الملک پادشاه دکن بپایهٔ قزوین آمدند و برسم پیشکش نقود بسیار و جواهر
بیشمار آوردند و از زبان پادشاه خویش گفتند * که هستم بصدق و نیاز تمام
سگان آن آستان ارغام * ز رحمت گرم سر شود خاک راه * نه دیدار و
خیر مهر گیاه * فلک گر کند بیکرم را غبار * بدان لطف تو گیرد قرار * کلی
کز کلم … زند سال و ماه * از دیده بوی احسان شاه * در روز سه شنبه
ماه شعبان شاه عالمپناه فرزند دلبند خود شجاع الدین محمد را بولی سلطان حاکم
شیراز داده جشن عظیم ترتیب داده و در شب جمعه بیست و چهارم
شعبان ذو ذوایه مهیب که طولش نصف قوس فلکی بود در برج قوس ظاهر
شد در شب یکشنبه سیزدهم رمضان بر کمیت خوش خرام سوار شده با حسن بیک
حلواچی اغلی و چند نفر از مقربان در کوچه و بازار سیر نموده قرب بسحر
در خانهٔ حسن بیک فرود آمد استراحت نمود که ناگاه از دیوان قضای
آسمانی فرمان قتل حیات فانی بطغرای هو الذی خلق الموت و الحیوة
و مضمون انک میت و انهم میتون بدستیاری اجل بدو رسید حکومت عالم را
به تحقق نامردمی بباد فنا داد * اگر چه تعیین است زین خانه رحلت * ولیکن
نبود این کسی رایگانی * جهان بی ثبات است تا بوده ایم * چنین بوده است آری
سرای سپنجی فانی * از بعضی مردم چنان استماع افتاد که حسن بیک حلواچی اغلی

با دشمنان او همداستان شده سم فیل بخورد وی داده و بعد از آن خفه
کردند از نوادر اتفاقات آنکه اسمعیل میرزا ابن حافظ الدین الله پادشاه
مصر او نیز بدست جوانان خود نصر نام باین طرز کشته شد احوال ایشان در
جلد هفتم بتفصیل مذکور گشته است اما اصح آنست که مقتول نگشته زیرا که
وی بنوش ازین تریاق بافراط میخورد و قولنج عظیمی داشت هرچند روز یکبار
قولنج می شد چنانکه مردم مضطرب میشدند بعد از فوت او امرا و ارکان دولت
دولتخانه جمع میشدند قرعهٔ مشاورت در میان انداختند بعد از تاکید عهد
و پیمان و سوگند قرآن قرار سلطنت شاهزادهٔ عالم و عالمیان سلطان
محمد خدابنده داده فوج فوج روانهٔ شیراز شدند ذکر احوال پادشاه عالم
و عالمیان سلطان محمد خدابنده پادشاه در نهصد و سی و شش قدم
از کتم عدم بعالم وجود نهاد و روی زمین را از فر طلعت ماه سیما غیرت افزای
سپهر کبود گردانید * گل غنچه از باغ دولت دمید * که زینسان گلی چشم گیتی
ندید * گرامی دری از دریای شاهی * چراغ روشن نور الهی * مبارک طالع
فرخ سریری * بطالع تاجداری تخت گیری * در اوان نشو و نما علامات
سلطنت و شهریاری و امارات جهانداری از جبههٔ همایونش ظاهر و لایح
بود و خوارق عادات از وی سر میزد شاه دین پناه حسین خان شاملو را که

امرالله

امیرالامرا بود و لله انتخاب گردانید بعد از آن مقتضی سلطان استجلو که رکن
رکین این دولت ابد پیوند بود و لله گشت در اواخر سنه اثنی و اربعین
و تسعمائه سلطنت خراسان انتساب یافت محمد خان شرف الدین اغلی تکلو
بنا بر فرمان واجب الاذعان بر تق و فتق امور ملک نادرهٔ هراة و نگهبانی
تنکو آنحضرت اختصاص یافت تا زمانی که نهال اقبالش در بستان جلال
آب زلال بالا کشید و طفل رضیع دولتش از مهد امن و امان بپایمن
تربیت احسان سبحانی و حضانت لطف ربانی بر سریر بلوغ و رشاد
بر آمد و بتاج عقل و خلعت عدل و داد و سر بلند عزیز و ارجمند شده و در دار الملک
سروری ابواب رعیت پروری مفتوح ساخت و بلاد خراسان که هجوم
فتن و عموم محن دار کون گشته بود بفر دولت آنحضرت آباد شده و چهرهٔ
ملک و ملت که غبار رفته و آشوب تکدر یافته بود بباران معدلت آنحضرت
پاک گشت و شرارهٔ آتش فتنه سوز که علم بر بام افلاک کشیده بود و
شراره زبانه بر بنها و شعله بر شعلهٔ آفتاب می انداخت آب تیغ او فرو نشست
و عبید خان ازبک که دایم خراسان را تاخت میکرد فوت شده در سنهٔ
ثمان و تسعین و تسعمائه شاه دین پناه حضرت را طلب نمود بنا بر فرمان در
روز جمعه چهارم شعبان از بلدهٔ نادرهٔ هراة بیرون آمد بعد از قطع منازل

و مراحل بتوفیق ذو الجلال در آخر شوال بدرگاه عالم‌پناه رسیده بانواع
نوازش خسروانه و عواطف پدرانه مخصوص شده در سنهٔ اربع و ستین
و تسعمایه بار دیگر حکومت هراة بانحضرت عنایت شده در روز شنبه نهم
صفر با عساکر ظفر اثر بدان صوب توجه نمود چون حوالی مشهد مخیم سرادقات
عز و جلال گردید و پرتو آفتاب عظمت و کامکاری و لمعات انوار بهجت
و شهریاری باطراف و اکناف بلاد خراسان افتاد در آن اثنا هاتف
غیب بلا شک و لاریب نوید تنزیل و مژدهٔ تأویل والله یدعوا الی دار السلام
و یهدی من یشاء الی الصراط المستقیم بسمع آنحضرت رسانید متوجه زیارت
روضهٔ منورهٔ اقدس نور امام علی بن موسی الرضا ع سپرده عنان را بدست اقتضا
روانشد بطوف سپهر رضا امام بحق کعبهٔ اهل دین شهید غریب خراسان زمین
چو نیش جو فردوس عنبر سرشت ز هر جانبش روزنی در بهشت
درش کعبهٔ قدسیان را مطاف جز او گرد کعبه دیر اطواف مسیح و خضر
رو بدرگاه او وه جان نسیم سحرگاه او درش رفته رضوان ز مژگان حور
ز خورشید گسترده فرشی ز نور بدرون مزار متبرک در آمده شرایط
زیارت بجای آورده بر نهجی که در خاطر دریا مقاطر قرار گرفته بود در آن
روضهٔ ابرار شاه و انوار و مطالعهٔ اسرار روست داد عظام و مجاوران

کرام را شمول عنایت و رعایت گردانید و انثار نذر و نذور و صدقات
ارباب استحقاق و اصحاب حاجات اشارت نمود و در سه شنبه نهم ربیع الثانی
بعظمت و کامرانی بهراة در آمد بساط نصفت و معدلت مبسوط ساخت بعد
قتل قزاق بموجب امر شاه دین پناه بصوب بلدهٔ قزوین روانه گردید بعد از
قطع منازل و طی مراحل با جنود نصرت قرین در بلدهٔ قزوین در آمده بوضوح
پیوست که امیر غیب بیک استجلو از عهدهٔ حکومت هراة بیرون نمیتواند آمد
بنابران شاه دین پناه بار دیگر زمام حکومت ولایت خراسان را در قبضهٔ
اقتدار آنحضرت نهاد و بصوب آنجانب روانه نمود و شاهقلی سلطان یکان
در خدمت آنحضرت بود در آن اوان عبد الله خان بن اسکندر خان بن
جانی بیک سلطان و خسرو سلطان با سی هزار سوار جرار ببلاد خراسان
آمده بود و آنحضرت اصلا اندیشه از ایشان کرده با سیصد سوار متوجه آن
لشکر بسیار گشته هرچند نیکخواهان شاهزادهٔ عالمیان رسانیدند که چندان
توقف باید نمود که امرای خراسان با جنود فراوان باردوی همایون ملحق
شوند قصد آن گفتار بجایی اصابت شعار آنحضرت تمام عیار ننموده
متهورانه روانه گردیده بقلعهٔ تربت در آمد عبد الله خان و خسرو سلطان
در آن نواحی نزول نموده هر روز جنود جرار با ازبکان نامدار مجادله و مقاتله

میکردند بعد از چند روز ازبکان خرمن سوز همخان پائس و حرمان در منزلگی
تمام علم عزیمت بلکه هزیمت بجانب بخارا برافراختند چون رایات شوکت
و اقتدار عبدالله خان و سایر ازبکان که باوج استکبار افراشته بودند
نگونسار شده و نقوش نخوت و غرور که باستظهار اعوان و انصار و جمعیت
لشکر بیشمار بر لوح تصور و پندار نگاشته بودند زایل شد آن سرور
کوچ کرده از کوچه و خیابان خرامان خرامان بدولتخانه درآمده بعد از
چند سال باز شاه دین پناه علم عزیمت بجانب شیراز برافراخت و حکومت
هراة را بفرزند دلبند خود عباس میرزا عنایت فرمود متوطنان بلاد خراسان
یکبار در تاب فرقت افتادند و بسموم غموم مهاجرت گرفتار شدند خواه
بر تجرع ساغر فراق زهر مذاق در دادند آنحضرت باخود و شمس کدا
در شهور سنهٔ شیراز در آمد * خرامان شد بمیدان سعادت *
بفرّ دولت و زیب جوانی * ربود از پیش چرخ تیز رفتار * بچوگان کرم
گوی امانی * و چون خبر فوت شاه دین پناه بشیراز رسید داعیهٔ
سلطنت بخاطر عاطر آنحضرت رسید اما ولی سلطان و ولی انداز بیعت
بر دولت کرده و از موکب همایون تخلف نموده روانهٔ قزوین کردید
افواج حشم و طبقات لشکر هم طریق بیوفائی مسلوک داشته روانهٔ

بلده

بلدهٔ قزوین گشته باران آنحضرت سلطنت که غمر عاده وفا بدو میرسید ترک
کرده و بخواطرش خطور نمود که اگر دعوی سلطنت کند خونهای ناحق ریخته شود
با یاران در شهر متوطن گردید و انتظار لطیفهٔ غیبی میکشید چون بر طبق آیت
تنزع الملک ممن تشاء ماه جاه اسمعیل میرزا المغرب فنا رسید بمقتضای
کلمهٔ کریمهٔ تؤتی الملک من تشاء آفتاب دولت و اقبال شهریار عالی تبار از
افق عز و جلال طالع گردید امرای درگاه و سران سپاه و وزرای عالیجاه و اعاظم
و ائمهٔ دین و ارباب دولت و اصحاب جاه و حشمت روی بدرگاه آوردهٔ
برادر اسکندر نامی سعادت فرجام شیراز درآمده خبر بهجت اثر شهریار
هفت کشور رسانید آنحضرت باور اول قبول ننمود و حمل بر مکر اسمعیل میرزا کرد
روز دیگر علی بیگ ولد محمد خان سلطان ذو القدر از عساکر ظفر اثر شهر درآمده
خبر فوت اسمعیل میرزا را بعرض رسانید آنحضرت بطالع سعد و بخت ارجمند
تخت سلطنت جلوس نمود و بعد از اجتماع سپاه و تکمیل شدن مهام دوران بنجوم
علم عزیمت بجانب قزوین برافراخت * بر آمد ز کوس روا رو غریو *
غریوی گران شد سر اسپه دیو * دو صد کوه گرد از ثریا گذشت * زمین را
سر از عرش والا گذشت * بهدت سواران سنان و تفنگ * بر از نجم
ثاقب زمین چون فلک * حکومت شهر سنهٔ شیراز را با توابع و لواحق

بعلی بیک ولد جان محمد سلطان ذو القدر رعایت نمود و کسان بگرفتن ولی سلطان
ذو القدر و شاهعلی بیک ولد نبیره آقا فرستاد و چون چتر همایون فال سایه
اقبال بر مفارق ساکنان اصفهان انداخت حسین قلی سلطان شاملو بدرگاه
عالمپناه آمده و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه آورده در خزانه همایون
را بواجبی ضبط نمود و در آن اوان نوید توجه رایات نصرت آیات شاهی
و مژده عبور موکب شهنشاهی برین دیار در السنه و افواه افتاده و آثار
دولت ابد الاتصال اطراف و اکناف آن بلاد را منور گردانید راقم
این حروف احرام ملازمت عالمپناه بسته در بلده قم بشرف قبله اقبال مشرف
شده رعایت تمام یافت و در سلک مقربان منتظم گردید چون رباط دانک
مخیم سرادقات عز و جلال گردید امیرخان ترکمان و خلیل خان افشار و علی بیک
قورچی باشی و سایر امرای رفیع الشان بدرگاه عالمپناه آمدند چون از رباط
مجب عبور نمودند میره محمد خان استاجلو و خلیفه انصار و جمعی کثیر از امرای
عالی تبار باردوی ظفر قرین ملحق شدند چون موکب همایون ارض بلده
قزوین را کواکب مواهب اقبال مزین ساخت سلیمان پادشاه بن
سلطان اویس بن سلطان محمود بن سلطان ابوسعید بن میرزا سلطان
محمد بن میرزا میرانشاه بن صاحب قران امیر تیمور گورکان بدرگاه عالمپناه :

آمده این ابیات را ورد زبان خود ساخت : شاها در تو قبله شاهان عالم است
گردون ترا اسیر و گیتی مسلم است : یکتا شدست رشته شاهی بعهد تو
الحمد لله گرچه یکتاست محکم است : رعایت تمام یافته بمنازل خود معاودت
نموده و در آن اثنا خبر مخالفت پریخان خانم و شمخال سلطان رسیده تفصیل
این مجمل آنکه نقشبندان تصورات امانی و آمال سلطنت ایران را در آینه خیال
ایشان باسهل وجهی جلوه داده و خانه پریخان خانم را مضبوط کرده و جمعی
از نورده و اوباش و قلاش بدمعاش پیش ایشان آمده شمخال سلطان
بوجود ایشان مغرور شده پریخان خانم باتفاق آن ابلهان قرار داده
بودند که در روز جنگ و پیکار اگر از ابر تیغ طوفان بلا بارد و از خنجر
آبدار آتش فتنه چند رشته بعطف دامن و شرری بزه پیراهن
ایشان نرسد و از تندباد حوادث گرد و برد امن و طراز آستین ایشان
ننشیند : زهی تصور باطل زهی خیال محال : آنحضرت از رعایت مروت
مردمان سخن دان نزد ایشان فرستاده پیغام دادند که حضرت ذو الجلال
اعلام سعادت انجام دولت ما را رفیع الشان و راسخ البنیان گردانیده
و اساس معدلت لباس حشمت ما بر بساط بسیط غبرا گسترده و قهرمان
غیرت ما بهر که رقم هذا لا کشد نقاش قضا بکلک قدر نقش هستی او را

از اوراق بقا محو سازد خورشید دولت و اقبال و اختر عزت و جلال ا
بر تو قهر بهر که اندازد او را با اهل و عیال و خویش و تبار نابود سازد
باید که ترک مخالفت کرده بدرگاه شتابی و در سلک امرای عظام منتظم
گردی و از بستن دروازه و دور فایده بر آن مترتب نمیشود نظم
بدر بستن اکنون نداریم دست * اگر در ببندی ره بام هست * در خانه بندی
چو بر آفتاب * درون آید از روزنت بی حجاب * ایشان بنابر قلت
عقل و کثرت جهل متنبه نگشته چون زنگ غفلت بصیقل نصیحت از لوح
ضمیر ایشان زدوده نشد و لطف و عنف و شبه و تهدید و کلمات
وعد و وعید مؤثر نیفتاد * از روی غضب شاه عالمپناه ابرار آن مستحقان
لب با سیران سپاه * که آن طفله رانیست رسم وفا * نباشد بقا در مقام
فریبت و بس قول و کردار او * نباشد کسی آگه از کار او * زبان برگشادند
روشن دلان * که ای درگهت قبله مقبلان * توی بر سپهر فلک آفتاب
ز فیض تو عالم همه کامیاب * بصد دل بخواهد ترا گر سپهر * دلش باد صد
پاره از تیغ مهر * لبی کو نبوسد درت خاک به * دلی کو نخواهد ترا چاک به
همه انتقامت ز دشمن کشیم * ز حکمت تو خاشاک گردن کشیم * اما شمخال سلطان
و پریخان خانم از کردار خود نادم بودند لیکن مفاسد اندیشهای فاسده

رانشاه

ایشان از درجه صلاح گذشته بود و ابتدایی در شبگاه اضطراب میکردند
و از خوف خون در مجاری عروق ایشان بسته شد و از هیبت پادشاه
مغز در تجاویف عظام و کله سر ایشان گداخته شد از ترس راه نفس
بر ایشان بسته گشت * که هست دم زدن دشمنت بدشواری *
بعد از آن اردوی گردون شکوه بجانب قزوین در حرکت آمد چون ماهچه
طوق زرنگار رشید رایات از افق بلده قزوین طالع شد شمخال
سلطان سایه وار از تاب خورشید تابان بیاورده ظلمت آسا از شعشعه آفتاب
رو گردان شده بر مثال شام بخت تیره خود در مغرب افول متواری و پنهان
شد از روی اضطراب و اضطرار بده مشتری کار رفته دست در دامن
امیر اصلان بیک افشار زده حضرتش سر بر شتر او را که با رستم زال دعوی سکندری
دوران همسری میکرد از مرکب بدن جدا ساخته بدرگاه عالمپناه آورده بر خاک
مذلت انداخت و پریخان خانم با صد غم و الم خود را بجام انداخته آن حضرت
و پیر الخلیل خان افشار سپرده خدمتش او را روانه عالم دیگر گردانید روز
پنجشنبه پنجم ذی الحجه بر کمیت دولت سوار شده بدولتخانه همایون نزول اجلال
فرمود و جوق جوق امرای درگاه و مقربان بارگاه و سادات و موالی و حکام
و کلانتران و ارباب و اهالی بدرگاه آمدند و فراخور حال خود رعایت یافتند

و منابر و دنانیر بنام مبارکش زیب و زینت یافت و منصب وزارت
را بمیرزا سلمان رجوع نمود و زیر نامدار عالی تبار از روی فور کیاست و دانایی
حراست مینمود و از دلها زنگ تألیف دو رنگی بصیقل احسان میزدود
و بلوازم این امر بزرگ و مهم نازک قیام و اقدام نموده از جمع اوامر
و نواهی خوف و خشیت حضرت الهی را نصب العین داشته عموم خلایق
و کافه انام در اقامت قواعد حکومت و اجرای احکام معدلت بر وجهی نمود
که مزیدی بر آن متصور نبود و تأدیب ظالمان و ترفیه مظلومان کوشیده
میل و محاباه و اهمال و اغفال جایز نداشت و توفیر مال دیوان و استمالت
دهاقین و مزارعان غایت الامکان سعی بسیار نمود و در وصول الوفات
لشکریان و حصول ادرارات مستحقان دقیقه نامرعی نگذاشت شاه جهان
پناه بر سریر زرین چون آفتاب که بر سمت الراس آمده درهم و دینار
را چون اشعه انوار بر سر خلق پاشیدن گرفت ؛ در گنج نعمت گشودن گرفت
همه خلق را دل ربودن گرفت ؛ هوا صیقلی شد ز انفاس او ؛ سواد غم از دل
زدودن گرفت خزاین شاه دین پناه که در قزوین بود از جواهر و نقود
و اسباب آلات حرب بر امرا و صلحاء سادات و فقراء و مساکین و عجزه
و حضری قسمت نمود و مواجب لشکر را که شاه دین پناه مدت چهارده سال

بود که نداده بود و دیگر بار تحواست داد و اسمعیل میرزا صد یک آنرا
بعد هلاکت داده بود این حضرت مجموع را شفقت فرمودند چنانچه محصول
دولت تومان و صد تومان زر گرفت جهانیان کرم او کتابی قاآن را
بر طاق نسیان گذاشتند از زمان آدم تا این زمان که سال تاریخ به نهصد
هشتاد و پنج رسیده است هیچ پادشاه ذوی الاقتدار بلشکر اینقدر زر
نداده است چون زمزمه تغییر عالم گیر معدلت گستری و طنطنه کوس اقبال
اسکندری باطراف و اکناف رسید حکام بلاد اسلام رسولان خجسته
دم و فرستادگان فرخنده قدم بدرگاه پادشاه عرب و عجم فرستادند و اظهار
بندگی و سرافکندگی نمودند هم در آن اوان حکومت بلده تبریز را شاه جهان
پناه بامیرخان ترکمان شفقت فرموده ایالت اردبیل را با توابع و لواحق
به پیره محمدخان استاجلو عنایت نمود و حکومت خوی را بعلی قلی خان سلطان
ارزانی فرمود و هم در آن اوان خبر از آذربایجان آمد که کردان بلده خوی
را تاخته اند شرح مخالفت ایشان آنکه چون اسمعیل میرزا بسلطنت نشست
قاضی بیک ولد شاه قلی بیلیان کرد سلسله محبت و مودت را در حرکت آورده
رسل و رسایل برای تهنیت بقزوین فرستاد و اظهار بندگی و سرافکندگی
نموده از جانب پدر آنچه حکومت سلماس و تسوج فرستاده شد چون خبر

اشتغال اسمعیل میرزا را استماع نمود از مبادرت پشیمان گشته پای از جاده
سداد و قدم از طریق رشد بیرون نهاده با جمعی کردان بر سبیل ایلغار بجوی
آمد دران اوان محمود بیگ روملو والی آن دیار با دویست سوار باستقبال
شتافته در حوالی قریهٔ ولدیان بکردان دوچار شده بی اشتغال سیوف
و رماح روی بگریز آورد و کردان خدمتش را با فرزندان کشته آن بلده
را تاخته لوای استیلا برافراخت دران اوان جمعی کثیر از کردان باتفاق
فرزندان قاضی قران برسر حسین جان سلطان خنسلو آمدند و حسین جان
در قریه متحصن گشته با قرب هزار و دویست سوار دل بر هلاک نهاده
قرب یکماه با آن قوم گمراه مقاتله نمودند دران اوان سپاه روان و سلطان
و قاضی بیگ ولد شاهقلی سلطان با غلبهٔ تمام بمدد کردان آمده آن روز از
صباح تا رواح آتش قتال و جدال در غایت التهاب و عین اشتعال بود
از طرفین جمع کثیری بخاک هلاک افتاد چون سهم غرض ایشان بر هدف مطلوب
نرسید از روی مکر و تزویر رسولان سخن دان نزد حسین جان سلطان
فرستادند و سلسلهٔ موافقت را جنبانیدند خنسلوان بعد از تاکید پیمان و سوگند
قرآن نزد کردان رفتند ایشان اکثر غازیان را بقتل آورده فرزندان
صغار و کبار ایشان را پایمال وبال گردانیدند دران اوان پاشای ارضروم

سپاه

سپاه فراوان جمع آورده اراده نمود که بشوره گل آید میرزا علی بیگ ولد غلام بیگ
که از امرای معتبر ایشان بود از روی غرور بعرض داشت که آمدن شما احتیاجی
نیست بنده حاکم شوره گل را دست بسته بخدمت آورم بنابران پاشا ورا
با هفت هزار سوار جرار ستیزه کار بتاخت شوره گل روانه ساخت رومیان
با استعداد و ابهت تمام و عجب و غرور بیرون از ادراک و اوهام از
راه غیر متعارف روی بقراخان بیگ بایی بورتلو آوردند تا گوی دولت
را بچوگان خدعت از میدان سعادت بربایند چون ایشان غافل بدان
حوالی رسیدند قراخان بیگ والی آن دیار با چهار هزار سوار که هر یک
خود را قرینهٔ رستم و اسفندیار میدانستند ⁂ همه همچو رستم بگاه نبرد ⁂ بعجب
بصحبت همه همچو صبا در رده چو دریا ز پیکار آورده کف ⁂ بهیجا چو شیران د
در برابر رومیان صف قتال و جدال آراسته تیرها از دهاکردار ترکش
تکاوران باد رفتار گذاشته اجل گردار خود را بر آن لشکر بیار زده قرب
پنجاه نفر را یک دفعه از زین عزت بر خاک مذلت انداختند جمعی از رومیان
تیغ خلاف از غلاف بیرون آورده بر غازیان حمله انداختند ⁂ شد از تیغها
بر بدنها شکاف ⁂ شکاف بدن تیغها را غلاف ⁂ یلان از زره گشته بی ساز و
برگ ⁂ فرو برده سر در گریبان مرگ ⁂ و جمعی از غازیان که بواسطهٔ بریدن

سر از آب فرود آمده بودند رومیان ایشانرا کشته غازیانرا از جای
کنده تا بقریبار رسانیدند و خیمه قراخان بیک را که بر پا بود آتش زدند
قراخان بیک مردم خود را استمالت داده بر محاربه ترغیب نمود اگر مردان
کار و دلیران روزگار رومیان کشته شده اند از حرکت المذبوح ایشان
میرسید یکبار دیگر حمله بر آن سپاه بسیار کردند رومیان تاب صدمت و صولت
غازیان نیاورده روی از میدان پیکار بوادی فرار آوردند سپاه
قزلباش از روی پرخاش ایشانرا تعاقب کرده سیصد نفر بقتل آورده
ایشان از بیم جان باطراف و اکناف پراکنده گشتند قرب چهار نفر
دیگر از کثرت برف هلاک شدند میرزا علی بیک پریشان و بدحال خود را
بارض روم انداخت

بتاریخ سنه ۱۰۶۹
تحریر یافت
تمت تمام

تملکه ... ۲۲ ... سنه ۱۱۰۵

... ۱۱۸

تمام اوراق کتاب
۳۳۶ هر ورق ... بیت دارد
جمع کل ده هزار و هشتصد و چهار بیت
۱۰۸۰۴